

START

UCLA Reprographic Service



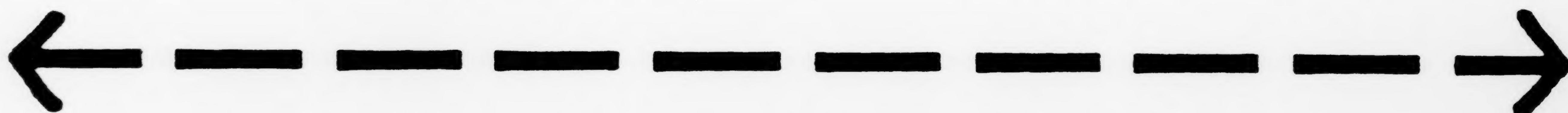
REEL 36

UCLA Reprographic Service



Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804



6 inches

Reduction Ratio 13:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

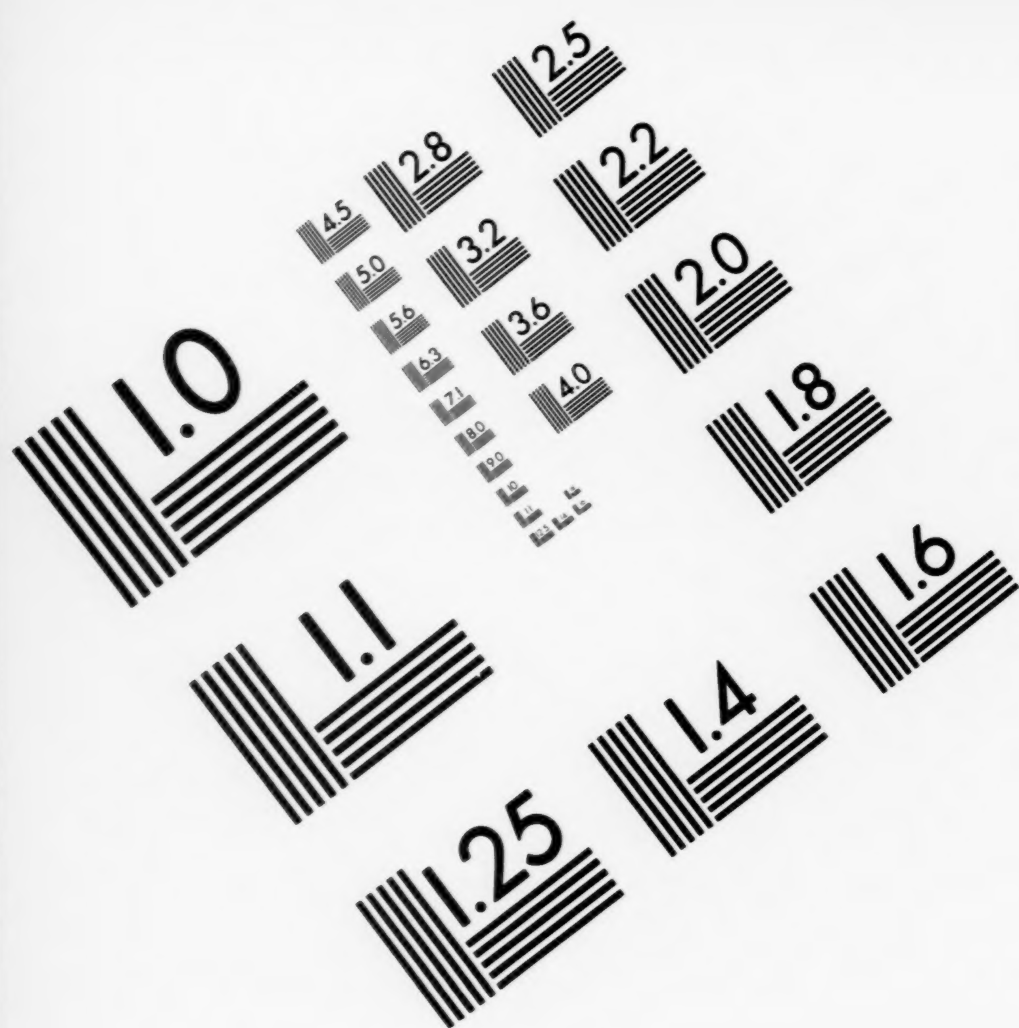
(Contract Number N01-LM-9-3534)

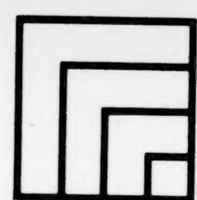
October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
  damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

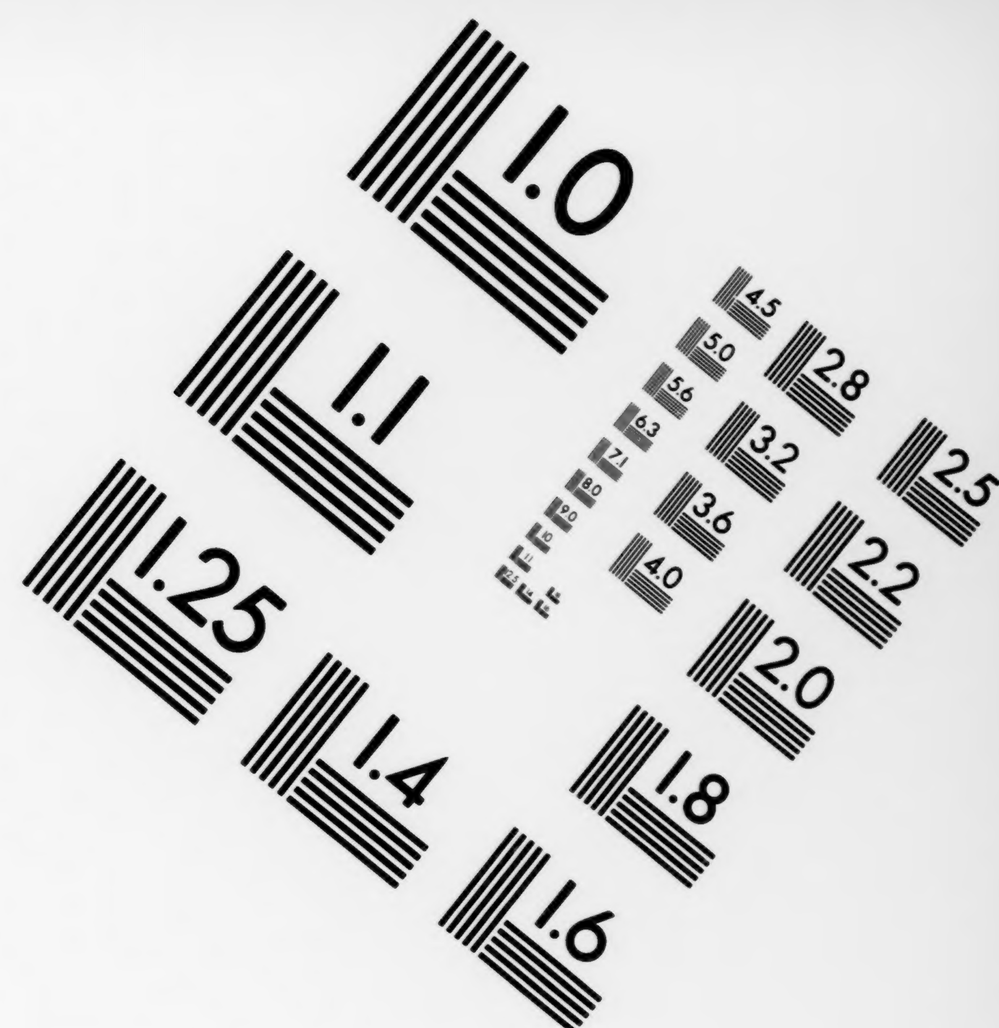
Red and purple within the manuscripts may appear paler.

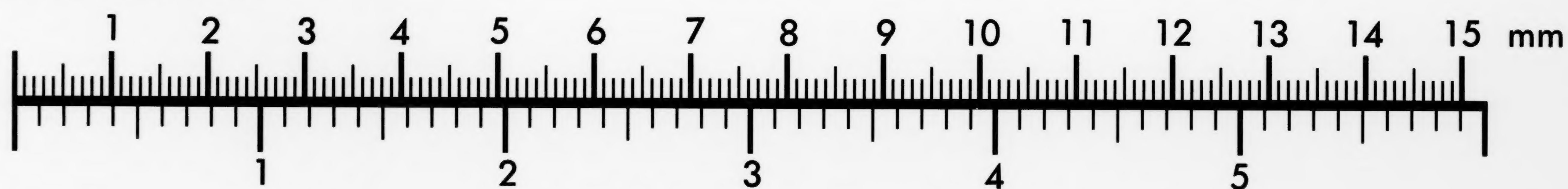


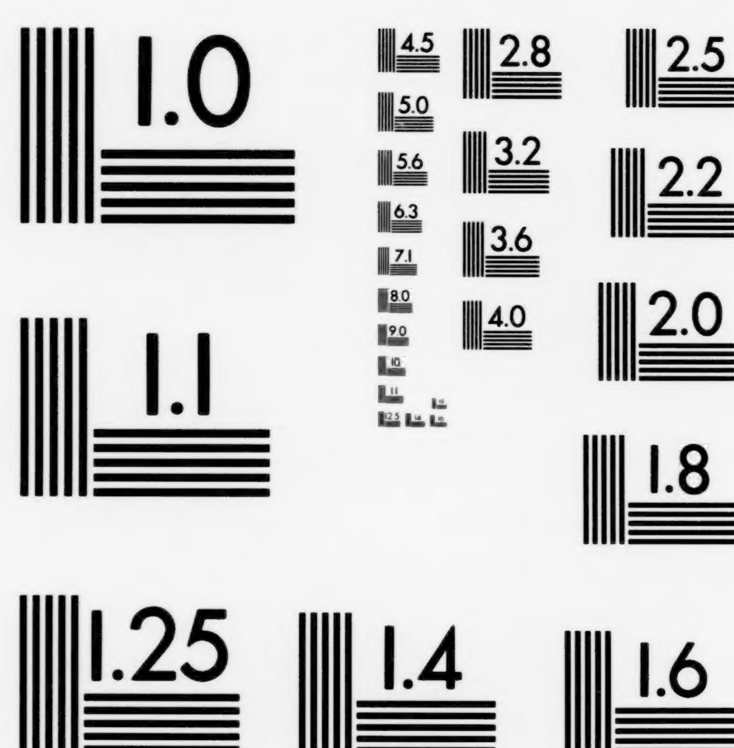


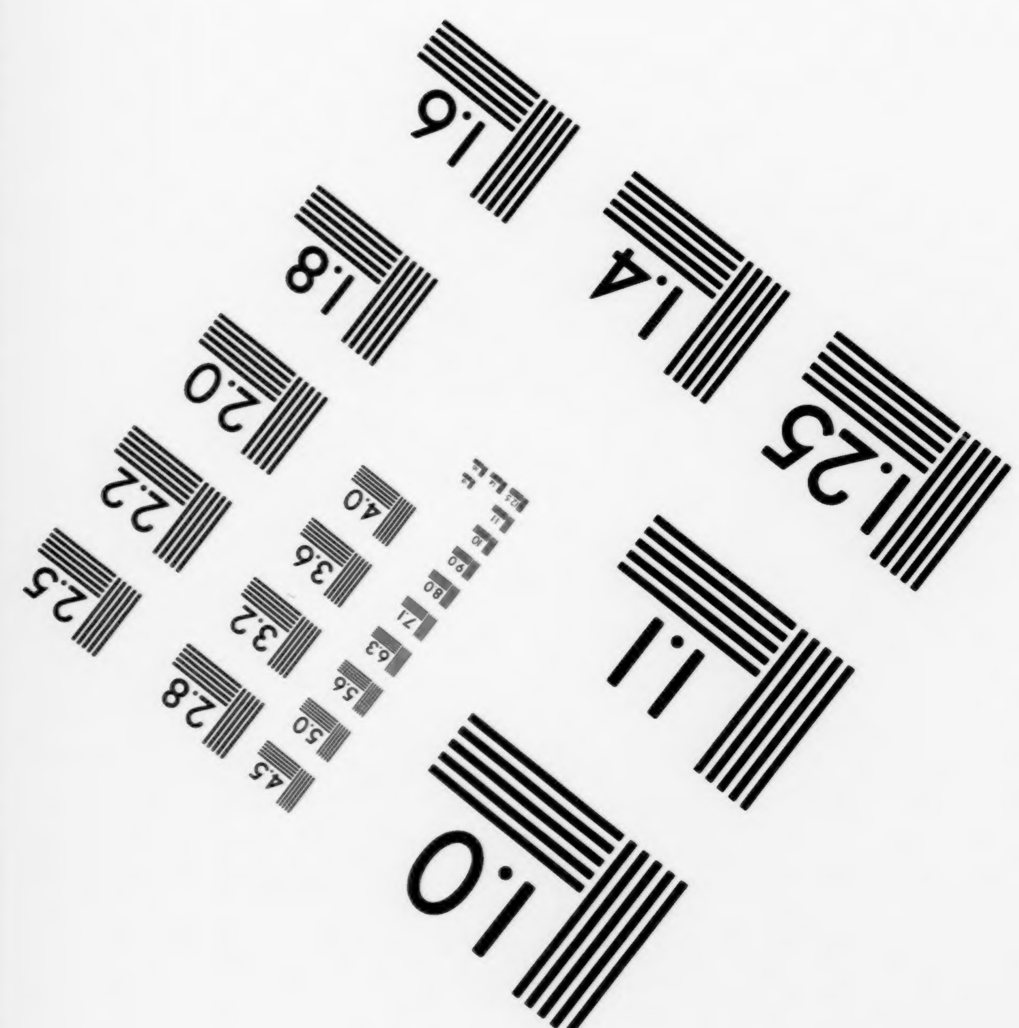
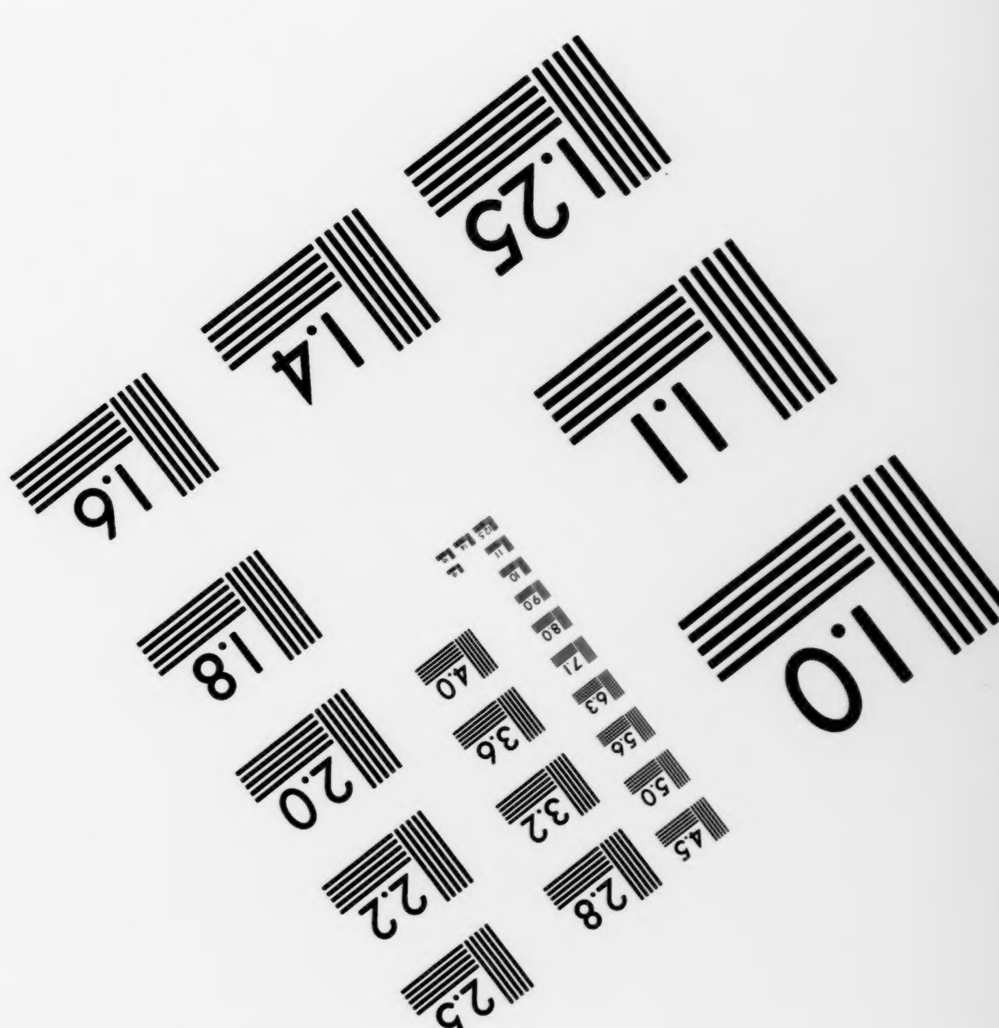
AIIM

Association for Information and Image Management
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202







MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. -- ca.
no.60 1100-ca. 1900.
RARE 150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll. Persian medical manuscripts. ... ca.
no.60 1100-ca. 1900. (Card 2)
RARE March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 36

(Richter-Bernburg No. 20)

Author: Zainoddīn ᶜAli b. Ḥosain Anṣārī "Ḥājjī Zaino l-ᶜAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīᶜī

298 fols., 252 x 172 mm

Loose material filmed at end of manuscript

10466A

130

صار هذا ملكي ولله ما في السموات والارض

لكن اقول لجارانا



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

تحفه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

امداد حمد بی حد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر مرور رقی
از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر سر ثمری از اثمار
و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته سبب برگ درختان سبز پیش خداوند
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچه
وجود لب تشکر خنده نشو و نما نمی گشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان
صرصر دی برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان
روزگار نکرد تصویر نگارخانه آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و
تا خورشید حکمتش گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید تنوع و
اشکال و الوان بر منصه ظهور جلوه ننمود شعر ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد
و درود بی پایان و صلوات فراوان حضرت خواجه را که غرض از تکوین
موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل وجود او علیه
من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فیا ایها الراجون منه شفاعة
صلوا علیه و سلموا تسلیما اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی
و مستور نماند که هیچ جزء از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت
ربانی خالی نباشد و هر چیز را جنانچه منفعتی و مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه
بتمامها مگر از خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در گنجینه اختراع و ابداع خالق

راى

... مفرده

که تواند راه یافت اما بعضی که ماهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن ادویه
از تتق خفا و حجاب ستر نموده بالهامه تعالی و باعلامه تقدس بوده و
نیز هر کس از علماء معرفت ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و غث و سمین
از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده محمد بن علی بن حسین الانصاری المشتهر
بحاجی زین العطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده می خواست
تا قول اصح و تجربه ارجح باز نماید تا جماعتی که نایره اشتیاق این علم داشته
باشند بزلال معرفت این کتاب تسکینی آتش نزاع و السماع کنند و نیز
مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بوده
که بوسیله خویشتن را از رتبه بداختری بسرحد شهرستان مشتری طالعی
و دیده بخت گران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند و این
معنی بی آنک تشبث اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب
قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
هنر تواند بود نمی تواند بود چندانک عقل دوربین و فهم دور اندیش در عرصه
امکان و فضای دوران دوران کرد بعد از آستان آسمان رفعت و
حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان
سلطان خواتین جهان است آنک در مهد جلالش و هم را نابوده دست
و آنک سر عفافش باد را نابوده راه باد وجود دور باشش غیب او آفتاب
کی تواند کردن اندر سایه چترش نگاه زهره زهرای دولت اختر برج شرف
نسمه گردون عفت سایه لطف اله عصمة الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد
الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدست نیاورد و قانون کلی سعادت
خویش و ذخیره اغراض دولت خود بجز از نظر کیمیای خاصیت آن صاحب

تبدیل به

با همه

نیک

قران که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث و منتج اسباب کامرانی و دافع
علامات طالع و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلالت سوالست
ساخت امید وار است که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت
و اصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق والمعین بدانکه این کتاب مشتمل
بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده و اسامی بلغت هر طایفه و ابدال و
اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقالت دوم در مرکبات مشتمل و این
کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاد **فصل** باید دانست
که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی تخم و بزر بود یا اوراق
یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صموغ یا الپا یا چنان بود که جمله وی مستعمل
بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو نیاذج و مازریون و نانخول
و امثال آن واجب بود که وقتی گیرند که حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود
رسیده بود پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کراویا و کمون
و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و نفاخیه و مائیه
از وی متم شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمن
و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد و اگر ازهار بود همچو بنفشه و
نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفقیح تمام پیش از تذبل گیرند و اگر قضبان
بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تمام
پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر جمله وی
مستعمل بود همچو اذخر و فنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از تبدل
بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آورد و بود و بیشتر ادویه که در اصول نسج و در قضبان

تعسر و ذبول یعنی پس از زرد شدن و ضعیف گشتن

ذبول کمتر بود و در بزور امتلا و سمن و در ثمرها که آکتناز و رزانت بیشتر بود بهتر
نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی اولیتر از آنک در هوای متعفن یا
نزدیک بهوای تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی بود و نباتات جبلی اقوی
بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون محدود اشبع بود و بطعم اظهر و رایحه
وی اذکی بود در باب خود اقوی بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا
سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچو بارزد و اشق و جاوشیر و حلتیت
و مانند آن بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت
بعد از سه سال ضعیف شود خاصه فرفیون اما گرفتن لبنها همچو شیطرج
و ماهیزهره و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان
گیرند و گرفتن عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از
رسیدن نباتات وی گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی
بیشتر بود اما وقتی که یکی از این تازه و قوی نیابند اولی آن بود که ضعیف همین نوع
را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی مانند قرون
و مرارات و اکباد واجب بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و
از اصح المزاج و از رسیده و تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و حیوانات
میته التفات نکنند و از ایشان ادویه نگیرند اما معدنیات مانند قلقند و
قلقطار و زرانیخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن
اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در لون تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص
بود اما آنگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن دارو
و کوفتن و قرص ساختن دوم در سایه خشک کردن همچو دارصینی دوم خلط آن دارو
با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچو خلط کافور با جشمیزج یا فلفل یا جوزه

خلط فرفیون با سُنْبُل با قلی با پوست بادام تر و خلط فلفل سفید با باقلی و امثال آن
بسبب قوت او سیوم ظروف چنانک بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند که
سر او تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر هوا تحلیل نیابد
مانند مسک و کافور و عنبر و مسک اولی آن بود که در ظرف سبز کنند و اگر یافت نشود
آبگینه و کافور در ظرف آبگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در
کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند تا
... و بسد و گهرها و امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند افاقیا
و بوش و عصارات چهارم آنک جایگاه آن چنانک خازن ادویه در موضعی
بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که نیک کشاده
بود و در ممر که ریاح و دخان بود ننهند نخم نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را جای
خود نگاه دارند تا ادویه حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود
مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن
روایح داشته باشد و بسبب آن چار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر
و امثال آن ننهد چون این معنی مقرر شد که ادویه از سه قسم بیرون نیست و هر قسمی
از سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قوله کلی که دوا از عمر تمسر کند باید
دانست اکنون بدانک آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست
یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا غذیه دوایی یا ادویه غذایی یا سم و آنچه خورده
شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن بروی دایما غالب بود و از بدل
ما تحلل سازد آن غذای مطلق بود همچو نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن
وی را متغیر کند باز وی بدن را این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و دارفلفل
و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر باز

۵۲

بازبدن در وی اثر کند و از بدل ما تحلل سازد این را غذای دوایی گویند همچون کرکه
و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود انرا دوایی غذایی گویند
مانند کمون و نانخواه و کراویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و
دایما کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد انرا سم خوانند مانند
بیش و شک و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آوردیم

باب الالف

آاطریلال

نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود به بزرگی و بلون کبود بود و
بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر بود و آاطریلال
است عرب مصری بپارسی تخم طلال خلیل خوانند و آنچه کبود رنگ بود مصری بود و
وی را رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و حرز الشیاطین نیز گویند و گفته شود و طبیعت
آاطریلال گرم و خشک است در اول درجه دوم و در مداوات برص و بهق بغایت سودمند بود
و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یک درم از آن با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشند
و فرو برند و یک ساعت و یا دو ساعت در آفتاب بنشیند چندانکه عرق کنند و
گاه باشد که همان زمان آبله زند و آب زرد بسیار از آن روانه شود و بعد از آن
حق حل و علاان موضع باز بلون اندام گردد خاصه که این نوجمیت در موضع گوشت
مند بود زود تر و آسان تر زایل گردد و این مجرب است و بکرات امتحان کرده شد اما بشرط
آنکه اول تنقیه کرده باشد بعد از آن این دوا استعمال کند و باید که در تابستان
بود وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند که نیم درم از تخم آاطریلال و پوست باریک
و ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته و بیخته بیخ رود هر روز سه درم با شراب انگوری
بیاشامد از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که هر روز در آفتاب بنشیند چندانکه
عرق کند و اگر بسایند تنها و بعسل کف گرفته بسرشند هر روز دو مثقال با آب گرم بیاشامد

پانزده روز متواتر البته برص بکلی زایل گردد باذن الله تعالی و اگر تنها کوفته و بیخته در بینی
زن دمند در حال بچه بیندازد آارخیش بزبان اهل دمشق و مصر عود زنج خوانند و
آن قشر اصل انبرباریس است و در پارسی پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن گرم است
در درجه اول و خشک است در دوم و منفعت وی انست که چون بجوشانند و بدان مضمضه
کنند قلاع زایل گرداند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایه مجرب است
و اگر در کارات بجوشانند و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک گرداند و سود مند بود
جهه تعب پلکی که مزمن شده باشد و اگر پیش از درد چشم استعمال کنند صحت چشم
نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهه ریشهاء روده و اگر شراب
یا بسرکه بجوشانند و بیاشامند بغایه نافع و سود مند بود جهه درد جگر و ورم آن برم
گرداند و صاحب جامع گوید اطباء مصر در داروها چشم مامیران صینی و مامیران مکی — بدل ه
ارعیس میکنند ابار آنک محرقست و در پارسی سرب سوخته گویند صنعت ان بستانند
تا به آهنین و اسرب بر روی تا به نهند و کاسه گواری سوراخ در بن آن کنند و بر سر — وقدری گوگرد بران اندازند و در کوزه نهند ه
آن نهند و بدمد تا آن زمان که سوخته گردد بس بردارد و استعمال کنند و طبیعت ان
سرد بود در دوم و منفعت وی انست که چون مغسول کنند خشک ریشهای چشم بکند
و داءها و سود مند بود جهه ریشهاء مفاصل و ذکر و خصیه چون بران موضع ذرور
کنند و بیجان بواسیر و سرطان و ریشهاء زشت و بدل ان اثمد است ابرق — اکسریان د
زیبق را خوانند و بزبان ایشان رستی حیلی نام دارد و در زاکفه شود اسمها و طبیعت
و منفعت آن ابکون لباب القمح است و لباب القوم و لباب الشعیر گویند
وان لباب الحنطه است و بعربی نشا گویند و بپارسی نشاسته خوانند و در
نون گفته شود آبقر دنقر است و گفته شود ابو خلیفا انجوشا است و خس الحمار
و عاقر سمعا و شجر الدم و رجل الحمامه و حمیرا و هو فیلوس و شنفاد و کجلاو

وانقلیا گویند و بسریانی حلوما و بلمطی دیکر بالقس و کاهو فزنیز گویند و این حمله اسم
شنجار است و در پارسی شنکار گویند و هوجوده نیز خوانند و بهترین ان بود که
در ورق ان سیاه رنگ بود و بیخ ان سطبر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در اول دوم منفعت وی انست که چون با سرکه بر بهق طلا کنند
زایل گرداند و سبز نا نافع بود و جگر را پاک گرداند چون بسرکه بود خواه خوردن و
خواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و چون با نبه بر خنازیر بندد
تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود و سعاق متعد ورق — نافع بود وحرره
آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر گزندگان
اندازند بهر شوند و بیخ ان چون زن بخویشتن بر گیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم
بود تحلیل دهد بخود بر گرفتن و در آب آن نشستن حیض براند بنوه و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن
بنفشه بود یا کدو ابریشم نیکوترین آن بود که پاک بود و نیکو و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوزی گوید گرم و تر بود
در اول بلغم و سودا پاک گرداند و بدن را فربه کند و قوت بدن بدهد و آنچه بسود
و ذهن تیز گرداند و روشنایی چشم بفزاید و چون در معاجین بکار کنند که
شیرینی آن عسل بود و مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و در منی بفزاید و در معاجین
بعد از آنک سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن
صوف بود و در صاد گفته شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از بهر آنک قوه وی زیاده
بود و چون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود و جهه تقویت دل بغایه نیکو بود و
خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یکدرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهه
ریشهای چشم نافع بود و بوشیدن وی مسحی نبود مانند بنه بلکه معتدل بود

وکویند بوشیدن وی شش پیدا کند و معده را بد بود خصوص خشک وی و مصلح او
رب ریباس و اترج بود ابهل جور الابهل کویند و ثمرة العرعر خوانند و برس ساعجه
نیز خوانند و ان ثمره سرو کوهیست و در پارسی تخم و پل خوانند و طبیعت ان کرم و خشک است
در دوم و جالینوس کوید در سیوم و بهترین ان سیاه رنگ فربه بود و بهترین ورق
ان سبز رنک بود منفعت وی انست که اکر با روغن کنجد بجوشانند در ظرفی آهنین
تا سیاه شود و در کوش چکانند کری زایل کرداند و چون بکوبند و به بیرند و بر
اکله افشانند نافع بود و اکر سه درم سفوف سازند کرمها را مجموع بکشد و اکر با شاه منه
با بعسل بسرشند سه درم و لعق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد
و اکر ثمره ابهل ده درم سحق کنند و بنج درم روغن کاو و بنج درم عسل با هم بسرشند
و لعق کنند بواسیر را نافع بود و اکر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کرداند
و اکر زن بخویشتن بر کیرد یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجکر و مصلح ان عود
الوج است یا خولنجان یا حماما و بدل ان جوز السرو است و دارصینی مساوی و
کویند بدل آن یک وزن و نیم آن دارصینی است و کویند بدل آن بوزن ان سلیخه
و بوزن آن جور السرو است ابنوس دو نوع است سیاه و املس و درخت ان
بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن
سیاه است املس و طبع آن کرم و خشک است در دوم و چون حل کنند با آب و کحل
سازند سپیدی چشم و شب کوری را بغایت مفید بود و نافع بود جهت سوختگی آتش
و اکر در دیگی کواری بسوزانند تا چون محم شود و بشویند همچنانکه آثار بغایت
نافع بود جهت درد چشم که از یبوسه بود و جهت خارش چشم و نشاره آن موی سر را
و اکر بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزاند و اکر نشاره آن سحق کنند بغایت
مفید است و بر ریشها رشت افشانند البته ریش را خشک کرداند و مولف

کتاب کوید در خشک بندها که از زخم کارد و شمشیر بکار برند هیچ بهتر از نشاره وی نبود
و کویند بدل وی چوب کنار است و مصلح ان صمغ عربی است یا شاهسوم بود و وی سنگ
بریزاند و بادها که در شکم بود تحلیل دهد ابر کاکیا و ابر کا کیاب نیز کویند و ان نسج
عنکبوتست بپارسی کره کویند و بشیرازی کرتینه منفعت وی است که چون بر جراحت
نهند خون باز دارد و ورم نکند که ان جراحت ورم کند و چون سرکه بدان بچکانند
بر دمل نهند در ابتداء آن ورم کند تا خشک کردد نافع بود و ورم نکند که دمل بزرگ شود
و باز کرداند و اکر نقره بدیدان بمالند جلا تمام بدهد و اکر کرتینه که در تابستان بود
کثیف و سفید بود در پوست بندند و در بازوی کسی که او را تب ربع بود بندند زایل شود
ابرون حی العالم است و کفته شود و معنی ان بر الحی ابدا یعنی همیشه زنده و برک
وی همیشه سبز بود و تر بود و در جا کفته شود انرا از القطه هم حی العالم است و کفته شود
ابل طر اثنث و کفته شود آبل قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کنند
ما مثلث باشد وان دو نوع است یک نوع بمقدار حوز بوا بود مثلث شکل و یک نوع
مانند استخوان بلیله کرد شکل بود و پوست رقیق داشته باشد و هر دو نوع قاقله
کوچک است و هیل و هال و خیربوا و هال بوا و هیل بوا و شوشمر نیز خوانند و طبیعت
ان کرم و خشک است در اول درجه سیوم و بهترین وی ان بود که بوی بغایت تیز
داشته باشد و منفعت وی و قوه وی مانند قرنفل بود جهه معده سرد و جگر سرد
نافع بود و قی باز دارد و کویند لطیف تر از قاقله بزرگست ابستیشم آبرج
است بپارسی پیه بالنک و کوشت برج خوانند و بهترین آن کوشت بالنک دیه
است که انرا باتو خوانند و کرم سیریان انرا مرکب خوانند و طبیعت ان کرم و تر است
در درجه اول همچنان خوردن دیر هضم شود معده را زیان دارد و مصلح او ورد
او آن بود که مربی کنند ابو علس بپارسی کل خیری کویند وان انواعست در باب

راسو را بلغت اهل کاشان نموره گویند

جانوران

خاکفینه شود ابن عرس در پارسی راسو خوانند اگر اندرون وی گشنیز پاکنند و خشک کنند
سودمند بود جهه گزندگی عقرب زهردار و اگر نمکسود کنند و خشک دو مثقال از آن دفع
ضرر باد سموم بکند و اگر دماغ وی با گوشت سرکه بخورند صرع را سودمند بود و اگر
گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع
بود و اگر بسوزانند در دیگی مسین و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود
و اگر خون وی بر خنازیر مالند نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند سودمند
بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن
نشود رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس ببیند فریاد کند و موهای وی
راست بایستد ابراهیمیا آشیست مانند زیرباج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا
سرکه مصعد و قند زیاده باشد و حوائجها آن با قدری عود در کرباس بندند و در
دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند و در آن ریزند و در دیگ طبیعت آن معتدل
باشد و بخاصیت مانند زیرباج بود و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب
اتان خر ماده است و شیر وی جهه مسلول بغایت سودمند بود و در صفت البان در باب
لام گفته شود اترج بپارسی ترنج خوانند پوست زرد آن گرم و خشک بود در دوم و
گوشت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم تخم آن گرمست و در وی اندک رطوبت بود
و ترشی آن سرد و خشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف را زایل گرداند چون
طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن سودمند بود و صفرا بشکند و اشتها
طعام پدید آورد و مالیخولیا که از صفراء سوخته حاصل شده باشد نافع بود و قوت دل
بدهد و دفع خمار کند و در وی تریاقیه هست و نافع بود جهه گزندگی مار و جراره و گزندگان
موذی و جهه یرقان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دارد و مصلح آن شراب
خشخاش بود و بدل آن آب لیمو و پوست آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما

ابراهیمیه

مند

دباغ

دباغ گرم را زیان دارد و مصلح آن نعنع است و قشر زرد آن از ادویه قلبیت و
مفرح و تریاقیه در وی هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند
و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصاره وی
نافع بود جهه گزندگی افعی و اگر همچنان ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خم اندازند
زود ترش گرداند اما گوشت وی بطیء الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد
و چون در عسل مربی کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود جهه گزندگی عقرب چون
دو مثقال مقشر کنند و با آب نیم گرم بیاشامند و شراب پخته و اگر بکوبند و بر آن موضع
طلا کنند نافع بود و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نبرید و جامه را
نگاه دارد از خوردن بخیره و غیره و دیسقوریدوس گوید دانه وی جزوی با دو
جو و فلفل سپید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر
را سود دارد اما موه و ورق آن مجفف و محلل بود طعام را هضم کند و مسخن معده بود
و سده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی نزدیک است
بقشر اما ورق و فقاح وی لطیف تر از قشر است اثرار انبرباریس است
و اثرار نیز خوانند و امبرباریس نیز گویند و آن زرنک است و بپارسی زرشک
خوانند و زارج گویند و گفته شود اثمد کحل اصفهانی است و در پارسی سرمه سپاهانی
خوانند و آن معدنی بود و بهترین وی آنست که شفاف وی سنگ بود از آب و عشر کا و
جو ب کنند و بسوزانند تا اندک بنطی سیاه که بر آن باشد بسوزد پس بسایند
و بکار برند و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم و گویند سرد و خشکست
در دوم منفعت وی است که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت
چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیه بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود
و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه افکنند بغایت نافع و فایده مند بود اما چون

نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قصبت و اعصابی که مزاج وی میل بخشکی داشته باشد
و نول گویند چون با اقلیمیا و عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع را زایل گرداند باید
که در جانب مصدع کشند و اگر زن بخورش برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند
خونی که از غشاء دماغ آید باز دارد و بدل وی آماراست و وی مضر بود بشش و مصلح
وی شکر و کثیرا بود اترار اترار است و گفته شد اثلق ارند است و سیسبان و
سرساد و اعین السراطین و سنکبویه و سنجبویه و اغلیس و حب العقد و طاهره و فطالون
و دو خمسه اوراق این جمله اسم فنجحیست و فنجنکشت و بنجنکشت و بنجبجنست نیز گویند و در پارسی ملعل
بری خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودها روید و تخم آن گرم و خشک است
در درجه سوم و خوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب دال و خمسه
اوراق گفته شود اثل نوعی از طرفاست و در طا گفته شود اجاص دو نوع است
سیاه و سپید انزلی سیاه انجیون البقر خوانند و در پارسی آلوی سیاه گویند و آن
سفید شاهلوج گویند و صفت آن گفته شود در شین و بهترین آلوی سیاه آن بود که
بغایت خود رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم
و تر است در آخر آن و منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند
و به نبات و ترنجبین در آن حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن گرداند
و حرارت دل بنشاند و صاحب منهاج گوید اما مرخی معده بود و مولد خلطهای بود و
دفع مضرت وی بکلقند باید کرد و گویند مضر است بسر و مصلح وی عناب است و صاحب
تقویم گوید مرخی معده بود و مبرد آن و مصلح آن گلنگبین بود یا عسل و گویند بدل
وی تمر هندی است احداق المرضی اقحوان است و بهار و عرار و عین البقر و مشبهها
و عین اعلی و گاو چشم و کافوری نیز گویند و بزبان شیرازی بابونه گاو خوانند و در
اقحوان منفعت و طبیعت آن گفته شود اقیص بهدم بهرمانست و ویع و عصم مرتق

دوم و خوب آن گرم
و خشک است در درجه

سکنگبین علی

8

و نعدنز گویند و در عین صفت عصفر گفته شود منفعت آن و طبیعت آن و انواع آن گفته آید
اجلب دبا شبرم است و گفته شود اجیون براس الافعی خوانند و آن تخم نباتیست مشابه
براس الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود منفعت وی آنست که چون
با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را سود دارد و اگر پیش از گزندگی بیاشامند
اگر بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن و تخم و ورق و مجموع این خاصیت دارند و اگر بیخ
آن با شراب بیاشامند درد پشت ساکن گرداند اجبوس اخیروس گویند و انرا
و دنه و جودر گویند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحراها روید و تخم سیاه
کوچک دارد و گلی سپید و دانه وی درد دارد و های چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه
وی مقدار دو درم با چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم
بکند و اگر عصاره وی با گوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
ساکن گرداند اخریط طرطان است و گفته شود اذاذا اشنخص است و گفته شود
اذرک نیشوق است و در پارسی آلوجه گویند و آلوی جبلی و آلو کشته نیز گویند و
طبیعت آن سرد و تر است در درجه اول مسکن حرارت بود و مسهل صفرا و تشنگی بنشاند
اما مرخی معده بود و مصلح وی قند است اداریقی دوای هندیست و از جمله سموم
است و در طلاها مستعمل کنند مانند کلف و جرب و تر و قوبا و اگر عرق النسا ضماد کنند نافع
و سودمند بود و بعضی در مولیح رحمی استعمال کنند و طبیعت آن بغایت گرم است و سم
مجموع حیوانات است که دنبال داشته باشند و آنرا بپارسی و هندی کجله خوانند
و اگر کسی خورد مداواة آن قی و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج و جرب
و لعابات با روغن گل نافع بود و جهت قلغنیا است مفید بود اذریاس نافع است
و بغیا نیز گویند و اهل مغرب درباس خوانند و گفته شود در نا اذناب الخیل
گیاهیست که بعربی اذناب الخیل گویند و برومی هوفسطید اسم و باصفهانی سنگ

الحه محی است نباتیست که در رودها
و انهار روان روید و انهای ساده
گوش چکانند

وآن لحیة التیس است و در پارسی اسبلنج گویند و در لحیة التیس منفعت وطبیعت آن گفته شود
اذربوا آذربویه خوانند وان بیخ خاریست و گلی زرد دارد وان بیخ را فلارو بلار
وفلارو کلیم شوی و قصب شوکی گویند وان بیخ غرطیسا است و معلا سوس نیز گویند
وسطرینون هم خوانند و برمان شرازی چوب اسنان خوانند وبخور مریم نوعی از است
وطبیعت آن گرم و خشک است در سیوم منفعت وی انست که چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا
کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه چون بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود
برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت زهرها کشنده خاصه گزندگی جانوران
چون با شلث نانا شراب بیاشامند و اگر زن که آبستن نگردد چون بخود برگیرد آبستن
گردد و رازی گوید درد ورکین را سود دهد و منتج سده مصفاة بود و فواق زایل گرداند
و بوی آن بغایة معطس بود اگر زن آبستن بوی وی بشنود از عطسه بیم آن بود که — نا بحد که ...
بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بودن آن
حب اترج است و چهار دانگ وزن آن لبن التین و نیم وزن ان باد آورد اذان الفار
اما علس است و سمسق و سمیمون و ریحان داود و شمسرا و عسوب و عنتر و مرد قوش — ریحان داود
این جمله اسم مرزنجوش است و در پارسی مرزنگوش خوانند و یونانی مروس القطعی
معنی آن اذان الفار بود و حبق الفتا نیز خوانند وطبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند
در سیوم و این اسم نیز بر جو بی نهادند که طبیعت ان سرد و تر است در اول چون بهند بر موضعی که خار در وی فرو رفته باشد
خار بیرون آورد و از اجتهاد را نافع بود و جهت لقوه سعوط کردن نافع بود و جهت صداع
اشامیدن سودمند بود و مرزنگوش بهترین وی انست که گل وی لاجوردی رنگ بود و جهت
صرع و لقوه بغایة سودمند بود و عصاره وی سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون
با شراب بیاشامند نافع بود و اگر با سرکه بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت دردها
که از تری و سردی بود و صداع که هم از ان باشد سودمند بود و مسخن معده و احشا بود

و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبات امعا و معده خشک گرداند
و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند بوقتی که با وی و اندکی عسل غرغره کنند
و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی تخم فره بود یا بزر قطونا اذخر خلال المامون گویند
و بپارسی تحلیس خوانند و بیونانی سخونس و بلغتی دیگر طونیلس و سخوفس نیز گویند و تبن
مکه و کربه دشتی و کاه مکی هم گویند و انرا در پارسی گورگیاه خوانند بهترین آن اعرابی
بود و سرخ رنگ باریک خوش بوی و طبیعت ان گرم و خشک است در درجه اول و در همه
کوهها باشد و مرغزاری نیز باشد طبیعت نوع اعرابی گرم است در اول و گویند در دوم
و خشک است در اول و اسحاق گوید گرم و خشک است در دوم منفعت وی انست که سنگ گرده — در سیم
و مثانه بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و نفاخ
وی نافع بود جهت نفث الدم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و اختناق رحم
را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر بود و معده
بود ضماد کردن نافع بود و جهت درد اندرونی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بخورانند
بول براند و مسخن مثانه سرد بود و محلل همه نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن
فعل وی زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اگر در حلابات جهت درد مفاصل سرد
بدهند و جهت تبهاء بلغمی با سکنجبین در آغاز بدهند و اگر بجوشانند و در ان نشینند موافق
بود ورمهاء گرم که در رحم زنان بود و در بیخ آن قبض زیاده از نفاح بود اما در نفاح
تسخین زیاده بود اما قبض موجود است در همه اجزای وی و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن
کلابست که انرا شوید و گویند مصدع بود و مصلح ان صندل و کلاب بود و ماعرق سلو فرد
بدل ان قصب الزریره است اذان الفیل ملخوش است و گفته شود اذان الجدی لسان الحمل
است و گفته شود اذان الارنب اذان الشاة گویند و اذان الغزال گویند و ان نوعی از لسان
الحمل است و گفته شود انواع آن در لام اذان العبد و اذان العنز نیز خوانند و ان مرماز

الراعی است و گفته شود اذان الدب بیونانی فلومس خوانند وان بوصیر است و گفته شود واین
اسم بدان نهاده اند که بشکل مانند وی است آذرا فیون نوعی از کف دریاست و در زبد البحر
گفته شود انواع آن وصفت آن آذریون آذرگون خوانند و ادم نیز گویند و بیشتر قول
صاحب جامع انست که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان گویند زرد بود و سرخ بود
واین خلافست گل اقحوان زرد و سپید بود و همو گوید نبات الاقحوان یک گز بلندی باشد
اما نبات آذریون مقدار یک وجب باشد و برگ آن به برگ اقحوان ماند اما گل وی بغایت
سرخ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر بود اما گل
میان وی زرد بود و برگهای کنار او سپید و آذرگون برگهای کنار سرخ بود و میان
سیاه و این نوع از شقایق است به تحقیق و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم منفعت وی
انست که چون با روغن سامیرند و برورمها صلب ضماد کنند تحلیل دهد و سودمند بود جهت
درد دل که کهن شده باشد و برکلف طلا کردن نافع بود و در وی قوت تریاقیه هست و جالینوس
گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع بود دسقوریدوس گوید گزندگی
جانوران را نافع بود و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل
بسرشند و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود دوفولکوس گوید منی بیفزاید و چون
سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت از وی یکدرم باشد و
مضر بود بسبرز و مصلح وی عسل بود و بدل ان بادآورد اذان العسیس قوطولدون است
وان نوعی از حی العالم است و گفته شود در جا ارماط درختی کادی است و کدر نیز گویند
و گفته شود در کاف ارمال چوبی یمنی است خوشبوی و اراک نیز گویند و مانند قرفه بود
و بهترین ان بود که ببوی قرفه بود و طبیعت ان شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و
خشکست در اول و ارجیجانس گوید در وی قبض و تخفیف بود منفعت وی انست که بوی
دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت بخ دندان

بدهد و اعصاب را قوة دهد و اگر بر ورمهاء گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم
را نافع بود و شکم به بندد و مصلح آن جلاب با بزر قطونا بود و بدل آن چوب کادی است
ارطاماسیا ارطیماست و اطیمسا نیز گویند و بلنجاسف و برنجاسف گویند و گفته شود
ارسطا بیخ است و گفته شود ارزه درختی صنوبریست که بر کمی دهد و از وی زفت
سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشکست ارز بپارسی
برنج گویند و طبیعت ان سرد و خشکست در دوم و گویند معتدل است و گویند گرمست
در اول و خشکست در دوم و بهترین وی کربالی بود و بعد از ان خوارزمی و بعد از ان
گیلانی منفعت وی انست که شکم به بندد اما برنج کربالی چون بشویند و با روغن بادام
یا دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود جهت گزندگی معده و اگر با پخته خشک دانه بپزند سلده
تولد نکند و طبیعت را نرم دارد و اگر آبی که در وی برنج سرخ جوشانیده باشند
و با بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهت سحج روده نافع بود اما برنج سپید لون را صافی
گرداند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح ان شیر تازه است با روغن
و صاحب تقویم گوید مصلح ان عسل و شکر سرخ و یدقوسوس گوید برنج پارسی نافع
بود جهت خون رفتن شکم و علت گرده و مثانه و اختناق رحم و ترجر را بغایه نافع بود
و جالینوس گوید بدل آن پست جو است اربد برید دوایست مانند پارسکافته که از
پیسیان خیزد و منفعت وی انست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بیاشامند
خون حیض براند بتوه اراه مصطکی است و علک نیز گویند وان علک رومیست و کیه
نیز گویند و گفته شود ارشد حجر النور است و گفته شود ارحم آذریون است و گفته شود
ارسطولوخیا زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو است و گفته شود درزام
اردها فی نباتیست صحرایی و در طلاها بکار برند جهت گزندگی جانوران خاصه زنبور
و جهه درد چشم طلا کردن نافع بود و آن قثاء الحمار است و گفته شود ارمیشا

سمی باعتدال اما برنج سرخ
را محکم به بندد

دسقوریدوس

النقد

طباشیست وان نوشادر بود و گفته شود ارقان رقون است و زقا و ایرقان و فولون
و برنا و یرنا و این جمله اسم حنا است و درباب حا گفته شود ارشد انجبار است و گفته شد
پیش ازین اردشیران نوعی از مرو است و گفته شود در ضیم انواع آن و صنف ان اربیان
ملح دریایی است وانرا اوادالبحر خوانند وان دو نوعست کوچک و بزرگ و در پارسی میگ
دریایی خوانند و ماهی ریبان خوانند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت
اهل شام نوعی از بابونه است و قول دیگر آورده است که آن بهار است و هر دو قول خلاف
الحق محقق است گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است و بهترین آن تازه بود
منفعت وی است که باه را زیاده کند و طبع را نرم گرداند و گویند غذای صالح دهد اما صحیح
انست که خلط غلیظ بد ازوی حاصل شود و بعکس و آن مولد سودا بود و مصلح ان روغن
بادام بود و بدل ان ریشار جان لوز البربرست و گفته شود از جوان بهار درختیست و در
پارسی انرا ارغوان گویند و آن بهار ریحان خورند و طبیعت ان سرد و خشک و پوست بیخ
آن اگر بجوشانند و اب آن بیاشامند قی تمام آورد و اگر چوب وی بسوزند و برابرو
مالند موی برویاند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار
بکند و نافع بود از اقرا بخیست سیاه مدور شکل بغایه صلب و در میان عدس و گندم
بسیار بود و بشرازی انرا سیهک گویند منفعت وی انست که چون ارد وی با سرکه و اب
بسرشند و مقدار شش ساعت در آفتاب نهند بعد ازان با ب تنها دیگر بسرشند و
بر ورمهای گرم صلب ضماد کنند نرم گرداند و درد آن زایل کند از حقیقه نباتیست که انرا
زریر خوانند و گفته شود از منین ابن حجل گویند قلقل است و گفته شود در قاف صفت آن
ارنب بحری لاغوشس و لاغش و لاعولی خوانند و در پارسی خرگوش گویند بهترین
انست که لون آن بسیاهی زند و دیگر سامانی بود که سگ صید کرده بود و طبیعت آن گرم و
خشک است خون وی چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند زایل گرداند و چون چون

وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند و سحج را نافع بود و جلای چشم بدهد و دماغ
وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود و چون ضماد
کنند دماغ وی بر جای دندان رود برویند و در خواص آورده اند که پای وی چون بر زن
آویزند آبستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی چون بسوزند و با پیه
خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پیه ماده وی چون با نمشک یا با روغن
یا با عسل حل کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامد
با سرکه منع آبستنی بکند و اگر زن که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخویشتن برگیرد
آبستن گردد و آن بادزهر مجموع زهرها کشنده بود باذن الله تعالی خاصه گزندگی افعی
و گویند چون بدن را بموی وی بخور کنند از سرما اذیتی بوی نرسد اما از گوشت وی
خونی غلیظ حاصل شود و مرق آن در نقرس فی مفاصل نزدیکست بمثل مرق ثعلب
در آن نشستن گوشت وی اولی ان بود که با روغن بریند مثل روغن زیت و اگر بریان
کنند بخار آب بهتر بود و وی سهر آورد و مصلح وی اباز یراست ارنب بحری
حیوانیست دریایی کوچک صدف شکل سرخ رنگ و بر سر وی سنگ پاره بود اگر سر
وی بسوزانند و خاکستر ان بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه با پیه خرس البته موی
برویاند و اگر در چشم کشند ازان خاکستر چشم را جلا حاصل شود و وی از جمله سموم قتاله
است و خون وی گرم بر بهق و کلف چون طلا کنند جمله را زایل گرداند و خاکستر ان چون
بسنون بسازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرخی
چشم و سرفه خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده و درد گرده و لون بول
بنفشه رنگ بود و شش را البته ریش کند و ازان جمله است که کشنده بود و معالجه ان بلعابات
و روغن بادام شیرین و شیر زنان و خیاری و جو ... بنده ارسایقون
زرنیخ زرد است و گفته شود در طی اطا است و گفته شود ارغامونی نباتیست که بشکل مانند

خشخاش سرّی بود و بلون نزدیک شقایق النعمان و مرد باشد که فرق نکند از شقایق و گویند
کو بند شیرازی انرا ما میثا سرخ خوانند منفعت وی انست که ریشهای چشم را پاک کند و ورق
آن چون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن گرداند و در وی قوه جلا و تحلیل بود آزاد درخت
درختیست در کرکان وی را در هرزمین خوانند و در شهر ری درخت بلیله و در طبرستان طاخک
بشیرازی درخت طغک خوانند و بپارسی درخت طاق خوانند بهترین ان بستانی بود
بود که بسیاهی مایل بود طبیعت ان گرم بود در سیوم و گویند در دوم و خشک است در آخر
درجه اول ورق آن اگر بهایم بخورند بمیرند و چوب وی همین فعل دارد و عصاره وی نافع
بود جهه دفع سموم چون با عسل بیاشامند و جهه قولنج نافع بود و سده بگشاید و مقدار
مستعمل از وی سه مثقال بود و ثمره وی مولف گوید جهه سرفه بلغمی نافع بود و اگر چه صاحب
منهاج و صاحب مفرده اورده اند که کشنده است اما حقیر انرا امتحان کرده بشد خلافست
و ثمره وی اندک حلاوتی داشته باشد و صاحب منهاج گوید بغایت تلخست و نه چنین است و ورق
وی موی دراز گرداند اگر بدان سر شویند و بدل ان در دراز کردن موی ورق شهدانج بود
ازورد حند فوقی است و گفته شود اسفیداج بپارسی سپیداب خوانند و نیکوترین ان
پاک سفید خوش بوی بود و طبیعت ان سرد و خشک است در دوم و گویند خشک است در سیوم
و جالینوس گوید در ریشهای وسعفه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند
بغایت مفید بود و دیسقوریدوس گوید مرد و احتهای بود که در ظاهر بدن باشد
چون در مرهم رفت استعمال کنند ملین اورام بود و دانها چشم را نافع بود و اسفیداج
قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری و ... بحری بمالند نافع بود و جهه شقاق نافع بود اسفیداج
اسربی و جهه درد چشم چون با ادویها خلط کنند نافع بود و ریش انرا خشک گرداند و مسکن
ورم گرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوی وی قی کنند و مطبوخ
تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح

وی

وی بقند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص بود اسفیداج الجصاصین
جبسین است و گفته شود اسفنج وی را ابر کهن گویند و ابر مرده گویند و گویند حیوانی دریاست
بدان سبب که چون دست بر وی نهی خود را در کشد و فی که بمیرد اب وی را بر ساحل اندازد
و گویند نباتی دریایی است و این محقق است و باقی خلافست و بهترین وی انست که تازه بود و
طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم منفعت وی انست که چون بسوزانند و خاکستر وی
در زخمی که در ساعت زده باشند خشک سد کند و اگر بیاشامند چون زفتی باز دارد و
مجفف اورام بلغمی و ریشها بود و اگر خاکستر وی بشویند جهه درد چشم سودمند بود و جلای
تمام دهد و شیخ الرئیس گوید چون با زفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی
مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره بود یا ریباس و از خواص اسفنج یکی انست
که اگر شراب با اب ممزوج بود و پاره ازان اندازند اب جمله بر گیرد و اگر خواهند که همچنان
مستعمل کنند بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت و سبک و متخلخل باشد و بخار نزرنبود
مانده و تجویف بسیار دارد بود و در لغت عرب اورا هوشعه خوانند و در پارسی شکره
کاردان و در مصر کاردان اورا در آب می نهند و آب سرد می کرد و بجامه می مالند جهه
ردن اسطوخودوس معنی این موقف الارواح است و ان جزیره که ازانجا خیزد نام آن   بدین سبب اسطوخودوس میخوانند
سخادس است و انرا اشاهسفرم رومی خوانند و طبیعت ان گرم است در درجه اول و خشک است
در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و قبضی
بود منفعت وی انست که دماغ را از اخلاط پاک گرداند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و
مرضهای عصبانی را سودمند بود و مره سودا و بلغم لزج براند و محلل و منضج بود و طبیخ
وی مسهل سودا بود خاصه از سر و منضج و مقوی دل بود و مقوی جمیع اعضای باطن بود و همه
بدن و در تقویت دل و ترکیه فکر بغایت خوبست و شربتی از وی مقدار سه درم بود و
معده و احشا را از اخلاط پاک گرداند و مغص را نافع بود و جهه زهری که خورده باشند

و گزندگی جانوران را سودمند بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد را ساکن گرداند
و اگر دو وزن از اسطوخودوس و یک وزن و نیم گوگرد سرخ گرم کوفته و بیخته با عسل سرشته
استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون بود و نیز
گویند بدل آن بوزن آن مرو است و گویند بدل آن افتیمون است و وی مضرّ است
به شش و غشیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی حماما بود و گویند بارزد
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ عربی باکثیرا بود و استرخار زرنیخ سرخ است و گفته شود
اسیوسیس گویند نمک صینی است و آن سنگیست سبک که زود ریزان شود و از نم دریا کنگ
بروی می بندد و از آن زهره اسیوشش خوانند و جالینوس گوید سنگی سست است و مانند
سنگهای دیگر صلب نبود و سپید رنگ بود و نوعی از آن نزردی زند و چون بنزدیک زبان
برند زبان را بگزد منفعت وی آنست که چون با آرد باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت
ورم سپرز چون با کلس و سرکه طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش شش با عسل لعوق کنند
سودمند بود و قوت وی از زنجار زیاده بود و نیکوتر از وی بود جشم را بغایت قوت دهد و جلا
بخشد و سپیدی که در چشم بود بکلی زایل گرداند چون در چشم کشند اسموسا اشموسا
نیز خوانند و آن نوعی از مرو است و درمنه گفته شود انواع آن اسیح سلیقون را گویند
و اهل مغرب زرقون خوانند و در زبان یونانی سندوقس خوانند و آن سرنج است و در سین
گفته شود اسقولوس بهمنست که از آن با سیماب کنند و آن اسرب است و گفته شود و گویند
نوعی از ابریشم استطلس گویند قمع الیهود است و گفته شود استقنقور سقنقور است
و سقنقس گویند و گفته شود اسود سالخ حیة السود است و آن نوعی از مار است و در
پارسی سیه مار خوانند اسقیل بصل الفار خوانند و بصل التی و آن بصل العنصل است
و بصل الفار از بهر آن گویند که موشان را می کشند و در پارسی پیاز دشتی خوانند و در میان
نرکس بسیار بود و چون از زمین بر کشند خصی باید کرد و داغ تا قوت وی باطل نگردد

و خصی کردن وی چنانست که نره او را از میان بر کشند و داغ چنان کنند که سفالی گون
کنند و بروی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر نهند و بعد از آن در گل گیرند و در تنور
تهی نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی باز کنند و بکارد چوبین دو پاره کنند و در ریسمان کتان
کشند چنانک از یک دیگر دور باشند و در سایه بیاویزد تا خشک گردد و طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم و حبیش گوید در سیوم بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و سرخی
کشیده بود و در طعم وی شیرینی بود و تلخی و گرمی منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب
طلا کنند بغایت نافع بود و آن مجربست و رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود و
خوردن وی تیزی چشم زیادت کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا
و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید چون بریان کنند و با شش حبه از آن انگ
خلط کنند و دو مثقال از آن بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر مقدار قیراطی
از ریشه بن وی بیاشامند قی معتدل آورد بی مغص و مشقت و چون پنج درم از وی با پنج درم
روغن زیت بجوشانند تا پخته گردد بعد از آن صافی کنند و بردارند چون خواهند که استعمال
کنند هر دو کف پای بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند بعوطی تمام آورد اما باید
که پای بر زمین ننهند و چون معده رود چنین مداومت نماید قولی تمام پیدا آید و وی
مقوی معده بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی
حماما بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح آن سکنجبین قندی بود
و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی استعمال نکنند مگر تحفه و مصلح آن نیز
تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند مضر است بسفل و مصلح وی ادکر سمه است
و سرکه وی در باب خاصیت آن و منفعت آن گفته شود و تخم وی جهة قولنج که بحت بود
و دوای آن نبود نافع بود چون بکوبند و با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک
بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از عقب آن آب گرم که بوره از معی

در آن جوشانیده باشند بیاشامند واز خواص ورق وی یکی آنست که اگر گرگ بروی باستد
در رنگ کند لنک کردد و گفته اند که شاید میرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل ان ملوسن
و گویند استوردیون و گویند لوف و گویند قرد مانا و وج آس بکه قیطس خوانند و سمار گویند
و اسمار و زند نیز خوانند و در پارسی مورد خوانند و بهترین ان خسروانی بود تازه و طبیعت
ان سرد است در اول و خشک در دوم منفعت وی آنست که شکم به بندد و عرق و خون که از جمله اعضا
رود باز دارد و شکستگی اعضا نطول کردن نافع بود و چون بسوزند بوی بدن خوش
کند و جهة ورمهاء گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بران باشند بغایت سودمند بود
و جهة ورم جگر گرم نافع بود و مقوی دل و معده بود و خفقان را زایل کرداند و تخم وی
سرفه را نافع بود و شکم به بندد و جهة گزندگی عقرب و رتیلا سودمند بود و بوسیدن مورد
نافع بود جهة بخار گرم تر و اگر عصاره وی در چشم کشند قوه چشم بدهد و آب رفتن چشم
باز دارد و چون بجوشانند و در ان نشینند جهة برون آمدن معده و رحم بغایة نافع بود
و خون رفتن رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوه موی بدهد و لون
ان سیاه کرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع
خمار بکند و اگر ان در شب خود مورد را بخور کنند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی
بنشاند و قی را باز دارد و بدل آن ورق بوقست و گویند عصاره در رنگ و وی طبیعت
به بندد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود آس بری مورد اسفرم است و در میم
گفته شود اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در
مصر کف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولو در لغت یونان
کاویست در دریا و قندریون انرا خوانند که طحال شود بسبب تاثیر این دارو در گداز انیدن
سپرز این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومیست و گویند نوعی از اسقیل است و هر دو
قول خلافست والحق محقق است نباتیست صحیح و بشیرازی بهار کی دارو خوانند و در سین

منفعت و طبیعت ان گفته آید اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز گویند
و ان ثوم بریست و بشیرازی سیر موکو نیز طبیعت ان گرم و خشک در درجه چهارم و منفعت
وی انست که حیض براند و از ادویه تریاق فاروقست و در باب تا تمامی منفعت وی گفته شود و
بدل ان ثوم الذکرات و گویند عنصل کوچک اسقیل سفید و دل سپیداست و فوف سپید نیز گویند
و در حا گفته شود اساورون بیخ گیاه است که برگ ان مانند برگ نبات الاذن و در تر و شکوفه
وی ارغوانی بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بنج بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنگ بود
و تخم وی مانند حسکدانه بود و در کوههاء روم و در مصر و در همدان نیز می باشد و ان دو نوع
بود غلیظ و دقیق و باریک بیخ ریشهای بسیار بود بشکل ماردین زرد بود مانند مامیران
اما اساورون ابجه در میان باریکی و سطبری بود نیکوتر بود و طبیعت ان گرم و خشک است
در درجه دوم و گویند اساورون بیخ سنبل رومیست و این خلافست بازدین بیخ سنبل
رومیست و گفته شود اما منفعت اساورون سودمند بود جهة دردهاء اندرونی و ملطف و مسخن بود
و اگر یکمثقال با شراب بیاشامند جهة عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر
بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و بیم جمع شده باشد و باه را زیاده کرداند و بوی
دهان خوش کند و جهة نزول اب و سبل و داء الثعلب و داء الحیة نافع بود و مقوی معده
بود و بسیار از امراض دماغی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل نافع
بود جهة استسقا و حیض براند و سودمند بود جهة صلابت سپرز و مثانه را قوه دهد
و گرده و در خواص آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد کنند میان
هر دو ورک باه را برانگیزد و انعاظی تمام آورد و مجربست و گویند مضر است بشش و محتمت
اعصاب بود و مصلح ان مویزج بود و گویند مصلح ان مویز است که در روغن بادام
خیسانیده باشند و بدل ان یک وزن و نیم وج و دانگی وزن آن حماما و جالیبوس
گوید بدل آن زنجبیل است اسفرم و اسمار هر دو اسم آس است و گفته شد اسیبوس

پارسی تخم اسپندان گویند و حب الرشاد و طبیعت وی گرم و خشک در درجه دوم

سنولیون است و بوعونی نیز گویند و در زبان یونانی فسلیون وان بزر قطونا است و گفته شود
اسفاناخ در پارسی اسپناخ گویند و طبیعت ان سرد و تر است در اول و گویند طبیعت ان سرد
و تر است و گویند معتدل بود میان حرارت و برودت ملین بود سرفه و سینه را سود مند
بود و در وی قوه جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و درد پشت و مری را نافع
بود و درد سینه و پشت که از گرمی بود سود مند بود و مضر است مزاجهای سرد و مصلح
وی مری و فلفل و دارصینی بود اسقوروس حشیشة الحدید است و گفته شود اسطفین اصطفلین
است و اسطون نیز گویند و ان جزر است و گفته شود اسطون اسطفلین است و گفته شد
اسد الارض گویند مازریون است و صاحب منهاج گوید تحقیق ان جز ما است و یونانی
خامالاون اسم جز ما است و خامالا اسم مازریون است و این سهو بدان سبب کرده اند و هم
صاحب منهاج گوید که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست که یونانی خامالاون مالس
گویند و معنی آن مازریون سیاه است و صفت مازریون و جز ما هر دو گفته شود اسحاره یونانی
اوسمون گویند و ان تودریست و گفته شود اشکیل خشم عوسج است و گفته شود اشنه
شیبة العجوز خوانند و گرگس باپه بغدادی گویند و در پارسی دواله و دوالی خوانند و دوا
المسک هم خوانند و ان بر درخت صنوبر و جوز و بلوط و غیر ان بجیده شود بهترین آن سپید
خوش بوی بود و آن نوع را مصری خوانند و انچه سیاه بود بد بود و ان مندست
و اشنه را در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت ان جالینوس گوید در گرمی
و سردی معتدلست و در وی قبضی اندک هست و حبیش گوید گرم بود در اول و خشک بود
در دوم منفعت وی انست که سود مند بود بخور وی جهت صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند
و در آن آب نشینند حیض بر آند و درد رحم را نافع بود و وی قی به بندد و معده را قوه
دهد و خفقان را سود دهد و قوه دل بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند
درد ساکن گرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند و درد جگر ضعیف را نافع بود و محلل

اخلاط بود

اخلاط بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت باه را زیاده گرداند و منی بیفزاید و قوت قضیب بدهد
و اگر در شراب بر بندد ان شراب بیاشامند نافع بود و اگر نیز در شراب بنقع کنند مقدار از یک
درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بگرده و مصلح آن انیسون بود و بدل ان قوه دنا
اشتلابوس ارشیشعان است و گفته شود اشرغاز رجل العجم خوانند و تفسیر اشرغاز
شوک الجمال است و ان شیخ الجدان فراسانیست و ان نوعی از زراوند است و الجدان از سامان
مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز
گرم و خشکست در دوم و مصلح وی سرکه بود و ~~حبا گوید گرم و خشکست در سیم~~ و مصلح وی
سرکه بود بعد از انکه در سرکه پرورده باشند استعمال کنند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی
جهه معده نافع بود و قوه وی بدهد و اشتها پیاورد و هضم را قوه دهد و اشترغار سختی
معده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بود و حکمت
و سرکه وی نزدیک باشد بسرکه عنصل و بدل ان انجدانست و بولس گوید جرم وی معتنی بود
مصلح وی شراب غوره و ریباس بود اشان جاود روفاه خشکست و گفته شود اسمو
اسموساست و گفته شد اشقاقل پشقاقل و شقاقل و شقیعل و حسنیعل نیز گویند
و ان جز را فلیطی است و در پارسی گزر البر گویند و بهترین وی سطبر بود که لون ان بزرگی
زند و بور ن سنگین بود و طبیعت ان جالینوس گوید گرم و تر است در سیوم و گویند گرم
و خشکست و گویند گرم است در سیوم و خشکست در دوم منفعت وی انست که باه را زیاده
کند و قضیب را قوه دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیاده گرداند و اگر زن بخود بر گیرد
بچه بیندازد و ورق ان اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش خورنده نهند پاک گرداند
اما شقاقل شربی از وی سه درم بود و مضر بود به شش و مصلح ان عسل و بدل ان جلغوزه
یا بوزیدان و باقی منفعت ان در باب شین گفته شود در صفت شقاقل التخیص
درخت دقی است و ان نوعی از مازریون است و انرا خامالاون گویند و تفسیر

لوقس سبید بود و بعضی اقسیا خوانند و در کوهستانها بسیار است خصوص در شیراز و ازا
می سوزند و شراری انرا با روغن پش خوانند با هیزم اورند و حاما لاون مالس و تعنبر با کس سیاه
بود و در ماوریون صعت سرد و کفته شود اشق اشج خوانند و کلمانی نیز کویند و ان لذاق الدست
وصمغ الذهب کفته شود اما اشق صاحب منهاج کوید صمغ طرثوث و صاحب معزده کوید
نه صمغ طرثوث است فی الجمله صمغ نباتیست که شراری انرا بدران کویند و طبیعت ان کرم است
در او درجه دوم و خشکست در اول و اسحق کوید کرم و خشکست در دوم و بهترین انست که سپید
و دانه درشت بود و دیسقوریدوس کوید مفتح سده جگر بود و سنگ کرده بریزاند و تحلیل صلابت
سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر
با عسل خلط کنند و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را نغایه سودمند
بود و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و پاشامند ربو را و دشواری نفس را نافع بود
و نیم مثقال با عسل جهة صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و اگر با ادویه
خلط کنند مسهل بلغم غلیظ لزج بود و آب زرد براند و اگر بر چشم بدان بمالند جرب چشم
و تاریکی چشم و سپیدی زایل کرداند و جهة ریشها بغایت سودمند بود و خناق
که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون آورد اگر بخورند و برگیرند
و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمها بلغمی صلب و خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل دهد
و با زیت بسرشند و بر کلف و بهق بمالند نافع بود و اگر باب حل کنند و بدان غرغره
کنند دماغ را پاک کرداند و چنک را از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهة درد پشت
و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود بکرده و مصلح ان زوفا است و بدل ان و سخ
کوار یر النحل است و کویند بدل ان سکبینه است و کویند بدل سنداس اشن اصل الحنثی
است و قول صاحب جامع انست که نه اصل الحنثی است و سهو کرده است و قول صاحب
منهاج و صاحب تقویم راست است و بپارسی سریشم کویند و طبیعت ان کرم و خشکست

لذاق ه

در دوم و چون بسوزانند کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و سودمند بود جهة داء الثعلب چون
طلا کنند و چون حقنه کرده یا شامند بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود و مصلح وی کلقند
بود و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازاند و مقدار مستعمل از وی نیم درم
اشنان حرض کویند و ان انواع است و انرا غاسول خوانند و بهترین ان بارقی است و
بارق موضعیست نزدیک بکوفه و لطیف ترین ان سپید بود و طبیعت ان کرم است در دوم و
ماسرجویه کوید کرم و خشکست در دوم محرق بود منفعت وی انست که منقی سده بود و منقی کوشت
زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول بگشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل ماء سیه
مستسقی بود و بنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود
مثانه را و مصلح وی عسل است یا کلنکبین و کویند مصلح وی مغز تخم خربزه است و از عقب وی روغن
بنفشه اشیاف مامیثا عصاره مامیثا است و کفته شود اصابع صفر پنج نباتیست مانند کف
ابلق است از زرد و سپید و صاحب تقویم کوید هیچ بخنکشت است و این خلاف و نوعی هست
که زرد بود تیره رنک با سپیدی و انرا کف عایشه و کف مریم نیز کویند و طبیعت ان کرم و
خشکست در دوم محلل فضلهای غلیظ بود و جهة سمها نافع بود و کزیدگی جانوران را مفید بود
و جهة جنون بغایت فایده مند است و عصبها را پاک کرداند از افتها و دیسقوریدوس کوید
اعصاء عصبانی را نافع بود و دردها ان ساکن کرداند و جنون و وسواس سوداوی
را نافع بود و درد مفاصل و رعشه را سودمند بود و بدل وی درنج جنون بک وزن و نیم ان
هزار جشانست و چهار دانک ان سعد وی مضر بود بالات بول و مصلح ان حب الاس
بالنوط اصابع هرمس فقاح سورنجانست و زرد بود و سپید بود و صاحب جامع کوید
شنبلید هم فقاح سورنجانست و قول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجانست
و طبیعت ان کرم و خشکست در دوم و مسیح کوید در سیوم درد مفاصل را سودمند بود و درد ریشهای
کهن را نافع بود و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و بقراط کوید تریاق درد مفاصل خاصه

دروقت نزول ماده وصاحب مهاج کوید در قوت مانند سورنجان بود و بوسیدن ان نافع
بود جهه صداع سرد و باد ها که در دماغ بود بشکنند وسده ان بکشاید و باه را زیاده کند خاصه
با رنخسل و زیره و فودج اصابع الفتیات او بحسنک و کفته شود اصابع العذاری نوعی از انکور سیاه
است دراز مانند بلوط وانرا انکور رتیونی خوانند و طبیعت ان کرم و تر است در صفت عنب انواع
ان کفته شود اصل السوس اصل المثک است و در پارسی بیخ مهک خوانند و باصفهای اند طبیعت
ان معتدلست در کرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهه خشونه سینه و قصبه شش و حلق
و تشکی بنشاند و دستور بدوس کوید عصاره وی وقتی که تر باشند در چشم کشند ناخنه ببرد
وجهه دشواری زادن و وقت بول و احتلاج و وجع عصب نافع بود و اکر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت دارد و ناخنه و کوشت زیاده ببرد و عصاره
وی جهه درد سینه و جکر و ورب مثانه و درد کرده نافع بود رب وی و طبیخ وی انواع سرفه
را مجموع نافع بود و بدل آن نیم وزن آن رب السوس بود اصول الاربعه بیخ کاسنی و بیخ
رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس را خوانند و هر یک جدا کانه کفته شود اصل اللوف دیوبانوطس
خوانند وان بیخ پیلکوش است و یونانی دراقیطون کویند و طبیعت ان کرم و خشک در سیوم
اخلاط غلیظ لزج دفع کرداند و سده بکشاید از ان جکر و سپرز و کرده و جهه ریشهای بد
نافع باشد و اکر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید بود اصل المرجان بسد است و کفته شود اصل القصب
بپارسی بیخ نی خوانند و در وی قوت جاذبه هست اکر بکوبند و بر عضوی که آهن در وی بود
ضماد کنند بیرون اورد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند زایل کرداند
و اکر خاکستر آن با هم چندان حنا بسرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد و برویاند اصل
الراسن بیخ راسن است و ترکان انرا اندز خوانند و ان نوعی از پیلکوش است و کفته شود
در باب را در صفت راسن اصل النیلوفر الهندی فل است و فاغیه نیز کویند و کفته شود
در فاصفت آن اصل السوس الاسمانجونی بیخ سوسن سپید است و در روم در میان سبعه می برویند

و باطراف میبرند وان مشهور است بیخ نبغه وان قسط شیرین است و در باب قاف
خاصیت او کفته شود اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است و کفته شود اصل اللفاح یبروح است و
شابیزج کویند و کفته شود در یا صفت یبروح الصنم و انواع آن و خواص آن اصل
الفلفل فلفلمویه است و کفته شود اصل الخنثی اسراش است و کفته شد اصل الکرفس
و در پارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب کاف کفته شود اصل الهندبا بپارسی
بیخ کاسنی کویند و در باب ها کفته شود منفعت وی و کاسنی اصل الرازیانج بپارسی بیخ
رازیانه خوانند و منفعت ان در صفت رازیانه کفته شود اصل الکبر بپارسی بیخ کبر کویند
و طبیعت آن عیسی کوید کرم و خشکست در سیوم منفعت وی آنست که اکر بر حنازیر طلا
کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست
آن جهه درد دندان که از سردی بود سودمند بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند یا تنها بخایند و بر کلف و بهق سپید طلا کنند نافع بود و جهه سپرز نهاره سودمند بود
خوردن با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن و وی اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول
بیرون اورد و وجع ورکین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را
قطع کند و اکر کوفته بر ریشها باشند یا ضماد کنند بصلاح اورد و ورمهای صلب
بکدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز
یکدرم حلتیت بود در باب اسطفلین اصطفلین اسطفلین است و کفته شد اصل العرطنیثا ادربوا است
و کفته شد اصل الانجدان الخراسانی انشرغاز است و کفته شد آصف اصل الکبر است و کفته شد
اصل اللوز المر بیخ درخت بادام تلخ چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن کل خلط
کنند و بر پیشانی ضماد کنند درد سر سرد را نافع بود اصطرک سطرکا کویند وان صمغیست برنک
عناب و جای سرخ که بسیاهی مایل بود بعادت خلوقی زنک دستور بدوس کوید نوعی
از میعه است و کویند صمغیست که از درختان روم حاصل میشود و جالینوس و غیره ی

فس

کویند صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام کندر بود در همه حالاتی و الحق محقق است
صمغ زیتون است و طبیعت آن کرم است در سوم و خشک است در اول و رازی کوید کرم و خشک است
در دوم منفعت وی که سعال و نزله سرد را نافع بود و حیض براند و صلابت رحم را سود
دهد چون پیاشامند یا بخود در کیرند و صاحب منهاج کوید مصدع بود و مصلح آن رازیانه
بود و شربتی از وی تا یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم کوید مولد سبات و صداع
بود و مصلح آن شراب نیلوفر یا بنفشه بود و کویند بدل آن چند بید ستر است اصطوط
اطماطست و کفته شود و اطموط نیز کویند و اکحل سعالح است و کفته شود اطمیسا
قیصوم است و کفته شود اطماط صاحب جامع کوید اطموط و اطماط و اطیوط نیز
بندق هندیست که از ارته خوانند و صاحب منهاج کوید دوای هندیست
بقوه بوریدان و هم او کوید بدرستی که کویند آن آکمکت است و این سهو است
و خطا و صاحب جامع کوید بعضی کویند فوفل است و هم او کوید خطا است و مولف کوید
الحق محقق است نوع از باقلا هندیست که سخت بود و نقطهای سیاه بروی و بصلی
شبیه بود به بندق هندی و طبیعت آن کرم و تر است کرمست در دوم و تر است
در اول منفعت وی آنست که بهق را زایل کرداند و باه را زیاده کند اطریه بپارسی رشته
خوانند و از آرد فطیر سازند و طبیعت آن کرم و تر است دیر هضم شود و نافع بود جهه سینه
و سرفه و ششی چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا نمشک و اکر با تغله الحمعا نیز
بالسان الحمل سود مند بود جهه نفث دم و منفع و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل
و سعتر و فونج بود و بعد از آن مثلث یا عسل یا زنجبیل پرورده خورند اطل در حت
غربت و در عین کفته شود صفت آن اطباء اکلبه محاطه است و بنیز نیز خوانند و آن
بستان است و کفته شود اظفار الطیب ناخن بویا کویند و ناخن صدف کویند و ناخن
پریان بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم و ماسرجه کوید

در سیوم منفعت وی آنست که چون زن در شیت حود دود کند حیض براند و اختناق رحم
را نافع بود و خفقان و درد معده و جکر و رحم را سود مند بود رازی کوید اکر با سرکه بیاشامند
سکم را نرم کند و بسیار وی صحیح آورد و مصلح وی کل مختوم بود یا قرص و بدل آن قصب
الذریره اعین السراطین سنکسوه است و کفته شود اعرس حور رومی است و کفته شود
اعیس انقی است و کفته شد اسطرس نیل است و کفته شود اغیر توتیا است مرکب
از شبح و توتیای کرمانی و نبات مصری اعلیق بزبان یونانی میسنج کوید بپارسی بحکوش
خوانند و در مرکبات کفته شود افلاطون معل است و کفته شود افرنجمشک فرنجمشک و
بلنکمشک و فلنجمشک و فلنکمشک و بلنجمشک و برنجمشک نیز خوانند بشیرازی بالنکو خود رو
خوانند و در بستانها روید در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن کرم و خشک در اول
درجه دوم بوییدن آن سده دماغ را بکشاید و جهه خفقان که از بلغم بود و سودا نافع
بود و جهه بواسیر نغایه سود مند بود و جکر و دل و معده سرد را قوه دهد و غذاهای غلیظ
هضم کند و بوی دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود بدماغ کرم و
مصلح آن بنفشه بود و بدل آن قرنفل است افرسون فرفیون است و کفته شود افسنتین
حترق خوانند و آن انواعست یا سالی و رومی و سوسی و نبطی و سوری و کویند نوعی از
در یمنه است و مولف این کتاب کوید نوعی از برنجاسف کوهی است و کل وی لشکل اقحوان
است و تلخی آن بتلخی صبر نزدیک است اما کل اقحوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکو
آن رومی بود و طبیعت آن کرم است در اول و خشک در دوم و درد جسم که کهنه شده باشد
سود دهد و سود مند بود جهه معده سرد و مسهل صفرا بود از معده و قوه بدن بدهد و
لون را نیکو کرداند و اکر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و جهه کزندکی عقرب نغایه سود مند بود
و جهه تبهای کهن و بواسیر و شقاق معده و صلابات اندرونی ضماد کردن و آشامیدن
نافع بود و درد او التعلب و داء الحیه مجلس اما مضر بود جهه معده کرم و مصدع بود مصلح

دی انیسون است با مصطکی و بدل ان جعده یا شیح ارمنی بود و در تقویت معده اسارون با نیم
وزن آن بلیله اما صاحب جامع اورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط
حاده و جهة مفاصل بغایه نافع بود چون سبب ان خلط گرم بود و چون با سرکه بپزند و بر سر ز
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره بز اضافه کنند بعد از ان در گوش
چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از ... و نافع بود از جهة گرانی اقیلون
سیح جبلی است و گفته شود افیون عصاره خشخاش سیاه است که در مصر است و از البن
الخشخاس خوانند باید که چون در آب گرم اندازند زود حل شود و در افتاب گرم نهند نرم
شود و ابجه مغشوش بود ابراز رد کنند و درست باند و غش وی بمامیثا و لبن خس بری کنند
و ابجه بغایت براق بود غش وی بصمغ کنند و مولف گوید غش وی به فرمی کنند در حلب
اما طبیعت افیون سرد است در درجه چهارم و خشک است در سوم و اسحاق گوید سرد و خشک است
در چهارم منفعت وی انست که مخدر بود و مسکن همه وجعها بود چون طلا کنند و اگر بیاشامند
شربی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده نکنند و ریشهای تر را خشک گرداند و
سودمند بود جهة ورمهای گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد
ساکن گرداند و خواب آورد و اگر بخود برگیرند تر ... را سود دهد و اگر با روغن گل و زعفران
در گوش چکانند درد گوش را زایل گرداند و اگر با شیر زنان در چشم کنند درد چشم
را ساکن گرداند و اگر با روغن گل در سر مالند صداع را زایل کند و جهة سیح و حبس اسهال نافع
بود و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دارصینی و جندبیدستر و فرفیون
و بعد از ان قی و حقنه و شراب کهن بسیار و بعد از ان حمام و بعد از حمام اشتها ...
و صاحب تقویم گوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن سه وزن آن بزر البنج
است و یک وزن ان تخم لفاح افتیمون ان بزری و زهری و قصبانیست و بهترین ان
اقریطی بود یا مقدسی که تخم وی سرخ بود و تازه و طبیعت ان گرم و خشک در سوم

19

نافع بود جهة صرع و تشنج امتلائی و مسهل سودا و بلغم بود و جهة مالیخولیا بغایت نافع بود
و اگر با افسنتین بیاشامند یا تنها و باید که در مطبوخ بسیار نجوشانند که قوه وی باطل
شود و غثیان و قی آورد و شربی از وی در مطبوخ از یک درم تا هفت درم بود و گویند تا
ده درم و صاحب منهاج اورده است که شربی از یک درم تا دو درم بود و رازی گوید از
چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج اورده است که بر روغن
بادام ... کنند اگر تنها استعمال کنند و ابن ماسویه گوید مصلح وی انست که بیش از ان
روغن بادام استعمال کنند و اگر همچنان خشک استعمال خواهند کرد شربی از یک درم
تا دو درم و اگر نقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل
سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن حاشا و گویند بدل ان یک وزن و نیم آن حاشا است
و گویند بدل آن اسطوخودوس است و سباح و مصر بود به بیش و مصلح ان کثیرا بود
و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل یا رب سیب بود اقحوان احداق المرضی
المرضی خوانند و گفته شد و در مصر کرکاشش خوانند و یونانان قربانیون و در موصل شجرة
الکافور و در پارسی گاوچشم گویند و عربی عین البقر و شیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی
که برگ وی سبز بود و سر ان گلهای سپید بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخی بود و نوعی هست که
برگ سپید ندارد و طبیعت ان گرم و خشک در دوم منفعت وی انست که ملطف سده جگر بود و محلل ...
و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند و عرق براند و محلل خوزنها فسرده بود و ناصور
را نافع بود و صلابت رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند و زن را که حیض بسته
بود ... ارو بخود برگیرد بگشاید و اگر همچنان خشک کرده بکوبند و با سکنجبین یا با نمک
بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول شریف اورده است که اگر وی
چون بکوبند و بر اعضاء نزدیک انثیین و ذکر طلا کنند قوه مجامعت بدهد تمام و اگر ادمان
بوسیدن ان کنند سبات آورد و اگر بروی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم

تخم زیتون ... گویند و ان ... بلغ
رسون ... است ... محلل ... است
بپارسی ... گویند و اصل ...
مانند ... سیاه و اندرون سفید
معنی ان ... است و ...
گویند معنی ... الالکسیر ... سرطان ...
معنی ... و ... یعنی ...
... ان در موضع ... کرده شود

بود اما مضر بود بمعده و سبز زو مصلح وی انیسون بود و گویند کثیر و قند اقوبلاسموز دهن
البلسان است و گفته شود در باب با در صفت بلسان اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم خارست
که ادیم را بوی دباغت میکنند و جالینوس گوید صمغ است و گویند عصاره پوست انارست
و این اقوال خلافست وان عصاره قرظ است و در مصر سبط و ضنط خوانند و قرظ بپارسی
کره گویند یعنی بزغنج وان مصری بود و فلفل نر خوانند و طبیعت ان سردست در درجه دوم
و محقق است در سیوم و علیی گوید سردست در اول و خشکست در دوم و بهترین وی آن بود
که صلب و سطبر و سیاهی و سرخی آمیز بود و منفعت او انست که چون بخود برگیرند قطع
خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال موی و استرخاء مقعد
و رحم نافع بود و شکم به بندد حقنه کردن و خوردن و جهت ابله چشم نافع بود و اگر با داروها
بود روشنایی چشم بیفزاید و در طلاها که جهت سستی اعضا بود نافع بود و اگر بر ورمهای گرم
طلا کنند سودمند بود و رها نکند که ماده بر برد و ریش لثه را نافع بود و داخس را نافع بود
و سوختگی آتش و بدل وی حضض بود یا صندل و عدس مقشر بوزن آن اقماع الرمان الهندی
نارمشکست و گفته شود اقسوس گویند دق است و گفته شود اقادون عود الوج است و گفته شود
اقلیما قلیما گویند و در قاف گفته شود اقط بپارسی کشک گویند و پینو گویند و طبیعت آن
سرد و خشکست شکم را به بندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح
بعد از خوردن ان کلنگبین بود اقطی خمان گویند وان دو نوعست بزرگ و کوچک خمان
بزرگ شوقه گویند و کوچک خاما اقطی و گفته شود دیگر در صفت آن و ثمر آن بل گویند اقطن
بلغة اهل یمن ماش است و گفته شود اقفالوقی بیونانی معنی ان شوکة البیضا است وان بادآورد است
و گفته شود اقفا ادانیقی بیونانی معنی آن شوکة العربیة است وان سکاعی است و گفته شود الج
تفاح برست وان زعرور است و گفته شود اکرو بمعنی کرفس است و گفته شود انواع آن اکروفس
انزروت است و گفته شود اکشوث جور رومیست و گفته شود و اعرس نیز گویند و گفته

شد اکشوث کشوثست و شکوثا و رجول نیز خوانند و صفت آن در باب با در صفت بزر کشوث
اکلیل الملک گیاه قیصر خوانند و در پارسی کلیل الملک خوانند و بهترین وی انست که تازه و
رسیده بود و برنگ زرد بود که به سپیدی مایل بود و چون بشکافند دانه وی زرد بود
طبیعت ان گرم و خشکست در اول منفعت وی است که محلل و ملین اورام صلب که در مفاصل
و احشا بود و اگر با افسنتین بر ورمهای چکر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون
با شراب بجوشانند و بیاشامند درد معده ساکن گرداند و عصاره وی چون تر باشد
با میبختج بیامیزند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم بود و مقعده و انثیین ضماد
کنند نرم گرداند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربی از وی مقدار یک درم
بود اما مضر بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون است بوزن ان یا بوزن
ان لبان ذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن آن دوقو الحجر الشمکت صاحب منهاج
گوید جوبست هندی و هم گویند گویند بندق هندی است و گویند اطموطاست و این
اقوال صاحب منهاج همه سهو است و خطا و قول صاحب مفردات اینجا معتبر است که او را
حجر العقارب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم
که آن سنگیست که زادن اسان میکند و مولف گوید مانند حجری بمقدار جوز بوا تیره رنگ بود
چون بجنبانند مغز در اندرون وی بجنبد و نعابه املس و صلب بود و دشوار شکن باشد
چنانچه پندارند که مگر سنگیست و سنگ بود و چون بشکنند مغز در اندرون وی بود سپید
تلخ طعم و در شکل شاهبلوط بود و شیرازی از آن اکن ابلیس خوانند یعنی خصیة ابلیس
و در خراسان اشکریم خوانند منفعت وی انست که زنان آبستن و مجموع حیوانات
چون در شیب ایشان نهند آسان بزایند و اگر در خرقه بندند و بر ران زن آبستن بندند
زود بر آید و از خواص انست که چون در ادیم گیرند و بر ساق چپ بندند آسان بزاید
و اگر سحق کنند و با شیر زنان بشم را بدان بیالایند و دلی که نزاید بخود برگیرد بزاید

[illegible]

افزید کار غ شانه آبستن کردد و شریف در خواص اورده است که چون در دست گیرند
و با کسی مخاصمت کنند خصم بروی غالب شود و اگر بر درختی بندند که بر می ندارد دیگر بر
نیند ارد و ابن ماسویه گوید بدل ان فاوانیا است اکو من ان رعی الحمام است و گفته شود
اکلیل نوعی فرفیون است و گفته شود النسا اموسن است و ابنوسن نیز گویند و ساسم و انانیاکوا
و گفته شود المبلوط کشت برکشت است و گفته شود الاطینی لبلاب است و گفته شود
السیح العصافر لسان العصافر است و گفته شود الوج نوعی از محلصه است و بسیرازی
کادرسک خوانند و در محلصه گفته شود انواع آن الط نمامست و تماما و تمام الملک نیز
گویند و هر فولیون و ان سیسنبر ست و بسرازی سه سنبل خوانند و گفته شود درسن
الاینون راسن است و گفته شود الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم و تر است در سیم
شود و غذا اید ده گرم و تر و غلیظ تر از پیه باشد نافع بود جهه عصبها کوفته خورده
چون بدان ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی
زنجبیل و فلفل و دار صینی و مری بود و بعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود
اما مون حماما است و گفته شود اموسن و ابنوسن نانخواه است و گفته شود امعا الارض زغار
کرم خوانند و ان فراطین است و گفته شود امعاسین بلغت رومیان عصیر حصرم است
و در پارسی آب غوره گویند و منفعت ان در صفت حصرم گفته شود امبرباریس انبرباریس
گویند و گفته شود آمله بپارسی آمله گویند بهترین ان سیاه بود و طبیعت ان سرد در دوم
و گویند در اول و خشک است در دوم و بعضی گویند گرم است بهر حال خشک است خلاف منفعت وی
انست که مقوی معده و مقعد و اعصاب و دل بود و اشتهاء طعام باز دید کند و جهه آی
نافع بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده کند و مقوی همه
اعصا بود و موی را سیاه گرداند و چون با آب آن و حنا خضاب کنند و اگر ده درم
از وی نیم کوفته کنند و در آب شیرین بخسانند و ساعت بعد از ان صافی کنند و

نوبت در چشم چکانند سپیدی که در چشم باشد سود دهد و این مجربست شربتی از وی
سه درم بود تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح ان عسل است و بدل آن شیر ام غیلان درختیست
بیابانی و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت ان سرد و خشکست و قابض منع خون و صیان
سیلان از رحم بکند و ورق ان ورم لهاة و سعل را نافع بود و خون ببندد انجبار
نباتیست رومی و عرق ان ارادوه شریفه است و گویند در میان زرع اسبست روید و عصاره
آن مانند آب بقم بود بغایت سرخ رنگ منفعت صحیح وی انست که یک مثقال از ان نیم
کوفته بجوشانند و با قدری قند و میبحتج بیاشامند جهه نفث دم نافع بود از هر عضوی
که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و سحج امعا و بواسیر و گشودگی سر رگها و قوه امعا
بدهد و شکم ببندد بی آنک زحمت رساند و ریش شش را پاک گرداند و قطع بکند و
شکستگی اعصاب را نافع بود و خاصیت وی بسیار است انجل عسل است و گل
وی را اکثر المنفعه خوانند و در پارسی خطمی خوانند و گفته شود انبرباریس بپارسی زرشک گویند
و راح گویند و زرنگ نیز گویند و بهترین آن بود که بغایت خوب رسیده باشد
و لون وی سرخ رنگ بود که بسیاهی مایل باشد شیره دار و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم
صفرا بشکند و قوه معده بدهد و از دل و جگر تی باز دارد و تشنگی بنشاند و سحج را نافع
بود و بر ورمها گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع نزف دم کند و مقوی جگر گرم بود
چون با دویه مثل سنبل خلط کنند و سکی که از سردی جگر روانه بود ببندد و جهه معده
که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود و
مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن ان تخم گل و چهار دانگ وزن ان صندل الحرک
مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد انغوز رازی گویند و رد میان است و گفته شود الحنطینا
بلوسطون گویند و سطوسن و غم و جد گویند و بعربی جلنار و شرار کل صد برگ
و در باب جیم گفته شود انیسون بپارسی رازیانه رومی خوانند و ان دو نوعست انکه رومی

بود بشکل با نخواه بود وانچه تخم رومی بود تر دما ماند بهترین وی رومی بود و طبیعت ان گرم
و خشک است در سیوم و دردی قبض اندک بود و بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و ازان مجموع
بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم به بندد و
چون در شربت بخور کنند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جگر را بگشاید و
شهوه جماع برانگیزد و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل
خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و جهه استسقا و نفخ معده و قراقر
بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود تنها با کهس با او سده
جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند و گنند دهن که سبب ان
عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسحاق گوید مضر است با معا و مصلح ان رازیانه
است و بدل ان تخم شبت و گویند بدل آن کراویا است ما نار گیرا گویند حسی اش است و
گفته شود افسا تا زیت الحلل است و انرا موریح خوانند و گفته شود انجدان دو نوع است
بپارسی انگدان خوانند و انکوان گویند و ان درخت حلتیت است و محروث اصل است
و حلتیت صمغ ان و ورق ان سپید بود و سیاه بود بهترین ان سپید طیب بود و از ان
سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان منتن
و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم انرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم خوانند و
گفته شود و انجدان و اسانی سه ان اشترغار است و گفته شد اما طبیعت ان گرم و خشک است در
سیوم سودمند بود جهه زهرها کشنده و بر خنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون با موم
و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهه عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بر بندد در پوست
ازار ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر پاشامند با دیگر ادویه کشنده بود اما عسر الهضم بود
و مضر بود بمثانه و سودمند بود با سر البول و سردی معده و حیض براند و رطوبات معده
خشک کند و نعوظ اورد و مسحن کرده و درده بود و چون با سرکه بود لطیف کنند و علاها

بود و زود هضم کند و بدل ان پنج انست باد و دانک وزن آن حلتیت طیب و گویند بدل
آن دو فراست و گویند تخم کرفس اتفاق زیت است و ان از زیتون نا رسیده گیرند و
در باب را گفته شود الجسا الحوسا گویند و ان شنجی راست و گفته شود انوميا شعاعت
و گفته شود اطلونیا کاسنی ساییست و طبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود جهه جگر گرم
تب حد قست و وعلو معده و گهبرک و حیصل نیز گویند و ان بادنجان است و گفته شود
انزروت صمغ خاریست که انرا اشایکه خوانند سرخ و سپید بود و هردو از یک خار حاصل
میشود چون حرارت افتاب بروی اثر کند و کهن گردد سرخ شود و انرا عنزروت و عنزرود
و کنجده خوانند و بشیرازی کوزد خوانند و از کوهستان شبانکاره و لوردجان خیزد
و بهترین آن سپید بود که بزردی مایل بود طبیعت ان گرمست در دوم و خشکست در اول [illegible]
تلخ بود و اگر با سپیده تخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و
بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی از وی بحد درم تا یک درم بود و مضر بود
و مصلح ان صمغ عربیست و نافع بود جهه درد چشم و رمص که در چشم اید و آب آمدن چشم
باز دارد و مسحق در مرهمها بود و محلل و اگر سحق کنند با قدری نطرون و بر ورمها که بر گردن
بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل بیالایند و بانزروت سوده بگردانند
و در گوش که ریم اید و ریش بود نهند چند روز صحت یابد و این مجرب است و بدل ان نیم وزن
آن صبر است و مصلح ان صمغ عربیست انشله سودا حدوار است و گفته شود انابیع الخره
است و گفته شود الجوج عود است و در عین گفته شود انفحه بپارسی پنیرمایه گویند و طبیعت
مجموع پنیرمایها گرم و خشکست و ملطف و محلل و در مجموع تریاقهاست معضل گفته شود
انفحه الارنب بپارسی پنیرمایه خرگوش گویند و چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و نیم مثقال
با درهر گزندگی جانوران بود و ماسرجویه گوید یک قیراط از وی چون با شراب کهنه بخته
بیاشامند نافع بود جهه گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگان و اگر زن [illegible] پستان پنیرمایه

گوشت ترا خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند نر آورد و اگر نرماده بیاشامند
فرزند ماده آید و اگر مقدار باقلا با شراب آمیخته بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر خون
بر سرطان طلا کنند نفعت تمام بود و این مجربست و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند
همه ثمرمایها این خاصیه دارد خاصه گوشت و چون ببرشته باب و برسی نهند خون زنان
از منی باز دارد و اگر بچه شیر خواره قی کند و شیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود
و اگر زن بعد از طهر با مسک بخورد برگیرد بر آبستن یاری دهد و اگر بعد از طهر بیاشامد سه روز
منع آبستن کند و امساک سیلان رطوبت رحم کند و شکم ببندد و پیچ روده و نزف الدم سودمند
بود و اگر با حنظل و زیت بر عضوی نهند که خار یا نی در آنجا باشد بیرون آورد انفحة الفرس
سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش روده و درد آن انفحة الجدی و الظباء و الحمیر الوحشیه
و الخشف و العجل و فروج الجاموس و الایل سودمند بود جهت دفع زهر شوکران
و قطور شربتی از وی نیم مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده
انفحه خشف که آن بچه نرینه ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر گرفتن آبستن یاری دهد
انفحة الحمل صاحب جامع آورده است که اگر ثمرمایه اشتر مقدار نخودی با آب سیم گرم پیش از مجامعت
بیاشامند قوه باه زیاده تر از همه ادویه‌ها باشد بعد بغاه و ثمرمایه فود دشتی و آهو و گوسفند
کوهی چون با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انفحه قوی مانند جندبیدستر است
در قوت و چون بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع انفحها بجه بسته بود بکار آرد
و انفحه گداخته بود نبندد انفحة الوبر ابن زهر در خواص آورده است که ثمرمایه خرس فربهی آورد
چون بیاشامند انبرودیا بروی ملاذ است و معنی وی آنست که مانند دال است و از انام البلاد
خوانند و در باب با گفته شود انار دشتک نار مشک گفته شود الجد صفت آن در باب با در سر
گفته شود اومالی اومالی ترکوبند و سومانی معنی آن دهن العسل و عسل داود علیه السلام نیز خوانند
و آن روغن است که از ساق درخت حاصل می‌شود مانند عسل است سطبر که شیر بو طعم

بود و بهترین آنست که کهنه و سطبر بود و صافی و طبیعت آن گرم و ترست سودمند بود جهت جرب
تر چون طلا کنند و درد مفاصل نیز نافع بود جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند و اگر بیست
درم با چهار یک آب بیاشامند اخلاط خام براند و خوردن آن سبات و استرخا آورد و
باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد البتة اوهادا نو باحواند و آن عصارة قثاء
الحمار است و در قاف گفته شود اوسپید نوعی از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است
محلل ریاح غلیظ بود و رطوبات بگدازند و شربتی از وی یک درم باشد اوداسالیکوفی حیلی
است اوداسومانی حبل است و سالیون کرفس ان فطراسالیون است و گفته شود اوقیمن
سومانی بادروج است و گفته شود اوقطار ربوعان فیست و گفته شود اوز بپارسی مرغابی
گویند و آن مرغهای بزرگ بود طبیعت آن گرم و تر بود فربهی آورد و لیکن دیر گوارد و فضلها
غلیظ اولی آن بود که پیش از کشتن قدری بوره سوده در حلق وی دمند و با ابازیر گرم بپزند
اوذر سومانی شراب و عسل است اونومالی سومانی آب را گویند و در باب میم گفته شود
املج اصغر بپارسی املیله زرد گویند بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت آن سرد است در اول
و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد نافع بود کشیدن و خوردن صفرا را نافع بود و مسهل
صفرا بود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی هفت درم تا ده درم بود و اگر منقوع کنند و اگر غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم و دباغ معده بود و مقوی و نافع بود جهت استرخای وی و مضر بود بسپرز و
مصلح وی اگر کوفته بود با شکر و چون خورند قندست یا ترنجبین و اگر در مطبوخ عناب و سپستان
و آلوی سیاه و بدل آن پوست انار است املج اسود بپارسی املیله سیاه گویند و بهترین
وی هندی است و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی است
و گویند گرم است لون را صافی گرداند و جذام را سودمند بود و درد سپرز و مسهل سودا بود
و بواسیر را نافع بود و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم کشند قوه را مدد دهد و شربتی
از وی منقوع از پنج درم تا ده درم و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر

ومصلح ان عسلست وبدل آن هلیله کابلی بود الهلیلج الکابلی بهترین آن است که فربه بود و اگر در آب
اندازند فرو رود و طبیعت آن میل بسردی و خشکی دارد و گویند گرمست باعتدال عقل و حفظ
بیفزاید و حواس را سودمند بود و درد سر و استسقا و تبهای کهن زایل گرداند و اگر بلا بان
کنند شکم به بندد و بریان ناکرده مسهل سودا و بلغم و خفقان را نافع بود اما مضر بود بسپر
و مصلح ان عسلست و قولنج را نافع بود و شربتی از وی مطبوخ از پنج درم تا ده درم بود و غیر
مطبوخ از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ
مثل بلغم و سودا بود و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم دارد و
بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ دندان و دندان را قوه دهد و اگر یکسال هر روز یک هلیله
مربا کسی بخورد سیاهی موی را نگاه دارد ایدع شیان است و قطا و دم الاخوین نیز گویند
و در دال گفته شود ایل هتان و حرمیا بانست و در صفت حرحیر گفته شود ایل چهار نوعست
یک نوع در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیف ترین انواع
ایل است و یک نوع در کوههاء عمان و بحرین باشند و انرا الحمور خوانند و یک نوع دیگر و
عل خوانند و در کوههاء سردسیر باشند و یک نوع دیگر تیتل الوحش خوانند و در دامن کوهها
و میان درختان گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و نر ایشان چون خسته شود مار
بخورد صحت یابد و تیتل الوحش بپارسی کاوکوهی خوانند و وی بینی بر سوراخ مار بنهد و بعضی مار را
بخود کشد و مار مستعجل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس چسبد و از دنبال مار را خوردن
گیرد و مار اضطراب کند تا جایی بار اعضای او بگردد و چون تمام خورد حدتی و سوزشی در
جسم وی پیدا گردد و آب از چشم او روانه گردد و در کنج چشم وی گوی هست وانجا جمع میشود
و می بندد بمرور روزگار و مانند وسخ گردد چنانچه در گوش می باشد چون وی را بکشند
ان وسخ برگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج اورده است
که دنبال ایشان جهان [illegible] انجا جمع میشود خاصه کاوکوهی که دنبال وی سم قاتل است

اولی

اولی ان بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو باهم چون یکی بکشند دیگر دنبال بپندارد
جالینوس گوید خونی از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود و گوشت ایشان باوجود غلظت
زود از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آن بود که تازه بود و در زمان گرم صید
کرده باشند و باید که در پختن گوشت ایشان مهرا شود و با روغن بپزند و بعد از ان شراب
الخمر و ماء العسل بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال
از ان با کتیرا بیاشامند جهه نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن و یرقان و در مثانه سود مند
بود و جهه زنان حامله که سیلان رطوبات از رحم ایشان اید و مزمن شده باشد نافع بود
چون با دو سه که موافق این رحمت بود بیاشامند و صمغ ان بستانند شاخ ان و در دیگی
گواری کنند و در گل گیرد و در اتون حمام یا در شب آتش نهد تا سفید گردد و مانند اقاقیا شود
موافق بود جهه حسمی که ماده و ریشی در وی بود و اگر سعوط کنند دندان را جلا دهد و اگر از ان شاخ
بخور کنند گزندگان بگریزند و چون بسرکه بپزند و مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در جوامع
ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته سپید با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا کنند در
افتاب زایل شود و اگر بیاشامند سبز را اروده دفع کنند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر ساق
دست و پا طلا کنند زایل گرداند و اگر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع
بود و چون بر پستان و زهار طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن
بندند بی درد بزاید و دیسقوریدوس گوید بنفرمانه نروی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
بر گیرد منع آبستن کند و گویند پیه وی چون بر تشنج مالند نافع بود و ابن زهر گوید اگر باده
پوست وی با خود نگاه دارند هیچ مار گرد وی نگردد البته و دیسقوریدوس گوید خون وی
چون بریان کنند جهه قرحه امعا و قطع اسهال را نافع بود و چون بیاشامند جهه سم سهام
ارمنی نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را برانگیزد و نعوظ
آورد و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده در گرد وی نگردد البته و ابن زهر در

خواص اورده است که چون دنبال وی بحنان با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سحق کنند با
شراب و بر معصیت طلا کنند و ران در حال نعوظ اورد و بر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند و همو
گوید ایل بار هره نیست و اگر تیری بروی زنند و پیکان در وی بماند چون مشکطرامشیع بخورد بیندازد
و گویند قرن ایل محرق در قولنج را نافع بود تا بحدی که گویند در ساعت ساکن کند ایرسا بیخ سوسن
اسمانگونیست و نام ان ایرسا از بهران کرده اند یعنی قوس و قزح و گل وی زرد و سپید و
لاجوردی بود و بهترین بیخ ان سیاه صلب بسیار گره بود خوش بوی و طبیعت ان گرم و خشک است
در دوم منفعت وی انست که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و منقی لطیف بود و اگر بر
کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند
و بر گزیدگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی معده سعد بود و اگر با سرکه بیاشامند
از جهه گزیدگی جانوران و مطحولان بغایه نافع بود و اندروماخس گوید سودمند جهه حدت
زهرها کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا
براند و خواب اورد و جالینوس گوید عرق النسا و فالج را بغایت سودمند بود خاصه روغنی
که در وی پخته باشند و اگر با عسل فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون مسلوق
کنند و بر خنازیر و دنبلهای صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر سحق کرده بر ریشی که ناصور شده
باشد گوشت برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سودمند بود و
چون در بینی چکانند گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ملازه را
نافع بود و اگر در ان نشینند صلابت رحم و درد آن که از سردی بود سود دهد و چون روغن
وی در گوش چکانند با سرکه درد گوش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی منفع افواه
بواسیر بود و رازی گوید بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن ان ماریون است یا سه
وقیه ابن لقاح و اسحاق بن حنین گوید ایرسا مضر بود به شش و مصلح ان عسلست و ایرسا
در پارسی بیخ سوسن صحرایی بود و در صحرا از ان بسیار بود و مولف گوید تخم وی از سموم

مجربست و اگر بیخ وی قدری بر دندانی که درد کند نهند بریزاند البته و باید که بدندان دیگر نرسد

باب البا بادح

رایح گویند و ان نازحسل است و گفته شود باقلا حح خوانند و بول خوانند طبیعت وی
نزدیک است باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی هست
خاصه تر وی و بهترین وی انست که فربه و بزرگ بود و خشک وی از تر بود بد بود و کلف را زایل
کند و بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون مقشر کنند و بدو نیمه کنند و بر
زخم که خون آید نهند خون رفتن باز دارد و از خواص وی انست که چون از مرغ
او بزند مرغ از خایه باز ایستد و چون بکوبند و بر زهار کودکان ضماد کنند موی رستن را
باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی سترده باشند همین عمل کند و بهق را زایل
گرداند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود
و دشوار هضم و خوابهای اشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورمها و ورم انثیین و
پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون با آرد
حلبه و عسل بیامیزند محلل ورمها بود و ورمهای بن گوش و ورمهای سبب چشم و اگر با
شب یمانی و زفت عتیق بر خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و چون با سرکه و آب بپزند و با پوست
بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند دوا لیان بود که چون یک دو جوش
بزند آن آب بریزند و آبی دیگر بار جای کنند نفخ ان کمتر بود و باقلا کهن را نفخ کمتر بود از تازه
و باقلی گوشت بدن زیاده کند و ارد وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافت کنند
و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و اگر با پوست بپزند نفخ وی
زیاده بود و خارش بدن باز دهد کند و مصلح وی انست که [illegible] بپزند و در روغن
مطبخ کنند و با نمک و با سعتر و زیره و دارصینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از ان
زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع بود باقلا قبطی حامیه است گفته شود بار زد

قه است و در پارسی پیرزد و شیرازی سرد گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند
دو نوع است یکی سپید سبک خشک و یکی نرم زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی و این نوع
بهتر بود و طبیعت ان گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است جهه عرق
النسا و نقرس بغایه مفید بود مقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد و در شیاف خود بخور
کند حیض برآند و بچه بیندازد و دفع زهر مار بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در مرهم
کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و گویند اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر برد
چون سه نوبت بیاشامند و دیگر هرگز عود نکند البته رازی گوید محرور مزاج نشاید که
استعمال کند و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و این محقق است و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند
سده گرده بگشاید و سنگ آن بیراند و زادن اسان کند اما مضر بود و این محقق است
و مصلح ان اشق است و جالینوس گوید بدل ان دو وزن ان سکبینج است و اسحاق بن عمران
گوید بدل ان بوزن آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر یا قطامصری ترست و گفته شود
بادرنجبویه بادرنبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و بقلة الترنجیه گویند و در پارسی بالنگو گویند و بهترین
آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم سود مند بود جهه علتهای بلغمی و سوداوی و
بوی دهان خوش کند و نافع بود جهه سده دماغ و قوة دل و جگر بدهد و مفرح تمام بود
و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذهن صافی گرداند و مقدار شربتی
از آب وی بیست درم بود و اسحاق گوید مضر بود بگرده و مصلح ان صمغ عربی است و اگر ورق
آن با شراب بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و اگر با ماست همان
عمل کند و اگر بطبیخ ان مضمضه کنند جهه دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل
یابد و صاحب نقرس بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی انست که چون قدری از
ورق و تخم و بیخ ان مجموع خشک کرده و در خرقه کنند و با ابریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند
مادام که باخود داشته باشند هر کس که ویرا ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم

شادمان بود و مولف گوید بغایه مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ
و جگر و دل و معده بود جهه خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایه نافع بود
و انرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن
پوست اترج بادزهر حجر التیس است و گفته شود بادآورد شوکة البیضا گویند و نبات وی
در زمین ریگ بوم بود و در سنگستانها نیز روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و نبات
انبوه بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و با خار گرد
و رنگ وی سپید بود و گل وی بنفشی و سپید بود بهرج و سپید می باشد و تخم وی مانند حسکاه
بود و خارهاء وی دراز و سپید بود و بهترین وی انست که ورق ان سپید بود و تازه و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است در اول و صحیح وی سرد و خشک بود و منفعت وی انست که
مسهل بلغم لزج بود و در وی قوة محلل و منضج هست خاصه تخم وی و نافع بود جهه اورام بلغمی
و نفث دم و تبهاء بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ ان مضمضه کنند و گزندگی
جانوران و گزندگی عقرب چون ان بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی
چون بجوشانند جهه نفث دم و درد معده و اسهال کهن را نافع بود و بول براند و بر اورام
بلغمی ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران را مفید بود و اگر داء الثعلب بیخ ان حل کنند
بغایت نافع بود و مجرب و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود به شش و مصلح ان [illegible]
بود و شیخ الرئیس گوید بدل آن در تبهای بلغمی شاهترج بود و بشیرازی انرا بادورد خوانند
بادنجان انب و معد و حدق و حیصل خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی
غذای مالوف بود و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند و
اگر در سماق و یا در سرکه بپزند امساک کند و درد معده و خاصره اورد و سر و چشم را بد بود و
خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و سده جگر اورد و بواسیر اورد و لون
را سیاه گرداند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و

و بخواتی آورد و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر بسرکه بزند سده جگر بگشاید اما
بواسیر آورد لیکن اگر گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلا بی نافع بود جهه بواسیر و اگر بادنجان
زرد با روغن برزر بپزند و از آن روغن موم روغن سازند و بر شقاق کعبین و میان انگشتان
طلا کنند بغایت نافع و مفید بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ هم چندان بکوبند و بروغن
بنفشه بسرشند و بر بواسیر طلا کنند بواسیر حمرت افزاید کار و جل را زایل گرداند و مجرب است
و اگر بادنجان را بسوزند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل بپارسی
گوک خوانند و گویند مقوی معده بود و قطع نزف دم کند بخاصیت خوردن وی و او آن بود
که در آب و نمک خسانند یا مسلوق کنند و با روغن کنجد یا با دام بریان کنند یا با سرکه و کرویا
بپزند **بابونج** بپارسی بابونه گویند و بهترین آن بود که گل وی زرد و بزرگ بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در اول منفعت وی آنست که منضج و ملطف بود و محلل و جذب بود و ورمهای
صلب نرم گرداند و جهه صداع سرد نافع بود و جهه تبها را خاصه که از عفونه سودا و بلغم بود
و ورم احشا و اگر بجوشانند و در آب آن نشیند سنگ گرده ببرد و حیض و بول براند
و بچه در وقت زادن باسانی از رحم مادر بیرون آید و بدن را پاک گرداند سیمه تمام و اگر بر
چوب تر ضماد کنند نافع بود و بخار وی در افزونیها تباه سودمند بود و اگر بآب و سرکه
بپزند و در آفزند سر بخار آن دارد چشم را پاک گرداند و درد را زایل کند اگر ادمان کند
و اگر چشم با آب بابونه تنها شویند درد ساکن گرداند اما اسحاق بن حنین گوید مضر است
بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تنقیه دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است
بادروج حوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهست در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم است
در دوم و خشک است در اول و گویند رطوبتی فضلی در وی هست و بهترین او آنست که خوش بوی
بود منفعت وی آنست که از ادویه قلبی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلا
دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و

و شکم نرم دارد اما باه را برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار هضم بود و اگر بر
گزندگی زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و بت جو بر ورم گرم
ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند
کرم از آن تولد کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل رود و برا بخایند بپای آن سال از
درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن گرداند و
صاحب کامل آورده است که خوردن وی هیچ منفعت ندارد ضماد کردن منضج و محلل بود
دار خوردن وی خلطی بد سوداوی تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا بود
و بدل آن دو وزن آن سیسنبر بود و بارود جر اسوشس و در اسیوشس گفته شد **باباری**
بیونانی فلفل سیاه بود و گفته شود ماطس نوعی از علیق است و در عین گفته شود **بارسطاریون**
فرسطاریون است و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی
حامیست **بان** درخت حب البان است و گفته شود در حا بسر اله و در او ند طولیست
و گفته شود **تبع** شرابی مست کننده است و صاحب منهاج گوید نبیذ العسل است و
صاحب جامع گوید نبیذ خرماست که از خرمای تر سازند و در نون صنعت نبیذ گفته شود
بخم ثمرة الطرفا است و گفته شود **بخشاش** عصی الراعی است و گفته شود و برشاندارو
برشاندارو بطباط حنجر و شیطباط و هو [illegible] و هو قصید اسن نیز گویند و چند اسم دیگر دارد مانی
کسنه گویند و سرخ مرد نیز گویند **بخور مریم** شجره مریم است و آن حشیش است و بیخ آن غیطلیثا
است و صفت آن در الف دراز تر گفته شد و بخور مریم قیلا سوس گویند و طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشک در دوم منفعت وی آنست که مقطع و محلل و منضج بود و طبع را براند چون [illegible]
پاره بر خود برگیرند یا بر شیب ناف طلا کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و
حیض براند و بچه مرده بیندازد و یرقان را نافع بود و کلف را برد و بر سپرز سحق شده طلا کنند نافع
بود و چون با عسل در چشم کشند سودمند بود جهه نزول آب و ضعف چشم و چون با شراب بیاشامند

زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی زیاد کند
بدلیون معل است و گفته شود مداسفان مدسکان و مدکشان و مدشعان نیز گویند و قابل اسم
وکف الکلب هم گویند و آن حشیش است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود نافع بود جهة اصحاب
بلغم و رطوبه رازی گوید بدل وی هم وزن آن درونج و زیره کرمانی بوزن آن بر حسطه است و گفته
شود و فوم نیز گویند و قمح هم گویند برنج کابلی ابرنج و برنق گویند بپارسی برنک گویند و طبیعت
آن گرم است در اول و خشک در دوم و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بهترین وی کوچک است
که لون آن بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم بود و از قاتلات دود همه ادویه بوی رسد
و مفاصل را سودمند بود و جیلش آورده است که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود جهة حب
القرع اما برنج مضر بود بر دها و مصلح آن کثیرا است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن فنیل
و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قنبیل برطلیا بزر الرازیانج است و گفته شود
برشاندارو عصی الراعی است و گفته شود برعست تملول و غملول و فوتل گویند و آن قنابری است
و شجرة البق نیز خوانند و در قاف گفته شود برسن قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند
و شحم الارض و گفته شود در قاف و نوان قور گویند و کهن آن قصم برخمشک افوخمشک است و گفته
شد و حتی الترمثل نیز خوانند بردسلام لسان الحمل است و گفته شود برغولی برر قطونا است
و گفته شود فاشرا است و گفته شود سطاربون است و گفته شود سکوفه
امیعلانست و در قوه مانند بپله مشک بود برنجاسف بعربی شوملا خوانند بپارسی برنراسک گویند
و قیصوم و جند اسم دیگر دارد و گفته شد و گفته شود و بهترین وی زرد بود و طبیعت وی گرم
است در دوم و خشک در اول در خه [illegible] منفعت وی آنست که جهة صداع سرد ضماد کردن با نطول
نافع بود و ملطف و منضج بود و صاحب دوار و سدر نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در
آب آن نشینند حیض براند و ریش رحم پاک گرداند و بچه مرده را و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم
را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند که یاد کرده شد و اگر بسوزانند و خاکستر آن

ادنی

بر ریش فرج افشانند خشک گرداند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشد و حب القرع بیرون آید
بینی و زکام را نافع بود و اگر بطبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح وی انیسون
است رازی گوید بدل آن در درد سر سرد بابونج است و گویند بدل آن افسنتین بردی
نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید بپارسی وی برانک خوانند
و شاخ میان وی نیز خوانند و در قوه مانند قرطاس بود و سوخته وی بخیس در وی
زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و اگر بر جراحتهای تر باشند خشک گرداند و اگر
سرکه خسانند و بر ناصور طلا کنند سودمند بود و خاکستر آن انکه که در دهن بود سود دهد و حبس
دم بکند و ابحه مصری بود غذا دهد چون برکشند و بمکند مانند نیشکر برطانیقی صاحب منهاج گوید
گویند ستان افروز است و گفته شود برسیاوشان شعر الجن است و شعر الجبار و شعر الارض و لحیة
الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصف الاسود و کزبرة البئر نیز خوانند و آن سعر الغول
است و بپارسی برسیاوشان گویند و بکرمانی گورسو خوانند و بهترین وی آنست که چوب وی
سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین آن بود که چوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدل است
در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل سودا و بلغم بود و سینه و شش
را از فضول پاک گرداند و بگدازاند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند
چون بیاشامند و شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزیدگی سگ دیوانه و مار نافع بود و دیگر
جانوران موذی چون با شراب بیاشامند ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود
و موی برویاند و خنازیر و دنبلات تحلیل کند و اگر بیاشامند ربو و یرقان و عسر البول را
نافع بود و اگر با لادن و روغن مورد یا روغن سوسن و زوفا با شراب بیامیزند و بر موضعی
که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل الند موی برویاند
و اگر خاکستر آن با زیت و سرکه بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و جهة [illegible] چشم نافع بود
و اسحاق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سودمندی [illegible]

بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن رب السوس بود بر شوم بلغم ابل نخدقست است که شود
بزرقطونا بپارسی اسفیوش و سونانی فسلیوس و معنی ان برغوثی و شیرازی بنکو و باصفهانی
سبزه خوانند وان دو نوعست سپید و سرخ بهترین ان سرخ است که میل بسیاهی زند و
فربه بود و چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سپید سردتر بود از سیاه بغایه و طبیعت بنکو
سرد و تر بود در دوم و اورده اند که در سیوم و گویند معتدلست در تری و خشکی حرارت
نشاند و تشنگی ساکن گرداند و اگر بریان ناکرده دو درم بحلاب گرم بپاشاند طبیعت براند
و اگر بریان کرده بود با روغن گل شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه کودکان و لعاب وی جهت
خشونه دهن و سینه و لذع معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و جهت
نقرس با سرکه و جهت صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده
بود و شربتی از وی دو درم بود و مداوای کسی که بنکو کوفته خورده باشد با سفیدباج و فلفل و
خلتیت با مثلث و دواء المسک کنند و بدل وی در تلیس طبیعت بدانه بود با تخم مرو و در تبریز و بر
تخم تورک بزر الکرفس البستانی تخم کرفس بستانی طبیعت ان گرم و خشکست در دوم بول براند و حصی
و سده جگر و گرده بگشاید و فواقی که از امتلا بود سود دهد و شربی از وی سه درم بود جهت گزندگی
جانوران نافع بود و درد پهلوها را نافع بود اما مضر بود به شش و مصلح ان حماما است و شیخ در
خواص اورده است که تخم کرفس کوفته با هم چندان قند بروغن گاو چرب کنند و سه روز بخایند
باه را زیاده کند بغایه اما باید که بعد اگوشت خروس فربه خورد و بدل آن فطراسالیون است
و گویند ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیون است بزر الکرفس الجبلی فطراسالیوست
و گفته شود بزر الخبازی بپارسی خبازی گویند و بگرمای نیز گ خطمی و طبیعت ان معتدلست در حرارت و رطوبه
و در عمل اقوی و بهتر بود از تخم خطمی خشونت سینه را زایل گرداند و سحج و درد را و بود ورا رعایة
مفید بود و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه
حاده بکند و بدل وی تخم خطمی است بزر الخطمی بهترین آن بود که سیاه و رسیده بود و طبیعت

وی سرد و خشکست و گویند معتدل است در حرارت و رطوبه اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در
افتاب نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم نافع بود و مفید و خون رفتن شکم ببندد و در
ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل
وی تخم خبازی بود بزر الرطبه بزر القداح و بزر الفصفصه و بزر القت بزر القتاد و بزر
القضب گویند و ان بزر العلف است بپارسی تخم اسبست گویند بهترین وی زرد و فربه باشد
و طبیعت ان گرم و تر بود و در وی نفخ بود باه را زیاده گرداند و مجامعت را قوه دهد و شیر را
زیاده گرداند بدل وی در معاجین تخم شلغم بود بزر بحر جیر بپارسی تخم کیکیز خوانند و گیلکی
و شیرازی کهزک خوانند و بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم
و گویند در دوم سودمند بود جهت غسل الیسل و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه را انگیزد و
درد ساقین را نافع بود معتدل و اگر با سکنجبین و اب گرم بپاشاند مجامعت
را قوه دهد اما مسکل خوا[illegible] نه و مصلح وی کشرا است و بدل وی رازی گوید
نبات وی است و دستور دیوسقوریدس گوید در طبیخ بدل وی حرد لست و مجهول گوید وی تخم
کندنا است و گویند بدل وی تود ری است بزر المط حب الفلفل است و گفته شود بزر الخمخم
خبه است و در پارسی شنز گوید و باصفهانی ماکشی و بهروی خوبه کلان گویند و تبریزی سواران
گویند و ترکی مرا شود مرزعفت آن در باب خا گفته شود بزر السرمق بزر القطف است و
بشیرازی تخم [illegible] خوانند و منفعت ان و صفت آن در قاف گفته شود انشاء الله تعالی
و وی برقان را سود مفید و ورمهای گرم را نافع بود و در غایت نهایه بود در شعاء ورمها
ظاهر و باطن انچه ظاهر بود کوفته با آب قطف تر کنند و طلا کنند و انچه باطن بود سحق کرده
با سکنجبین بپاشاند و گلاب و طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود
در اول و گویند گرمست و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود به سفل و مصلح وی قند و گلاب
بود بزر الخرفه بقله الحمقا است و رجله و فرفخ و بقله المبارکه و بقله الزهرا و بقله لینه و دندان

ساوکف وفرفحر وفرفاس وحقوق نیز گویند و بپارسی تخم تورک گویند و باصفهانی تخم
برهن وبکرمانی بکرک و به تبریزی تخمکان بهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت ان سرد
است در درجه سیوم سودمند بود جهة درد جگر که از گرمی بود وتبهای حاده مقدار سه درم از وی
بکوبند وشیره بگیرند وبانبات بیاشامند واگر بجلاب خورند جهة سرفه که از حرارت بود نافع
بود جهة لذع معده نافع بود اما منقطع شهوة بود وقی که افراط کنند ومضر بود به سپرز ومعده
بلغمی ومصلح وی قندابست وگویند بدل آن بزرقطونا سفید بود بزرالرمان البری حب قلقلاست
وگفته شود بزرالجرجیر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهة ریشهای خورنده چون بکوبند
وبران ضماد کنند واگر بخورند باه را برانگیزد وبول وحیض براند وریشهای عفن پاک کنند و
استسقا را نافع بود وگزندگی جانوران را مفید باشد [illegible] گوید درد ساقین یکدرم
تخم گزر بایکدرم قند بیاشامند نافع بود ومجربست وبدل آن بوزن آن انیسون بود
بزرالجرجیر البری دو قوتست وگفته شود بزرالسداب بپارسی تخم سداب خوانند وبهترین ان
سیاه فربه بود وطبیعت ان گرم وخشکست در سیوم نافع بود جهة فواق بلغمی وساکن گرداند
اگر یکدرم تا دو درم بیاشامند واگر با شراب بیاشامند جهة دفع زهرها نافع بود وگزندگی
جانوران خاصه که با انجیر خشک ومغز گردکان استعمال کنند وجهة عرق النسا نافع بود اما منقطع
منی بود ومصلح آن کثیرا بود با عسل وبدل ان سداب بزرالخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین
ان بستانی سیاه فربه بود وطبیعت ان سرد وخشکست ومجفف ومنوم بود شهوة جماع را ساکن گرداند
وکسی را که احتلام بسیار افتد چون بیاشامند نافع بود وقطع شهوة جماع بکند وتقطیر منی و
حسک گرداند ومقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود وضماد کردن جهة صداع نافع بود ومنع
سیلان از چشم بکند چون بر پیشانی ضماد کنند ووی سبات آورد ومصلح وی مصطکی بود و
بدل وی دم الاخوین بزرالبنج بپارسی تخم بنگ گویند وشیرازی تخم منگ دیو وملقطی دیگر
جداع الوحال وان سه نوعست سیاه وسرخ وسبید وبهترین ان سبید بود وبعد از سبید

سرخ اما سیاه کشنده بود وطبیعت ان سرد وخشکست در آخر درجه سیوم وازان سبید سرد است
در اول درجه سیوم وخشکست در دوم عصاره وی درد گوش را نافع بود وجهة نفث دم با ورام
سود دهد ودردها را ساکن گرداند وبر نقرس طلا کردن نافع بود وخوردن وی مضر بود و
مسبت ومخدر وتباه کننده عقل وخناق وجنون آورد وورم زبان وصی السنن وتاریکی
چشم وگرانی گوشها زیاده کند ومداوای وی قی کنند باب گرم وروغن وعسل بعد از ان
شیر تازه ومرق اسفیدباج مرغ وگوشت مرغ فربه وبدل ان افیونست بوزن آن وصاحب
تقویم گوید مصلح بود ومخدر احشا ومصلح ان عسلست وانیسون واگر بر برص طلا کنند
بغایة نافع بود ومقوی اعصاب بود چون در حمام طلا کنند بر بدن ودرد جگر مزمن را نافع بود
بزرالفجل بپارسی تخم تربه خوانند وتخم ترب خوانند بهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت
وی گرمست در سیوم وخشکست در دوم جهة نمش وکلف وبهق سپید واثر زخمها را نافع بود
چون با سرکه ازیانه طلا کنند وبر بهق سیاه وسپید با کندش وسرکه در حمام طلا کنند بغایة
نافع بود وریح که در شکم بود تحلیل دهد ومحلل قوی بود ومقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود
بجگر ومصلح وی سپستان بود واگر با سرکه بیاشامند قی آورد وبول براند وورم سپرز را
تحلیل دهد واگر با سکنجبین بزنند وبدان ۶۶ کنند همچنان گرم خناق را نافع بود ودر دفع
زهرها وگزندگان جانوران قائم مقام تریاک بود وصاحب تقویم گوید مصلح بود ومضعف
جگر ومصلح وی کشنیز وشکر بود جهة درد سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته وبیخته
با سکنجبین بیاشامند بغایة نافع بود ومجربست وبدل ان حب الرشاد است بزرالمرو
بپارسی تخم مرو گویند وشیرازی مرورسک خوانند بهترین وی آنست که تازه وفربه بود و
لون آن بسرخی زند طبیعت ان گرم وترست باعتدال وبریان وی در قوة مانند بزرقطونا بود
چون بریان کنند نافع بود جهة دوسنطاریا وسحج وشکم ببندد ومنضج ورمها بود وملین
وبریان ناکرده مسهل اندک بلغم ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر بود بشش ومصلح ان جلنار

است وبدل ان بزر قطونا ودر انضاج بدل وی بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب الکاکنج است وکفته شود
بزر الهو بلغت اهل خراسان تودری گویند وکفته شود وبلفظ دیگر سند که گویند ومصیصه خوانند
بزر بلاتیس حرف فالی است وکفته شود بزر القنب شهدانج است وکفته شود بزر الحمد قوقی بپارسی
تخم انده قوقو گویند دیواسبست نیز گویند وحسا قا ودرق نیز گویند وبهتران است که فربه و
بری بود وطبیعت ان گرم وخشکست معده را پاک کند مقدار نیم درم نافع بود جهت گزیدگی جانوران
چون با سکنجبین بیاشامند واز ادویه باهیه بود ومهیج باه بود تخم وگیاه وی بهتر سنگی بیرون اورد
ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی شیلم است بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند وبه تبریزی تخم
برونشه وطبیعت ان سرد وخشکست بهترین آن بود که فربه بود وسیاهی که مایل بسرخی بود نافع
بود جهت سده جگر وگرده وعرق النسا وقابض بود ومقدار سه درم مستعمل بود وچون بیاشامند
نفث دم که از سینه بود قطع کند وفصول که از شکم روانه بود واسحاق گوید طبیعت ان گرم
سرد وخشکست بهترین آن بود که بسیاهی مایل بود وسرخی امیر بود نافع بود جهت سده جگر
وگرده وعرق النسا وقابض بود ومقدار سه درم مستعمل بود وچون بیاشامند نفث دم که از
سینه بود قطع کند وفصول که از شکم روانه بود واسحاق گوید طبیعت ان گرم وخشکست مضر بود
بشش ومصلح آن عسل بود وبدل ان گویند تخم حماض بستانی بود بزر الحماض حب الترشنا گویند
ودر پارسی تخم ترشه گویند وشیرازی تخم ترشنیبک گویند بهترین آن بود که فربه بود وسیاهی
که بسرخی زند طبیعت ان سرد وخشکست بغایت قابض بود مره صفرا بنشاند ودرد پاک
کند وشکم به بندد واسهال قطع کند خاصه که سبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده ومصلح
ان قند بود ودر خواص اورده است که تخم حماض اگر در خرقه بندند وزن بر بازوی خود بندد
مادام که با وی باشد آبستن نشود ورازی گوید تخم حماض بری اگر کسی از گزندگی عقرب
خورده باشند وعقرب بگزد هیچ مضره نرساند وتخم حماض بستانی بهترین آن بود که
بسیاهی مایل بود وطبیعت ان سرد وخشکست در دوم سودمند بود جهت ماده صفرا وتب غب

دموی ومقدار دو درم مستعمل بود
ومضر بود به سپرز ومصلح ان
تخم رازیانه وکرفس بود ه

بود وکلکی

گویند وکشد انک خوانند ه

بزر الکتان بپارسی تخم کتان بپارسی بزرک خوانند وبهترین آن بود که تازه وفربه بود وطبیعت وی گرم
است در اول ومعتدلست در تری وخشکی وگویند معتدلست در گرمی وسردی وخشکست در اول منضج
ریشها وورمها بود خواه ورم گرم وخواه سرد اندرونی وبیرونی کلف وبرص را نافع بود ودخان
وی زکام را سودمند بود وچون بریان کنند شکم به بندد واگر خام بیاشامند شکم براند ومقدار
سه درم مستعمل بود وادرار بول کند واگر سر بند وزن در آب آن نشیند ورم رحم تحلیل یابد معده
را بد بود ودیر از هضم شود وغذا اندک دهد ومضر بود بشش ومصلح ان کلنگبین بود یا
عسل وبدل آن عصاره باقلا وگویند حلبه ودر خواص اورده اند که چون با موم وعسل برص
ناخن ضماد کنند ببرد البته وچون بخورد منی زیاده کند ودود سینه را نافع بود بزر النمام بپارسی
تخم سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود وسیاه طبیعت وی گرم وخشکست حیض براند وزاییدن
سهل کند ومقدار سه درم مستعمل بود وجهه باد که در شکم بود نافع بود وجهه فواق که از امتلا
بود سودمند بود بغایت اما مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا است وبدل وی تخم بالنکو مساوی
بزر الزند ابا سود جبلهنک است وکفته شود بزر البلبون بپارسی تخم مارچوبه گویند وبهترین
وی بستانی بود وطبیعت وی گرم وترست در دوم منی زیاده کند وشهوه جماع برانگیزد ومنضج
بود وشیر زیاده کند ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر بود بسر ومصلح ان عسل است عسر البول
را نافع بود وعرق النسا وقولنج بلغمی وریحی وگزندگی رتیلا سودمند بود وبدل ان حبحل است
بزر العصفر قرطم است وکفته شود بزر الکشوث رحمول خوانند بپارسی تخم کشوث خوانند وبپارسی
دیناروشکونا نیز گویند وطبیعت ان معتدلست در گرمی وسردی وخشکست سده جگر بگشاید
وسپرز ومعده را پاک کند وخلطهای عفن از عروق بیرون اورد وتبهای مرکب را از بلغم ومره صفرا
نافع بود وچون با سرکه بیاشامند فواق ساکن کند وچون بخوشانند شکم به بندد وقوه معده
بدهد وبول وحیض براند وسیلان رحم را نافع بود وعصاره وی چون تر بود با قند جهت
یرقان مفید بود واگر بطبیخ وی یا بعصاره وی دست وپای شویند ترس را سود دهد

آ

و مقدار دو درم مستعمل بود اما بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود و در اکثر حالات و گویند
مضر است بشش و مصلح وی عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است
بزرالهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند و بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود و طبیعت آن معتدل است
در گرمی و سردی و خشکی نافع بود جهة تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان که از سده بود و سودمند
بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن
تخم کشوث است بزرالانجره قریص و ساسارکشت گویند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند
و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی هست و گویند بر آست
ورمهای بن گوش صلب نرم گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند
و چون بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات افشانند نافع بود و چون بیاشامند مادهٔ اصم و بلغم
و قولنج و استسقا را نافع بود مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند و مقدار سه درم آن با شراب
یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوه دهد و شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر کند زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند جهة سرفه و درد گرده
نافع بود و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند عسر النفس را نافع بود و وی مقرح گرده و مصلح
آن صمغ عربی و کثیرا بود و بدل آن ... است و قوه داناه و گویند بدل آن بزر کراث است و گویند بزر
... حیر و بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند و مداواة آن شراب ... و جواب بود بزرالرازیانج
الرومی انیسون است و گفته شود بزرالرازیانج در باب را گفته شود بزرالفنجنکشت حب الفقد گویند
بپارسی تخم فنجنکشت خوانند شیرازی تخم دل آشوب خوانند و فلفل کوهی هم خوانند و در کنار رودها
روید و بهترین آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و جهة ورم سپرز و
استسقا نافع بود با ده درم سکنجبین و اگر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر
بخورند مفتح سده جگر بود اما مصدع و مجفف منی بود مصلح آن شیره تر تحلیل است بزرالکراث
بپارسی تخم کندنا گویند و بهترین آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک و گویند

سرد است و چنین گوید گرم و خشک است در سوم اگر بخور کنند با قطران در شیب دندانی که کرم داشته
باشد کرم را بکشد و بیندازد و اگر در شب مقعد بخور کنند بواسیر زایل گرداند و دو درم ازوی
با دو درم تخم مورد نافع بود جهة نفث دم که از سینه بود و تند و جهة کسی که شهوة آش منقطع شده
باشد یک درم نافع بود و سنگ گرده بر براند و اگر با حب الرشاد بریان کنند تره که از سردی
و بلغم بود بغایة نافع بود و مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و گویند ... و مصلح
آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم ... و از خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازند ترشی
برد و گویند اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ نقصان بوی نرسد تخم کندنا با شراب
بیاشامد بزرالسلجم بزرالشلجم است و بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آن بود که سرخ رنگ بود
و طبیعت آن گرم و تر است باه را زیاده گرداند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و
ادویهٔ قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم ترکرده ... نافع بود جهة
ورم ... و مجرب است و اگر بیاشامند ... و درد جهة درد گرده که از سردی بود و قولنج سخت
شده بغایة مفید بود اما مضر بود به سپرز و مصلح وی تخم ... است و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود و مولف گوید که از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود و نمک در میان آن نهند و کاشته
کرنب بروید و این مجرب است بزرالبصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی
رطوبتی فضلی بود و باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد بزرالسلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو
نوع است و گفته شود در ... صفت آن و طبیعت آن سرد است و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد
بود و شکم براند منفخ و مقطع بلغم بود و بدل آن تخم خطمی بود بزرالقثا بپارسی تخم خیار گویند و
به تبریزی تخم ... و بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و لیکن از تخم خیار زود
بول براند و مقدار ... درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون
اندام را نیکو گرداند و اسحاق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزرالقثد
بزرالقثد بپارسی تخم خیار گویند و شیرازی تخم خیار بالنگ بهترین آن بود که از خیار زرد

کرند فربه بود و طبیعت ان سرد و تر بود نافع بود جهت صفرا سوخته و ورم گرم که در جگر و سپرز
بود و در دستش گرم و درشتی آن و اسحاق گوید مضر بود بشش و مصلح ان کثیرا بود و بدال ان بزر
القثا بزر البطیخ بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن بود که شیرین باشد طبیعت ان گرم و تر بود درد
را پاک گرداند و مجامعت را زیاده کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم نافع بود و درد سینه که
از ورم گرم تولد کند و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده
و تبی که سبب آن صفرا سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده ان بگشاید و بول براند و مجاری
گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش ان قطع کند و نفخت و ورمها که باشند تحلیل دهد و اسحاق گوید
مضر است بسپرز و مصلح ان عسل بود مقدار ده درم تا بیست درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید
بسیار وی مضر بود باحشا و مصلح ان عصاره زرشک بود و وی شیر زیاده کند و نعوظ آورد
بزر الورد تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت ان سرد و خشک و قابض بود دندان
محکم کند و قلاع زایل گرداند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک
گرداند مقدار مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری و ورد بیخ را سود دهد و
خوردن آن تشنج را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود بزر الریحان تخم شاهسپرم است و بهترین وی
آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی طبیعت ان گرم و خشک و گویند معتدلست در گرمی و
سردی نافع بود جهت دوار و رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم بریان کرده بیخ را نافع بود
و شکم ببندد چون بکشمال با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند و اگر بکشمال بریان کرده با آب
به تر کرده فرو برند قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش بود
و بدل ان تخم مروست بزر الشبت بپارسی تخم شبت گویند و بشیرازی تخم شود خوانند بهترین
انست که فربه بود طبیعت ان گرم و خشک تا اعتدال شیر براند و بواسیر قطع کند چون
بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود ولیکن مغثی و معیی بود و مضر
بود بمثانه و مصلح وی سپلیت و بدل ان دو وزن آن [illegible] بزر الکرفس بپارسی تخم کرفس

گویند و بشیرازی تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود طبیعت آن گرم و خشک [illegible] نافع بود
و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند و منی بیفزاید و مقدار یکدرم مستعمل بود
و مضر بود بشش و مصلح آن عسلست و ابن ماسویه گوید هر کسی که دو درم تخم کرنب با آب
کاوزبان بیاشامد و شراب خورد دیر مست شود و چون از گل وی فرزجه سازند
و زن بخود برگیرد بچه در شکم بکشد بزر الاسفاناخ بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
ان سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز
و مصلح ان تین مختوم بود بزر قطونا [illegible] است و گفته شد بسر غوره بماست
بشیرازی [illegible] گویند طبیعت ان سرد و خشک در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و
در وی قبضی بود و طبیخ وی شکم ببندد و انچه سبز بود حبس در وی زیاده بود و دشوار هضم
شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح و سده و مصلح ان سکنجبین ساده بود [illegible]
لبانست و گفته شود دستنبان خشکست و گفته شود بسفایج شیوا ان گویند و اضراس الکلب
گویند و بشمیر و ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز خوانند و بهترین آن بود که تر نغل طعم ستبر بود
و چون بشکنند اندرون ان فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی
و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در
مسهل مستعمل بود تا بیست درم و با مرق خروس مسهل بلغم بود و اسهال وی بی مغص و کرب بود
و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل ریح بود و رطوبات [illegible]
سبب انکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی انست که
شیر را ببندد و از ان بسته بگدازد و اسحاق گوید مضر بود بگرده و مصلح ان هلیله زرد است
بدل ان افتیمون بوزن آن و دانگ و نیم آن نمک هندی بسد اصل المرجانست و ان سه
نوع بود سیاه و سپید و سرخ بهترین آن سرخ بود و باریک و بپارسی انرا [illegible] گویند
طبیعت ان سردست در اول و خشکست در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن

[illegible]

وی انست که در کوزه گواری نو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور خباز نهند شب و بامداد
بیرون اورند و در وی قبضی و تخفیف بود اما تخفیف وی زیاده از قبضی بود برف دم
قطع کند و چشم را قوة دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که
بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود
و ریش روده را نافع بود در عسر البول مقدار یک درم مستعمل بود در بستون دندان را جلا
دهد و رازی در کتاب خواص اورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر بر گردن مصروع
بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روان بود که با سوده باشد
بر آن پاشند خون باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین بود و اسحاق گوید مفر
بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود بستان افروز و بستان ابروزه بهترین آن بود که در سایه
خشک کنند طبیعت آن سرد و خشک است معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن
گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحاق گوید مفر بود بمثانه
و مصلح وی کندر بود بستان بشیرازی بزبار خوانند بهترین وی انست که زردی بود
که بسرخی مایل بود و خوش بوی طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند در دوم و در وی مصطکی
بود و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندک حرارة در وی هست محلل نفخ و
صلابت غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان خوش کند و شکم ببندد و معده را قوه
دهد و سپرز را نافع بود و رحم را نیکو بود و سیح را و نفث دم را سودمند بود و سلس البول خوردن
و ضماد کردن نافع بود بل که ضماد کردن بقوه تر بود و هر ادویه که جهة سلس البول استعمال
کنند ضماد کردن نافع بود که خوردن و باید که بر ناف ضماد کنند و بر فقار و دستور ربوس
گوید مقوی معده و سینه و شش بود و منی بفزاید و باه را قوه دهد و نعوظ اورد خصوصا
کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و بیا دو گویند
بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود و گویند بوزن آن نیمه شمرح است

و گفته شود بشولیون بزر قطونا است و گفته شد بشلشکه حنظلا است و گفته شود
بشبش ورق حنظل است و گفته شود در صفت حنظل بصل بپارسی پیاز گویند بهترین وی
سپید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و در وی رطوبتی فضلی بود و
گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و خشک گوید گرم است در چهارم و تر است در سیوم ملطف
و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه را زیاده گرداند و شهوه را برانگیزاند
و آب گردش را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید آورد
و چون آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود جهة نزول آب و سپیدی
چشم چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بهق طلا
کنند زایل گرداند و اگر بر باخس سبز طلا کنند سبک گرداند و چون بر داء الثعلب کنند سود دهد
و بر گزندگی سگ دیوانه و افعی سودمند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند
گرانی گوش زایل گرداند و اگر پیاز سپیدی بریان کرده با سه ما با روغن نار زرده تخم مرغ کوفته
بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا تحلیل دهد و درد ساکن گرداند و بوئیدن و خوردن دفع باد
سموم کند و چون بسرکه نهند معده را قوه دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات
بوئیدن منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی
مسبت بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح آن سرکه
بود و ماست و یا ماکاشی خورند بصل الزیر بلبوس است و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاز
لر است و به شیرازی پیار ملکه خوانند و به تبریزی زردی طبیعت آن گرم و خشک است در اول و در وی
رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار خوردن فربهی اورد و
باه برانگیزد و قوه پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ اورد و بر بهق و کلف طلا کنند زایل
گرداند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند نافع بود و درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند
و سودمند بود جهة سمها و گزندگی عقرب و رتیلا و خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود

واکر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کرداند و اکر با سر ماهی بریان کنند و بر ریش
ریح افشانند نافع بود و اوار ریش سر را سودمند بود و بسیار خوردن وی مخشی حسک و زبان
بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود و بعد از ان شیر تازه
و صاحب تقویم کوید مصدع بود و مصلح وی سدو کافور و کلاب بود و بدل ان عنصل بود
بصل العنصل اسقیل است و کفته شد بصل الذئب بصل الزیر است و کفته شد بصل الفار
بصل العنصل است و کفته شد بصل النرجس بپارسی پیاز نرکس خوانند و طبیعت وی کرم بود و چون
با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده
و زنده بیندازد و چون دو مثقال با عسل بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد و منفعت وی
کرم بود و شریف کوید که اکر بر قضیب مالند و ادمان کنند قضیب ستبر و قوی کردد و اکر سه عدد
پیاز نرکس در شیر جوشانند یکشبانروز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بعد از سرو بران ادمان
کنند اکر عنین بود بحال صحت باز آید و فعلی عجب از وی مشاهده بصاق القمر رغوة الملح و زبد القمر کویند
و ان حجر القمر است و کفته شود بطیخ بپارسی خربزه کویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین و
قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن و بعضی کویند کرم است
و بحقیقت چون شیرین بود کرم و تر بود ادرار بول بکند و سنک کرده و مثانه بریزاند و کلف و بهق
و وسخ را زایل کرداند و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر پیشانی جسبانند
منع نزول آب بکند و خوردن کوشت وی سنک بریزاند خاصه از ان کرده و بیخ وی دو درم
چون بکوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و فربه مستحیل کردد بدان خلطی که در معده
زیاده بود و مرخی احشا بود و هیضه آورد و اکر در معده تباه شود سم کردد و مصلح ان سکنجبین
ساده بود که بعد از ان بخورند و باید که میان دو طعام خورند و اکر در معده تباه کردد البته
قی کنند و در معده رها نکنند و اکر پوست وی در حمام در اندام بمالند اندام را پاک کرداند خاصه
لون روی و اکر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کرداند و اکر پوست

وی خشک کرده در دیکی که کوشت غلیظ باشد و کوشت کاو اندازند زود پخته شود و مهرا کردد و
زود از معده بکذرد بطیخ زفنی بطیخ هندست و بطیخ سندی نیز کویند و بپارسی خربزه هندی
خوانند و شیرازی خیار کدو و تبریزی هندوانه بهترین آن بود که آبدار و شیرین بود و طبیعت
آن سرد و تر است در دوم نافع بود جهه مرضهای کرم و تبهای محرقه و مزاجهای کرم و دفع تشنکی کند
و اکر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون بیاشامند تب بدر ماده
کند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جکر و بلغم انکیزد و اخلاط
را خام کرداند و مصلح وی قند بود یا عسل یا آنچه وی خورند یا بعد از وی بط کوشت وی
بسیار رطوبه بود و حرارة و تر تر از مرغان آبی بود اما دیر از معده بکذرد و پیه وی مسکن وجعها
بود و لذعها که در عمق بدن بود و فاضلتر از همه مرغان بود و کوشت وی لون را صافی
کرداند و آواز را و باه را زیاده کند و فربهی آورد و چون هضم شود غذاء بسیار دهد لیکن دیر
هضم بود و بتعلم کثیر الفضول بود و خون نیک از وی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست
که با سرکه و ابازیر کرم بپزند و اکر بریان کنند بروغن دست چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند
و یک دو دانه سیر خشک و اکر با اسفیداج پزند نخود و کندنا و دارچینی در وی کنند و اندرون وی
بکشنیز و کرفس و سداب و یک دو دانه سیر خشک بیاکنند بطم بپارسی بن خوانند و صفت آن
در باب حا در حبة الخضرا کفته شود بطراساليون فطراساليون است و کفته شود و معنی ان کرفس
کوهی بود فطرا یونانی کوهست و سالیون کرفس است بطارسن بلغه یونان دهن الحجر و النفط
بود و کفته شود بطباط عصی الراعی است و کفته شود بعر الضب بپارسی سرکین سوسمار کویند و
بشنک سوسمار هم خوانند بهترین آن سپید بود و کرم و تر بود برص و کلف را نافع بود و سپیدی
که در چشم بود را زایل کرداند و چشم را جلا دهد و قوه باصره مدد دهد و حکه را نافع بود و شیرازی
انرا سرکین ماریک خوانند بعر الماعز بپارسی سرکین بز خوانند و بشنک و شیرازی پشکل بز
خوانند طبیعت آن کرم و خشک است حبار بررا التحلیل دهد بقوه و ورم سبز ز و ورمهاء صلب

نفار سی آید ک نامند

و چون خشک بود و زن به پشم پاره بخورش برگیرد سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کرده با عسل
بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و چون
خاکستران با سرکه بسرشند و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را
نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را چون در آفتاب ضماد کنند سود مند
بود و با سرکه بر گزندگی زنبور و جانوران بهند سم آنرا جذب کند بعر الضان بپارسی سرگین
گوسفند گویند و پشک هم گویند و بشیرازی پشگل گوسفند خوانند اگر با سرکه بر ثالیل طلا کنند
سود دهد و چون بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم روغن بر گوشت زیاده بهند
نافع بود بعر الجمال بشیرازی پشک اشتر خوانند چون بر ثالیل بهند و بخور کنند قطع کند و
خون رفتن بینی باز دارد و چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و گویند چون با ادویه
جهه صرع بیاشامند نافع بود و محلل خنازیر و دانها بود و چون تر بر وی ضماد کنند درد
مفاصل و ورم آن بقم چوب درختیست که از طرف هندوستان خیزد و رنگرزان
و صباغان استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم گوشت بر جراحت برویاند قطع
خون از هر عضو که باشد بکند و ریشها را خشک گرداند بقس بیونانی بقسیس خوانند و اهل
شام شمشار خوانند و بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود
و تخم وی مانند تخم مورد بود و قابض بود و چون بیاشامند شکم ببندد و نزیف گویند نشاره
چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را زایل گرداند و اگر با سفیده
تخم مرغ و گرد آسیا بسرشند و بر وی ضماد کنند سود مند بود بقلة الحمقا بقلة المبارکه است
و اسمهای دیگر در بربرالخرفه گفته شد و بشیرازی پورک گویند بهترین وی تازه بود طبیعت
وی سرد و تر بود در سیم و گویند در آخر دوم صفرا بسکند و قی باز دارد و چون ده درم آب
وی بیاشامند منع نزف بکند و چون تا ثالیل بروی حک کنند زایل گرداند و اگر بر ورمها
که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند کرم را بکشد و گزندگی جانوران

را سود دهد و اگر با روغن گل بر سر کنند جهه درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش
مثانه و درد آن سود دهد خوردن وی جهه درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و عصاره
وی جهه نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن و ضماد کردن و جهه سحج روده و اسهال
مراری حقنه کردن نافع بود و تنها خورده را سود مند بود و لیکن باه را مضر بود و بسیار خوردن
وی تاریکی چشم و شبکوری آورد و مصلح وی کرفس و خیر و نعناع بود و گویند مضر بود
برو ده و مصلح وی مصطکی بود بقلة الخراسانیه بقلة حامضه خوانند و بپارسی تره خراسانی گویند
و طبیعت آن سرد و خشکست در وسط دوم و گویند در اول شکم را ببندد و مره صفرا سود مند بود
و اشتهاء طعام باز دید کند چون نقصان شهوة از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود
و بلغمی مزاج را مضر بود بقلة مبارکه بقلة الزهرا و بقلة لینة بقلة الحمقا است و گفته شد بقلة الغزال
مشکطرامشیع است و گفته شود بقلة الانصار کرنب است و گفته شود بقلة اترجیه بادرنجبویه است
و گفته شد بقلة الضب بادرنبویه بریست و آن افرنجمشک است و گفته شد بقلة الخطاطیف صاحب
جامع گوید عروق صفر است اما ابجه محقق دو الخطاطف و گفته شود بقلة العدس فوتنج بری است
و گفته شود بکبر بلغت اهل هند خیار چنبر است و گفته شود بلوط الارض بیونانی کمادریوس با
گویند و گفته شود بلوط الملک هو شاهبلوط است و گفته شود بلوط در وی قبض بیشتر بود که
در شاهبلوط و در قشر وی که آنرا جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی
تر فربه بود بزرگ رسیده طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی
در سیوم است و گویند گرمست در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث بکند خاصه
جفت وی و غذا بسیار دهد و جهه صلابات با پیه بز کوهی نافع بود و اگر بسوزانند جهه ریشهای
قلاع نافع بود و سحج را نافع بود و اگر بسوزانند جهه ریشها و قلاع بجایه نافع بود و سود مند
چکیدن ... و جهه زهرها نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال مزمن بود و قرحه
امعا بود بیاشامد سود مند بود و اگر از طبیخ وی یا از وی فرزجه سازند و زن بخود برگیرد

پیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذاء ثقیل بد بود و دشوار هضم شود و
صداع آورد و اسحاق گوید از سه درم زیاده نباید خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی انست
که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط بوزن آن فوفل است بلیلج بپارسی بلیله
گویند بهترین آن بود که زرد و رسیده و فربه بود طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم
و خشک است در سیوم و در وی قوة ملطف و قابض بود معده را قوة دهد و استرخا و رطوبه ازا
نافع بود و معده را دباغت دهد و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود روده را
نافع بود و مقعد و چشم را قوة دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک
با آمله بود و بلیله کابلی و مقدار شربت از وی سه درم بود و مغزوی نزدیک بفندق بود و اسحاق
گوید مضر است بسپل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحاق بن عمران گوید آمله است و گویند
بدل وی فاغنه خشک بود و دو دانگ وزن آن آس و شش یک آن بلیله سیاه بلادر انقردیا حب
و ثمر البلادر نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در چهارم نافع بود جهه کسی که بلغم و رطوبة بروی غلبه باشد و استرخا عصب و
نسیان و فالج و لقوه را بغایة نافع بود و قوه حافظه بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرضی
که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر
بود و اگر در شیاف بواسیر دود کنند بواسیر را خشک گرداند و عسل وی بر داء الثعلب طلی بمالند
بود و از جمله سمومات بود و سوزنده خون بود و خلطها و جنون و برسام باز دید کند و
در حلق و اندرون و سوزش دهن و لذع دل و معده و روده و تبهاء حاده بار دید کند و دو مثقال
این عمل کند و سم بود و گاه بود که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این
از خواص است و اگر شکر نیز اضافت کنند بهتر بود و مداوی کسی که بلادر خورده باشد بدوغ
گاو و جو آب و روغن بادام و لعاب به دانه کنند و در آب برف نشانند و عسل وی مستعمل
بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که ابری سوراخ کنند و بن بلادر بشکنند و بلادر

در انبر گیرند و عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو جوشانیده و روغن گردکان
بیامیزند و در معجون کنند و بدیعورس گوید بدل وی هم وزن وی مغز فندق و دانگ نیم وزن
آن روغن بلسان و شش یک آن نفط سپید بلسن عدس است و گفته شود بلس تان ابیض است
و گفته شود بلنی اسفیر بحاسف است و گفته شد بلوسیطون جلنار است و گفته شود بل میوه
هندیست مانند قثاء گرو گویند مانند انار است و گویند نار هندیست و گویند نارد شیش و
گویند قثاء هندی بر نیست و پوست وی را اشل خوانند و حب وی را اثل خوانند و محمد زکریا گوید بل
میوه از هندوستانست از درختی حاصل میشود مانند درخت زردآلو بهترین آن بود که شیرین
باشد و درخت وی را خاما اقطی گویند و گفته شود طبیعت وی گرم و خشک در دوم و گویند
در سیوم قابض بود احشا را قوة دهد و صلابت عصب و رطوبة انرا نافع بود و مرضهای
سرد مانند فالج و لقوه و استرخا سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم ببندد
و باد بشکند بلبختشک افرنجمسک است و گفته شد بلح چون سبز بود ولیع خوانند و جدال
نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون آورند و انرا در پارسی غوره خرما خوانند و
چون در غلاف باشد طلع خوانند و صنعت طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک بود
در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با شراب عفص بود بیاشامند و سیلان رطوبات
رحم باز دارد و چون که از بواسیر آید باز بندد و معده را دباغت دهد اما سینه و شش را بد بود
سبب خشونه که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذاء اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار
خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی جبین بود که
بعد از وی بخورند بلبوس بصل الزیر است و گفته شد بلسان بیخ مصریست و برگ وی برگ
سداب ماند اما سپیدتر بود و در موضعی که انرا عین الشمس خوانند نشو نمو گیرد و روغن وی
بهتر و فاضلتر از حب وی بود و حب وی بقوه تر از عود وی بود و صنعت عود در عین گفته شود
و از آن حب در حا و صنعت روغن در باب دال و صنعت دهن البلسان بلسفنج بپارسی

خوانند بهترین وی لاژوردی بود و طبیعت ان سرد و تر بود سرد است در دوم و تر است در سیوم
و گویند سرد و تر است در اول مسکن اورام حار بود چون بروی ضماد کنند با ارد جو و صداع که
از گرمی بود ساکن گرداند بوئیدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و
مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون باب بپاشامند خناق را
و صرع بچگان که انرا ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد و ستاق و ورم ان ضماد
کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوه جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجت و خوی فی
صالح معتدل از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون با ابو بسایند
ببرند و آب آن بر سر ریزند جهت صداع که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود
و مصلح وی انست که با انیسون خورند و بوسیدن وی زکام سرد را نافع بنود باید که با خیری
مرزنجوش بویند و زکام گرم و نزلات که در سینه ریزد سودمند بود خوردن و بوییدن
دو قه مثانه را نافع بود و ورق وی چون تر بکوبند و اب وی بگیرند و با قند بکود کان که معقد
شان بیرون آید دهند بغایت نافع بود و شر بغ گویند و ورق وی طلا کردن بر وب صفراوی و
دموی بغایت سودمند بود و بدل وی ورق خیازی بود یا نیلوفر و یا گاوزبان و گویند بدل
وی نیلوفر و بر سیاوشان است بنجنکشت دو خمسه او را ق خوانند و دو خمسه اصابع هم گویند
و درخت وی در کنار رودها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل
وی بود و ورق و تخم و چوب وی نشاید که استعمال کنند بهترین آن تازه بود طبیعت ان
گرمست در اول و گویند در سیوم و خشکست در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل ملطف بود
و جهت صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر و صلابت سپرز را با سکنجبین نافع بود
و اگر در شیب بگسترند منع احتلام و نعوظ کند و زنان جهت شهوت که چون بر ایشان غلبه کنند
در شب حمول کنند شهوت را ساکن گرداند و از دو دوی گزندگان بگریزند و خوردن وی
گزندگی مار را نافع بود و مر گزندگی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن سودمند بود و مقدار شربتی

ازوی

ازوی مثقال بود لکن مصدع بود و مسقط و چون بریان کنند درد سر کمتر اورد و مضر بود بمعده و
اسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است بنات صمغ البطم است و گفته شود بسج سج گویند و بعربی
سکران و بپارسی منگ گویند و صفت ان در بزر البنج گفته شد سطافلون بسکلست و گفته شد
بندق بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگ تر بود طبیعت وی گرم است باعتدال اما اندک خشکی
و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند
و گزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب چون با انجیر و شراب بخورند و ضماد کنند و گویند عیوب
از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از ان بود با انجیر و سداب
بخورند بغایت سودمند بود اما معده را بد بود و چون سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن
را نافع بود و اگر همچنان با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا از ان خرس
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گفته اند بندق سوخته چون با روغن بسایند
و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی سرد و سیاه گردد و موی سر سیاه
گرداند بقراط گوید خوردن وی دماغ را قوت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی منفخ و مولد
ریاح بود در معده و مصدع بود و مصلح وی فانیذ است و بدل ان مغز جوز و گویند جلغوزه
بندق هندی رته خوانند و ان ثمری است بمقدار فندق اما کوچکتر بود و لون آن سیاهی زند و
بغایت املس بود و جوز الرته نیز گویند و طبیعت ان گرم و خشکست در اول چون بر خنازیر
طلا کنند با سرکه تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز سعوط کنند و در خانه تاریک بنشیند رطوبت
از بینی وی روان شود و صحت یابد و صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود و جهت نزول الماء کحل
کردن و سبل و شبکوری سعوط کردن باب مرزنگوش نافع بود و با اثمد کحل کردن
احولی سرد و درم از وی ربو را و بیضه را نافع بود و اگر حسک کنند و فرزجه سازند و زن
بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم ماهی و صفرا بود
با اکراهی و برص و یرقان و کلف را نافع بود و با سکنجبین قولنج را نافع بود و تب ربع

دیر فالج و کزیدگی عقرب و رتیلا و همه زهرها بود و قوه اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت
نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوه هاضمه بدهد و اگر بر اعصاب سست طلا کنند سخت گرداند
و از بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب سرد را سود دارد و سرفه کهن و نفث الدم که از سینه
بود نافع بود بنگ مانند قشوری است که از بیخ امغیلان از زمین خیزد سفید بود و زرد بود بهترین
وی زرد است سبک خوش بوی و سفید فربه بد بود طبیعت وی گرم و خشک است در اول
قوه اعصاب بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبات کند که در شیب جلد بود بکند و بوی بدن خوش
کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوه دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی
وی دماغ سرد را قوه دهد بنات الوعله کاه است و گفته شود بنات النار انجره است و گفته شد بن
پارسی انگامه گویند و مری انگامه کاری خوانند و انگامه رقیق نیز خوانند و در صمغ مری گفته شود
بقه در قوه مانند عدس است و طبع ان معتدل است در سوست و قابض بود مانند عدس بر
بنق و قلقله گوزکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود مصلح ان روغن سیاه
بود و شیرا را گویند بفارسی ستان است و گفته شود بخشکو دان لسان العصافیر است و
گفته شود بوزیدان بعربی مستعجل خوانند و صاحب جامع گوید در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل
کنند و این سهو است بوزیدان تخمی مستعجل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان
که بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید خنثی هندی است و صاحب جامع
گوید و این هر دو سهو است و بوزیدان بغیر از مصر در هیچ موضع دیگر نباشد و بهترین وی
که سپید و ستبر بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه بود و طبیعت ان گرم و خشک است در سوم و
در وی رطوبت فضلی بود جالینوس گوید گرم است در سوم و خشک است در اول و گویند قوه بهمن
بود و وی بلطف بود مفاصل را و نقرس را نافع بود و باه را زیاده گرداند و زهرها را سود
دهد و یکدرم از وی مسهل آب زرد بود و نافع بود جهت خلطهای سرد بلغم و عصب را پاک گرداند
و منی بیفزاید و جهه زنان بدهند چون خواهند که فربه شوند با ارد برنج و شیر حلوا سازند

کند و لون را بغایه نیکو گرداند و نافع بود درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود و اسحاق گوید
مضر بود بانثیین و مصلح ان فوذنج است و گویند مصلح آن تخم کرفس است و قند شربتی از وی
مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن وی
وج و نیم وزن ان زرنباد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بکشد و شیر بیفزاید و معده پاک کند
و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده جگر و سپرز را بگشاید بورق انواع ان بسیار است
بهترین آن ارمنی بود و انرا نطرون خوانند و افریقی از نشان بقوه تر بود و ارمنی سپید سبک بود
ماوردی طبیعت ان گرم است در آخر درجه دوم و خشک در اول سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم
جلا قوه دهد و اخلاط غلیظ را قطع گرداند اگر بکوبند با زیره و با میبختج بیاشامند طبع را نرم
دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سودمند بود و دملها را نضج دهد و چون با آب
خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید
را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند در گوش چکانند کرم گوش را بیرون آورد و پاک گرداند و چون
سحق کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علقی که در حلق چسبیده باشد بیفتد و با ادویه قاتلات دود
کرمها را بکشد و بیرون آورد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند و نزدیک آتش بنشیند همین عمل کند
و اگر با شراب در گوش چکانند کری را نافع بود و رازی گوید اگر دو درم با سه درم روغن زنبق بیامیزد
و بر قضیب مالند انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون نخاله سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا
کنند و خصیه و گرد اگرد آن نعوظ تمام آورد و بولس گوید بواسیر و نواصیر که در مقعد بود چون
سحق کرده با روغن گل بسرشند و بر ان نهند زایل کند و بحال صحت باز آورد و جهه استسقا
ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سپیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و ارسطو لیس
گوید نافع بود جهه رحم زنان که رطوبت بسیار در وی بود نشف کند و قوه دهد و زهرها را نافع
بود و داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود و چون سه روز هر روز سه درم از وی با عسل معجون
ساخته بیاشامند و چون با روغن سحق کنند و در گوش چکانند جهه کرم گوش نافع

مفید بود و در حقنه مسهل استعمال از وی یک درم بود تا دو درم و بسیار خوردن وی لون را سیاه
کرداند و مفسد معده بود و مصلح ان صمغ عربیست و گویند کلنکبین با فانید و بدل آن نمک تلخ
یا نمک اندرانی بود و گویند بدل وی بورن وی شبث بود و بورن وی نمک اندرانی و مدیعورس
گویند بدل وی یک وزن و نیم نمک بود بورنطی مر قیشیا است و گفته شود بو قیصا دردارا است
و گفته شود بوشادشلم است و گفته شود بوطانیه کرمه السوداست وان فاشرسیاس است و گفته
شود بولویودون سوبانی معی ان کثیر الارجل است وان سقایج بود و گفته شد بوعلصن بربان یونانی
معنی لسان الثور وان گاوزبانست و گفته شود بورنکیاد روح است و گفته شد بوحاخشی است که
باپیش رویید تریاق شن است وازان جمله زهرها و بیخ آن جدواراست که انرا المغولیاه فرفاس
خوانند و گفته شود در حیم بولوطرخون سوبانی یعنی کثیر الشعر وان برسیاوشان است و گفته شد
بول الناس کمیز آدمی چون با خاکستر رز بر جایی که چون آید ضماد کنند خون باز دارد و سود مند بود
جهه حکه و سعفه و قوبا و برص خاصه با بورقی و آب حماض طلا کنند و جهه مطحولان عجب سود مند
بود و نافع بود جهه گزندگی افعی خاصه صحری آشامیدن و بران ریختن و با نطرون جهه گزندگی
سگ دیوانه و هر گزنده که باشد نافع بود جهه مجموع زهرها و چون بیاسایند در پوست انار و در گوش
چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد و مولف گوید که چون نگیر کنند و کنی که بر سر آن باشد
بر ثالیل مالند زایل کرداند البته بول الصبیان کمیز کودکان چون در ظرف مسین با عسل بسرشند نافع
بود جهه سپیدی چشم و دانه و ریش در مه و تاریکی چشم و برد و دردی بول که در بن ظرف نشسته
باشد چون چند روز بران بگذرد بر حمره ضماد کنند ساکن کرداند و چون با روغن حنا سحق کنند و زنان
بحو در کیرد درد رحم ساکن کرداند و اختناق آن و نافع بود جهه گزندگی عقرب و افعی و گزندگی بحری و صحرایی
سگ دیوانه با بورق و جهه حکه و برص و قوبا و جذام نافع بود و جهه ماده گوش که روانه بود
چون با پوست انار بپامیزند و در گوش چکانند نافع بود و جهه گزندگی همه حیوانات نافع بود
بول الدواب کمیز چهارپایان سود مند بود جهه درد مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند

بول الابل کمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی بود که انرا النجیب خوانند طبیعت ان گرم و خشک بود و
در وی قبضی بود و نافع بود جهه قوباز چون بدان بشویند و شریف گوید نافع بود جهه ورم جگر و باه
را زیاده کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز را نافع بود جهه
چون با لبن لقاح بیاشامند و منفع سده مصفاه بود نتوه و اگر در گوش چکانند ساردن شش
گوش را نافع بود بول الکلاب کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان
بشویند سیاه کرداند و بهترین خضابات بود و بر ثالیل استعمال کردن قلع کند بول الحمر
کمیز خر نافع بود جهه درد اعصاب مانند تشنج و امتداد سعوط کردن و جهه استسقا آشامیدن
مفید بود بول البقر بهترین کمیز گاو نر بود بهق را زایل کند و قوباز را نافع بود و اگر با مر بگدازند
و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کرداند و چون دران نشینند درد معده
سرد که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس کمیز گاومیش چون مر و صبر دران بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سود مند بود جهه سپیدی
چشم و سنگ مثانه بریزاند بول الحمار کمیز خر گویند چون بیاشامند درد گرده سخت زایل کرداند
و صحت دهد بوش درسیدی شیافیست که از ارمن می آورند و آن نباتیست که مخانه میگویند و سیاه
می سازند طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و صداع گرم بغایت نافع بود و ملین و مبرد بود
و بر بثرها طلا کردن سود مند باشد و طبیعت وی سرد و خشکست در آخر درجه اول و رازی گوید
چون با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم دهد و بدل ان حصص است با شیاف مامیثا
بهار اقحوانات است و گفته شد بهار ابج زنغب گویند و صومران نیز گویند و عطیفل هم
خوانند و ان گل سید بلحخت و در پارسی بید مشک خوانند و به تبریزی کله موشی و بکرمانی
گربکو طبیعت ان معتدلست بطول کردن محلل نفخ بود از هر عضوی که باشد و بوسیدن ان
محلل بادهای غلیظ بود از سر و شکم بساند و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار معده بود
صفرا بود ساکن کرداند و اگر با کنجد بپرورند مانند بادام بنفشه و روغن از وی بگیرند بدی

خوش بوی بود و اگر بعوض کنجد روغن با دام کنند لطیفتر بود بهج بو ربد انست و گفته شد بهرم و
بهرمان عصفر است و گفته شود بهق الحجر و از الصخر است و گفته شود بهمن دو نوع است سرخ و
بهترین ان سپید بود و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم و تر
است خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوة دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و دو سنگ مثقال
بر نزاند و در تقویه دل نظیر ندارد و مقدار شربت از وی یکدرم بود و اسحاق گوید مضر بود بسپل و
مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری بود و نیم وزن وی لسان العصافیر بود
بیضه تبقه است و گفته شد بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و
باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت انست که اگر با پوست در دیگ آب جوشان اندازند
سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست صد بار بشمارند و بعد از ان بردارند و زرده ان گرم
و تر بود با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زودتر هضم شود و غذاء
بهتر دهد جهه حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده گرداند و زرده وی بریان کرده قابض
بود چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و منع ورمها
بکند و در حقنه جهة قرحه امعا سودمند بود و سوختگی که از آب گرم بود و بشم ندان مالند نافع
بود و جراحت خصیه و مقعد را نافع بود و اگر در سرکه تر کنند شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع
بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد ان و اگر ادمان خوردن وی کنند کلف آورد و مطبوخ وی
بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی ان بود که فلفل و زیره و دارچینی با ان خلط
کنند و بعد از ان زنجبیل مربی خورند و سپیده ان اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود
سرد گرداند و درد ساکن گرداند و اگر بر سوختگی آتش بمالند سود دهد و اگر صوف بدان تر
کنند و بر چشم بندند درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جهة درد چشم بغایت نافع بود
در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ نیمبرشت خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع بود و نیم گرم
آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم و رئه را مفید بود

بیض الاوز و النعام و البط خایه مرغابی و شترمرغ و بط بهترین ان تازه بود نیم برشت
معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح ان سعتر و نمک بود
بیض العصافیر بیضه گنجشک باه را زیاده گرداند بیشتر از همه بیضها و همه این عمل کند بیض الحجل
نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ خانگی بود نافع بود جهة ناقهان بیضه
تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل و مجمع اوصاف ثلاثه باشند و مضر بود باصحاب
کبد و مصلح ان مثلث بود بیض الحباری و التلق خصای بغایه نیکو بود موی را بیش
بدترین زهرها بود و در غایه گرمی و خشکی بود و تیری نافع بود بر برص طلا کردن و بر
جذام با ادویه دیگر و وی سم قاتل و مهلک بود مقدار دانگ کشنده بود و تریاق وی
بیش موش است و با د زهر با مسک و باه فرفیون که ان جدوار است و وی از سم افعی زود
تر نفود کند و قرون سنبل نوع از ان است و گفته شود بیش موش بیشا نوع است
و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروف است بغاره البیش و در بن
درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهة برص و جذام و تریاق بیش بود و افعی و
هر زهر که باشد سودمند باشد باب التاء
تانبول تامول گویند و در پارسی تنبول گویند و ان ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا بار
بسیار باشند و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهة درد دهن نافع بود و بوی
دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دید آورد و مر لثه را قوة دهد و خون بن دندان
باز دارد و معده و دندانها و بن دندانها قوة دهد خاییدن وی و صاحب منهاج گوید
طبیعت وی سرد است در اول و خشکست در دوم قابض و مجفف بود شریف گوید گرم است
در اول و خشکست در دوم قوة جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از ان آب بیاشامند
نفس را خوش کند و وحشت را زایل گرداند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول
خورند مفرح بود و غم زایل گرداند و باید که با کلس صدف و شیح دانگ باره فوفل خورند

واکر وی کلش بود هیچ طعم وی نیابند و تنفخ نه بخشد و تسول خمر اهل هنداست و رازی کوید دل
وی قرنفل خشک بود تا کفنن حماض است بزبان اهل بربر و صنف وی در اترج کفته شد
تالسقیس حرف است و کفته شود ماکوب بزبان بربری فرفیون است و کفته شود ماعدمت
بزبان بربری عاقرقرحا است و کفته شود تتر ذهب است و کفته شود تنج کشت است و کفته شود
تدرج بپارسی تزرو خوانند کوشت وی بهترین کوشت مرغها بود و در منفعت بمانند دراج
بود و کوشت وی کرم بود دماغ و فهم را زیاده کرداند و در خواص ابن زهر اورده است
که زهره وی چون بدان سعوط کنند خلل و وسواس زایل کرداند و چون کوشت وی بریان
کنند و سه روز کرم کنند ان رحمت زایل کرداند ترمس باقلاء مصری خوانند و شامی خوانند
و بهترین وی سفید فربه بود بزرک دانه طبیعت وی کرمست در اول و کویند در دوم خشک است
نافع بود جهه کلف و بهق و برص و ریشها و دانها که بر روی پیدا شود و خنازیر و صلابات
بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و ارد وی چون با عسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه بیاشامند
کرم را بکشد در شکم و ارد وی و ارد جو با آب بر ورمهای کرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند نافع بود و ریشهاء تر که در سر بود و ریشهاء پلید و جرب
و در ابتداء بهق و اثار که در بدن پیدا شود و دانها سودمند بود و چون با مر و عسل بیامیزند
وزن نخودی بکیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد و ارد وی بشره را صافی کرداند
و هر اثر که بود از زخم و غیر ان ببرد و سده سپرز و جکر بکشاید خاصه چون با سرکه و عسل و
سداب بپزند و چون بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان ساکن کرداند و مقدار سه درم
مستعمل بود و طبیخ ان کرم را بکشد و بر ناف کودکان طلا کردن همین عمل کند و اگر با شیح ماذریون
بجوشانند و کوسفند که جرب داشته بود بدان بشویند البته زایل کرداند و اگر با آب بجوشانند
و بیاشامند بول براند و شکم نه بندد و ابن ماسویه کوید مستعمل از وی نه شکم براند و نه بندد
و بد بود و دشوار هضم و خلط خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام هضم نشده

باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود و دیرتر نفوذ کند و انچه تلخی داشته باشد
زودتر از معده بکذرد و باید که با سرکه یا انکامه یا نمک و سعتر یا انجدان خورند جالینوس کوید
بدل ان در جلا دو وزن ان باقلا بود و کویند بدل ان فودج است و کویند بدل آن شیح ارمنیست
و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهاء بلغمی تحلیل دهد و در خواص
ابن زهر المعدوم است هر دابه که قردان بسیار داشته باشد و قردان را بشیرازی
کنه کویند چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب چهار پایان را زایل کند و شریف اورده
است که چون ترمس را نغور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیکی مسین کنند و شیر تازه بر ان
ریزند چندانکه انرا بپوشاند تا سیر شود کنند بعد از ان مانند وی روغن کاو بر سر آن
کنند و بجوشانند تا منعقد کردد و از آن ضماد کنند مسهل مره صفرا و مره سودا بود و خلط
خام لزج پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کنند کرم کرده و برابر به ضماد کنند اسهال
صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل ضماد کنند و اگر خلط خام خواهد با بن ورکین ضماد کنند
و این ضماد از اسرار طب مکتوب است و ان معالجه جهه طفلان و پیران که تحمل داروی
مسهل نداشته باشند کنند بغایه مجرب است تربد بهترین ان صینی بود مدور سپید
مصمغ مجوف و در سودن سپید تر کردد و زود کوفته شود و کهن و باریک نبود
و سطبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بپزند هیچ ریشه بر سر پرویزن نماند
و تنک سوراخ بود و باید که بوقت استعمال کردن اول بخراشند و بروغن بادام
چرب کنند انکاه بکوبند و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهه مرضهاء عصبانی
و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از هر دو رک و ماسرجویه کوید مسهل اخلاط غلیظ
لزج بود و اصح انست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویه کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال
کردن او سستی و جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود با امعا بعد از انکه خراشیده باشند
و بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند و اگر تقویت وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ

وخام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند فربیون سیاه و عاقون
سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فربیون سیاه خورده باشد
کنند و بهمان تدبیر نافع بود و تربد سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد
مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن نافع بود جهت در آن
نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک گرداند از بلغم لزج و مفلوج
و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمت
ان بود که چندان سرفه بیاید که قی کند یا خلطی لزج بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر
با هلیله کابلی خلط کنند دوائی نافع بود مصروع را و بدل آن هم وزن غاریقون و دانگی و نیم
ان صبر و دانگی و نیم ان حنظل و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع گوید در مفردات آورده
است که بدل آن پوست درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم
بود ترنجبین بهترین آن تازه سپید بود طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت اما
میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود و نافع بود جهت
تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود و برفق بجاست
و شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف گوید گرم و تر است در اول حفظ
را نیکو بود و اسحاق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب تمر هندی بود و گویند بدل وی
... الحاج با قند بود و گویند جو آب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است تراب الفی
گنگرزد مست و گفته شود تریخان بادرنبویه است و گفته شد ترباهان غافث است و گفته شود
ترفیان کما مست و گفته شود تریاق ... ستایان نوم است و گفته شود تریاق ترکی مومیائی است و گفته شود
تریاق الحیه در کنج جسم گاو کوهی و نر گوهی می باشد و از ان گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل
گفته شد منفعت آن و شیرازی با نوادرس بر آن خوانند تریاق پارسی حجر التیس است و گفته شود
تشمیزج بپارسی چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و اهل حجاز شمه خوانند و بشیرازی چشمک و

بلغط

وبلغط دیگر اطراملس گویند و حبه السودا نیز خوانند و طبیعت شمیزج گرم و خشک و قابض و قوه
درد چشم را نافع بود بغایه و ابو سهیل اورده است که چون بغایه نیکو سحق کنند تنها و بحر بریزند
و بر ریش قصبت کبید تنگ شود و مجربست و بهترین آن بود که فربه بود و بغایه سیاه و براق
بود تشسوان و شتمیر نیز خوانند و ان سنجاب است و گفته شد تفاح بپارسی سیب گویند و
معتدل ترین وی شامی بود بعد از ان اصفهانی پس قوقانی و لمیطی و انچه تفه بود بد باشد
و همچنین نارسیده و تفه سردتر بود و انچه ترش بود قابض سرد و خشک بود و شیرین که رسیده
بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش
سرد و خشک بود در دوم و انچه مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول کند خاصه ورق
آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح بود بغایه و روح را لطیف گرداند خاصه شامی و قوه معده
ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوه طعام و نافع بود جهت
گرم و دوسنطاریا و سویق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و سیب شیرین
چون پخته کنند و بر چشم نهند که درد کند ساکن گرداند و سیب می خوش تشنگی بنشاند که از
صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید سیب مقوی فم معده بود و محرور را نافع
بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی ان بود که از وی چون ثقلی در معده یابند آب سرد و طعام
ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب خورند و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش
خلطی سرد لطیف از وی حاصل شود و انچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و ...
گوید چون ورق وی کوبند و ده درم از ان بیاشامند دفع زهرها بکند و گزندگی جانوران
و شراب وی جهة گزندگی عقرب و مرزهر گرم که باشد نافع بود و تقویه معده بدهد و سیب
نارسیده مولد عفونات و تبها بود و انچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و انچه بد بود
و مجموع میوه ها چنین بود و ادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه انچه ...
بود و انچه ترش بود و دفع مضرة آن بگوارش نعناع و گل قند کنند و در خواص ابن زهر

آورده است که بوییدن وی سود مند جهة موسوسان و مدبولان و قوة دماغ بدهد اما
خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنک
چون هضم شود و خونی که از وی حاصل شود بعضی منحل شود بریاح لطیف در عروق و بعضی
در عضلها و چون تمددی در عروق پیدا شود و اکثر آن بود که بشکافد و چون بشکافته شود در شش
ریزد و سل پیدا کند بی محاله و نادر افتد که نباشد تفاح الارض بابونه است و گفته شد تفاح بری
زعرور است و گفته شود تفاح الجن ثمر یبروح است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود
تفاح فارسی خوخ است و گفته شود تفاح مای اترج است و گفته شد تفسیا نام فسیا است و گفته شود
تقده کزبره و کسبره خوانند و گفته شود بملوک قابرست و گفته شود ممتم سماق است و گو سود
تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از تری بود منی بیفزاید
و صداع آورد و دندان و بن دندان تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش
و روده را نیکو بود و بسیار خوردن رمد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و مصلح وی
بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و اگر در شیر تازه خیسانند و بیاشامند
نقوظ تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی کوفته قدری در شیر اندازند
بدن را فربه گرداند و باه را زیاده کند و لون را نیکو گرداند بغایه و مزاجهای سرد را نافع بود
و جهة درد پشت و ورک تمر هندی حمر خوانند و صبار اهم گویند لطیف تر از اجاص بود
و رطوبة کمتر و بهترین وی زرد تازه بود بغایة ترش طبیعت آن سرد است در سیوم و گویند
در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم و ماسرجویه گوید سرد است و در دوم رطوبة
هست مسهل بود و جهة قی و تشنگی و تب و غثی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت
نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل کفاف بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را
نافع بود و آشامیدن جهة قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود و استخوان
وی جهة حجر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود به سینه و سرفه و مصلح آن شراب بنفشه و خشخاش

بود و بدل وی الوی سیاه بود تمساح بپارسی نهنگ خوانند سرگین وی جهة سپیدی که نو بود
که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی جهة گزندگی وی ضماد کنند در ساعت درد ساکن کند و
چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ادمان کنند گری را زایل
گرداند و در خواص ابن زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف
گوید پیه وی چون بگدازند و با روغن گل درد پشت و درد گرده را نافع بود و باه را زیاده کند
و چون ویرا با بلیله و آمله خلط کنند و بر سپیدی چشم طلا کنند لون آن باز لون اندام گرداند
و بر پیشانی طلا کنند و صداع در شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با اسفیدباج
بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند سپیدی
چشم زایل گرداند و جگر وی چون بخور کنند در زیر مجنون جنون از وی زایل شود و اگر دندان
وی که از جانب راست بود بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را القوة دهد و محرک تمام
بود باه را و در خواص ابن زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکه باشد
الا التمساح اگر فک زیرین پیه وی با موم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا در بیشه
ضفادع قطعا آواز نکنند ما دام که آن فتیله افروخته باشد و چون طوق کنند با پوست وی در
بیرون قریه بس بیاویزند بر سطح دلمبران قریه در آن ده تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی
کشتی جنگی بمالند هر کشتی که برابر وی آورند از وی بگریزد و کبش بشیرازی قوچ را خوانند و
اگر چشم وی بکنند در وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود و آن علت را زایل گرداند
و رها نکند که زیاده شود تنبول تانبول است و گفته شد تنکار دو نوع است معدنی و مصنوع
طبیعت آن گرم و خشک است و لطیف نافع بود جهة درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن باز
دارد بخاصیت و جلاء آن بدبو و آنچه مصنوع بود صنعت آن چند نوع است یک نوع گفته
شود بستانند نمک یک جزو و تنکار جزو و قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو
و یا گاومیش آن مقدار که آنرا بپوشاند بر سر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که سخت شود

بعد ازان با فتاب ساو بزند تا خشک شود و انچه معدنی بود از چشمه برون اید و آن دو نوعست
یک نوع به یخ ماند و یک نوع به برف انچه بریده شود انرا برفک خوانند و انچه نبریده باشد
انرا یخک خوانند و باید که بروغن و اب کنند و در جایی که باد راه نیابد نگاه دارند تا
نبرد انرا یخک خوانند وان نیکوتر بود تنبوت صنوبر کوچکست و کفته شود وازوی زفت
و قطران کیرند و تخم انرا قصم قریش خوانند و تبوت نیز کویند و کفته شود توت حلو
فرصاد خوانند بپارسی توت سپید خوانند و قایم مقام انجیر بود در انضاج الا وی غذای
بد دهد و معده را بد بود و خون فاسد ازوی متولد شود و بهترین وی بزرک شیرین
بود طبیعت وی کرمست در اول و تراست در دوم و کویند سرد است در اول و چون
بخورند زود از معده بکذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و بهتر آن بود که
پیش از طعام بخورند و بعد ازان سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق
انکور با اب باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه کرداند و چون بکوبند و
با زیت بیامیزند و بر سوختکی آتش ضماد کنند نافع بود و اکر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد
دندان ساکن کرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند توت حامض معروف است شامی بهترین
آن بود که وی سیاه بزرک بود و نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و کویند تراست و کویند خشکی وی در اولست و در وی
قبضی بود و ورم دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و خشک کرده وی
نیکو بند دو دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود
و اب ورق وی مقدار پانزده درم چون بیاشامند حب کرندکی رتیلا را نافع بود و چون
وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل صغیر بود و اسحاق کوید مضر بود بسینه و مصلح وی
انار بود توت وحشی توت العلیق است و بشیرازی توت سه کل خوانند و در علتی کفته شود
توذری تودریج کویند و بزر الهوه و قصیصه نیز کویند و در شیرازی نذری خوانند

وماميثا

و باصفهانی قدامه و بکرمانی ما درد رخت و به تبریزی ورته و طبیعت آن کرم و خشک در دوم و
کویند تراست در اول و توذری چهار نوع است زرد و سپید و سرخ و کلکون و بهترین آن زرد
بود نافع بود جهة سرطانات که ریش شده باشد با عسل و اب طلا کردن و اکر باب بیامیزند
و بر سرطان باطن ضماد کنند و ورمهای صلب و ورمهای بن کوش و صلابة سپرز نافع بود
و ریشها که در چشم بود پاک کرداند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند و بیاشامند
باه را زیاده کند و اکر در لعوق کنند نافع بود جهة خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود
توتیا انواع است بهترین آن هندی بود و بعد ازان زرد بعد ازان کرمانی سنک طبیعت
ان سرد است در اول و خشک است در دوم وان شسته بود افضل مجففات بود و ریشها را سود مند
بود حتی سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم از نفوذ در طبقات
بکند خصوص مغسول وی و صحت چشم را نکه دارد و در مرهم جهة ریش قضیب و خصیه بغایت
نافع بود و مقعد و ورمهاء آن و بدل آن بوزن آن شاذنه و نیم وزن آن توبال صنعت غسل آن
بکیرند توتیا کوفته و نخه کنند و باب بیامیزند و در خرقه بندند که تنک باشد نه بغایت و در ظرف
سبز کنند و اب باران بر سر ان کنند و در آب میجنبانند پس انچه رقیق لطیف بود با اب بیرون
آید و انچه غلیظ و سخت بود با ریگ در خرقه بماند بعد ازان آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر اب بر سر
توتیا کنند همچنان اول و دیگر همان عمل کنند بعد ازان آبها ترکیرد و توتیا ازوی بکیرد و اکر ریگی در ان
آن باشد بنداز دو توتیا خشک کنند و استعمال کنند توذریون بیخ کوهی است و در ریش در
شوکران صفت آن کفته شود توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته بود وان چون مسحوق کم
کرده کویند ازان می در فشد و بهترین ان قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد رویق
مانند پوستی بود و اولی ان بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در دارو ی
چشم بکار برند و طبیعت آن کرم و خشکست در سیوم قابض بود کوشت زیاده بخورد
و خشونة اجفان سود مند بود و تاریکی چشم زایل کند و جلا دهد و اولی ان بود که حده وی

بشناسیج بشکنند و خاصیه وی در اسهال بلغم و ماء اصفر است که نیم مثقال سحق کنند و با یک مثقال
ملک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود نتوه و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند و
حبس عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند توبال الحدید نتوه ترین
توبالها بود و چون آهن سرخ شده کوبند از آن در فشد و آن مجفف بود و متمص و نافع بود
جهة ریشها بد توبا ملون نوعی از تنوعات است ورق وی مانند ورق کبر بود گرد شکل و شاخها
داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه گردد و محرق بغایة بود تین رطب بهری آن
وزیری بود بوست بار کرده بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند
گرم است در اول او در انتها درجه دوم تر است در دوم و خام وی سردی گراید و در وی جلایی
بود و بر ثالیل ضماد کردن و بهق نافع بود و الحر رسیده غذا بهتر از میوها دهد و زود تر بگذرد
و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونة حلق و سینه را نیکو بود سنگی که از بلغم شور بود
ساکن گرداند و مثانه را سود دهد از رمل هر چه باشد پاک گرداند و خاکستر چوب وی دو سنطار با
را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن با کحده درم و لبن وی سودمند بود جهة گزندگی عقرب
و رتیلا مالیدن و نارسیده وی با عسل جهة گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبة از وی روانه
بود سودمند و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس و خوردن الحمر الیمنی
باشند از سموم و قضبان وی چون با گوشت کاو صلب بریزند مهری شود و الجبر طبیعی دارد
و ورق آن طبیعی و چوب آن طبیعی و لبن وی طبیعی و ورق آن مسحق قوی بود و لبن وی جادی لطیف
بود و قضبان وی گرم لطیف بود و لبن وی چون گداخته و شیر به بندد و از آن سنته بگشاید
مانند انفحه و اگر بر صوف بهنند و در دندان گیرند از خوردن پاک گرداند و درخشم گشیدن
جهة ابتداء آب نزول العسل نافع بود و الحر در وی نفخ بود مولد مره بود و معده را بد بود
و دفع مضرة وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بخورند و غذایی خورند که مری در وی بود
تین یابس بهترین وی رطبی بود طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول معتدل بود در خشکی و

تری لطیف بود و منضج و محلل و رو رمها و صلب ضماد کردن نافع بود و دوام میل را نضج دهد و
صرع را نافع بود و خشونة حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرفه کهن را نافع
بود و سده جگر بگشاید و گرده و مثانه را نافع بود و خورنده وی از سم ایمن باشد و چون با بابونگ
جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نضج آن بدهد و بگشاید و خوردن وی خونی پیدا کند
متولد شود و ادمان خوردن وی شپش در بدن پیدا کند و سردمزاجان را نافع بود و در دشت
و تقطیر بول را نافع بود و مسخن گرده بود و انعاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک
گرداند و مضر بود جهة جگر و سپرز گرم متورم بود و اولی آن بود که با مغز گردکان بخورند با مغز بادام
و چون با فوتنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه و سینه را پاک گرداند و چون یک رطل از وی
بسرکه خمری خیسانند نه شبانه روز بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر
در سرکه خسانیده چنانکه دگر رفت بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن نیز بغایة نافع باشد
و جالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است و السلام

باب الثاء تافسیا

تغسیا نیز گویند و ینتون هم خوانند و آن صمغ سذاب کوهیست و گویند صمغ سذاب بری و
سذاب بری بویا ملاست و کفته شود و سذاب کوهی برگ آن برگ بویا ملاند اما دراز تر و ملس تر
بود و شاخ وی دراز بود و ستبر و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن شکل تخم سذاب بود و طبیعت آن
بغایة گرم بود و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم وی در
سیوم بود و مسهل و منضج و منقی بود و جذب بغایة کند از عمق بدن و موی برویاند و توت
و بیخ وی ترب دا الثعلب مانند بغایة نافع بود و استرخا و نقرس و مفاصل سرد را بغایة سودمند بود
بود و حقنه کردن جهة عرق النسا نافع بود و مرنفث دم و فصول طلا کردن و مقدار شربی از
وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل و مسهل و مقی بود و اگر زیاده ازین مقدار بود ربول
طبع را ببندد و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی

وضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جو آب دهند و غرغره بشیر تازه و
روغن گل و از ادویه تخم سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس گوید بدل وی
در داء الثعلب وج است و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و بلوط بود تا مر
دو خوانند و آن لوسا است و گفته شود تالیسفیر ورق تالیس است و گفته شود تاقیف الحجر بسفایج
است و گفته شد ثدی بپارسی پستان گویند و پستان چهارپایان را ضرع خوانند و از آن آدمی
ثدی گوشت وی مانند دشبذه بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت
آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذای صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود
و در وی غلظی بود و مصلح وی سعتر بود و نمک ثعلب بپارسی روباه گویند چون با آب بپزند
و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه همچنان زنده بپزند و زمانی نیک دران آب بنشینند
اما بعد از سقه این عمل کنند و پیه وی در درد مفاصل نافع بود و درد گوش چون در گوش چکانند
و اگر بدان ادمان کنند کری زایل گرداند و درد گوش ببرد و شش وی خشک کرده و سایند بیاشامند
ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهان گیرند درد دندان زایل گرداند و درد چشم را
نافع بود و شریف گوید چون سر وی با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع
بود و مجرب و زهره وی با بابونه کرفس و اشق یکدانه مساوی و سعوط کنند در کسی که ابتدا
جذام بود در هر ده روز یکبار سعوط کنند بغایت کمال نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست
گیرد الم نباشد از بانگ کردن سگان و پیه وی چون با زیت انفاق کهن یکدارانند و بر نقرس
و مفاصل مالند نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود و از همه پوستها سخت تر بود و مرطوب
مزاج را شاید پوشیدن و محرور مزاج را نشاید و کسی که سرما بر وی غالب بود شاید و هر
چند که موی بر وی زیاده بود سخونت در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و بلغمی مزاجان
و پیران بود و در خواص ابن زهر آورده است که سر وی چون طلا کنند بر تازیانه
یا جوالی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکان بران جمع شوند تعادیر در داء

است و گفته شود و بلغت اهل شام ثمام خوانند و دستنبو و باصفهانی دستنبویه ثعا
و فست و گفته شود ثلثان طولدون است و فنا نیز گویند و آن عنب الثعلب است و گفته شود
ثلج بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید در جیم گفته شود ثلج چینی سنگی سپید
است که در سرمها بکار برند جهت جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است
و صاحب مفرده گوید زهره اسونوس است و در الف صفت آن گفته شد ثمر الابهل
جوز الابهل گویند و در الف صفت ابهل گفته شد ثمر الطرفا جوماذج است و گفته شود
ثمره الکسوث المصری جلنار است و گفته شود ثمر سحه الروم مقل مکی است و گفته شود ثمر العلیق
توت علیق است بپارسی در گویند و بشیرازی توت سه کلوخ در علیق گفته شود ثمره
الکبر شفلح خوانند و ثمره اللصف و ثمره الاصف نیز گویند و بشیرازی گورگک گویند
و شفلح را قثاء الکبر گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و تره گر چون
با نمک و سرکه بپزند لطیف بود و سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک گرداند و طبع را
نرم دارد و در صفت کبر صعت همه گفته شود ثوم بپارسی سیر گویند و بستانی
و بری و کراثی بود ثوم بری اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود متولد
از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و خشک است در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت
و یبوست از بصل اقوی بود محلل ریح بود و آب گردش را نافع بود و خاکستر وی بر
بهق با عسل طلا کردن نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب البان مالیدن
و بدان بمالند موی برویاند و جرب و قوبا را نافع بود و خوردن وی خام یا بریان کرده با بحه
حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی کرم را بکشد و مجموع و
علق از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سرکه غرغره کنند و چون در طبیخ ورق و ساق وی
نشیند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزندگی جانوران و سگ دیوانه
و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع نرم دارد

بول براند و درد زوده را نافع بود وقی که بی تب بود و بغایت مقوی باه بود و قولنج و عرق النسا
را نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و چون پخته بود حرارت و حراقه وی کمتر بود و مصلح
وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه و صاحب تقویم گوید مصلح وی سعتر و ملح بود و بدل
ثوم بری ثوم بستانی بود ثوم الحیه ثوم بری گویند و ان اسقورد بون است و گفته شد بعضی از
منافع وی و دیگر منفعت وی انست که مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس
گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود چون با عسل کف کرفته بیاشامند
و دیسقوریدوس گوید برص و جرب و بهق را زایل گرداند چون بدین صفت استعمال کنند
بگیرند ثوم بری و خرد بکوبند و باب رازیانه تر بسرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته و عسل
کف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا با عرق فرود
آید و معنی گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی
منفعت وی در باب شین در صفت شعر دیون گفته شود ثوم مش جاشا است و گفته شود
شیل نجیل و نجیر و نجمه خوانند و در پارسی پید گیا خوانند و ان نوعی از حشیش است و طبیعت
وی سرد و خشک است در اول و گویند معتدل است نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند
و پیخ وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول آورد تمام و اسهال باز دارد و اگر از تخم وی لعوقی
سازند سنگ گرده بریزاند و طبیخ ان ریش مثانه را نافع بود انشاء الله تعالی

باب الجیم جادی

کرکم و قوقو و ریهقان و خلوق گویند و شعور الصقالبه و ان زعفران است و گفته شود
جاورس سه نوع است یک نوع را دخن گویند و در پارسی ارزن گویند و شیرازی
الم و یک نوع جاورس هندی خوانند و ان ذره است و بپارسی زرده گویند و یک
نوع جاورس گویند و بپارسی گاورس خوانند و شیرازی گال خوانند طبیعت
ان سرد است در اول و خشک در سیوم لطیف بود و در همه حالها به ازارزن

بود و گویند سرد و خشک است در سیوم قابض بود و مجفف نفر لذع شکم ببندد و بول
براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تولد کند از مجموع حبوب
که از ایشان نان پزند و بجه بنداز دو مصلح وی انست که با شیر سر بند یا باب سوسن و روغن
بادام یا با روغن گاو یا شیرج و حلوای جرب از پس آن خوردن و بدل وی در حبس شکم ارزن بود
جاوشیر گاوزهره گویند و ان جج التراب است و گفته شود جاوشیر بپارسی جواشیر خوانند
گاوشیر هم گویند شیرازی جاخوسی گویند و ان صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ ان
ببرگ انجیر ماند گرد تر و گویند جگر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اول اصح است که برگ ان
گرد است و برگ زیتون کشیده و ساق وی بخار زه ماند کشیده و گل وی زرد بود و تخم وی رنگ
خوش بوی و تیز بود و صمغ از وی بشی گیرند و بهترین ان بود که بلون زعفران بود و تازه
و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک
شود زرد گردد و چون باب گداخته باشند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش
بود و غش آن باشق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم بود و گویند در
دوم عرق النسا و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند
صداع و صرع را سودمند بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کند و استسقا
و چکیدن بگیرد و صلابت رحم را نافع بود و جرب مثانه و بردات الجنب ضماد کردن نافع بود
و چون با عسل بکدازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بینداز دو با مویز
چون ضماد کنند بر نقرس نافع بود و قولنج را سودمند بود و گزندگی جانوران و سرفه
کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود و بیخ درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد
بچه بیندازد و ثمر وی چون با افسنتین بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند
گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند درد رحم که بسبب اختناق
بود نافع بود و مقدار شربتی از وی ماهی نیم مثقال یا یک مثقال بود بعد از ان که در مطبوخ

خانیده باشند و ابن وافر گوید که اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و در شکم بمیرد فتیله از خایر و شیر
بسازد و بخود برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مضر بود باعصاب
صحیح و انثیین و مصلح وی مر ماخوز بود و بدل وی سکبینج بود و رازی گوید بدل وی لبن البان
بود بوزن آن ابن وافر گوید بدل آن بوزن آن قنه بود و گویند یک وزن و نیم آن قنه است و گویند
بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون است و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیکست بوی
جاوالنهر گویند سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب
پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض باشد حکه و جرب و ریشها بلغم و ریشهای کهن را نافع بود
و بدل آن بطباط بود جاسوس حیحاش رندست و گفته شود در خا جارگون بسیار
است و گفته شد جامه باقلی قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبهای ایستاده روید
و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز بود و گل وی مانند گل سرخ بود و باقلای آن
کوچکتر بود از باقلا و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خام و پخته خورند و بیخ
آن از بیخ نی ستبرتر بود و وی قابض بود و معده را نیکو بود و آرد وی خون بحسو باشامند
اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود درین فعل جاکسو
شمرح است و گفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین آن شیرین لذید بود که
میل بحلاوت داشته باشد و از شیر معتدل از حیوانی صحیح البدن کرده باشد و طبیعت
آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذای فربه کننده بود و طبع را نرم دارد و منع ورم
و احت بکند و دفع مضرت کسی که مردار سنگ خورده باشد لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند
و سده و مصلح آن عسل است یا قند و صاحب منهاج گوید مصلح وی زیتون است
جبن عتیق پنیر خشک کهنه بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم
مصلح ریشها بد بود و طبیعت آن گرم و خشکست و چون با دیت سحق کنند نافع بود جهة
بیخ مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند کچ لی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و

بیز مولد خلط مراری بود و بد بزا الاغ کند و معده را بد بود و دشوار هضم باشد و تشنگی آورد
و سنگ گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر بود جبلهنج
جبلاهنگ و جبلهنک و جلبهنک نیز گویند و در پارسی جبراهنگ خوانند و آن تخم زرد خارست
نه وی ترید زرد است و گویند تخم دند سیاه است و فعل وی مانند فعل وی بود و بهترین وی هندی
بود خلوقی رنگ بزرگ شعترک و معانه و دبود و در ارقد مقی بود بقوه بلغم و اخلاط غلیظ لزج را براند
و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم تا یک درم بود و اگر ازین زیاده بود کشند
بود و از خوردن وی غشان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن قی بآب
گرم و حقنه قوی که در وی تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر شیح پیدا کند موم
روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی ماهی بود جبسین حصی است و گفته شود
جدوار بپارسی زدوار گویند و بمعولی ماقرفین و بهندی نربسی و آن نخست مشابه بسعد هندی
اما بودن ثقیل تر و صلبتر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش سنجی باشد و آن
هندیست اکثر سیاهی اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر می باشد و اکثرش سنجی و آنچه هندیست اکثر
سیاهی زند و در میان هند کوهیست که آنرا قراجل می خوانند و کوهی عظیم است و در آن طرف کوه
اهل هند می باشند و از آن طرف میگویند از حساب خطاییست و این بیخ زدوار از آنجا
می روید و آنرا نربسی از بهر آن می خوانند که زهریست که آنرا بهندی بش می خوانند و این بیخ
پادزهر ویست هر دو در یک موضع می رویند و چون این بیخ بهلوی وی می روید قوه زهر آن
بش باطل میشود و اهل آن موضع آن بش را می خورند زیانی ندارد و اگر این بش جای دیگر
می روید که بجا و راین بیخ جدوار نیست هلاک کننده است و بش را بعربی بیش خوانند
بدترین مجموع زهرها است تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمی تواند کرد
و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بش بخورد فی الحال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهایش
از جای برخاست و بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند

بعد از یکساعت قی کردن اغاز کرد بانواع رنگها چنانک حاضران از بوی آن مصدوع می شدند
باز بخود افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری و بدادند باز
قی کردن اغاز کرد بعد از ان خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت عرق بسیار
کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و از ان زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و در خواص
این دارو بسیار است اولا با زهران پیش است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال بحقیقتان
که از زمین گرمسیر است مار قاتل می باشد شخصی را از ان ماران بگزید مقدار نیم مثقال
با شراب صلایه کردند و بوی دادند از زهران مار خلاص یافت بفرمان حضرت آفریدگار
عز و جل عقرب و دلمه گزیده را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در معدا
ابن بیطار و صاحب منهاج ابن جزله میگویند هو تریاق السموم باسرها حی النش والافاعی
و از منافع دیگر وی است که مجموع دردها را نشاند اگر بر اعضاء ظاهر باشد با سرکه و گلاب
یا با آب طلا کنند درد بنشاند و اگر باطنی باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب
یا آب گرم یا بجلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و درد معده
و سنگ گرده و مثانه و عسر البول را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد و نیز مجموع اورام
بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده را باز گرداند و در
انتها تحلیل کند اگر محتاج باشد نضج دهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران
با سرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل دهد و اگر کسی خیارک برون او درد همی دارد کنند تحلیل
یابد یا آنکه خیارک بپزد و بگشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون
برآرد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله و این مجربست
دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بجلاب یا شراب
بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح نظیر ندارد دیگر دل را قوت دهد و در ابتدا جراحت
چون بر طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشها پلید و بر ریشهای کهن قدری بکوبند و بر ان ریشها

باشند گوشت مرده بخورد و جراحت را باصلاح آورد و مجربست و در ایام وبا چنانک
تریاق فاروق دفع کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویه دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند
این داروی مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تجربه آنکه تریاقه در وی هست و چندان
گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی بود علیه الرحمه مردی
فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس و شرح نوشته و می فرمود که هر خاصیتی
که در تریاق فاروق هست در این دارو مفرد هست و همو فرمود که مرا درد معده بلغمی
بود هر معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد از این جدوار بروزگار صلایه می کردم و بجلاب
گرم می خوردم از ان زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود و باستسقاء خواست انجامید
چند روز این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ وی که زرد بود برنگ اصلی
خود آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود از این دارو بسایند
و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد
و ریم بیرون آمد و شفا یافت باذن الله تعالی دیگر جراحت بواسیر را از این دارو بدان موضع
طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه در دشواری زادن را نظیر ندارد
بسایند قدری و بگلاب گرم بخورد وی دهند و قدری به پشم پاره بخود بر دارد در حال
وضع حمل شود دیگر صرع صبیان را با شیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند
نافع بود و بارها آزموده است و مجرب و دیگر خداوند تب ربع هر روز مقدار دو دانگ
با جلاب بدهند هفت روز پیاپی نافع بود انشاء الله و اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد
دندان را مفید بود مقدار عدسی از این دارو در بن دندان گیرند یا بر دندان طلا کنند درد
ساکن گرداند و در چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی بود
بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند و اما سهابل که کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست
که بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد

و در تقویه باه اثری عظیم دارد نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آورد
و حکمای هند میگویند که مردم لاغر را فربه میکند و میگویند که اگر بر بهق سپید و برص
طلا کنند نافع بود و حکمای هند میگویند در وی دارو صد و بیست منفعت است و گفته
را که خناق گرفته باشند بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا الحمد به سوسته بود و معلوم
شده بود و ثبت کرده شد و صاحب منهاج گوید طبیعت ان گرم و خشک بود و لطیف
صاحب تقویم گوید از قول مسیح که طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و وی قرح امعا
آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته در ان انداخته باشند و صاحب منهاج
گوید بدل ان در تریاقات سه وزن آن زرنباد بود و جرب حمار است و گفته شود
در جرجیر بری بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را کف عایشه گویند و در
پارسی کیکیز خوانند و بشیرازی کهرک گویند و گیکنج هم خوانند و بهترین آن بستانی
بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند در دوم و خشک در اول و
تر وی تر بود در اول و بو حنا گوید گرم و خشک در دوم آب وی اثر ریشها ببرد و وی
مدر لبن بود و مسخن و منفخ و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد
مصلح وی کاهو و کاسنی و بقلة الحمقا و سرکه بود و وی منی را زیاده کند و نعوظ تمام
آورد و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس باشد و طبع براند و در خواص
آورده اند که چون جرجیر را بکوبند و آب آن در بیخ انار ترش ریزند شیرین گردد
و جرجیر بری را دل بری خوانند و ادرار بول بغایت کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی
بعوض خردل مستعمل کنند جرجیر الماء قرة العین است و سیسنبر خوانند و گفته شود در حب الآس
در دانق کرد دانه است و کرد دانه نیز خوانند و گفته شود در کاف در [illegible] باقلاات
و گفته شد در المصری ترمس است و گفته شد در [illegible] بپارسی ملح گویند بهترین وی فربه
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کنند عسر البول را نافع بود

خاصه زنان و گویند دوازده عدد از وی سر ببند از بد و اطراف ها وی با قدری مورد خشک منقع
بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را نافع بود و بر
کرده جهت گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون بر کلف طلا
کنند زایل گرداند و گویند ملخ درازپای چون بر صاحب تب ربع او بزنند نافع بود و خوردن
ملخ جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا زرقنا در ادالبحر ارسان است و گفته شد
در دان فارات و در پارسی موش خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند درد
را ساکن گرداند و گویند بریان کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند
نافع بود و اگر بشکافند بر موضع که خار یا چوبی رفته باشد طلا کنند بغایت و د و با عسل بیامیزند
و بر داء الثعلب مالند نافع بود در اسیا قراسیا است و گفته شود در ز [illegible] پارسی گزر گویند
و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ تر تر بود و زرد غلیظ تر بود و غذای وی
کمتر از غذای شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر است در اول باه را
تحریک کند و مسهل و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود
و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی انکامه و سرکه بود و در دل و بصری گوید در مقوی
معده بود که در وی لزوجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بد
و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده بگشاید و مقوی [illegible] بود
و شهوه جماع برانگیزد و چون بعسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبه وی کمتر بود و حرارت
زیاده تر و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و چون بر که نهند و نمک معده و جگر و سپرز را نافع
بود در البری اشقاقل است و گفته شد در اقلیطی هم در ربری است و گفته شد در ماریج
ثمرة الطرفا است و در پارسی گز مازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک در اول
آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند با سرکه و بر سپرز ضماد کنند
نافع بود و پیس شش را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم

رانافع بود و اسهال کهن و زنان که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود
و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و اسحاق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند
بدل آن نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن انزروت سرخ خسرو دارو خیر و دارو است
و گفته شود حسمی حسکت و گفته شود حساد زعفران است و گفته شود حسمک تشمیزج است
و گفته شد حمص حسین است و پارسی نخود گویند طبیعت آن سرد است و خشک و چون
با سرکه بسرشند و بر سر کسی که رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد و چون بر شکستگی
استخوان طلا کنند نافع بود جعده فولیون است و کیسی گوید و کیسو نیز گویند و آن دو
نوع است کبیر و صغیر کبیر وی را عسری خوانند و صغیر وی شیرازی کل اربه خوانند و بهترین آن
صغیر بود شامی بری تازه سپید و طبیعت وی گرم بود در سیوم و طبیعت عنبری گرم بود
در دوم و هر دو خشک اند در دوم منضج و ملطف بود چون تر بود و احتها تازه را نافع بود
و خشک آن ریشهاء بد را نافع بود و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سود مند بود و بول و حیض
براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع را نافع بود و او را بیرون آورد
و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود اگر در خانه بخور کنند یا بیندازند از خانه گزندگان
بگریزند و نسیان را نافع بود یک درم از آن و عصاره وی چون با عسل در چشم کشند تاریکی
ببرد و چشم را روشن گرداند و اگر در شیاف مرارة کنند و با برازیانه و آب بسیار تر شانند
و در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع و اسحاق گوید
مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید سعتر و بدل آن در افراج دود و ادرار حیض
بول پوست چوب انار تر و چهار دانگ وزن آن پوست سلیخه و گویند بدل آن نوع آب است
جوزی کنزی گویند و گفته شود حب البلوط پوست بیرون بلوط است و طبع آن سرد و خشک است
در دوم و قابض بود خون زنان باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد
و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و چون بر ریش ضماد کنند نافع بود و بدل آن بودن آن موزد

جعده . قنادس پرسیاوشان
بمشق و ماء الالاها عشق

و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ همچنان یا دنبال و گویند بدل آن جلنار است
جلل ورد است و گفته شود جلبوب لبلاب است و نوح سر گویند و عشقه و حبل المساکین و در
لام گفته شود جلنار پارسی گلنار خوانند و شیرازی گل صد برگ و آن گل انار برست که بعد
از آن ثمر نمی دهد و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک در دوم چون
شکم بسته کند و ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندان را محکم گرداند و زنانی که
خون زیاده ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و مغز بروزم لطوخ کنند خوشی دهن
را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی از یک
درم سیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی اقاقیا
رمان بود یا حب بلوط و ساذوقی گوید بدل وی پوست انار است به وزن آن و گویند بدل
آن طراثیث است به وزن آن جلفرین ورد صینی است و گفته شود جلبهنگ حلبهنج است و گفته شد
جلبلان صاحب مفرده گوید سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این هر دو
خلافست تحقیق کرده یافته است و پارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود جلبان خلر خوانند و
ونی و گفته شود جلید ثلج است و در پارسی برف خوانند و سرد است بطبع و خشک بعوض و
مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضیست و آب وی درد دندان که از گرمی بود نافع
بود و هضم را قوة دهد اما اعصاب و معده را زیان دارد و پیران را بد بود و سرفه آورد
خصوص کسی را که خلط سرد در معده وی بود و تشنگی از خوردن برف و آب وی علتی که
در حلق خشک باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هر چه لطیف وی است
در سیر تحلیل رفته است و صفت حد گفته شود جلوز صاحب منهاج گوید بندق است مطلق
و هر دو سهو است و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید جلغوزه هندی است و
مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است و روغن وی را زیت الهرجان خوانند
و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهیست و بشیرازی کرکو خوانند

وقائم مقام جلغوزه بود در منفعت طبیعت وی گرمست در درجه اول و گویند در دوم
و خشکست در اول و در وی اندک رطوبتی هست باه را قوة دهد و منی بیفزاید و درد پشت
را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشوار هضم بود و دیر از معده بگذرد
و مضر بود بسر و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه جلغوز حب صنوبر کبار است و در
جا گفته شود جلجلان المصری شش است و گفته شد جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است و گفته شود
جلنجبه فوتنج بریست و گفته شود جلنجاث قنداست و گفته شود جمار شحم النخله خوانند و
قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است و در پارسی مغز سر خرما گویند و پیه خرما و دل خرما
نیز گویند و بهترین آن تر شیرین بود و طبع آن سرد و خشکست در اول و گویند در دوم
و قابض بود نافع بود جهه خشونة حلق و اسهال و خون شکم و بر گزندگی زنبور ضماد کردن
بغایة مفید بود و وی قوة احشا بدهد و جهه مره صفرا نافع بود و مضر بود به سینه
حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند بدل وی جماص بود جمار النهر
جار النهر است و گفته شد جمان حیلبا روست و سعد و کلیدار و نیز گویند و آن سرخس
است و گفته شود جمد بپارسی یخ خوانند و بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب
آبی که از آن بسته می شود اگر آبی نیک بود آن یخ نیک بود و اگر بد بود آن یخ بد بود و منفعت
وی و برف نزدیکست بیک دیگر اما یخ لطیف تر بود جمسفرم حماحوم سلیمان گویند و آن
ریحان سلیمان علیه السلام است و در را گفته شود جمد صینی ثلج صینی است و گفته شد
جمست سنگ بنفشی است که بسرخی مایل بود و معدن آن سه روزه مدینه حضرت مصطفی
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات است اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند
اگر چه ظرفی بزرگ بود و آن کس که با خود دارد از ترس ایمن بود و اگر در شب جامه
خواب نهند از احلام بد ایمن باشند یعنی از خوابهای بد جمیر نوعی از انجیر سوبالی
شتو موری گویند و ایغا سوقاسیس نیز گویند و معنی آن بنی احمق است و ورق او بورق

توت ماند و بغایة بی طعم بود جهه خف وی بسیار بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی
نافع بود جهه اورامها که دشخوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصاره
ورق وی بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن
سود دهد و معده را بد بود و شکم براند و بدل او ادکه واولی آن بود که بعد از آن سکنجبین با گلنگبین
خورند جمجم بیخی است که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین زر خیزد و گویند از
بسوزن زدن از زمین بر کشند و در میان الم جیبی عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد
و معروف بود بنجم خطایی نافع بود جهه ربو و ضیق النفس و بحه لیست و خناق را سود دهد
بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود حنطانا دو نوعست یک نوع رومی و یک نوع خطایی
وان هم سرخ رنگست باندازه انگشت ستبرتر و بزرگ تر و گویند و ورا بنام پادشاه
خوانند که وی را نام حنطی نام بود و گویند حنطس الملک و بهترین وی رومی است که بغایة
سرخ بود و خوش بوی طبیعت وی گرمست در سیوم و خشک است در دوم سده
جگر و سپرز بگشاید و بول و حیض براند و چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب
بود و همه گزندگان چون نیم مثقال بیاشامند و چون با عسل بسرشند و آب سم گرم و بر
موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تریاق
گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرها کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع
بود و جهه داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضر
بود بسینه و مصلح وی اسقولوقندریون و بدل وی رازی گوید یک وزن و نیم اسارون
و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن ریوند مدحرج است جند بیدستر
قسطوریون گویند و جمیان هم خوانند بپارسی قندس قیری خوانند و خایه سگ آبی
هم گویند و آن خصیه حیوان بحری است که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم بی آب
و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده باشد و

بوست آن بغایت رقیق بود و آنچه ستبر بود و هر دو لم جسپیده شود مغشوش بود و غش آن
بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جند بیدستر و چون بسرشند و در سایه گوسفند کنند و خشک کنند و
طبیعت جند بیدستر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه مسهلات بود و نافع
بود جهة عصبهاء سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور کردن و تحلیل
ریاح بود و حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و مقدار دو صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده
از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید دو مثقال و جند بیدستر و قدری فوتنج بری سائیده مانند
حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و به پیزند و نغاره بحی کنند و در چشم
کشند جلاء چشم بدهد و چون با سرکه سائیده مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود
و چون به پشم پاره زن بخود برگیرد با دهاء سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزیدگی عقرب
طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعضاء
باطن باشد بگشاید و کری که سبب آن سردی بود سودمند بود و چون مقدار عدسی بروغن بادام
بگدازند و بر سر مصروع طلا کنند نافع بود و اگر در روغن حل کنند جهة خدر و استرخاء اعضاء و
فالج و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر سائیده تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی
و خواه نباتی خاصه افیون و فواق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن
نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر در سوراخ مصیب چکانند عسر البول که از
خلط بلغمی بود نافع باشد و کندی در کتاب سمیات آورده است که جند بیدستر گاو ن آن
بسیاهی زند مقدار یک درم کشنده بود بعد از یک روز و مداوای آن قی کنند و شبث و مویز
و سپستان و عسل و بعد از آن حماض اترج بدهند که پادزهر ویست پادزهر او ... و اگر
با سرکه یا شیر خورد و بدل وی بوزن آن وج و نیم وزن آن فلفل گویند بدل آن مسک است
خنجر عصی الراعی است و گفته شود جنبوا ... قنطوریون است و گفته شود خنجل
در دمشق بسیار بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و کلم

مزاج را موافق بود و چون اندک شکی از وی حاصل شود و بدل آن لیمون است جنبذ الرمان
گل نار بستانی است و شیرازی گلگ نار خوانند و منفعت آن نزدیک گلنار است جناح البیش
... است و گفته شود جناح مطلق راسن است و گفته شود جناح النسر باقلا است و گفته شود
جنبید صعتر است و گفته شود جوز خسیف خوانند و در پارسی گردکان گویند طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشک است در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است در دوم
مسیح گوید گرم است در دوم و خشک است در اول بهترین آن بود که پوست آن تنک بود
و ورق وی و پوست وی قابض اند و پوست اندرونی که بر مغز چسپیده است رقیق در وی
قبضی بود و شکم را ببندد و پوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند و
بر زخم نهد داء ای که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و چون بریان باشند و مغز وی
مغص را ساکن گرداند و شکم ببندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند
کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله
پادزهر آن بود و اگر بعد از آن خورند همان سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز سایند
و بر گزیدگی سگ دیوانه و گزیدگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت
بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه برویاند و بر داء الثعلب نیز بغایت سودمند
بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب بسرشند و زن بخود
برگیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت آن و ورق آن چون دو مثقال از وی
بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و چند پاره
حب الحدید در آن اندازند و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد
از آن خضاب کنند موی سپید سیاه گرداند و صبغی عجب بود و چون ۹ از وی با ان
بمالند منفعتی تمام بدهد و چون با آب بجوشانند و بآن مضمضه کنند لثه را محکم گرداند و
استرخاء آن را زایل گرداند و خوردن گردکان بگرم مزاج را مضر بود و مغثی و مصدع بود

ذربان گران گرداند و دهن و حلق زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود یا خشخاش و بادام
و گردکان کهن نباید خوردن که بد بود و غثیان و قی و کرب آورد و بردیک بود بکسی که بمفصل
خورده باشد مداوا ابرب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب کنند و بدل آن
بودن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی نارجیل است و گفته شود
گوز گندم خوانند و ۹ و الحمام گویند و شیرازی گل گندم گویند و رازی گوید گرم و تر است منی
بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزد و قطع نزف دم بکند و قوبا زایل گرداند و منع ادرار کل
خوردن کنند و فولس گوید در وی قوه مبرد مطفی بود و اندکی مجفف بود جوز الطیب خوانند
و بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم نمش را نافع بود و بوی
دهان خوش کند و قوه جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را نافع بود و منع قی بکند
و درد سپرز کهن شده را سود مند بود و قوه باصره بدهد و شکم ببندد و عسر البول را نافع
بود و باستسقاء لحمی نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و وزن وی یک درم
سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بودن آن بسباسه بود و اسحاق گوید مضر بود به شش
و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن حلاب
گرم بود ثمرة العرعر است و گفته شود مانند فندق سپید بود در قوه
و طبیعت آن گرم و خشک بود منقی بلغم و رطوبه بود مقدار او درم در فالج و لقوه و مانند آن
نافع بود و بدل آن بوره و فودل بود جوز ماثل و جوز ماثم و جوز ماتا و جوز مهامل و جوز متامل
و جوز رب هم خوانند و بهندی تتوره گویند و داتوره هم گویند و شیرازی گوز کنا
خوانند و آن دو نوع است یک نوع بجوز التی ماند و یک نوع خارناک بود مانند چوب سوهان
خشن و لون پوست وی سیاه بود و در رنگ سپید رنگ بود و دانه وی از تخم بادنجان
بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر بود و در رنگ بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و بو
وی بریقیق بود و سر وی مانند بادنجان لفاح بود و درخت وی مطلق بدرخت بادنجان

ماند

ماند و گل سپید دراز کشیده دارد و طبیعت آن سرد است در چهارم و تر بود نافع بود جهه حرارت
مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دو دانگ از وی صاحب
منهاج گوید مضر بود و بدل و یک درم از وی کشنده بود در روز و مغثی و مقی و منوم و مسبت
و مخدر بود و مداوای وی قی کنند با آنکه نطرون در وی جوشیده باشد با روغن بعد از آن
شیر تازه بدهند یا سرکه که سعتر و الحدان و فودنج کوهی در وی جوشیده باشد و گویند
یک مثقال از تازه وی البته کشنده باشد نمد اینک در شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد جوز
الکوثل جوز التی است و گفته شد جوز المرج حب الکاکنج است و گفته شود جوز السرو
بهترین وی تازه بود و شیرازی گوز کلاغ گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض
و اسحاق گوید گرم است در اول و خشک است در دوم برفتق ضماد کردن نافع بود با سرشم و
اسراس و قطع خون بکند و قوه اعضا بود و از وی و خون تکویند با انجیر و فتیله سازند
و در بینی بنهند گوشت زیاده بخورد و با شراب سود مند بود و جهه عسر النفس و سرفه کهن و
بلغم و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و اگر بخوشانند و در آب
نشینند زنی که رحم وی بیرون می آید نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب
و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده
بگشاید و قوه معده بدهد و صداع سرد را نافع بود و چون با عسل و گلاب بر سر طلا
کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و دل و جگر و امعا بود و سبز رود درد شقیقه
را نافع بود و دهن را تیز گرداند و فولس گوید طبیعت را ببندد و از خون و صفرا فعود
بدن زیاده گرداند و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحاق گوید صفرا آورد
و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن
گوز سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن کزمازک و نیم وزن آن پوست انار بود
جیلذار و دقعا خوانند و آن سرخس است و گفته شود ان شاء الله وحده العزیز.

باب الحاء حاشا

مامون گویند و توتش نیز گویند و صعتر الحمار خوانند و فس گویند بود نه گو میت و گویند ورق
فودنج پا است و گویند ورق و برگ سیسدان دشتی است الحق محتمل است نوعی از بودنه گو میت
کلهای کوچک دارد بسیار مانند و اما که بسرخی مایل بود و قصبه باریک دارد مانند او و برگها دارد
بکل برگ جعده کبیره و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم
و گویند در دوم محلل و مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و سده بند ادرد و سده بگشاید و بر
عرق النسا با شراب و سوتی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک گرداند و منع نفث دم
بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند بتحلیل بلد
و محلل چون سته بود و ثالیل را تحلیل دهد و کشش را و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را
نافع بود و قوة باصره نگاه دارد و معده و جگر را پاک گرداند و چون سحق کنند و با آب و عسل سرشند
و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوة کرده و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق
را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و سیاتیزا نافع بود و اندروها حس
گوید چون نکوبند و سحق کنند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و بجاسن محرور در حمام طلا کنند
سودمند بود و اسحاق گوید مضر است بشش و مصلح وی عناب بود و بدل آن ایلک وزن و نیم
صعتر کوهی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها یاورد و هضم کند و مسهل کرم و
بلغم بود حاشا فو المهر سود بخالنت و گفته شود حاج حار ست که ترنجبین از وی حاصل میشود
و مانند کشوت بر و بجده شود و بشیراری حار اره خوانند عصاره وی چون در چشم کشند
سپیدی سرد و تاریکی را زایل گرداند و گل وی جهة بواسیر بغایة نافع بود حالو ناشخار است
و گفته شود حافظ النحل و حافظ الاطفال هر دو اسم فرفیون است و گفته شود حالی الشعر غافر است
و گفته شود حافر حمار الوحش سم و گور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود
و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع بود

حافر الفرد و نیم استر است چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون با زیت بیامیزند و بر داء
الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود و حافر الحمار سم خر است چون از سم راست وی تکلی سازند صرع
با خود دارد صرع از وی زایل شود و دستور یدوسقوریدوس گوید سم خر چون بسوزانند و بیاشامند
خیلی روز متواتر هر روز دو درم فلج و امراض مفروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر
طلا کنند بگدازند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زایل
گرداند حب النیل قرطم هندیست طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم
و گویند سرد است نافع بود جهة برص و بهق سپید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و
بلغم و گرمها و حب القرع و شربی از وی دانگ و نیم تا نیم درم بود با ادویها دیگر و عرق النسا و
نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد براند و امعا را پاک شوید
و قوة معده بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مرار اسود مند بود و وی کرب
و غثیان آورد و اصلاح آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی خلط کنند و بدل وی
در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم الحنظل و دانگی وزن آن حجر ارمنی بود حب الملوک لبلاب است
و گفته شود حب الصراط مازریون است و گفته شود حب الصفا درقا گویند و آن حب قوی است
و گفته شود حبق فودنج است و گفته شود حب العرعر حب الزلم است و گفته شود حب اللهو
حب الکاکنج است و گفته شود حب الکلا حب السمنه است و گفته شود حب الوز لسان العصافیر
است و گفته شود حب السمنه حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر است و او را سانها الزامل
خواجه خوانند و پوست وی بغایة سیاه بود و مغز وی بغایة سپید و طبیعت آن گرم و تر
بود در اول گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی را زیاده گرداند و باه را
برانگیزد و مقدار ده درم اگر نکوبند و در آب بمالند و صافی کنند و قدری آرد و قدری روغن
بادام شیرین با گنجد سرد و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از سردی و خشکی
بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن

ان موسته و نیم وزن آن تخم و گویند بدل آن حب محلب است حب الزلم گویند و از حشف
است و در غیر از حب الرشف مشهور است حب الزلم بپارسی تخم کنگر گویند و صاحب
منهاج گوید منبت وی در شهر روز بود و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و
در وی رطوبت فضلی بود و حرص بود منی را زیاده گرداند و محرک شهوت جماع بود و ابن ماسویه
گوید گرم است در سیوم و تر است در اول و عیسی گوید گرم است در دوم و تر است در اول و بدن
را فربه کند و قوه ذکر بود و هر و دیند دران شعل و شریف گوید چون بخایند و بر کلف روی
طلا کنند زایل گرداند و وی مولد صداع بود و مصلح وی نعنع بود و بدل وی شقاقل
حب الخروع بپارسی تخم بید انجیر خوانند و شیرازی کنتو و در باب خا در صفت خروع منافع
وی گفته شود حب البلسان تخم بلسان مصری بود و آن بغیر از مصر در هیچ جای دیگر نبود و صاحب
منهاج سهو کرده است که آن میوه فارتقون است صفت میوه فارتقون گفته شود در میم
و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و ورم گرم که در بینی
بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و گزندگی جانوران را نافع بود چون بیاشامند
و اگر بجوشانند و زن در آن آب نشیند رحم را بگشاید و جالینوس گوید در سرکه بکشند و بنوشند
نافع بود و روفس گوید برودت معده را نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند
و هیچ موی را قوة دهد و [illegible] گوید [illegible] معده [illegible] و اشتهای طعام بار دهد و کند
و هر بلغمی که در معده بود زایل گرداند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی عود بلسان
بود و وزن وی و گویند [illegible] وزن و نیم آن و گویند بدل آن نیم وزن آن [illegible]
آن [illegible] حب [illegible] و [illegible] گویند و آن [illegible] است و گفته شود حب الاثل است
و گفته شد حب الکاکنج [illegible] گویند و آن [illegible] است و گفته شود حب
الکاکنج حب المرج خوانند [illegible] است و آن دو نوع بود یک نوع را شیرازی

عروس در برده خوانند و یک نوع دیگر [illegible] گویند و بهترین آن بزرگ سرخ کوهی
بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است و عیسی گوید سرد و خشک است
در آخر درجه اول یا دوم و گویند در سیوم مغص را نافع بود و بول براند و ریش گرده
و مثانه را نافع بود و ابن ماسویه گوید صرع را نافع بود و اگر عارض شود در سر چون
دانگی از وی با دانگی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو نوبت بدان سعوط
سازند یا سه نوبت زایل گرداند و فولس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق
کنند با جزو از شیح ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بدماغ
چون بسیار مستعمل کنند سست شده ادرار و حدر در سر پدید آید و مصلح وی گل ارمنی
بود و جالینوس گوید بدل وی حب الثعلب بود حب السودا شونیز است و گفته شود حب
السفرجل بپارسی به دانه گویند صاحب منهاج گوید بهترین آن بود که از به ترش گیرند و
طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود و قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش
و لعاب وی ترطیب کند و سوخته را زایل گرداند و حرارت ساکن گرداند و مقدار دو درم
از مغز وی بکوبند با نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند
سرفه گرم را نافع بود و اسحاق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود حب
بزر قطونا گفته شد حب القطن حسفوح خوانند و در پارسی پنبه دانه گویند بهترین
وی بزرگ مغزدار بود و طبیعت آن گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود
جهت ربو و سینه را نافع بود و سرفه را و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
هفت درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن حمیر [illegible] بود و بدل آن تخم کنگر
حب العرعر ثمرة العرعر است و گفته شد حب المشم جیست [illegible] مقدار [illegible] فلفل [illegible] وی
[illegible] زردی و سرخی بود بغایت املس و خوشبوی بود و زود بشکند مغز وی [illegible] سپید
بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات مستعمل کنند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم

و بدل وی بزر قطونا [illegible]
[illegible] است و گفته شد

استرخاء معده سرد را بغایت مفید بود و قوت تمام بدهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات
بکند و مقوی احشاء سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب
الفلفل بزر زبان بربریست و در پارسی نار دانه دشتی خوانند و مغاث نیز و وی
مقدار لوبیا بود سفید و در طعم وی تلخی بود و بغایت چرب بود و خوش بوی و طبیعت آن
گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود قوت مزاجهای بدلی دهد و فربهی آورد و چون بکنجد
و عسل طبخ کرده اضافت کنند باه را زیاده گرداند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع
بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگرداند
اولی آن بود که با قند و یا عسل خورند و بدل آن بوزن آن تودری سپید و چهار دانگ آن
مغز تخم خیار و نیم وزن آن اهلیلج گویند بدل آن بوزن آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر
بود حب الغار مانند فندقی کوچک بود بل که مانند پستهٔ بود و پوستی سیاه تنک دارد و مغز
آن مدور نیمه بود بغایت سخت و لون آن زرد مایل بود و اندکی عطریه در وی بود و طبیعت
آن گرم و خشکست در سوم دو مثقال چون با مینیخج بیاشامند نافع بود و بقراط گوید یک
مثقال نافع بود جهة دشواری زادن و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی مجموع جانوران
را نافع بود و فولس گوید تریاق مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نثیع (?)
وی در خانه بپاشند مگس بگریزد و وی نافع بود جهة سپرز که از رطوبة بود چون با رایسن
بیاشامند و درد سر که از بلغم و ریاح غلیظ بود سودمند بود و اگر دو ملعقه از وی سحق کنند
و بیاشامند درساعة مغص را نافع بود و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن برشنگ (?)
تازه بود و بدل آن حب المحلب یا مغز بادام تلخ حب الصنوبر الکبار جلغوزه است و درخت آن کوچکتر
از درخت حب صنوبر صغار بود و اهل سیستان چیر دو درخت وی را سوسن (?)
خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی
اندک حرارت هست و رطوبة و جالینوس گوید گرم و تر بود نافع بود جهة درد ست

درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخاء و تشنج را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیاده
گرداند و منی بیفزاید و شیر زنان زیاده گرداند و سنگ مثانه بر براند و نافع بود جهة گزندگی
عقرب بالخیر خشک با مایا کلنکبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز
ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحاق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت
زیاده گرداند و گویند طبیعت آن گرمست در دوم و تر است در اول و ابن ماسویه گوید گرمست
در دوم و خشکست در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب
المحلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام سپید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز تخم
خربزه بود و گویند جوز هندی بود و گویند بدل آن جوز البر است که آنرا بادام کوهی خوانند
حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز
کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم منضج و محلل بود و نافع
بود جهة استرخاء و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسد که در تن بود خشک
گرداند و قوه معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی خاصه که با کنجد و
قند بود منی بیفزاید و مثانه و گرده را قوة دهد اما مضر بود بسر و معده را بگرداند و بسیار
خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح گزیدن معده است که
در آب گرم بخیسانند و با عسل بخورند و محروری مزاج با قند و بدل وی حب المحلب مقشر
بود با نیم وزن آن مغز بادام سپید و گویند بدل حب الصنوبر صغار حب صنوبر کبار
بود حب الرأس صاحب مفرده گوید مویزج است و سهو کرده است و صاحب منهاج
ماهیت آن راست گفته است آن زرد رنگ و طعم آن تلخ بود و گرد شکل بود مانند
تخم مخلصه و از کوهستان پارس خیزد و از کردستان همدان و از اداخ و برجواسد (?)
و راس دو نوعست جبلی و بستانی این تخم جبلی است و از آن بستانی در باب را در صفت
راس گفته شود و این نوع که گفته شد قوه قوی بدهد و از آفات نگاه دارد چون

بکوبند خورده و سر را بدان شویند و اگر طلا کنند شاید حب القلت ماش هندی است و در قلت
گفته شود صفت آن حب العصفر قرطم است و گفته شود حب الآس بپارسی تخم مورد گویند و بهترین
وی بستانی بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض بود و گویند گرم است شکم ببندد و منع
نفث دم بکند و معده را قوه دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار مستعمل از وی سه
درم بود و ریشها اندر وی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب چون با شراب بیاشامند
و ریش مثانه سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بریزند با شراب و ضماد کنند بر ریشهای کهن
و قلاعین زایل کند و چون تر بود بکوبند و با شیر ضماد کنند بجمیعها که ورم بود تحلیل دهد و
غرب و بواسیر سود دهد و ورم مقعد و چون سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند ببرد و
اسحق گوید مضر است مثانه را و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی عصفر و ورق اس یا تم و زن
آن سعتر حب الرمان بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و در شکنی
وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد
و فم معده گرم را قوه دهد و عصاره وی خاصه ترش چون بریزند و با عسل بیامیزند نافع بود
جهه ریشها پلید و گوشت زیاده و درد گوش و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل
وی سماق بود حب النهارس انزاداست و گفته شد حب البان دانه ایست بشکل فستق اما
پوست وی تنگ بود و سهل بشکند و از فستق الهاویه خوانند و طعم وی تلخ بود با قبض و
بهترین وی بزرگ خوش بوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در اول
تر است سودا و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود جلا دهد و بهق و
و کلف و داء الثعلب که بر روی پیدا شود … و جگر بغایت نافع بود و سده جگر و سپرز
بگشاید و صلابت آن نرم کند ضماد کردن با آرد گرسنه و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح
وی رازیانه است و دسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قشور سلیخه و گویند بدل
آن بوزن آن فوه و نیم وزن آن قشور سلیخه و ده یک آن بسباسه حب الملوک ماهودانه است

و گفته شود حب المحلب بپارسی شوند مریم خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح است که در وی حرارت بود
و جلا بی قوی دهد و بعضی گویند گرم است در دوم و خشک در اول و محلل بود و بول براند و
چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده
جگر و سپرز بگشاید و عرق النسا را نافع بود و قولنج بگشاید و دردها اندر وی ساکن گرداند و
گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب انبج بود یا ریباس و بدل وی …
مغز بادام تلخ سپید کرده بود حب الریباس بپارسی تخم ریواس خوانند بهترین وی تازه
بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود جهه حرارت صفراوی و وجع جگر
و بدل آن تخم حماض بستانی بود حب القرع بپارسی تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب
نشیرین خورده باشد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهه تبهای صفراوی
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفه گرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند
و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود زایل گرداند و اسحاق گوید مضر است
مثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در کثیر حدت ادویه کبیرا
بود حب الرشاد … و بهترین وی بابلی بود طبیعت آن گرم و خشک … زه
گمتر دار از سلیخه انگشت … تر و مغص بلغمی را نافع بود چون بکوبند و بیاشامند و بدل آن
در ضماد عرق النسا شیطرج بود و … وی در صنف … گفته شود حب الخضرا
ثمر درخت بطم است و بشیرازی بن گویند و آن دو نوع است یک نوع را بن شاه
… تر بود و همچنان با پوست توان خورد و وی گرمسیری بود و بن سردسیری بود و
درخت شاه بن را … خوانند و از آن بن بطم و بهترین آن بود سبز و بزرگ تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و گویند در چهارم و گرمی وی اقوی بود از خشکی
و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد

وسنحن سینه و کرده بود و بول براند و شهوة مجامعت را بکیرد و چون با شراب
ویا سرکه بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود و جکر را پاک کرداند و درد سپرز که از سردی
بود و بلغم مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را نافع بود خوردن و از روغن وی
مرهم ساختن و مالیدن و بر دات الجنب ضماد کردن نافع بود و چوب وی چون سحق را بند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند
و به پزند و غلاف سازند موی را برویاند و دراز کند و نیکو کرداند و صمغ وی در منفعت
مانند مصطکی بود و در باب صاد کفته شود و بن مصلح بود و دهن را بجوشاند و شهوة
طعام را ببرد و صاحب منهاج کوید مصلح وی کثیرا بود و بعضی کویند مصلح وی سکنجبین
و ربوب فواکه ترش بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی حمیر بنفشه بود و در ابدال
اورده است که بدل وی مغز جوز است و کویند بوزن ان مغز پسته و بوزن ان مغز
بادام و کویند بوزن ان مغز پسته حب البطیخ بزر البطیخ است و کفته شد حب الکمثری
بپارسی دانه امرود کویند بهترین آن بزرک بود که زردی میل کند اسحاق کوید کرم و خشک است
نافع بود جهه درد پشت و مقدار چهار درم مستعمل بود و کویند مضر بود بکرده و مصلح وی
عناب بود یا بزرقطونا حب الزبیب بپارسی دانه مویز خوانند و طبیعت ان سرد بود در اول
و خشک بود در دوم شکم به بندد و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود بامعاء و مصلح
وی کثیرا بود حب سجستانی حب قاقله است و کفته شود حباری علوفس خوانند و در پارسی چرز
کویند و ان نوعی از کلنک است و کوشت وی سبکتر از کوشت بط بود از بهر انکه وی بری
بود و در وی غلظی بود و صاحب منهاج کوید کوشت وی کرم و تر بود و میان مرغ
خانکی و بط بود در غلظ ریاح را ساکن کرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج اورد و دشوار
هضم بود و مصلح وی آن بود که با دارچینی و سرکه و دارصینی بپزند و بعد از ان حلوای عسل
و زنجبیل ما بخورند پیه وی چون با اندک نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود

و در سایه خشک و بردیدان چون بنج حب از ان با بیم کرم بیاشامند در زر الغایه
نافع بود و اکر پوست اندرون سنکدان وی خشک کنند و با اندکی نمک اندرانی سحق کنند
یکسان و در چشم کشند در ابتداء نزول آب هیچ دوا نیکوتر از ین نبود و اکر دل وی در
قه بندند و بر کسی اویزند که خواب بسیار می کند خواب از وی زایل شود و در سنکدان
وی سنکی باشد چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت به بندد و تا ان با خود
داشته باشد عود نکند و این بخاصیت که در وی است این عمل می کند و خون وی ربو و
عسر النفس را بغایة نافع بود و کوشت وی کویند بغایة کرم و خشک است و اولی آن بود
که با آب و نمک بپزند و بعد از ان روغن بادام بوی بریزند و اکرچه سرد مزاج بود روغن
کردکان و زیت دو سه باره دارصینی و خولنجان و مرق آن مریض را نافع بود و حب
الغنا مرزنجوش است و صفت آن در باب الفار کفته شد حبق الراعی برنجاسف است
و کفته شد حبق البقر بابونج است و کفته شد حبق الفیل حبق الفتا نیز خوانند و ان مرزنجوش
است و در پارسی مرزنکوش کویند و کفته شد در الف در باب الفار حبق قرنفلی فرنجمشک
نیز کویند و در پارسی قرنفل بستانی خوانند و کفته شود در فا حبق ترنجانی بلادر نجویه است و
کفته شد حبق الماء فوتنج نهری است و حبق التمساح نیز کویند و در فا کفته شود انواع آن حبق
نبطی حماحم است و کفته شود و ان نوعی از فودنج بستانی است حبق صعتری و حبق کرمانی
نیز کویند و ان شاهسفرم است و کفته شود حبق ؟ اسانی نعله ؟ اسایند و کفته شود حبق
الشیوخ و ریحان الشیوخ نیز کویند و ان مرو است و در میم انواع آن کفته شود حب نما
بسربای نعناع است و کفته شود حجر التیس بادزهر است و برا تریاق فاروق طبیعی خوانند
و ان مانند بلوط بود دراز و کرد نیز می باشد و بر زبر نکد مکر طبقات دارد و میان ان
حیر ست کو یا مغز ست و ان حوب مخلصه با دانه وی بود و لون حجر التیس اغبر بود بسیاهی
که بر حی زند و ابجه نیک باشد چون با شیر بر سنک بسایند سبز رنک شود و ان از

شکم نر کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب مفردات آورده است که از طرف اسان
حاصل میشود و این خلاف است بغیر از حوالی شبانکاره در هیچ موضع دیگر نیست و گویند
غذای گوسفند مار باشد و مخلصه و سبب آن این سنگ در شکم وی به بندد و بدین سبب
ویرا تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در زهره وی باشد و این خلاف است الحق محقق
است در شیردان وی بود و وی بغایت عزیز بود و باطراف برند و گویند چون بسایند
سرخ رنگ و زرد رنگ می باشد و این رنگها بسودن معلوم شود و لون آن چون
سیاهی زند سرخی امیز بود نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می سازند از رنگ
دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی انست که سوزن را باتش سرخ کنند
و بر وی نهند اگر مصنوع بود چون سوزن در وی فرو رود دود سیاه از وی براید
و اگر حجر التیس بود دود زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون ویرا باب رازیانه بسایند
و بر گزیدگی مار طلا کنند در حال زهر نشاند و از مردن ایمن شود نافع بود بهمه گزیدگی
جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی و خوردن و طلا کردن بغایت مفید بود
و نافع و جهة ضعف دل و بدن و قوه باه بغایت نیکو بود و شربتی جهة گزیدگی جانوران
و دفع سمها دوازده جو بود و جهة ضعف دل و قوه اعضا شربتی دانگی بود و هر کس که
هر روز سه دانک بخورد ایمن باشد از همه افتها و زهرها و محروری مزاج را نیز نافع بود
بسبب انکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت و طبیعت وی بغایت گرم بود حجر الحیه
دو نوع است یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و انرا از مار افعی گیرند
و انرا باد زهر و مار مهره خوانند انچه از مار گیرند مانند دشبدی بود که در قفای
افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا شود نرم بود چون اثری هوا بوی
رسد به بندد مانند حجر النمر و بعضی باشد که خطوط بروی بود و بعضی باشد که بلون
مار بود خاکستری رنگ و ان باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی

چنان

چنان بود که بر صوف سیاه و یا کبود بمالند سفید گرداند و ان نوع که حجر بود لون آن زرد رنگ
و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بوده بشکلی یکبتی بزرگ مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال بود
و زیادت تر بوده مولف گوید امتحان وی انست که چون در میان آب لیمو اندازند
در صحن چینی بحرکت آید و هر دو نوع بگزیدگی مار نافع بود خوردن و با خود داشتن
و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزیدگی افعی را نافع بود تعلیق کردن و جالینوس گوید
چون بسایند و بیاشامند نافع بود هر دو نوع بر سر زخم مار بچسبد حجر هندی نوعی
از شادنج است و انرا شادنه هندی گویند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود مند
بود و چون بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود حجر البلور سنگ بلور چون بر کسی بندد که
در خواب ترسد سود مند بود حجر حدیدی حماهان است صندل حدیدی خوانند و ان دو
نوع بود نر و ماده و صفت آن در حماهان گفته شود حجر الرحا پارسی سنگ اسیا خوانند چنانکه بود
چون گرم بود و سرکه بروی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و ورمهای گرم حجر الدیک
سنگیست که در شکم خروس یابند و بمقدار باقلی بود و کوچکتر بود و بلون آبگینه شفاف بود و
بلور را اگر با آب بشویند و آن آب کسی بخورد که بغایت تشنه بود سود مند بود و غم و اندوه
ببرد حجر المثانه سنگیست که در مثانه ادمی پدید میشود و گویند سنگ مثانه بر براند و جالینوس
منکر است و گویند سنگ گرده بر براند و گویند چون سحق کنند و کحل سازند سفیدی چشم را زایل
کند حجر النار حجر الاصم گویند حجر الزناد گویند و ان چند نوع بود سفید و سیاه و سرخ
بود و طبیعت وی سرد بود [illegible] خشک [illegible] ارسطاطالیس گوید اگر زنی در شیرخوار زاید در
خرقه بسته و بر ران زن بندند سهل براید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند باشند
غبار و بر جراحت بر پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر هر ریشی در شیرخواره و هر دملی
که باشد و بر هر عضوی که بود و انرا پارسی سنگ آتش گویند حجر الحمام سنگیست که در دیگ
حمام حاصل میشود چون از وی ضماد سازند بر سرطان در ابتدا ان را زایل کند و ان

معالجهٔ سرطان که در رحم پیدا شود انست حجر البقر در مصر خرزه خوانند وان جاورمح
وگاو زهره گویند شیرازی اندورا خوانند بهتر و در میان زهره گوسفند نیز باشد چون
سحق کنند و با آب بعضی از بقول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و ریشها و چون سعوط کنند
بدان مقدار عدسی با آب بیخ سلق نافع بود جهت نزول آب و چون سحق کنند و شراب
بر سرشند و بر موضع که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد و اگر سبب آن از علت
داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند حجر اللبنی غالاقطیطس خوانند
یعنی حجر لبنی و این اسم بدان وی نهاده اند که چون با آب حک کنند مانند شیر از وی بیرون
آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سحق کنند و عصاره وی
بگیرند و در حقنه از قلعی کنند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و قوة
مانند شادنه بود چون در چشم کشند منع سیلان فضول کند از چشم و ریش آن در ابتداء
ورم گرم طلا کردن نافع بود حجر عسلی سنگیست که چون حک کنند رطوبت ان بغایت شیرین بود
و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالها حجر مشتق سنگیست که بلون زرد بود و از بلاد مغرب
خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزه شود و سکافه و نوبرتو بود و قوة
آن مانند شادنه بود اندک ضعیفتر و حجر لبنی و مشتق و عسلی بقوة مانند یکدیگر اند اما عسلی
در وقارتی هست که در شان نیست و حجر مشتق چون بشیر زنان حل کنند و در چشم
کشند ریش را زایل کند و حشوه مژه و سوزش چشم و بهترین مداواة این زخمهاست
که گفته شد حجر قبطی سنگیست مصری بغایت سست بود و زود در آب حل شود و گازران
مصر کتان بدان شویند و جامها سفید کنند و در موم روغن کنند جهت دملها و ریشها که در
بدن پیدا شود و در شیافها چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد شانه
چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد سودمند بود جهت خون که دائم
از وی روانه بود و لون وی سبز بود تیره رنگ حجر الیهود سنگیست مانند خایه فاخته

الحجه بزرگ بود زرد رنگ بخایه کبوتر و خطوط بسیار بر وی بود موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز
خوانند و گویند این سنگ از ملک شام خیزد و اکثر دراز بود و گرد نیز بود و بهترین وی زیتون
شکل بود نافع بود جهت سنگ گرده نیم مثقال با آب گرم و جهت سنگ مثانه همچنین و اگر با
برگ تربره بسایند و لعوق کنند نیکوتر بود و عسر البول را نافع بود لیکن مضعف معده بود و
موافق وی نبود و اشتها ببرد و اسحاق گوید مضر است به سپرز و مصلح وی عسلست و هرمس
حکیم گوید حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته باشد
برویاند و موی ابرو نیز بر همین سبیل چون بر وی مالند و جالینوس گوید در طبیعت معدنی
بود و معده سرد را بد بود و فولس گوید خون مقعد قطع کند حجر الیشب حجر الیسف خوانند
و اهل مشرق ابوقلمون خوانند و بیونانی اسطرنوس و معنی ان کوکبی بود و نوعی از وی ا
طرسون خوانند و ان چند رنگ بود بهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت و جالینوس
گوید اگر قلاده از وی سازند که موازی معده بود و در گردن اندازند معده و مری را
نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن از جهت دشواری زادن نافع بود
حجر الرخام طین قیمولیا است و گفته شود حجر الدم شادنج است و گفته شود حجر ارمنی
دو نوعست یک نوع سرخ بود بغایت و چون دست بر وی مالند سنداری و نبست و یک نوع
لاجوردی بود و طبیعت ان گرم و خشکست در اول مسهل سودا بود و مسهل قوی تر از
حجر لاجورد نیست معده را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان نیاورد و اگر نه
مغسول بود مقی و مغثی بود و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی بخاصیت که در وی هست
که بدن را از اخلاط سودا پاک گرداند و روح را از دود سوداوی و دمع بلغم پاک کند و احشا را
پاک گرداند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی
نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی جهت اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاجورد بود
حجر النمر مهره ایست که از پلنگ ماده حاصل میشود و در باب نون در صفت پروک

کفته شود حجر الخطاطیف دیسقوریدوس کوید که نخستین پرستوک خون بکیرند و با قروفی
ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره سنک یابند یکی یک رنک بود و یکی برنکهای الوان و در پوست
ایل یا پوست کوساله بندند بیش از انک خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند و کردن
بفرمان خدای عز و جل صرع ازوی زایل کرده و مجربست حجر النور و حجر الروشنای
هر دو مرقشیشا است و کفته شود و ارشد نیز کویند حجر لازورد لازورد است و کفته شد
حجر المقناطیس پارسی سنک آهن ربا کویند چون بسوزانند مانند ساده بود در علل و
منفعت و بهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود و هیچ خلخلی در وی نبود و جذب آهن
بقوه کند هر چند زیاده تر بر باید نیکوتر بود و جالینوس کوید کرم و خشک بود بعاب
اکر کسی را خبث الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب سا سامند جذب ان بکند و
بصحت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال
تا یک درم بود و کویند چون در دست کیرند درد دستها و پایها و تشنج پایی که از کراز
خوانند ساکن کرداند و اکر بر جراحتی که از تیغ زهردار بود باشند سود مند بود و بعافیت
و بحال صحت باز آورد و مقناطیس چون بوی سیر بوی رسد سست شود در ربودن
آهن و بار چون در خون بز نر یا کوسفند اندازند تیز کردد حجر الاحمر سنکیست بلون سبز
کویند بوزن دانکی کشنده بود و از حمله سموم قتاله بود یابند بشش و کویند نوعی از آلماس
است حجر مشویه کلس است کفته شود حجر سحری سند است و کفته شد حجر النسر حجر العقاب است
و حجر النسر نیز خوانند وان المکمک است و کفته شد حجر الطور حجر الدم است و کفته شد
حجر البهت حجر النمر است و کفته شد حجر القمر براق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالینن
خوانند یعنی زبد القمر و بومانی سالیقطس خوانند و افروسالینن از بهر ان خوانند
که بشب در او وی ماه یابند در بلاد عرب وان سنکی سپید شفاف سبک بود و
چون بسایند و بمصروع دهند نافع بود و اکر از درختی بیاویزند که بر میوه بار

اوزکرده و اکر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعوید با خود نکاه دارند حجر حبشی
دیسقوریدوس کوید این سنک سبز باشد و صاحب منهاج کوید برردی زند و جالینوس
کوید مانند یشب بود و چون بسایند مانند شیر ازوی بیرون آید و زبان را نغایه بکردد منفعت
وی است که شب کوری و ورم چشم را نیکو بود و درد آن و قرحه آن را زایل کرداند و تا
و تاریکی چشم ببرد و جلای تمام بدهد و مولف کوید بپارسی این سنک را بسم خوانند
حجر الاسفنج سنکیست که در میان اسفنج می باشد و حصی الاسفنج کویند و دیسقوریدوس
و رازی کوید کویند چون با شراب بپاشامند سنک مثانه بر براند حجر امانا خاطیس
سنکیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و با شیر زنان چون در چشم کشند ورم
ان و بسیاری آب آمدن را نافع بود حجر اعرالی سنکیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی
باشند که خون روانه بود باز بندد و اکر ضماد کنند شاید و چون بسوزند و سنون سازند
دندان را جلا دهد و در پارسی شکر سنک خوانند و در شیرازی زخم کویند حجر العاج
حجر العاج است که کفته شد حجر الکرک سنکیست بغایت سپید و در ساحل بحر هند نیز باشد و مهره
که از وی حکاکان سازند از عاج سپید تر بود و خوب تر و طبیعت ان سرد و خشک
بود در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نکین سازند و زنان کردن بند و
منسوب اند که خاصیت این سنک انست که دمع سحر و دمع چشم زخم میکند و بر دشمنان
ظفر یابند و اکر یکی ازان با خود دارند دروغ از قبل آنکس بکویند و هر کس که وی را
بیند دوست دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و دران اکل و شرب
کنند و مدعی ایشان انست که در هر صحبتی که آن بود جنک و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده
بود و اهل هند و سند ازان مهرها سازند و در موی کشند و کویند که موی دراز میکند و
مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سپیدی
که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اکر سنون سازند دندان را بغایت سپید

کرداند و جلای تمام دهد حجر اسوشس اسیوشس است و گفته شد حجر القیشور حجر الشعر گویند
و قیشور سر گویند و در قاف گفته شود حجر الحوت مانند سنگی بود و در سر ماهی یابند مقام
دماغ وی و سپید و سخت بود چون ماشامند سنگ گرده بریزاند حجر شغاف مشهور است و گفته
شود حجر الماعطوس حجر غاغاطیس گویند و از وادی شام و ان وادی را در قدیم غاغا خواندندی
و این زمان وادی جهنم گویند و چون بر آتش نهند بوی سر وی سوخته کند و لون وی سیاه
بود و بوی قیر کند و سبک بود صاحب مرده گوید بخوردی مصروع را صرع آورد و صاحب
منهاج گوید بخوردی مصروع را نافع بود و احتناق رحم را نافع بود و گزندگان از وی
بگریزند و باد و بود دیگر جهت ترس ضماد کردن سود دهد و جراحتهای عظیم گوشت برویاند
و نافع بود حجر السطربط حجر الشطریط گویند و ان سنگ مرمر است و در میم صفت مرمر گفته
شود حجر الملک شریف گویند در خواص او و این مجربست نوعی از سنگ هست که چون
سنگ بروی اندازند بدهن گیرد و نگه دارد و در دشمنی عمل عجب میکند چون خواهد با اسم
انکس هفت سنگ برگیرد و یک یک بان سنگ می اندازد بعد از ان دو سنگ از ان
برگیرد و در آب اندازد و از ان آب بخورد انکس دهند در دشمنی چیزی عجب مشاهده
کنند و گویند اگر در برج کبوتر اندازند مجموع کبوتران بگریزند و اگر در شراب اندازند
و جماعتی که آن ماشامند جنگ و عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر
الروشنایی حجر النور است و گفته شد حجر البرام بپارسی سنگ برام خوانند و هر تیشه که بدان
سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا اثر نکند و در سنگ مانند گل فرو رود و اگر
این سنگ سحق کنند و سنون سازند دندان را بغایت سپید گرداند حجر فرفی سنگیست
در مصر بسیار باشد و مانند فوفل بود و زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای
قیشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشامند
قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم بستان نهند و بر ریشهای

[illegible]

پلید طلا کنند ورم بستان ساکن گرداند و ریشها را با صلاح آورد و بغایت خشک بود
حجر الافروح و حجر افروجی گویند از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و مجفف
بود و قبضی در وی باشد چون حل کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت سود دارد حجر
الاساکفه سنگیست که کفشگران افزار خود بدان تیز کنند سود مند بود جهت ورم لهاة و ریش
آن بغایت و لهاة بپارسی ملازه خوانند حجل قبج است در پارسی کبک گویند و در قاف
گفته شود حلق باد بجا نیست و گفته شد حدید بپارسی آهن گویند و ان سه نوع است شابورقان
و نرماهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود و فولاد طبیعی معدنی شابورقان است
و شابورقان نیز گویند و ان فولاد نر است و فولاد و فولاد مصنوع از نرماهن کنند و در بحار
ان زعفران الحدید گویند و قابض بود و اکال و منفعت آن در باب را گفته شود و خبث الحدید
ضعیف تر از زنجار آن بود و صفت خبث الحدید در خا گفته شود و توبال ان گفته شد در
تا آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا در شراب شکم ببندد و ریش روده و ورم
سپرز و بیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و باه را قوه دهد خاصه
آبی که آهنگران آهن گرم کرده در آن می اندازند و آنرا دوص خوانند و ماء الحدید خوانند
و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود و قی که نداند و براده آهن چون در شرابی که مسموم بود اندازند
زهرها را مجموع بخود کشد و ان شراب چون بخورند زیان ندهد و براده آهن چون بخورند
درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداواه ان شیر تازه با بعضی ادویه مسهله قی
کنند بعد از ان مسکه و روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند
و قدر یک درم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که چون
براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان کرجد دیگر به کرجد حدج حنظل خام باشد
است که هنوز زرد نشده باشد حداة مرغیست که شیرازی گورکور گویند گوشت وی
نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مسک و گلاب خلط

کنند و بنا شنا سا شنا مند سود مند بود ربو و ضیق النفس را و چون بروی بسوزند ای سرو خاکستر
آن با آب بیاشامند ترس را نافع بود و زهره وی چون خشک کنند در سایه و چون خواهند
که استعمال کنند آب حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزند کان
اگر زخم از طرف راست بود در همه میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در چشم راست
کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد [illegible] این سحوان گویند دو نوعست سرخ و سپید
سپید [illegible] ی خوانند و یونانی مولی و بپارسی صندل [illegible] و ورق آن مانند ورق [illegible] بود
کوچکتر و گل وی مانند یاسمین مطلق سپید و خوشبوی بود و ببربری لسا سا خوانند و نوع
سرخ [illegible] عامی خوانند و بپارسی اسفند گویند و شیرازی نیوند خوانند و هزار اسفند گویند
و آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت [illegible] گرم و خشکست در درجه سیوم و گویند در چهارم
نافع بود جهه درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و
زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوة باصره بدهد و اگر بخورند [illegible] با ادویه قثا الله
دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک چون نطول
کنند با آب آن سینه و شش را از بلغم لزج پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود
جهه سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و بول و حیض براند و نتیع وی سود دارد
نیک بود و تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت نرم دارد و جنبش گوید مستی
وی مانند مستی خمر بود و مجهول گوید لون صاف کند و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول
و حیض براند بقوة و ابن وافد گوید سودمند بود جهه عاشقان بسکری که دارد و گویند
اگر سفوف سازند یک مثقال و نیم هر شب تا سوده دوازده شب متواتر عرق النسا را
نافع بود و این مجربست لیکن عطش آورد و مصلح وی ربوب فواکه ترش بود که بعد از آن
بخورند و بدل آن نورن آن قردمانا یا تخم سداب بود اما [illegible] سپید [illegible] که آنرا بیونانی
مولی خوانند [illegible] وی مانند بلبوس بود و چون سحق کنند با روغن [illegible] سافرجه سازند

وزن نخود بر گیرد افواه ارحام بگشاید [illegible] شرف عکرب خوانند و بپارسی کنگر خوانند
و آن انواعست و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت در درجه دوم و گویند آنست
و گویند گرم و خشکست در دوم چون برداء الثعلب طلا کنند موی را برویاند و اگر موم روغنی
سازند که آب کنگر بخورد آن داده باشند و بر برشی که بروی پیدا شود چون بمالند
زایل کند و جهه ورمهای صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و اگر سر با آب کنگر بشویند
شپش را بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند ورمها را تحلیل دهد و بول براند و
ریش روده را سودمند بود و بلغم بیرون آورد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو بود
و طبیعت نرم دارد چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده
گرداند و گرده و مثانه را سخن کند و مصلح وی انیسون که در تحسن مهر آکنند و توابل و ابازیر
لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید معی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا
بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود [illegible] اشا [illegible] دل است و گفته شود [illegible] اشنان است
و گفته شد [illegible] ابریشم است و گفته شد [illegible] الشیاطین آطریلال است و گفته شد
[illegible] حب الرشاد گویند و ببربری مقلیانا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان
گویند و تره تیزک و شب خیزک نیز گویند و بیونانی قردامومن خوانند و [illegible] و ابیض و
اسپند سپید گویند و خردل سپید گویند و [illegible] بابلی و بربری [illegible] خوانند و [illegible]
دو نوعست یک نوع ورق آن با اسفاناخ ماند و یک نوع برگ [illegible] دارد و تخم یک نوع
سپید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ بود و از آن اسفید اسفند و [illegible] دل سپید
[illegible] سپید نیز گویند و [illegible] ارت وی کمتر از [illegible] ارت سرخ بود و بهترین وی [illegible] بود و
طبیعت [illegible] گرم و خشک بود در سیوم و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل
و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن یا آب آن رشش و ورم بلغمی
و دملها را نافع بود و جهه عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهه ربو و غلیظی سپرز

خوردن و با عسل طلا کردن و رستی که انرا شهدیه کویند و استرجاع جمیع اعضا نافع بود
خوردن وی و چون برکزندکی جانوران ضماد کنند یا باشامند نافع بود و بچه بکشد و
بیندازد بقوه البته اشامیدن و بخود برکرفتن و چون دود کنند کزندکان بکریزند و
چوب ریش شده و قوباباب و بنمک مالیدن نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و با ب
کرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بکشاید و حب القرع بیرون اورد و بادی که در روده
بود بشکند و بریان کرده شکم به بندد و تر وی را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سر وی
کرده را نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق
کنند و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سپید بمالند سود دارد
وجون با عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود مند بود و بیخ درد
پهلوها که سده ان از خلط غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون
نمش زایل کند و بشره بحال اول آورد و چون برکزندکی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق
آن چون خشک کنند بقوه تخم وی بود و چون تر بود از قوه تخم کمتر بود و سبب رطوبتهای
که در وی هست و معده را بد بود و تخم وی سم مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیاده
کرداند و اشتهاء طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را مضر بود و مصلح وی
قند است و بدل وی تخم بربره و بدل بود یا تخم خیره و بدل فرودون مانند سوسکی
است و طبع آن نزدیک بود بطبع ورک و سوبانی انرا سالامندرا خوانند و کفته شود
در بیان صفت ان که از جمله سموم قاتله بود خوردن آن و مهرارس در خواص کوید
دل فرودون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و از وی
زایل کرداند جالینوس کوید چون وی چون در چشم کشند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس
کوید فرودون و عصاره چون زمان بر روی بمالند مانند عمره و روی و بشره را نافع
نافع بود و صافی کرداند و مانند صیقل بود و بهترین پیسک وی سپید بغایت بود و پیسک

مانند نشاسته و بشیرازی سرکین مار ریک خوانند فصل حاملاون خوانند و بپارسی افتاب
پرست خوانند و کرباسو نیز خوانند و چون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم می باشد
چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیکر نروید و کوشت وی سم قاتل است مانند ورغه و نفعه
وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا اندر نبود و معالجه کسی که کوشت وی خورده
باشد مانند معالجه کسی بود که ذراریح خورده باشد باید که در حال سرکین باز در شراب
بدهند وی باک بکنند و بعد از ان روغن کاو بمالند و سر وی بنمک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه
خنطا ماند بهند تا بخورد فصل طلع است و کفته شود فصل فقاح ریح الفار و رهشفار
کویند و ان سک است و کفته شود فصل البلاد سیسنبرون است و فرد امین سر خوانند از
بهر انکه بطعم فرد اموس بود و آن قسمی از نبات است که در آب روید مانند قره العین
چون تر بود کرم و خشک بود در دوم و چون خشک کردد کرم و خشک بود در سیوم و رق
وی پخته و خام خورند بول براند و ضماد کنند بشب بر شور لبنه و بروز بشویند زایل کند
فصل حیوان و حل خوانند و ان لحیت که مال ندارد و سطبر بود و چون بکیرند غر پخته و نمک سوده و
خشک کنند و بشراب بیاشامند کزندکی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهنه نبود
فصل ۱۹ دواه سر کویند و ان زوفراست و دینار و یه و حلیفه سر کویند و ان دو نوعست
یک نوع بری و یک نوع بستانی از ان بری سداب بری کویند و بشیرازی کوه کویند
طبیعت ان کرم و خشک است مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادهای غلیظ بشکند و
بلغمی مزاج را نافع بود و کزندکان را سودمند بود از عقرب و غیره و بول براند و تخم
وی مشهور بزوفرا بود و مانند تخم انجدان بود و بشیرازی انرا میرکا در وانی خوانند
و در زا کفته شود لیکن در چشم اورد و قاطع منی بود و تشنکی اورد و مضر بود بشش و مصلح
وی بادر نبویه بود و بدل وی سداب فصل دواه بستانی بود و بپارسی مردم دوستک
خوانند و رق آن مانند و رق کرفس و جرم و کمون ازین جنس چیزی ماند و طعم آن تلخ

بود و تخم وی سبز رنگ بود خوشبوی و خوش طعم و بر جامه بچسبد و شیرازی انرا
مو دو سنگ خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی کمتر از گرمی [illegible] بود
و غذا هضم کند و خمار را زایل گرداند و سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود و مثانه
و مجاری بول پاک گرداند و در کام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت ان پاک گرداند
و جهه بواسیر [illegible] ادویه و دوای بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اگر دام ان گل
وی کنند از بواسیر ایمن باشند و [illegible] نبل بحست که از طرف شام و بیت المقدس می اورند
و سپیدی تیره رنگ بود خالیه سیاهی زند و اکلی از وی نافع بود جهه گزندگی عقرب
و جهه گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال یا تنها یا با شاهید یا بماء العسل یا شراب بغایه
غایة نافع بود و مرافلن سر گویند و گفته شود [illegible] از النصح زهر الحجر است و در پارسی گل
سنگ گویند و ان چیزیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و [illegible] از بهران گویند که
رحمت [illegible] از که ان تو با است زایل سکر داند و صحت می بخشد و در طبیعت سرد و خشک بود و
بر ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون اید ضماد کنند خون باز دارد
و بر قوباء ضماد کردن بغایه نافع بود و ورم زبان و یرقان را سودمند بود چسبک
سکوبیج خوانند و در پارسی خار خسک گویند و در مغرب حمص الامیر و شیرازی خار سوک
و باصفهانی [illegible] خوانند و ان بری بود و بستانی بود و بهترین وی بستانی بود سبز تازه
و طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک در اول و گویند معتدل است در گرمی و سردی ضماد کردن
بر ورمهای گرم نافع بود و منضج و ملین بود و ریش بن دندان و عفونت ان زایل گرداند
چون با عسل خلط کنند و عصاره وی در داروهای چشم سودمند بود و درد مثانه و
عسر البول و قولنج را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده گرداند و منی افزاید
و دو درم از خسک بری جهه گزندگی افعی چون بیاشامند جهة دفع ادویه قتاله نافع بود
و طبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند جمله را بکشند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح ان

روغن بادام

روغن بادام یا روغن کنجید بود حشیشة [illegible] اطریلال است و گفته شد حشیشة دودیه
اسقولوقندریون است و گفته شد و حشیشة الطحال اسر گویند حشیش الغافث غافث است و گفته شود
حشیشة الکلب فراسیون است و صوف الارض نیز گویند و گفته شود حشیش بزر قطونا ورق
بکو گویند و در قوه نزدیک بگشنیز تر بود و بهترین وی تازه تر بود و طبیعت ان سرد و تر بود
و حرارت بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و عصاره تر وی جهه نفث دم
نافع بود حشیشة [illegible] اسانه و حشیش [illegible] است و گفته شود در واو حشیعفل شعافل است
و اسقاقل نیز گویند و گفته شد حصا الاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد حصرم بپارسی
غوره گویند و بلغت دیگر بحم و بحب خوانند و طبیعت ان سرد است در اول و خشک است در دوم
و گویند سرد است در دوم و خشک است در سیوم و خاص گوید سرد است در اول و خشک است در
سیوم جهه دفع صفرا بغایه نافع بود و حرارت بنشاند و معده و جگر را نافع بود اما
مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح ان کلنکبین بود و صاحب تقویم گوید
مضر بود بالات منی و مصلح وی انیسون و عسل بود و بدل ان ریباس یا حماض اترج بود
حمص و رس است و گفته شود حمص شیرازی نخل گویند و ان انواع است یکی و
هندی و شهدی بهترین ان جهة ورمها کمی بود و جهه موی دراز کردن هندی و نوعی هست
که در سیر از ازورق روباه برنگ می سازند و روستاییان شیراز انرا بملک [illegible] خوانند
و ان مستعمل ایشان است لیکن طبیعت حمص مکی معتدل است در گرمی و سردی و خشک بود در
دوم و گویند سرد است در اول و در هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب منهاج گوید
که هندی اقوی بود در همه حالات و حمص هندی عصاره فلفل نهج است و مکی عصاره
نباتیست مکی و گویند مصنوع است نافع بود جهه مجموع نزفهای دم چه از روده و چه از چون
که از زنان اید بغیر قاعده و مجموع و ورمهای جبشه و کلف و ریشهای دهن و در گوش را
نافع بود و در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و تاریکی را زایل کند و ستاق متعد وسیح را

نافع بود مالیدن و خوردن و حقنه کردن و اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود
و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان طمث
از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با ب بیاشامند نافع بود و حصص هندی جهة گزیدن
سگ دیوانه طلا کردن و اشامیدن بغایه سود دهد و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن
و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن فلفل بهرح است با فوفل و صندل و صاحب تقویم گوید
سپرز را غلیظ کند و مصلح ان جماع و مصطکی بود و مقدار شربتی یکدرم بود حماما
رومی است گفته شد حلبه فریقه خوانند و به پارسی شملیز گویند و سنبلیکه گویند طبیعت
ان گرمست در آخر درجه اول و خشکست در اول و گویند گرمست در دوم و خشکست در اول
و از رطوبتی فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و اردوی
ورمهاء بلغمی اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو
و عسر النفس را نافع بود و باه را زیاده گرداند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون اورد
و بواسیر را سودمند بود و اردوی با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام
با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند نافع باشد و خلطهای بد که در روده
بود پاک کند و چون پخته بود غذای بیش دهد و اواز صافی گرداند و چون سر بدان بشویند شوره از
زایل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق سرد را نافع بود و سوختگی اتش و اردوی دملها را
نرم گرداند و در طلا کردن با ادویه جهه کلف بغایه سود دهد و چون طبیخ وی بیاشامند حیض
براند و حشیش وی چون بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم
که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم گوید محلل وی انثیین بود و مصلح ان روغن قسط
تلخ بود حلزون نوعی از صدفست و در صنعت و دبغ و شیح و صدف گفته شود انواع آن
حلیت صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند و رافه گویند و حلیت را بپارسی
انگوذ خوانند و بهندی هنگ و لشیرازی انگشت گنده و ان دو نوعست منتن و طیب

و منتن مسخن تر بود و بهر و طبیعت ان گرمست در اول درجه چهارم و خشکست در دوم
و بهترین ان سرخ رنگ صافی بود و چون بگدازند لون او بسپیدی زند و رایحه معشوش بود
سبز رنگ بود و رایحه بوی تیز دارد منتن خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنایی
بیفزاید و در ابتداء نزول کشیدن الماس شند از نزول آب و تب ربع را بغایه مفید بود
و بادها بشکند و چون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و برداء الثعلب با سرکه طلا کردن
نافع بود و ثالیل مسماری و غددها چون با موم روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و
با سرکه برقو با طلا کردن بغایه نافع بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی
کند و بالحر خشک یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق از حلق
بیرون اورد و بر گزیدگی سگ دیوانه نهادن یا سر با حنظلها اشامیدن بغایه سود دهد و
چون با ریت بگدازند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا مالند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و
سداب بیاشامند گراز را نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته
بود بگدازد و صرع را بغایه مفید بود و دفع زهرها حیوانات بکند و رحم تر و تیغ زهر دار
مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی اندر سوراخ
قضیب نهند نعوظ تمام اورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگدازند
بعد از ان در قضیب مالند زن و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد
ساکن گرداند و بر براند و اگر نیم درم از وی با ب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک
طبیعت بود بیاشامند و بدان ادمان کنند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبه بود
و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم سکبینج بیاشامند و بدان ادمان کنند
فالج و خدر را بغایه نافع بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع
را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح ان اشق است و صاحب تقویم گوید مصلح آن
جوز بوا بود یا قرفه و بدل آن محروث بعد از انکه بآب بکوشانند چند جوش و صایغ

کند بوزن آن حلبه زوفراست و [illegible] نیز گویند و گفته شد حلبلاب لبلاب است و گویند لاله
و صنف سیم دو گفته شود حلم قرادا است و بشیرازی کنه گویند و گفته شود در قاف
حلیمو سیم حماض جبلی است و در صنف حماض گفته شود بعد ازین حلاق الشعر نوره است و گفته شود
حلحل و حلاحل بلموسی است و گفته شد حلتیت سورنجان هندیست و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهة نقرس و درد مفاصل و درد زانوها و مقوی بدن بود
و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ کند و مصلح آن
کاسنی و کثیرا بود حماما اماموم و اموس گویند و بشیرازی ماهو گویند و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است یک نوع مشهور است که بشیرازی ماهو
خوانند و نوعی دیگر مانند برسیا و شان است اما چوب وی زردی بود که بسرخی زند و برگ
آن سبز بود و خود و گل وی زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین آن دهی
رنگ بود ارمنی خوشبوی منضج ورمها گرم بود چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل
کند و چون با مادرچه بر گزندگی عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم چشم که از گرمی بود و ورم
احشا چون با زیت ضماد کنند سود دهد و ورم چشم و درد رحم چون فرزجه ازوی نخود
برگیرند و در طبیخ آن نشستن سودمند بود و نقرس را نافع بود و کسی که گرده وی و جگر وی
معلول بود چون طبیخ آن بیاشامد نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل
ازوی دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید
مصلح وی صندل و گلاب بود و اسحاق گوید مضر است بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و تیاذوق
گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل و گویند بدل
آن بوزن آن وج و بوزن آن زرنباد سبز حمر تمر هندیست و گفته شد حماض الاترج در صنف
اترج گفته شد حماض بری بود و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود
اما در خاک کره و زمین سست بود و انرا بیونانی طوطاق [illegible] گویند و بشیرازی سیج

انرا خلمو خوانند و در نقرس و درد مفاصل طلا کردن بغایه نافع بود و سرفه صفراوی را نافع
بود و بستانی بشیرازی ترشک خوانند و ورق آن مانند کاسنی بود و در وی حموضتی بود و
رطوبتی فضلی لزج و بهترین بستانی بود بریش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و
تخم آن سرد بود در اول و در وی قبضی بغایت بود و در باب با در صنف بزور گفته شد و اگر تخم وی
بسیار گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون
بپزند شکم براند و چون بپزند و بریان کنند با زیت و گشنیز خشک و اندکی زیره و آب
انار دانه بروی ریزند شکم به بندد و غیر بریان کرده هیچ که از روده بود و مره صفرا را
نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خارش دفع کند
و ازوی گل خوردن ببرد و گزندگی عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بطبیخ آن مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و با شراب چون بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و ورمها که در پس گوش
بود و اگر با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند بغایه نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر
بیخ وی در گردن بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبة
کهن از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض
براند حماض الماء در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود نزدیک بورق کاسنی و ساق وی کوتاه
بود و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند چون پخته
بخورند و تخم وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد و توحش
زایل کند و خفقان گرم را بغایه سود دهد و غثیان دفع کند و معده مستحمی بصلاح آورد
و خارش ساکن کند چون بپزند و بر اعضا مالند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان
ساکن کند و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان زایل کند حماض الارنب اکشوث
است و گفته شد حماض البقر حماض بری است و گفته شد حماض [illegible] حماض الملا است و گفته شد
حماض الامیر حسک است و گفته شد حمص بپارسی نخود گویند سفید و سرخ و سیاه

و کرسنی بود و بری بود و بستانی بود و بری گرم تر بود و اندکی تلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد
و سیاه بقوة تر بود در افعال و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول
گویند خشک است در اول طبعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید باه را بر انگیزد و حیض براند
و منفخ بود و لون را نیکو و صافی کند و نمش و رد و رمهای گرم را سود دهد و روغن آن قوبا را زایل
کند و از دار آن ریشهای پلید و سرطان و خارش بدن را نافع بود و تنقیع وی درد دندان و ورم
بن دندان را سود دهد و او از صافی کند و غذا بخشش زیاده از همه چیز چون از آرد وی
و شیر حسائی سازند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند
و فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود سود مند بود و باه را زیاده کند بغایت
تا حدی که چهارپایان مثل گاو و شتر و اسب نر نخود سیاه بجای علف دهند قوه باه ایشان زیاده
شود و سده گرده بگشاید و چون بسرکه جوشانند بکشند و بامداد بناشتا بخورند و صبر کنند
تا نیم روز گرم بکشند و اگر در آب جوشانند و همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند بناشتا
انعاظ تمام آورد و قضیب را قوه دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن
محتاج بدان سه خصلت بود اول آنکه طعمش ملایم طبع منی بود و کثیر الغذا بود و مولد ریاح و
نفخ بود و هر غذایی که جهه مجامعت خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و این نخود است
و زرده نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه
بجهه بند ادرار دوای آن بود که میان دو طعام بخورند و مضرت وی کم شود نخشی اما نخود بری
مسخن تر بود و مخنف تر شیرازی انرا نخود حلوایی گویند حمص ابو جلسا گویند و آن ابجار است
و در حل الحمامه گویند و گفته شد در الف حمیم [illegible] لسان الثور است از قول صاحب
جامع و صاحب منهاج گوید خمخم خمخم است که آنرا خبه گویند و صفت هر دو گفته شود
حمص حرض گویند و آن اشنان است و گفته شد حماط نوعی از جمیز است و گفته شد
در جیم حماحم صاحب منهاج گوید بستان افروز است و صاحب جامع گوید از

قول اسحاق بن عمران که حبق بستانی است و در بیان حبق بری گویند و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی
سپید و تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغم را نیکو بود
و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح گوید گرمتر و خشکتر از شاهسفرم
بود و غیر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرد جهه اسهال کهن نافع
بود و صاحب تقویم گوید سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی
بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین و معده و جگر از اخلاط بد پاک گرداند و بسیار وی مثانه را
بد بود و مصلح وی کندر و حماما بود حمام پارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است
و رطوبت بسیار گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و چون و فالج و خدر و لقوه و استرخا
بدن را نافع بود و شریف گوید چون زنده همچنان پرهای وی بکنند مجموع و پاک کنند و بر موضع
گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سر وی همچنان با پر بسوزند و سحق کنند و در چشم کشند
تاریکی چشم کوری را ببرد و در خواص ابن زهراوی آورده است در هر خانه که کبوتر بود از جذام
و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی هست و دیسقوریدوس گوید چون
ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل گرداند
و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجاب دماغ بود بکند و بیضه وی بغایت گرم بود و کبوتر
از کبوتر بچه سبک تر بود و اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز با سرکه بپزند و چون بخورند بعد
از آن مغز حیار [illegible] آن بخورند با لحم حیار [illegible] حمار ایلی صاحب منهاج گوید گرم و خشک
بود در سیوم و صاحب تقویم گوید از قول اسحاق که گرم و تر بود و خاکستر گوشت و جگر
وی چون با زیت بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود و جذام را سودمند بود و
گوشت وی و جگر او چون بپزند و در طبیخ آن بنشینند گزاز که از خشکی بود بغایت سود دهد
و جگر وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود
و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که بترسد دیگر نترسد و

وگویند که گوشت وی چون بخورد کسی که دهند که گزیده دیگر بگزیده و در خواص آورده اند که کسی را
که عقرب گزیده باشد باواز بلند در گوش وی گوید که عقرب مرا گزید و باز گونه بر وی شنید
درد از وی زایل گردد و وی را درد کند و اگر پوست پیشانی وی پاره مصروع با خود دارد تا
یکسال تمام و چون سال نو شود پاره پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال دیگر البته
صرع از وی زایل شود و در خواص ابن زهر آورده است که چون وی جگر سگ را عظیم با خوش
آید حمار وحشی بپارسی وی گور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر چشم وی کردن صحت چشم نگاه
دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه
بود و جوان نزدیک بگوشت اهلی بود و بغایت غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود
دهد و چون با روغن قسط بگوشانند جهت درد دست و گرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود
و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون ببرند و با
نمک و دارصینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند و گوشت وی با آب آن بخورند درد مفاصل و
بادهای غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطون و خروج ثقل
پیدا کند و اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمری بخورند و امثال
آن حنظل علقم خوانند و تخم وی را هبید خوانند و حنظل را بعربی کبست و بشیرازی کوست
خوانند و بکرمانی وی زهره گویند و بلغتی دیگر خربزه روباه خوانند نر و ماده بود ماده سپید و
سست و رود شکن باشد چندانک سپیدتر بود بهتر بود و پوست وی باید که بزردی زند که سپیدی
مایل بود و آنچه بکبودی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده
بود و آن سرکه حنظل بود و بهترین وی آن بود که سپید رسیده مندی بود که وصف کرده
شد و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم و بو حنا گوید گرم و خشکست در دوم
و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و
نقرس سرد را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک گرداند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ

حمار قبان فوکرامین

بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار سودا و صفرا بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی
صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند بود خاصه چون با ادویه
خلط کنند مانند انیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل و
اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست از دو درم تا چهار درم شاید قولنج بگشاید و مره سودا
خام بیرون آورد و شحم ان شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه تا دانک سم بود و باید که نعا
سحق کنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و بیخ وی نافع بود گزیدگی افعی و عقرب خوردن و طلا
کردن و حکایت کنند اعرابی که عقرب چهار موضع وی بگزیده بود دو درم از حنظل بیاشامید
در حال صحت یافت حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور کردن بواسیر را
نافع بود و چون بخود برگیرند بچه بکشد و اسحاق بن عمران گوید چون بگیرند حنظلی و سر آن
برگیرند و تخم آن بیندازند و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن محکم بگیرند با گل و در
آتش نهند تا چند جوش بزنند بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه گرداند و رها نکند
که زود سپید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل وی چون بخوشانند جهت استسقا بغایت نیکو
بود و گزندگی افعی را سودمند بود و حنظل باید که در گرما گرم و سرما سرد مستعمل نکنند
که اسهال موی او بود و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع
بود و گویند بوزن آن وی مل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن وی مل و
چهار دانگ وزن آن قند حنا بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال خرد کرده
باشند و طبیعت آن گرمست باعتدال و گویند معتدلست در گرمی و سردی و عیسی گوید سرد است
در اول و خشکست در دوم طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و نافع
بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و ورمها جهت خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامد
قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را که ابتدای آبله کند حنا را بآب بسرشند
و بر کف پای وی نهند ایمن باشند از آنکه در چشم بر آید و این مجربست و صحیح و اگر

تم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت نیکو بود و در خواص ابن زهر آورده است
که چون حنا بمسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب
کنند بشب بامداد بول آن کس سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود
حندقوقی بشیرازی اندقوقو گویند و بپارسی دیواسپست نامند و بری بود و بستانی بود و
حندقوقا بری را درق خوانند و حباقا خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس و معنی آن حندقوقا
بری بود و از ان بستانی طریفلن خوانند و بهترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در اول درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن
وی درد مفاصل را نافع بود و درد اشش و عصاره بستانی با عسل سپیدی که در چشم
بود زایل گرداند و بری و بستانی صرع را سودمند بود و استسقا و بول و حیض براند و
روغن وی همه بادها که در اعضا بود نافع بود و اگر طفلی دیر بحرکت آید چون بروی بالند
زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشیند همین عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب
وی بر گزیدگی عقرب ریزند درد ساکن کند در حال و چون بر عضو سالم ریزند لذع و وجع
پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع ببرد و حندقوقی خناق ببرد و درد حلق
و مداوای آن بکشند و کاهو و کاسنی کنند حباء الغول سنجار است و ابوخلسا گویند
و گفته شد حباء قریش جوار الصحراست و گفته شد حباء مجنون وسمه است و گفته شد حنطه
گندم بهترین آن بود که میان ممتلا به و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سپیدی
بود و سیاه بد بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون بخایند و بر
گزیدگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمامیل نهند بگشاید و روغن وی
قوبا را زایل گرداند و وی بهترین غذاها بود انسان را حنطه الرومیه خندروس خوانند و
خالاون سرگویند و گفته شود حوک بادروج است و گفته شد حور هندی مرح است
و گفته شود حوز رومی اگروفس خوانند و توز گویند و آن درختی است که پوست وی زرد

بود و گل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف‌تر از گل وی بود و
صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف‌تر از صمغ وی بود و آنرا سرو خوانند و ورق وی چون با سرکه
بر بهق سپید ضماد کنند بغایت نافع بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر
البول را سود دهد و ثمر وی منع آبستن بکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیف است و سخت گرم
نیست و یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع بود و اسحاق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر
زن با سرکه بیاشامد آبستنی را سود دهد حوم [illegible] و حمر نیز گویند و آن تمر هندی است و گفته شد
حواری آرد گندم سپید که بحریر بیخته بود حوجم ورد احمر است و گفته شود حوران و
حوفران این هر دو اسم طرخون است و گفته شود حور اسفندبار بستان افروز است
و گفته شد حیه مار است و انواع آن بسیار است الحیه در تریاق مستعمل بود قرص افعی
بود که از گوشت افعی سازند در صفت وی و منفعت آن در مرکبات گفته شود ان شاء الله تعالی
حیاه الموتی قنطریون است و گفته شود حی العالم ایرون خوانند و معنی ایرون الحی ابدا
یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و بشین بهار نیز خوانند و بعضی
گویند بستان افروز است و بعضی گویند تخم انست و این هر دو خلاف است الحیه محقق است
نوعی از ریاحین است و در تیر [illegible] بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کوچک
و بزرگ و [illegible] و بعضی گویند سه نوع است یک نوع کوچک خرد [illegible] بود در جاها
سایه و بن دیوارها و کوهها و قصبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش بود و ورق
بسیار ندارد [illegible] و جب بود و گل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و
از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و بسطبری انگشت بود و بهترین
وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشک است در اول و هر دو نوع
کوچک و بزرگ نافع بود ورمهای گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق
بر حمره و نمله ضماد کنند و ریشهای پلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش

[illegible]

دیوس‌بغایت نافع بود و آب وی مقدار یک درم با شامند نافع بود جهت سده که در
جگر بود و در مره و مسهل صفرا بود و مبرد و جهت گزیدگی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی
با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش روده نافع بود
و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبات مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را نافع بود و فولس گوید بیخ در آب
آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حدت دم را ساکن گرداند و صفرا قوت بدن
بد بود دیسقوریدوس گوید نوع سیم بقله حمقا بره خوانند و بعضی طیلاقون خوانند و
اهل روم ابلموا خوانند و این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت آن گرم بود و مفرح
جلد بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود به سر و مصلح
وی طین ارمنی بود حیصل حد قست و گفته شد

باب الخاء خانق النمر

صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و یسمی قاتل النمر و الذئب و هی حشیشة
و در صفت قاتل الذئب گوید قوته کقوة خانق النمر و هو ثمرة پس برین تقدیر این
دو اسم و ماهیة ان یکی سهو باشد انچه محقق است گفته شود خانق النمر نامیست که چون پلنگ
و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند خناق شان بکیرد و بدان سبب خانق
النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که ویرا زود تر میکشد و ان نوعی
از مازریون است بتحقیق اگرچه بعضی گویند اسپیل است و بعضی گویند و ثق
سیاه است و این هردو قول خلافست و انرا اقونیطن خوانند
و طبیعت ان گرم و خشک است در چهارم خانق الذئب قاتل
الذئب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص
است بگرگ که ویرا زودتر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوص است به پلنگ

خانق الذ

خانق الذئب مخصوص است بگرگ و ان بتحقیق وثق سیاه است و طبیعت آن گرم و خشک
در آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند گرگ چون بخورد بمیرد خانق
الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند الا که زیاده تر اما سگ را زود تر
میکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و ان از هندوستان خیزد
و انرا بهندی و پارسی کجله خوانند و ان اداراقی است و گفته شد خانق الکلب سادا و را
و گفته شود خامالاون صاحب جامع گوید وثا است و صاحب منهاج گوید نوعی از
مازریون است که آن سیاه است و صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریون است
و انکه گفته اند اسد الارض مازریون است سهو کرده اند اسد الارض وثا است
و خامالا اسم مازریون است و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول
بعضی متاخران که اسد الارض خامالاون مالس است که ان مازریون سیاه است
پس بر تقدیر قول صاحب منهاج معتبر بود و خامالیون و کالیون نیز خوانند خامالاون لوقس
معنی لوقس یونانی سپید بود و بعربی اسخیص گویند و به بربری دادا و در الف گفته شد اسخیص
ابیض و اسود و خامالاون مالس دادا اسود است و ان خامالیون و کالیون نیز گویند و ان
خانق النمر است و گفته شد خامالای یونانی یعنی زیتون الارض و ان مازریون است و گفته شود
انواع آن خالیدونیون و خالیدونیون نیز گویند و ان دو نوعست گویند بزرگ ان عروق
الصفر است و کوچک آن ماميران و معنی خالیدونیون دواء الخطاطیف بود و بدان سبب این
اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچه وی در آشیانه نابینا شود مادر برود و شاخی مامیران
بیاورد و در آشیانه نهد بچه نابینا بینا گردد بعون حضرت آفریدگار عز و جل خامالاون
خنطه رومیه خوانند و خندروس گویند و گفته شد خامابیلون بابونج است و گفته شد خاماپیطس
معنی آن یونانی صنوبر الارض بود و ان کافیطوس است و گفته شود خامادریوس
خامادریون نیز گویند و معنی ان یونانی بلوط الارض بود و ان کادریوس است و گفته شود

خاما اقطی معنی آن سومانی حمان الارض بود وان خمان کوچکست واقطی خامان بزرگ و
کهنه شود خامانیان خسر و دارو گویند وان خولنجا نیست وکهنه شود خامشه شبطرح است
وکهنه شود درشین جنبه بر زانحم است وشیرازی شغز کویند وباصفهانی خاکسی وبهری
سوارون و تبرکی مراشوه و بهترین ان سرخ حلوقی رنگ بود و شیرین وطبیعت ان گرم
وتر بود شری را سودمند بود و حصبه و اصحاب سودا و چون با شیر و نبات بیاشامند
بدن را فربه گرداند ولون را نیکو کند خبازی بپارسی خرو خوانند و بشیرازی نان کلاغ و
ان نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا بستانی است و ملوکیه بری و نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه
خوانند و ملوکیه گویند وان خطمی است وبری لطیفتر و خشکتر از بستانی بود و طبیعت ان سرد و
تر بود در اول و گویند معتدل بود و قول کسی که گرم و خشکست واین قولی دور است و ورق وی
چون برگزیدگی زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود وقتی که خام بود خاصه با زیت و ورق بری
نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره چون بر وی طلا کنند و در طبیخ وی چون زنان در ان
نشیند صلابت رحم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون با بیخ وی بخورانند نافع بود جهة
زهرها وادویه کشنده و برگ بری را با ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی چون خلط
کنند با تخم خندقوقا بری و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند و چون ورق وی
ببرند و برد ما میل بهند و در مهاکه احتیاج بشکافتن بود بگشاید و باد بیرون آورد و
بدان حقنه کردن گزیدگی روده و مقعد و رحم سودمند بود و آنچه بستانی بود معده را بد بود
و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهة خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود
نافع بود و اگر با روغن بپزند و ضماد کنند بر ورمها که بر مثانه کوده حادث گردد سودمند
بود و اگر ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و وی نافع بود جهة سرفه که از خشکی بود و خشونت
سینه و بول براند و شکم و ورق وی چون بخایند همچنان خام و با اندکی نمک ضماد کنند بر
ناصور که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد کنند با کمر بر سری که رفتن آن

ببر

سبب تری بود و سبوسه نافع بود و چون برگزندگی عقرب ضماد کنند خاصه چون با رب
بود و کل وی نافع بود جهة گرده و قرحه وی اشامیدن و ضماد کردن و قضیبان وی
نافع بود جهة زور و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خبازی بری بود که مسهل بود و خام
تا بحدی که گاه باشد که خون بیاند خبز بهترین آن بود که از گندم آفت نارسیده پاک
فربه صلب بود و نان سمید و حواری دشوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیاده بود و مولد
ریاح بود و سده جگر و سنگ گرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار بسبب زر غلیظ کند و چون
که از وی حاصل شود میل بسیاهی داشته باشد و نان سمید بدن را فربه کند و نانی که نخاله
بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد
میان باشد و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آن جهة خمیر داشته باشد و نان خشک کهن
شکم ببندد و نان نرم خشکار چون باب تر کنند و نمک و برقوما کهن ضماد کنند زایل گرداند
و وی شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها بود
که از گندم نو بدو چرب و حکه آورد و بواسیر و مصلح وی دهان و حلاوات و البان بود
و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود سبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل
بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام داشته
باشد و با اسفیدباج و طباهجات شور خورند و بعد از وی حواری گندم وی میان
سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطی آن و نزدیک
بسمید بود در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کد را سودمند بود و معده قوی گرم
و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی اطریفل
و زنجبیل بود بعد از آن ماء العسل خوردن و بحمام رفتن و خوابها دراز کردن مناسب بود
و نان فرنی تر بود و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای شیرین
بود و نان قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج

بهترین آن بود که از برنج سفید خوب زند و طبیعت ان سرد و خشک بود و غذای زوده دهد
و شکم به بندد و در معده هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو
تازه فربه زنند و طبیعت ان سرد و خشک بود شکم به بندد و غذا اندک دهد و مصلح وی خرمای
چرب بود خبز الغراب اقحوان است و گفته شد خبز القرود لوف است و گفته شود خبز المشایخ
کور مریم است و گفته شود خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند قوی تر از همه خبثها بود و از را
قلقطیس خوانند و بهترین وی فولادی بود املس پارهای کوچک سبک بر وی حشو نبود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و سود مند
بود جهت حشوه حنق و مقوی معده بود چون با شراب کهن بیاشامند و چون بواسیر قطع کند
و منع آبستنی بکند و چون بخورد [illegible] پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول بکند
و سلس المحکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد و
مقدار دانکی مستعمل بود و خبث الحدید بقوة مانند زنگار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند
منع مضرت دوائی که کشنده بود بکند مانند ماذریون و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود
که از خوردن برادة الحدید و علاج وی همچنان کنند که کسی که براده خورده باشد و اولی آن بود
که مدبر کنند صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خوسانند چهارده
شبانه روز بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند و بعد از آن استعمال
کنند و منفعت وی آنست که باه را زیاده کند و ورم سپرز تحلیل دهد و معده و جگر و سپرز و
اعضائی که محتاج تجفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه بغایت نافع بود و بدل
خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و اگر غیر مدبر بود بدل آن [illegible] بود خبث الفضه نعل بره بود و
بهترین آن بود که سبز رنگ سبک بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود و
ضعف و ریش را نافع بود و منع چون از ناصور و بواسیر بکند چون در مرهم کنند خبث الیابس
در قوة نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود خبث

الرصاص قوة وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت ان سرد و خشک بود سود مند بود جهت ریش
چشم بدل آن اسفیداج رصاص است خرق افسس است و گفته شد ختم الملک
خواتم الملک گویند و ان طین مختوم است و گفته شود خثا البقر زبل البقر است بپارسی سرگین
گاو گویند چون بر ورمها غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با سرکه
خون رفتن باز دارد و همه زهرها را نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند و رها کنند
تا خشک شود بعد از آن برگیرند و دیگر تازه نهند چند نوبت و چون بر پای منقرس نهند
با خاکستر و زیت سود دهد و بر گزندگی زنبور و نحل بغایة نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن
سود مند بود و بهترین وی آن بود که در فصل ربیع باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و مستسقی
بیاشامد بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کند [illegible] زادن بروی آسان گردد و بچه مرده بیندازد
و بچه زنده بکشد خدریق عنکبوت است و گفته شود خراء الرجال بزر البنج است و گفته شد
خردل ابیض اسفند اسفید است و گفته شد خردل الحمام جور حندم است و گفته شد خرزهره دفلی است و گفته شود خرقی جلر است و گفته شد خروع
بپارسی بید انجیر خوانند و بهترین وی بحری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند
تر است مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و شربتی از وی ده دانه
بود سفید کرده و اعصاب را نافع بود و هر صلابه که بود چون ضماد کنند یا بیاشامند
نرم گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون سحق کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبت
مائی بود و قی آرد و غثیان پدید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند و
ضماد کنند ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود دهد و خواه پخته و خواه خام
بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایة نافع بود اما مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود
خراطین رعار کرم گویند و ان امعاء الارض است و حم الارض نیز خوانند و ان کرم
سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شیب کلوخ و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی
در درجه سیوم بود و چون بکوبند بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند

بغایه نافع بود و گویند در ساعت سود دهد و با سه مرغابی جهة درد گوش نافع بود و چون با سرا
پاشامند بول براند و یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود باعصاب و مصلح وی
آن روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و
سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند خریع عصفر است و گفته شود و صاحب مفردات گوید نوعی از حرشف
است که بزبان سریانی تانیعب خوانند خرنوب نبطی خرنوب گویند و خرنوب الشوک و قسم قرنش نیز گویند
و در پارسی کور خوانند و اهل شام معرلی گویند و بعربی ینبوت گویند و گفته شود خرنوب شامی بپارسی
کور زره گویند و بشیرازی گبرکا زرونی گویند و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد
و خشک خشکی وی در دوم بود و گویند گرم است در اول شکم به بندد با وجود شیرینی و معده را نکرد
و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب برود و یا مشند و جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم
کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم به بندد و بول براند لیکن دیر هضم شود
و چون نارسیده بود بر ثالیل بمالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و روغن
گویند غذای بدن بدهد و طبیعت بندد و ریش معده را نافع بود و ارسالوس گوید نافع بود
جهة اسهال افراط و قوة بدن بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما محقق اعصاب
بود و مصلح آن لعاب دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید فایده هر روی کم کند و گویند مصلح
وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی سوراخ دار بود بوزن آن و گویند ظراثیث
و گویند قرط بوزن آن خرنوب هندی خیار چنبر است و گفته شود خرنوب مصری شجره سنط است
و گویند خرنوب نبطی بود و گویند قرط است تحقیق و گفته شود خردل بهترین آن بستانی
بود تازه فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحاله خود بماند و نجوشد و چون بکوبند و
بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر سر ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب همچنین سبیل حاجت
بری و بر عرق النسا و درد سپرز و هر دردی مزمن که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق

بدن نکند بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و از بخور وی گریزند کان بکوبند و خوردن وی
قطع بلغم بکند و چون با عسل یا موم گداخته با زیت بیامیزند و بر روی بمالند روی را پاک گرداند
و ورمهاء مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایه چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند
و بر جرب و قوبا طلا کردن بغایه نافع بود و مولف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ
چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره بر
انگشت بپیچد و بر قوبا مالد چندانکه چون آلوده گردد بعد از آن خردل کوفته بدان مالد آب
زرد بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و این مجرب است و رازی گوید اگر کسی درد دندان
دایمی داشته باشد که بی ورم بود چون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بیند و چون
بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهة رحمت لثیر غشی بغایت نافع بود و سده
مصفاه بگشاید و در داروهای چشم جهة شبکوری نافع بود خاصه چون بکوبند و در آب
ببرند و با عسل در چشم کشند و چون با بوده نمک یا شراب بیاشامند گرم بکشند و آلراب وی
در گوش یا دندان چکانند درد ساکن گرداند و سپرز بگدازاند و با ختناق رحم سود مند بود
و باه را زیاده گرداند و بتهای کهن را زایل گرداند و مقدار مستعمل از وی مقدار دو مثقال بود
و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بترکی انزاقچی خوانند و همه معطش باشند و در دسر
آورد و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن
نمک هندی با وی اضافت کنند و پاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب
بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن تخم شلغم است خردل بری
لبسانست و گفته شود خردل فارسی نوعی از خرف است که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل
سپید گویند و گفته شد در الف خرء و خروج خوانند و آن جبارست و گفته شد خردل ابیض
هم خردل پارسیست و گفته شد خراسیون ابیض بیخیست که پوست وی مستعمل است و به هیچ گیر ماند
و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و طعم از خردل

سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشها بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی هست که ریشه
ندارد و املس بود بغایت صلب بود و بهترین آن بود که سپید بود و زود متفتت شود و لعاب
داشته باشد و در حال زبان را بگزد بعد از آن بگزد سخت و طبیعت او گرم و خشک است در وسط
درجه سیوم و فولس گوید گرم و خشک است در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را نافع بود و معی
بلغم و اخلاط سرد بود و معده را پاک گرداند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون بیخ
بخور بر گیرد حیض براند و بچه را بکشد و لحم وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و وی
در شیافات جهت تاریکی چشم مستعمل کنند روشنایی چشم بیفزاید و او آن بود که یک رطل
از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران بخیسانند و سه روز بعد از آن بر تند تا دو دانگ
بماند و صافی کنند و فوق مقدار ندود و رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف
آن بگیرند و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این سالم
بود و ایمن کسی که بپاشامد و اگر سحق کرده بود و بوی آن بدماغ رسد معطس باشد و سر ره بدا
کند و اگر سحق کرده بپاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند و قی آورد بقوه و خناق بازدید
کند و افراط کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی نیم تسو بود و کسی که وی خورده
باشد بر از وی چون مرغ بخورد بمیرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و بیخ
بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که وی خورده باشد بمرق
مرغ کنند و بوی‌های خوش و کسی که بپاشامد نشاید که معده وی خالی بود و از خواص وی
که چون با سویق و عسل سرشند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل
وی جوز القی بود یا ماهیزهرج وانی اسود واقت وی زیاده از واقت ابیض بود و وی بورق
جنار ماند اما سکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و گل وی سپید بود اندکی بسرخی
مایل بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و بیخ وی سیاه بود و ریشها داشته باشد و برگ
باشد و پوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینها خسک روید و چون وی را بشکنی اندرون

وی چون غبار بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون
گره مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون نه و بیخ وی اندک ریشه باریک
داشته باشد و از اخالمیکی خوانند و رجل الراعی خوانند و مالسودیون و مالیوس گویند
و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و داء الثعلب
و داء الحیه را نافع بود و چون با موم و کندر و آب رفت ماروغن قطران سامبر بهم بر
مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و بخور کردن
همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود
و چون در داروهای چشم کنند قوه باصره مدد بود و دفع سودا کند از جمیع بدن و مسهل صفرا
و بلغم بود و صفرای غلیظ مستفرغ کند زیاده از سقمونیا و در علتهای مزمن که بدارو محتاج مسهل
محتاج بود مانند مالیخولیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود و مره صفرا و مره سودا براند بیالی
و شربتی از وی یک درم بود تا نیم مثقال با فودنج و سعتر و ادویه ملطفه گرم که معده را سود مند
بود و بعضی در سکنجبین حسانند یا شراب شیرین بعد از آن بخو آب بپزند یا مرغ و مرق
آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما مضر بود بگرده و اسهال بسیار رو باشد که
خناق آورد و مقدار دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن دو قوه کثیرا
و فطراسالیون و سعتر بود و بدل آن نیم وزن آن کندس و نیم وزن آن ماهیزهرج و گویند
بدل آن گندش است و پوست بیخ کبر مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است
و چهار دانگ وزن آن غاریقون و گویند بدل آن کبیکج است خرء الدیک و الدجاج سرگین
خروس و مرغ بود مجموع سرگینها مسخن و مجفف بوند و مصلح قولنج بود و چون با سرکه
یا سرکه بیاشامند تریاق فطر خانق بود با عسل و چون بیاشامند بول را مستعمال تسخین
بلغم آورد و سرگین خروس چون سحق کنند و بر گزندگی سگ دیوانه بنهند نافع بود
سرگین موش بود گرم باشد بر داء الثعلب طلا کردن سود مند بود و خاص خون

بابرکه بود و اگر باکند رو شراب سانشامند سنگ گرده بر براند و اگر از وی شیاف سازند و کودکان
بخود برگیرند شکم براند و چون بر بنده در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند
سفیدی ببرد و مژه برویاند و رطوبة قرنیه پاک کند و الضفادع طحلب است و گفته شود و برز
بطیخ است و گفته شد و امغان نبا نیست بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ آن
مانند سنبل بود و بوی آن هم به سنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیک سنبل و در طعم
وی اندک حلاوتی بود و فه بقلة الحمقا است و گفته شد و ماش مرماحور است و گفته شود و
و کوش لسان الحمل است و گفته شود و طال قرطمان گویند و سرطمان و گفته شود و فغ
نمر عشر است و گفته شود و فطان بنومه است و گفته شد و ماش حند بد ستر است و گفته شد
فرف لطیف ترین و فها و ف سرطان بحری بود و طبیعت وف سرد و خشک بود و جلا دهند
بود خاصه وف تنور و وف سرطان خشک چون سحق کنند و با هم چندان تخم ترتیزه کوفته
طلا کنند بهق و کلف و نمش را زایل گرداند و مرهمی که از آن سازند و احتها روید بصلاح آورد
د و ب و قرحها را بغایة سودمند بود و وف تنور بر توس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا
کردن بر قوبا و جرب و حکه و سعفه و حصف نافع بود و وف عصار حنی دندان را جلا
دهد و وف مضر بود با عصاب دماغی مصلح ان روغن بنفشه بود و مقدار مستعمل از وی دو درم
بود و امی حنری بریست بشراری اروانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ
شهر بود و چون سانشامند سوء المزاج را نافع بود و حکه و سبزه و چون بدان بخور کنند بوی
کنده که باشد زایل گرداند و مسخن رحم بود و مجفف رطوبتهائی که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند
و نیکو و چون زن فرزجه از وی بسازد و بخود برگیرد آبستن گردد بفرمان حضرت آفریدگار و
این مجرب است و چون سحق کنند و با ارده بسرشند و بر جراحات ضماد کنند تحلیل دهد خسف
جوز است و گفته شد خس بپارسی کاهو خوانند و بری بود و بستانی بود بهترین وی بستانی
بود تازه بهن و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم و ارت معده را نیکو

بود و خواب آورد و بول براند و خونی که از وی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر
حاصل شود و میل سردی دار مسه باشد و جهه آب گردش نافع بود و اگر ناشسته بود در وی
نفع کمتر بود و اگر شسته بود نفاخه در وی زیاده بود و اگر در میانه شراب خوردن بدان بقل
کنند مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتهای طعام باز دید آورد
و یرقان را نافع بود و جهه ورمهای گرم و برحمره طلا کردن و بر وی ضماد کردن سودمند بود
و بیخوابی را زایل گرداند خواه خام خوردن و خواه پخته خوردن و قطع سیلان منی بکند و درد
چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و تخم وی چون سانشامند نافع بود جهه کسی که وی را
احتلام بسیار افتد و قطع شهوة جماع بکند و کاهو بری لبن وی در قوه مانند لبن خشخاش بود
و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نمد رم لبن بری مسهل کیموسهای بود و جهه گزیدگی عقرب
و رتیلا نافع بود چون سانشامند و بسیار خوردن کاهو چشم را ضعیف گرداند و تاریکی
آورد و حواس را تیره گرداند و مصلح ان ملیله مربا بود و اولی آن بود که بعد قوقا باشیشه
کنند و آب را زیانه در چشم می چکانند و کاهو مضر بود بباه و مصلح وی کرفس و نعناع بود
حسک الحمار سنجادات و هو فلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد خرد داد و
خولنجان است و گفته شود خشخاش سفید بستانی بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد
و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم نافع بود جهه سرفه گرم
و برای سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که فرود آید از سر و با عسل منی
زیاده گرداند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی
شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا قند و صاحب تقویم گوید
بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن مصطکی و سلیخه بود و اسحاق گوید پوست وی مضر بود
بشش و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بر بندد و آب بر
سر ریزند و وی را چون ضماد کنند بر شانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب جوشانند

تا ثمره بار آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی که در شکم وی خلط غلیظ بود خشخاش اسود صاحب
تقویم گوید بری بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید بری مقر بود و بهترین وی فربه تازه
بود و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم
خاصیت کل وی آنست که ریشها چشم مواشی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند و با سرکه
بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون با آب
خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای
چشم استعمال کنند نافع بود و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند
و خاکستر با روغن گل و سرکه بر چوب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود آید بغایت نافع
بود و چون سحق کنند و با سرکه بر شنند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از
آفتاب بغایت سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بریش و مصلح وی تخم رازیانه بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود خشخاش زبدی متقن افرودوس
معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب اورا این اسم خوانند که چون زبد سپید بود و بعضی ارقلیا
خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سپید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت
و طبیعت نزدیک بخشخاش بود خشخاش بحری متقن خشخاش بحری بود و غلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین
سبب وی را متقن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید بر [illegible] طلا کنند با شیر نافع بود
و چون تخم وی بجوشانند با آب تا ثمره بار آید و طبیخ وی بیاشامند سودمند بود جهت علت
جگر که از خلطی غلیظ بود خشخاش بحری خشخاش متقن است که گفته شد خشک انجبین عسلی خشک است
که از کوهستان فارس خیزد از حدود گازرون در میان گچ و طبیعت آن گرم و خشک بود
گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی قوی بود از عسل در همه حالی و بدل آن بوزن
آن عسل و هم وزن آن گزانگبین بود و گویند یک وزن و نیم عسل بود خشل متقال است و گفته شد
خشکار آردی بود که نخاله از وی بگرفته باشند [illegible] سیسارون است و گفته شود

بهترین آن خایه خروس بود فربه و نیکی و مدی خصیه بحث حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود
گویند سرد و خشک بود غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیاده کند و وی سوار
مضم بود خاصه که از حیوان سیر بود و مصلح وی بجدان و فوتنج کوهی بود و نمک و سعتر خصیه
الثعلب بهترین وی شیرین بود که از وی بوی منی آید طبیعت آن گرم و تر بود در اول تشنج
و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع را برانگیزد و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود عظیم
قایم مقام سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب
منزده شربتی از وی دو مثقال آورده است که این بحث و درین جا قول صاحب جامع معتبر است
و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند ثمن است و صاحب منزده که این سطر است که
این بحث و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم ترتیزه و گویند بوزن آن تخم
خیرو و بوزن آن بوزیدان و هم وزن آن تخم انجره و گویند بوزن آن تخم خیرو و صاحب تقویم گوید
ثم معده را موافق بود و مصلح آن عصاره لسان الحمل است و شکر خصی الکلب بحیث مانند
خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و
آن زوجی بر ورق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند
نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند ماده آورد و طبیعت وی گرمتر بود و در نوع
بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل بود و ورمهای بلغمی و ریشها ابلد خورنده را نافع بود و قلاع را
و [illegible] ناصور و گویند چون تر بود باه را زیاده گرداند و چون خشک بود منقطع شهوت
باه بود و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده گرداند و اگر نوع کوچک بخورند
منع آن بکند بر خلاف بدیگر و وی مسخن نشو بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش
سیاه بود خصی ابلیس جلبوست و گفته شد و سوما ابی نمونوفن خوانند خصی العجایل
خایه گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ آورد تمام و مقوی باه بود خصی
الایل خایه بز کوهی چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی خصی

البحر چند سدر است و گفته شد خصف و برگ نارسیده بود و بشیرازی هوکیک گویند خصلاف

درخت مقل است گویند مقل مکی است و گفته شود خطمی بهترین وی سبز کوهی بود که گل وی سپید بود

و آنچه بستانی بود ورد الزوانی خوانند و بری را نجم المرج خوانند و بیونانی الیا گویند و گل ویرا

کثیر المنفعه خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین بود و انضاج

و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه نافع بود وقتی که در آفتاب نشینند و ورمهای ظاهر

نرم گرداند آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دملات و ورم پستانی که از گرمی بود و ورم مقعد

که هم از گرمی بود و درد مفاصل را با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را نافع بود و رعشه

و طبیخ بیخ وی چون بپاشند سودمند بود جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای

خام غلیظ و عرق النسا [illegible] خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط و مرغابی

بکوبند و صمغ البطم و زن بخود برگیرد جهت ورم رحم و انضمام آن بغایت نافع بود و طبیخ

تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن

گرداند و تخم وی خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد

دندان را ساکن گرداند و با سرکه بر بهق بمالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزیدگی

نحل بمالند سودمند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگان

کند و دیسقوریدوس گوید مجبر اعضاء شکسته بود و مقوی آن و سه درم از وی قولنج را نافع بود

و چون بیاشامند خون حیض براند و بول و جهه اخلاط سوداوی بغایت مفید بود و صداع

و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود

و اگر ورق آن با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی عقرب و جانوران نافع بود و بر سوختگی

آتش همچنین و خطمی جهت سرفه گرم نافع بود و چون با آب گرم لعاب آن بگیرند و با قند

بیاشامند و ورق وی در ضمادات ذات الجنب سودمند بود و پوست بیخ وی چون

با آب بر بندد مفاصل و اعضاء صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان

سوزش بشویند نیکو گرداند و پاک و تخم وی یک درم و آرد استخوان [illegible] و با سرکه بسرشند

و بر ورم [illegible] طلا کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود

چون بیاشامند و مولف گوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس گرم با گلاب ضماد کردن بغایت

مفید بود و جهت سرفه صفراوی با نبات سفوف ساختن یا بجلاب گرم خوردن بغایت

مفید بود و اسحاق گوید مضر است بشش و مصلح آن عسل بود و صاحب تقویم گوید مضر است

بمعده و احشا و مصلح آن عصاره ریباس و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی

بنفشه نیلوفر است خطاف و سماست و گفته شود خطاف بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ

وی و خاکستر وی روغن گویند سرد و خشک بود احشا را زیانمند بود و مصلح آن [illegible]

و [illegible] بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه پرستوک وقتی که ماه در افزونی بود و شکم

وی بشکافند و سنگ پاره در شکم وی بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ بود از هر رنگی

چون در پوست گوساله بندند یا پوست گوسفندی کوهی یا گاو کوهی پیش از آن که خاک بروی

نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل گردد و خوردن وی روشنایی

چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند [illegible] را قوة دهد و اگر با عسل [illegible]

و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند و سرکه و کسی که [illegible] داشته باشد یا داء الثعلب بر اعضا

در حمام طلا کنند و بنشینند تا [illegible] و آید بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود و اگر [illegible]

کنند و خشک کنند و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل

در چشم کشند در ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود و شحم وی چون سحق کنند بروغن زنبق

و بر ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود و این رسم در خواص آورده است که

چون بگیرند سر و پر پرستوک یکی نر و یکی ماده و بآتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کسی

که آن شراب بخورد مست نشود و چون وی چون بخورد زن دهند [illegible] شهوة

و شبق وی زایل گردد و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد

و مجربست و ارسطاطالیس در منافع اعضاء حیوانات گوید زهره و پرستوک چون بدان سعوط
کنند موی سر و ریش که سپید شده باشد سیاه گرداند و دندان نیز هم سیاه گرداند چون خواهند
سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان را سیاه نگرداند سرگین وی چون با زهره
گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند در هنگام سپید شود خطبان خطاف است و گفته شد
خفاش و وطواط خوانند و در پارسی شب پره گویند و بشیرازی موش کور و شب بغ گویند چون
بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون در روغن
بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند و گویند چون
سرند و مرق آن با شنا مند سکم بر آند و در دو رک سودمند بود و خاکستر وی روشنائی
چشم را زیاده گرداند و این زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنی
با روغن زیت بر نهند چنانک تباه شود و صافی گردانند و روغن بردارند و بر نقرس مالند و
فالج قدم و رعشه و ورم در اجساد و ریو بغایة نافع بود و رحمت زایل گرداند و اگر زنی دشوار
زاید زهره وی در فرج زن مالند در حال بر آید و آن مجربست و اگر دماغ وی بر کف پای مالند
باه را برانگیزد و اگر با آب بجوشانند تا تباه شود و در سوراخ قضیب چکانند بول براند و
اگر طبیخ وی در آبزن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را بغایة نافع بود و دماغ وی چون
بسوزند و سحق کنند و در چشم کشند سپیدی زیاده که در چشم بود زایل گرداند و سرگین وی
چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب ساذج در چشم کشیدن سودمند بود
جهة نزول آب و اگر سر وی در شیب جامه خواب پنهان کنند و کسی که بر آن خسبد و باند که
نداند بخواب نرود و خواب بروی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند
و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند و الفت گیرند
و اگر در سوراخ موش نهند موشان همه بگریزند خنج فودل پرست و در لا صعت
بلسان گفته شود خلال المامونی ادویه است و گفته شد خلاف بپارسی بید گویند و خلاف

لمح بهرامج است و گفته شد و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از ورق بیرون آید
و بهترین نبید آن بود که بر کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و ورق
وی سرد و قابض باشد یا یک بکوبند و در وی تخمی بود در پس خون چون بروی ضماد کنند تر
کرده و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و نمله ضماد کنند
زایل گرداند و آب وی درد سر زایل کند و آب ورق وی بغایت نیکو بود جهة ماده که
از گوش گشوده باشد و روانه شود و ثمر وی بر جراحتی که بر حدقه زده باشد نهادن نیکو بود
و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهة ضعف بصر سودمند بود جهة سده جگر و مقدار آب وی
مسته درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشر اسیف و مصلح وی گلاب بود حلیان قنه
است سوبانی و گفته شود خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب القوی بود از جوهر مختلف
گرم و سرد و سردی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک است
در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دهد کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد
بکند چون بیاشامند یا آن عضو که خون روانه بود بدان بشویند یا تر کنند یا در آن کشند
قطع خون رفتن بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد
و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه چون با سب
سماق بود و بن دندان محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف با سفنج
بدان تر کنند با اسفنج و بر جراحات نهند منع تورم بکند و ریشها که در بدن پیدا شود
از حمره و نمله و جرب و ترو سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس چون با عفص او دویه موافق
این رحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید و خورنده چون دایم بسرکه بشویند
زایل کند و چون پشم با شیمه بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت
آفتاب بود زایل کند و بخاری و استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش و گرمی که در گوش
بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و هر گزندگی جانور

جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب سم ان واگر بدن گرم
گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایه سودمند بود و جهه دفع مضره افیون و شوکران
و خانق النمر و شیر که بسته بود و چون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهه دفع مضرت
قطر کشنده و چون بدان مضمضه کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاه را
نافع بود و علق که در حلق چسبیده باشد بیرون اورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک
کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت دهد و ماده تیز دفع گرداند و چون
بروی ریزند و جهه درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد و انچه از گرمی بود بسبب
سردی و انچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وست و این خاصیت که در وی است در غیر
وی نیست و سرکه که از انگور بحشی گیرند با نمک نافع بود جهه گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر
بود بسودا و بی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف گرداند و عصب را زیان دارد از
واگر مداومت خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون باب و قند ممزوج کنند مضرت
وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام بود و سد خل العنصل بپارسی
سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهه عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه
کنند بن دندان را محکم گرداند و گند دهان را زایل کند خاصه چون هر بامداد بیاشامند
دو درم از وی بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریشی
در وی بود و چون بناشتا بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم کند و اواز
را صافی گرداند و معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و معده و
بها را نافع بود و لون را صافی گرداند خاصه در زمان بغایت و درد عصب را زایل گرداند
واز دو درم ابتدا کنند تا بیست درم هر روز قدری می افزایند صنعت ان بستانند اسقیل سفید
پاک و نگار دو چوبین پاره کنند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد
از ان یک من از وی در هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در افتاب نهند

در تابستان از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین
تا عنصل مهرا شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من
کنند و در افتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما انچه دو ماه در آفتاب نهند قوة
وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود خلال بپارسی خلال بلعت وادی القری و بلوط المدینه
بسدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه وی صالح تر از بلح بود و انچه رسیده بود
مسهل بود و انچه نارسیده بود ممسک بود خلد بپارسی موش کور خوانند و نیز از انگشت
برگ گویند و ان جانوریست کور و در شیب زمین باشند و گویند گرسنه هست و هیچ نبات
و اشجار می خورد و در شیب سازو کند ما مستر می باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ
بدر آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز و گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی از
جمله سموم قتاله است و این رمی در خواص اورده است خونی که در گوش بود چون بر خنازیر
طلا کنند بغایه نافع بود و خنازیر را زایل گرداند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و
کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گند بینی ببرد و کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندند شفا
یابد و بمهر ارس گوید دماغ وی چون بروغن گل بگدازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند شفا یابد
و هر جرکی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند خلر جلبان خوانند و بعضی گویند ولی
جبیست نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و ولایت لرستان بسیار خورند و بنان پزند
و همچنان بنها مانند عدس و باقلا پزند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند
اما دوار اور دو بزبان قومی کرو خوانند و بشیراز ی وطبع ان سرد و خشک بود و غذا
اندک دهد و خون بد از وی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایه
نفاخ بود و چون طبیخ وی با عسل بیاشامند خلطهای بد از امعا براند و حیض براند و
محلل و ملین فضول سینه بود و اگر گاو بخورد مانند کرسنه بود در فربهی و نوعی از وی هست
که بزرگتر بود و ان بحمه شاید خورد و وی را بسیله خوانند و ان نوع بری بود و چون زبان

بخورند شیر شان بیفزاید خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و
عقار و قهوه و قرقف و رحیق و نبید خوانند و بپارسی شراب میگویند و بسیاری سکی
خوانند و بهترین آن بود که قوام او معتدل بود و لون آن زرد بود و خوش بوی بود بی
آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و آنرا ریحانی خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشوار خوار بود لیکن گوشت
زیاده کند و آنچه سپید بود و رقیق غذا اکتر دهد و محرور مزاج را نافع بود و ادرار بول
کند و شکم براند و نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سپید و وی
میانه بود در هر حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند
اما مثانه و گرده را موافق بود و اما آنچه در وی قبضی بود در وی ادرار بول زیاده بود و مصدع
و مسکر بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیاده بود و قطع سیلان
مواد بکند و آنچه لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر
بود با عصاب و حواس الذ بود طعم بود لیکن چون بغایه کهن بود و رقیق و سپید بول براند
اما مصدع بود و اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود با دانگیز بود و دشوار هضم
شود و بول براند بهترین آن بود که گفته شد در اول سودمند بود جهة شهوه کلبی و زمد و بلغمی
و غشی و سفا زهرها بود و هضم را نیکو گرداند و چون بهکمند تشنگی ساکن گرداند و بول براند
و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضرت عقل بود و سبب رعشه ضعیف و حکه ضعف و مسطل باه
بود و شهوه غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و ربع و بحر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و
سکته و مرگ مفاجا آورد و سهو و اگر بناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق
آورد و التهابات و اوجاع و مداوای او بفصد باسلیق بود و اگر خواهند که مستی کمتر کند رب
غوره با لحم کرنب مشغول کنند و غذا اکتر خورند و بالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور
مزاج بود سقنقنا نارمه کنند و سیب مز و کاهو و خیار و طلع و غدا پیشتر از شراب خوردن

انس غوره و اشش سماق و انار دانه خوردند و دفع مضرت وی شراب اترج یا ریباس
کنند خمیر تری و خشکی وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در
دوم و کهنه وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوه متضاده بود مرکب از سردی و گرمی
سردی وی جهة حموضه بود و گرمی وی جهة عفونت و گرمی طبیعی از جهة نمک دارد و در
قوه جلا بود و جذب ماده بلغمی بکند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه ورمها
بود خاصه دمامیل چون با نمک بسایند و اگر ضماد کنند بر وجع باورمی که در سست ای بود نافع
بود و چون معتدل بود در آب جوشانند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر
و تسویق زعفران و دانگی قند مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین حمار بکند
و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگ سم وزن آن روغن سعته بالان بیامیزند
و بدان غرغره کنند سودمند بود جهة ورم اندرون حلق چون در آب حل کنند و از آن حسابی
و قطره چند سرکه بدان بچکانند و بیاشامند قطع اسهال بکند خمل سودمند است و گفته شود
خمان دو نوع است بزرگ و کوچک بیونانی خاما اقطی گویند و بطبیعه بذقه خوانند و گفته شد در
باب با در صفت ثمر آن که از ابل خوانند و خمان بزرگ را سوقه خوانند و گفته شود و قوة
هر دو مجفف بود و مدمل و محلل تحلیلی معتدل و قوة خاما اقطی مبرد بود و مسهل بست رطوبه مای
که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون بر سر زند مانند سرهای دستی مسهل بلغم بود
و مره و ساق وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب جوشانند
و با طعام بخورد مستسقی دهنده را نافع بود و اگر کسی را که افعی زده باشد بیاشامد بعافیه
سودمند بود و اگر باب بر زند و زن در آن آب نشیند صلابت رحم نرم گرداند و بجای صلاه
بار آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه
گرداند و ورق وی چون تر بود با پست خوک بسایند و بر ورم گرم ضماد کنند سوختگی آتش
و گزیدگی سگ دیوانه را بغایة نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود

حجاست و گفته شد در جاحمه اوراق بحکست است و گفته شد در باب دال دهد و حماه اوراق
گفته شود خماهان صندل حدیدی خوانند وان حجری که سیاه رنگ بود وان دو نوع است
نر و ماده از ان نر بغایه صلب بود و تیره رنگ و چون باب بسایند محک آن زرد بود
مانند زرنیخ وانچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و اگر باب بسایند
محک آن چون زنجفر بود سرخی بغایه و طبیعت وی دو سرد بود و آن نوعی از آهن است وانرا
در پارسی خماهن خوانند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و حمره بر مرغ سود مند بود و
حرارت آن بنشاند و خفقان ساکن گرداند و هر دو نوع این خاصیت دارد در ورمهای
دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که تبرید و تسکین در وی زیاده است از محک نوع نر
خندریل نوع از کاسنی بری بود اما بغایه تلخ بود وانرا بعصید خوانند و ورق وی بکاسنی
صحرایی ماند و تخم وی و گل وی و ساق وی همچنین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی صمغی
پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلایی و قوت وی مانند کاسنی بستانی بود اما بسبب تلخی
وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر سامیرند و در زوفه
بمقدار رسوبی وزن نخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی با هیچ همچنان بکوبند
و با عسل بسرشند و قرص سازند چون آب بگدازند و با نطرون سامیرند و بر بهق مالند نافع
بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل گرداند و بیخ وی همین عمل بکند چون تر بود و بس
روی زنند و رطوبتی که روی چسبیده شود در بن موی زیاده که در چشم بود چسبانند موی
زیاده زایل گرداند و چون با شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و آب وی چون
با شراب بپزند و بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون باب کاسنی حل کنند و در چشم کشند
با سبیل که در چشم بود زایل گرداند و شبکوری را دفع کند و اگر دو درم از وی با خمر بیاشامند یا بر
موضع گزیدگی افعی بنهند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند و لیس وی در موی
چشم همان عمل بکند خندروس حالاوین گویند و ان را حسطه رومی خوانند و در پارسی گل

گویند

گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای وی سردتر از غذای گندم بود و کمتر اما غذای
نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت به بندد و معده را نیکو بود اما نفاخ بود
و چون با سرکه بپزند و بر خنازیر ضماد کنند قلع کند و اگر طبیخ وی حقنه کنند نافع بود
جهة قرحه امعا خنثی رواق خوانند و بزبان بربری اینکلیلس و ورق وی ماند ورق
کندنا شامی بود و ساق وی املس بود وانرا انبارزیقن هم خوانند و بر سر وی گل سپید بود
و بیخ وی دراز بود و گرد شکل بطریق بیخ نیلوفر و مجوف بود و گفته شد در اصل الخنثی
و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر است و دیسقوریدوس گوید چون بیاشامند
بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهة درد پهلو
و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند
بعد از ان که بصوف پاره موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت
در آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر سفاق که از سرما بود بمالند نافع بود و بر سوختگی
آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش زایل گرداند و گرانی
وی سرد و اگر ورق وی و گل و بیخ آن بر موضع گزیدگی جانوران ضماد کنند نافع بود
خاصه چون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ور
بلید و بثنها بند و ورمها که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود بثنها
چون با سویق بیامیزند نافع بود جهة ورمهای گرم در ابتدا از ان ضماد کردن و اگر آب
وی بگیرند و در گوش مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اگر بهق سپید در آفتاب
بحقه باره بمالند نیک و ان بیخ طلا کنند بغایه سود مند بود و اگر تخم وی و گل وی با شراب
بیاشامند بغایه نافع بود جهة گزیدگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند
زایل گرداند و اگر بزیت بجوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر
سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه

وذنیت بخور بند یرقان را نافع بود بغایه کال و استسقا را نیز هم مفید بود و بسیار وی
مرار آورد و مصلح آن آب تمر هندی بود یا غوره خنفسا بشراری و وک تس کی گویند
اگر بازیت بجوشانند و در گوش چکانند در حال درد ساکن گرداند و همچنین اگر سحق کنند
همچ حمل کنند و در خواص ابن زهراورده است که خنفسی چون در هشتیب کل کنند مرده شود
چون باز در سرگین کنند زنده شود و اگر سرها خنفسی در برج کبوتر نهند میان کبوتران
اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر موی وی پاره کنند و میل بدان فرو
برند و ان رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل گرداند و اگر بازیت بجوشانند
و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند کری که نو بود زایل کند و چون با ریت سر ببرند جدا
که قوت یا روغن بدهد و آن روغن در بواسیر مالند بغایت سود مند بود تمام و اگر بدان ادمان
کنند دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را هم کوفته کنند و بر موضع گزیدگی عقرب نهند
درد را زایل گرداند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن
که با زاز وی اشیانه سازد هر لب دریا وقت بچه کردن و انرا در خانه باز یابند و وی از
زمین یونان خیزد و زمین یونان آب گرفته است کس انرا نیابد الا در خانه باز و انرا بکنند
و پاره پاره ببرند و انرا خسرو دارو خوانند و ترکی قره قات گویند و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج را زایل گرداند و درد گرده
را نافع بود و باه را زیاده کند و بوی دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را
نافع بود و بول ببندد و چون از سردی گرده و مثانه بود و وجع با و صداع که از سردی
بود و سرطان و خنازیر در دها بلغمی و سوداوی بدن را نافع بود و بادها بشکند و بلغم براند را
نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک می کند و هیجان انرا و اگر قدری در دهان
گیرند بعوط آورد و صاحب جامع گوید یک درم چون از وی سحق کنند و بر سر حمار ریکی بنشر
کا و افشانند و بناشتا ناشتا مند در قوت باه بغایت سود مند بود و مجرب و از خواص

وی آنست که در هر دیگ و کاسه که بود مگس گرد آن نگردد و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع
بود و قوت اعضاء باطنه بدهد و گویند مضر است بدل و مصلح ان کثیرا بود و حیرهای چرب
و صاحب تقویم گوید مضر است بحجاب سینه و مصلح وی صندلی و طباشیر بود و بدل وی
قرنفل بود و اسحاق بن عمران گوید بدل وی دار صینی حینی بود و گویند بدل الی نعل
بود خولان حضض است و گفته شد خوخ بپارسی شفتالو خوانند و بهترین آن بود
که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و ان نوع را آلو خوانند و
از معده زودتر بگذرد و انچه صلب بود و استخوان بر گوشت چسبیده بود غلیظ بود
و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول
بود و در وی قبضی بود انچه پخته بود ملین بود و معده گرم را نیکو بود و انچه غض بود
قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود و انچه خشک بود بجوشانند و طبیخ
آن بیاشامند قطع سیلان فضول از معده بکند و شکم اما خشک وی دیر هضم شود
و انچه تر بود و رسیده اشتها طعام باز دید کند و مزاجهای گرم و خشک را باه زیاده
گرداند و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل گرداند و فساد وی چون فساد
زردالو نبود و لذیذتر از وی بود اما غذائی وی غلیظتر از غذای وی بود و زودتر
متعفن شود و مولد بلغم بود و او آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل
یا شراب ریحانی و اگر ورق آن با بهاران بکوبند و آب آن بیاشامند حب القرع
کرمها را بکشد خوخ اقرع گویند ساده هندیست و گفته شود خوخ فلقی سنه قاقلة است
و گویند هیل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود خولنجان دم الاخوین است
و گفته شد در الف در ابع و در دال گفته شود صفت آن خوزهرج و فلیت و گفته شود خوص
ورق مقل است و نخل و نارگیل و امثال آن خوانند خواتیم الملک و حیم الملک طین مختوم است
و گفته شود خیار قند خوانند شیرازی خیار بالنگ و در پارسی باد رنگ خوانند و صاحب

منهاج گوید لطیفتر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهت تبهای محرقه
و بول براند و تشنگی بنشاند و مبرد احشای محرور بود و آب وی چون بگیرند سی مثقال با چهل و
پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی خلط بد
متولد شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق
جگر و معده گرم بود و عامی گوید لب وی لطیف تر از لب خیار زه اما هم چیار دیر هضم
شود و بغایت سرد بود و خوردن وی سستی آورد و درد معده و خام ... و مصلح وی عسل بود
یا مویز یا جوارشی که با کواه و کندر دروی بود اما بجه سرکه سرد و بغایت سرد بود و حرارت
بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ خورند مانند آش ماس و
آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج بخورند و پوست وی خشک کرده مقدار
چهار درم چون زن بیاشامد دشواری زادن آسان گردد [illegible]
و گفته شد خیار شنبر بپارسی خیار چنبر خوانند و آن هندی و کابلی و مصری بود بهترین آن هندی
بود که ستبر و سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی
آن بود که در آن زمان که خواهند مستعمل کنند طبیعت آن معتدل بود در حرارت و برودت
و گویند گرمست و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود که در احشا باشد
در حلق بود و چون بدان غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب بزرقطونا خناق را نافع بود
غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را
نافع بود و پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد
بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان
را و درد جگر گرم را بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی
بی زحمت بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندارد بلکه مصلح وی بود و دادن
بروی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و شش را از وی ...

تا نوزده

تا پانزده درم بود از فلوس وی قولنج بگشاید و اسهال بقوت جاذبه بود و گویند بلغم و مره سوخته
امعا و وی ضعیف بود و اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام چرب سازند یا بر سرشت
ریزند و اسحاق گوید مضر است بسعل و مصلح آن آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر
بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و بدل وی صاحب منهاج
گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز دانه و قدری تربد خیری انواع است
یک نوع خیری سیاه است و آنرا بپارسی خیری خطایی خوانند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری
میردسی خوانند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سپید است و یک نوع سرخ و آن بری بود
و آن وحشی است و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که آنرا خیری زرد
خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصفره خوانند و طبیعت آن گرم بود و خشک در اول
و گویند در دوم و بو کردن گل وی محلل مادهای غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا
نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم
را سود دهد و چون در آن نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود
بسبب حرارت که در وی هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر بعسل بخورند بچه زنده
تباه گرداند و بچه مرده را بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان بود لیکن
غلیظ تر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود و بیخ وی را چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده
ضماد کنند سودمند بود و بگدازاند و بر عرق النسا و بر ورمی که در مفاصل پیدا شود و بعادت
صلب بود چون ضماد کنند نافع بود و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتان را
نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل گرداند و خیری سیاه که آنرا خیری خطایی
خوانند طبیعت آن معتدل بود و نافع بود جهت بادی که در سر بود و نوع سرخ منفعت آن در صفت
گفته شد اما در انواع دیگر چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی

خیری بخبه معلوم کرد. باشد و صاحب تقویم گوید که بوییدن ان مصدع بود و مصلح ان روغن
گل و سرکه بود خیروج بپارسی جرو گویند وان خیارست و گفته شد و قدم الملک سرخ و اهد
خیربوا هیل بوا خوانند و هال بوا گویند و بهترین آن تازه فربه تر بوی بود و رازی گوید
در قوة مانند قرنفل بود و لطیف تر از قاقله بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم معده
و جگر سرد را نافع بود و بجهة معده نیکوتر از قاقله بود و قی به بندد و غذا را هضم کند و اشتهای
طعام بارد پدید کند و نافع بود جهة وجعهای سرد خاصه در دماغ و قوة سر بدهد و ارساسیوس
گوید جهة بهق که در همه بدن بود بغایة نافع بود چون یک جزو از وی و یک جزو گندش و یک جزو
تخم تره تیز کوفته و بیخته با عسل سرشند و طلا کنند و گویند که مضر بود با حشا محروری و مصلح آن
شیره تخم جزو بود با سکنجبین و ویرا بهندی الاجی خوانند خیزران بلدی اسم بری است و گفته
شد صفت اسم بکه در الف و صفت آس بری که انرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود انشاء الله

باب الدال داج و بر

حب الراس است و گفته شد دانج ابروح داج اروونک نیز گویند و شیرازی الحلک خوانند کلمست
وار کوه کیلویه که از ولایة پارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر نباشد و طبیعت وی گرم
و معتدل بود در تری و خشکی و منی بیفزاید و شهوة جماع برانگیزد دادی جیست ماند جو بارکیتر
و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند سرد است و یوحنا
گوید گرم است در اول و خشک است در دوم و بهترین وی سرخ رنگ بود کوهی خوشبوی تازه
و قوتی قابض بود و نبیذ جامی را از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم به بندد و درد معده
را نافع بود و بغایه و استرخاء آن چون در طبیخ وی نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بریت
جرب کنند و سفوف سازند بواسیر را بغایه نافع بود و دفع زهر ابکند و اگر در طبیخ وی نشینند
مقعد و رحم که بیرون آمده باشد با رجای خود رود و صحت یابد و اگر با عسل سرشند
ولعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک بکشند و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوی وی قی

واسهال و شیر تازه و حرفهای جرب کنند و صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار
و مصلح آن خمیره سغه بود با ملیله تعند و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن ان
بادام و سیم وزن آن ابهل بود مکرر در استسقی نشاید که ابهل مستعمل کنند دادی رومی یتوعان [illegible]
است و گفته شود دار شیشعان قندول خوانند و بزبان بربری ازوری و بلغط دیگر اسپلاتوس
وآن درخت سبز خارناک است و در پوستی وی جرافتی و در گل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی
بود و بعضی گویند که سنبل هندیست و گویند چوب سنبل رومی است و این خلافست
اما محقق است پوست وی مانند قرفه بود بشکل اما ستبری خیل از وستبر تر و ای و بلونا
سرخی بغایت بود مانند خون و بهترین آن بود که گران وزن بود و [illegible] سرخی مایل بود
و چون پوستش بازکنی بلون خون بود و خوش بوی و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی باشد
و نوعی از دار شیشعان بود که املس بود و تامان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بوی بد آن
باشد و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود
و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم به بندد چون طبیخ وی بیاشامند و چون بشراب
بزنند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریش بدکه در دهن باشد و دندانرا نگاه دارد
و استرخاء عصب را بغایه نافع بود و اگر در راد و به فرزجه کنند بچه بیندازد و عسر البول را نافع بود
و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و سود مند بود
جهة نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری سرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد
و چون سحق کنند و بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن گرداند و جالینوس گوید
عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضر
بود بجگر و صلاح وی بدوقو کنند و صاحب تقویم گوید مضعف اعصاب بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بدیعور [illegible] گوید در سود مندی استرخای عصب نیم وزن
آن اسارون بود و چهار دانگ زراوند و نیم وزن آن دروج و شابور گوید بدل ان [illegible]

است و فلفل جالینوس گوید بهار فلفل اسفید است و گویند درخت وی غیر درخت
فلفل است و بحقیقی بهترین وی آنست که سیتبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک
است در سیوم و گویند خشک است در دوم و گویند تر است در اول محلل بود و مرضهای
سرد زایل کند و چون در میان جگر تر بریان کنند تاریکی چشم و بیکوری را زایل کند و هضم
طعام بکند و قوه معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود جهه گزیدگی جانوران
خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات
لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و فالج را نافع بود و
و بولس گوید قوه صلب بدهد و شهوة زیاده گرداند و ماخس گوید نافع بود
جهه زهرهای کشنده و گزیدگی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی یکدرم
بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی ... صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن
زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارچینی بهترین وی سلایی بود خوش بوی سرخ رنگ و
تیز طعم که در وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونه بود و زکام
را نافع بود و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در وی
تریاقیه هست و چون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق را زایل کند و بادها بشکند
و رعشه را نافع بود و سینه را پاک گرداند و سده جگر بگشاید و قوه معده بدهد و
استسقا را نافع بود و درد رحم را با زرده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای گزندگان
را نافع بود و گزیدگی عقرب با انجبار ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون بحق کنند
و با سرکه بر بثورها طلا کنند نافع بود و چون بر کلف مالند با عسل نافع بود و سرفه کهن
را سودمند بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود و اول آن بود که بکوبند و با سرکه

بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوه وی پانزده سال بماند و تراکا گوید قوه انسان را
نگاه دارد چندانکه در حیوان باشد و دهن را تیز گرداند و جالینوس گوید معده و دماغ را
را از فضول بد پاک گرداند و نسیان را ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض
براند و سرگردش را نافع بود و مسام را قوه دهد و همه تبها را نافع بود و روفس گوید رحا را
نافع بود و صرع و تبهای سرد را معتاد و مستعمل از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی انیسون بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی خمیر سفید بود و بدل وی پوست سلیخه
بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا اهلیلج زرد بود و گویند بدل آن دو وزن آن کبابه
بود و نیم دانگ گویند بدل وی بوزن وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن آن اهلیلج بود
و روغن دارچینی رعشه را بغایت نافع بود ... نوعی از مرداست و کهنه شود درهم
دار برنیان تقم است و کهنه شد ... ابت و کهنه شود دیق اقسوس خوانند و آن
دانه ایست مشابه زرشک و دانه مورد و عطاران شیراز انرا ... عسل خوانند و چون
بشکنند عسلی بغایت لزج و چسبنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون
اندرون وی کراثی بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم
و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بن نصیح و اسحاق گوید گرم بود و تر و محلل و ملین
بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و برودت ... سرد و برص و بهق را
ضماد کردن نافع بود و چون با راتینج و موم خلط کنند مساوی و بر ورم ... گوش نهند
زایل کند و مجموع ورمها را نافع بود و اگر با کندر سامیر ... بر ریشها کهن نهند زایل گرداند
و اگر با نوره ... نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون یکدرم از وی
مستعمل کنند جذب رطوبة غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطهای در اعصاب
بگدازاند و قوة اعصاب بدهد و رطوبة زایل گرداند و فرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسد
بود که در مدتی جمع شده باشند اما مضر بود بحلق و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا

شود و مغص آورد و دوازه او آن بود که باب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین باشامند
و گویند مصلح آن با لنگو و کاوزبان بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمها
صلب چهار دانگ وزن آن خور سر و نیم وزن آن ابهل بود دبس بپارسی دوشاب
خرما گویند و بهترین آن بصری بود که آنرا اسیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و
آنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود کلف را زایل گرداند
چون با قسط و نمک بدان بمالد و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی
متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود بعد از آن سکنجبین ساده خورد یا معرکا هو
دبا قرع است و گفته شود در باب سین سیسنبر است و گفته شود دبودار دیودار و دیدار
گویند و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی خوانند و طبیعت وی معتدل بود در
گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ وی خوب با شراب بیاشامند منع خوی که
از جهت دماغ روانه بود بکند و آواز صافی گرداند و گزندگی جانوران را نافع بود و چون شکافند
و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان زمان بدل کنند بغایت نافع بود و منع
سریان سم بکند و مرغ غذای ناقهان بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوندان ریاضت
و کد و اولی آن بود که بعد از تناول وی سکنجبین بخورند و دماغ و منی زیاده گرداند و دماغ را
بیفزاید و شریف گوید چون جوان مرغ فربه بمسکه بریزند چندانکه پخته شود و کسی را که سرفه خشک
بود بدین چون بخورد زایل گردد و اگر مرغ را بخشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد
از آن بکشند و سر وی برون آورند و مجذوم در اعضا خود مالد بغایت سودمند بود و
اگر بر کسی که مالیخولیای سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون بالای
سر نوبت طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار بیاشامند کسی که لون وی زرد بود که
سبب آن معلوم نبود هفت روز هر روز یک مرغ بخورد با نان حواری لون وی بحال
صحت باز آید و بغایت کمال نافع بود دج روس گویند فاصلرس مرغ بری بود و بعد

از وی سحر و روسمانی بس حجل و دراج و طیهوج و شفنین و فروج الحمام و وزشان و
فاخته و طبیعت آن گرم و خشک است دجر لوسا است و گفته شود دخن بپارسی
ارزن گویند و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است و طبیعت آن سرد و خشک در
دوم و گویند در سیوم و گویند گرم است شکم به بندد و بول براند و غذا اندک دهد و اگر تازه
بزند خشکی وی اندک بود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده پیدا گرداند و مصلح وی
قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحاق گوید مضر بود به نسا
و مصلح وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است دخان بپارسی دود گویند
مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک بقیتی ناری بود و قوی ترین دخانها دخان
قطران بود بس زیت بس میعه بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کندر در ادویه
جهت ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک گرداند و گوشت برویاند
و در کحلها نیز استعمال کنند جهت منع موی زیاده که در چشم می روید و دخان بطم نافع
بود جهت رطوبتی که در چشم بود بی آنکه رمد بود و دخان قواریر گرم بود قطع سبل بکند
و روشنایی چشم بیفزاید دراج گوشت وی معتدل تر از گوشت قبج بود و آواز
کمتر منی را زیاده گرداند و شکم به بندد و دماغ و فهم را زیاده گرداند و مصلح ناقهان
بود و دراج را بشیرازی کبک خوانند دراقس و دراقن نیز گویند بلغة اهل شام و آن
خوخ است و گفته شد دردی الخمر بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود و محلل اورام بود و کلف و نمش را زایل گرداند و اثرهای که مانند عدس بر روی
پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را بدان بشویند روی
را پاک گرداند و جلا دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند کف دریا
در دیگی گواری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود که سپید گردد و
بشویند مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف بود گوشت زیاده

که در ریشها بود بخورد و با سیج بر سپیدی ناخن طلا کنند زایل گرداند و چون با روغن مصطکی
یا با سیج بیامیزند و بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را سرخ گرداند و اگر شسته بود
اثار دما میل در ریشها آن برد و تاریکی چشم زایل گرداند و اگر نسوخته بود با مورد تازه بر
شکم و معده ضماد کنند محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد
کنند بر نشیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع
بود و اگر بر بیرون رحم ضماد کنند نافع بود و حیض باز دارد و مسکن ورمهای گرم بود
درونج صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و رومی و بهترین آن رومی بود و آنرا
درونج عقربی خوانند از بهر آنکه شکل عقرب بود و صاحب جامع گوید در کوهستان شام
و اندلس بسیار باشد طبع آن گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم بادها
را بشکند و گزیدگی جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد
و خفقان که از سردی بود زایل گرداند و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود نافع بود
و رحم را لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر گزیدگی عقرب و رتیلا با الخمر ضماد کردن و همچنان
خوردن نافع بود بغایت و تقویت دل بدهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی
دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان
کالوذب خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت وی باقی بماند و گفت وی بشکند و این زهر در
خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه سا و زند طاعون در این جا نبود
و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بر وی بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند
و در آنگاه دارد از همه آفتی محفوظ بماند و اگر دشوار زاید زادن بر وی سهل شود و زود
بزاید و بر سر وی ریسمان بسته باشد و بن وی سوراخ کرده باشد بد دارای ایمنی باشند
از خوابهای بد و ترسیدن در خواب و این از خواص است و سعید اندلسی گوید مسحوق او معده
و جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و معاجین تحلیل ریح و تلطیف غلظ

اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و هم گوید مضر بود بسر و مصلح وی
رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود درونج وی
زرنباد بود و دو دانگ وزن آن قرنفل و سابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی
دو وزن سورنجان بود درونقون از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون
ماند لیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق آن برگ ورق زیتون بود اما دراز تر بود و سبک تر
بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود بغایت صلب بود
و لون وی مختلف بود و بیخ وی بمقدار یک گز بود و ستبری انگشت و در کوهسار روید و در
طبیعت مانند بزر البنج و لفاح وحشی است سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده
بود و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غشی و سبات و کشنده بود
از چهار روز تا هفت روز مداوای آنکس که آن خورده باشد قی کنند تا معده را پاک کند و همان
معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد دردار شجره البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند
و شراری اسپیدار و سمرقندی گل گرم و در صفاهان گنجشک و در اندلس شجر البق و در
بخارا الامسکر و عرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شود اما ورق دردار
در وی قبضی بود و جلایی و پوست وی قابض تر و سرد تر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی
چون بر استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست ستبر وی یک مثقال با آب سرد یا نبید
مد یا شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده مالند سود
بود و پوست وی چون بر جراحات پخته بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه سرشته و بر
برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که از وی بیرون آید گیرند
و در گوش چکانند کری که در رطوبتی حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی
چون در گوش چکانند کرم و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی زایل کند و رطوبتی نزول چون بر روی مالند جلای تمام دهد و مسیح گوید

ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول دُر ثمره العلق است و گفته شود در و
بطارسکه و دمطارسس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرخس بلوط و آن چیزیست که بر
درخت بلوط کهن بجیده می شود مانند سرخس و آن کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود با
اندک تری و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و
معفن و در غایت حرارت بود و چون بکوبند با بیخ سمجان بر موی ضماد کنند موی را بسترد
و فالج و لقوه را سودمند بود در دار دستنبویه است و گفته شود درانبج گویند بعضی
است و گویند نوعی از لبلاب است و آن صحیح تر است و صنف دیگر و گفته شود دستنبویه
بلغه اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک است و بوییدن
وی و ادمان بدان نمودن دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید و بادهای که در وی بود
بشکند و گوشت وی بطی الهضم بود و بوسیدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و زیرا
بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد دفلی حبی است و آن دو نوع بود بری و نهری و دو
نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی خرمهره و بهترین وی سبز برگ و ورق
بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبعت وی
گرم و خشک در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود
و خاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه بپاشند قمل و براغیث و ارضه بکشند و وی
محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق
وی ببرند و مانند مرهم بر ورمهای صلب بنهند بگدازند و تحلیل کند و آب ورق وی چون
بر جرب و حکه طلا کنند سودمند بود و چون بشراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل
را نافع بود و قتال وی و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و
اشتر و غیر آن و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دفلی در آب جوشانند

وازآن

و از آن آب ایشان را دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب سخت آورد و باد در شکم
پیدا کند و آبی که دفلی در وی شسته باشند بد بود و قتال وی بغایت معطش بود و ورق
وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن رطل موم سپید بر آن روغن نهند ماسد
مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند
و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و وی گوشت را رویش گرداند و حوالی آن
و مداوای کسی که دفلی خورده باشد با شهای جرب و حبیصها و لعاب سکو و روغن
گل و کتیرا و شهد بر عجب مفید بود و همچنین الخیر با عسل و قند و حلاوها و حلاوات و رب
عنب یعنی دوشاب انگوری اضافه خرمای جرب کنند دقطامانون مسکطرامشیع است
و گفته شود دقاق نکند در صفت کندر گفته شود دلب بپارسی چنار گویند و بشیرازی
چنار گویند پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود در درجه اول سرد بود و برگ و ورق
وی چون تر بود با شراب بپزند و بر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای
بلغمی و ورمهای گرم که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند و سوختگی آتش را سودمند بود و پوست وی چون بسرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت برص نافع
بود و طبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود و خاکستر وی ریشهای چرکین را زایل گرداند
و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را سودمند بود و چون
با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت
مضر بود بحواس مثل شش و او را و باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم
گوید مصلح آن عود بود یا قرفه دارصینی و خوردن وی با پیه بر گزیدگی جانوران ضماد کردن
نافع بود و پوست وی چون بسوزند خلاصی تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد و

چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خنفسی بگریزند دلبوث نوعی از سوسن بریست و آن
معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بروی نهاده اند که ورق ان مانند سیف است
و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار ارشی
بود و گل وی سرخ رنگ بود و ویرا اسقراغاثیون خوانند و بعضی با خاربون خوانند
و کستون نیز گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود در زیر یکدیگر ما یکی در سیب بود
لاغر بود و بالایی فربه بود و در وی قوة جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد ان
بیخ را نافوخ خوانند و زنان بغداد جهة فربهی مستعمل کنند و جهة جلای روی چون
بدان بشویند بغایة لون را نیکو گردانند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها باشد
و بیخ بالایی وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوة جماع
را برانگیزاند و بیخ زیرین وی چون زنان بیاشامند قطع شهوة ایشان بکند و زهراوی
گوید چون بیخ وی در شراب جیسانند و صاحب بواسیر هر روز یک رطل ازان شراب
بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و این مجربست و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار
یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین عمل بکند دلیک ثمر گل است چون بر بردارن ثمر حاصل
شود مانند بیخ سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام بعرف
الدیک خوانند دلینس نوعی از صدف کوچک بود که بجهان خام بشکسود می خورند و در
صاد گفته شود دلق صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی گوید
گرمی وی کمتر از سمور بود و سخونت وی معتدل بود ازانکه طبیعت حیوان وی گرم و تر
است دلفین ماهی بزرگ است سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد
و انرا خنزیر البحر خوانند و در [illegible] خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه
وی بگدازند در حنظلی که تخم آن بیرون کرده باشند و دران بجوشد و در گوش چکانند
کری کهن شده وازان [illegible] زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود

و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت سنگ آبی بود در غلظ و هضم و تولید سودا و گوشت
بد بود دندان وی چون بر کودک آویزند بترسد و چون پیه وی بخورند درد مفاصل را سود
مند بود دماغ بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی بره و گوساله
بود و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا گزنده ویرا گزیده باشد
و بقراط گوید مجموع مغزها سرد بود و تر و خونی لزج سرد و خلطی غلیظ ازوی متولد شود
و چون هضم شود بدن را فربه گرداند و دماغ را زیاده گرداند و مرطب امعا و گرده
بود و باه را زیاده گرداند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک معیم
شدن و چون بر معده اندوده شود فی اورد و شکم نرم دارد و [illegible] بریان کرده
بود دیرتر از معده بگذرد ازانکه رسیده بود و مصلح وی نعنع و سعتر و فلفل [illegible]
و دارصینی و سرکه بود دماغ الدیک والدجاج مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدگی
مار سود نافع بود و چون بریشند بگرد اسیاب و مقدار باقلایی بخورند چون رعافی
بپی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ روانه بود دماغ
البعیر دماغ شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود دماغ
البط مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را بغایه سودمند بود دماغ الخیل مغز اسب محرق و معفن بود دماغ
الخفاش مغز شب پره با عسل چون در چشم کنند در ابتدای نزول آب نافع بود دم
خاکستر آن در وسنایی چشم سنراند و مغز وی تازه چون بر کف پای ها الدباه را
برانگیزاند دم الاخوین بفارسی [illegible] خوانند و ایدع و دم التنین و دم الثعبان و در
پارسی چون سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم خوانند و مولف گوید ان سه نوع
بود چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده صافی بود که قطعا چوب دروی نبود
و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی

وی در سیوم بود و یوحنا گوید گرمست در اول و خشکست در دوم منفعت وی آنست که قوه معده
و جگر بدهد و شقاق مقعد را و سحج امعا را نافع و مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر
موضع که باشد و چون نیم درم از وی بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بپاشند شکم
ببندد و سحج را نافع بود و درد و داروهای چشم قوه چشم بدهد و قرحههای تازه را نافع
بود و زروفس گوید ریشها و دملها را نافع بود و چون بر آن افشانند و جالینوس گوید گوشت
بر قرحهها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و وی بشش را بد بود و مصلح وی صمغ
یا کثیرا بود و بدل وی در همه فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو گویند حصی الحجار و مؤلف
گوید وی صمغ بقم بود و از چوب سقوطره خیزد که چکیده بود و آن دو نوع دیگر است و از بستان
خیزد از مواضع دیگر دم خون گرم و تر بود و گفته شود هر یک بجای خود دم الارنب
بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند و
منضج ورمها گرم بود بر و دی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود
و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم الابل چون
گوسپند و گاو و کوهی چون بریان کنند نافع بود جهت سمها که ترسکان کرده باشند و
دوسنطاریا را نافع بود و اسهال کهنه و کسی که زهر خورده باشد دم التیس چون
چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد دم السلحفاه چون سنگ مثانه الحیه بری
بود چون با شراب بیاشامند صرع را نافع بود دم الانسان خون آدمی وقتی که حجامت
کنند بگیرند و باز دو ثمل بریشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا
باشد خاصه در ساق و ریشها که آب از وی روانه بود بصلاح آورد دم القراد
بشراد خون کنه خوانند چون در میان شراب کنند مستی زود آورد و این از خواص
است دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند خون ببندد دم الحلم
دم ترواست که گفته شد منع موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بر موضع

آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام والورشان والشفنین و
الدجاج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کناد گویند و خون شفنین که بپارسی بوتیمار خوانند
و خون مرغ خانگی و بهترین آن بود که از حیوان سلیم کشند و آن گرم بود جهت منع ورمها
که تولد کند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحتها جسم در چشم چکانند سود
مند بود خاصه خون که از بال وی بگیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب
دماغ بود بکند دم الثور خون گاو نر خون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی ضیق
النفس و وجع حلق و مری و سرخی زبان و غشیان سخت و کرب و اضطراب پدید آید و
دندان خاسیدن و خناق کند و کزاز آورد و مداوای آن حقنه و اسهال کند و وی در ابحا
خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و مسهل که ادویها که نافع بود جهت فسردگی خون
مانند سحج الحلان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب التین در سرکه و فلفل و انجیرها در سرکه
دهند و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از
دبر وی مانند زعفران جیری بیرون آید و اولی آن بود که بر معده و شکم وی از آرد جو با ماء
العسل ضماد کنند و اگر خون وی هیجان کرم برود مهاصلت با سویق ضماد کنند تحلیل دهد
دم الضفدع خون وزغ که بشراری بک گویند و بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود
و منع موی رستن کند و موی زیاده که در چشم باشد بکشند و بر موضع آن طلا کنند
نروید خاصه خون ضفدع سبز و کوچک و چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی دمند
خون رفتن باز دارد و علی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند
و غیر او گوید که ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند سست کند دندان و این مجرب است
دم الحربا خون آفتاب پرست که آن نوع از عظایه است منع موی زیاده که
در چشم باشد بکند چون بکشند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش خون شب پرستان
طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد دم الحایض گویند مسکن وجع

ترس بود چون بروی چکانند و چون بر چهره مالند نافع بود و چون زنان بخود برگیرند منع آبستن
بکند دم الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود جهت گزیدگی وی و سم سهام ارمنیه و گویند بچه بیرون
آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید دوست دم الدب خون
خرس چون گرم بر ورمها نهند زود بچه کند و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی چون
در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده کنده باشند دیگر نروید و شریف گوید خون وی چون
دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورل و الحرذون خون ایشان چون در چشم کشند قوة باصره بدهد
و ایشان نوعی از عصایه اند صفت هر دو گفته شد و در کلفه شود دم البومه خون بوم سودمند
بود جهت ربو و همچنین عرق وی و گوشت وی دم التیس خون بز نر بود که شیرازی ذکر کرده
بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت دیگ
سنگین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر و از آن میانه بگیرند و در دیگ
رها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه
دارند و در جای نهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه درم
از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع
ساکن بود سنگ گرده ببراند عجایب وی از جمله مجربات است خون تر بود بر ورمها طلا کنند
نضج دهد دم المعز خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون
بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه خون با شراب بیاشامند دم الحمل
خون بره گویند سودمند بود بخاصیت صرع را دم الفار خون موش چون بر ثآلیل و
مسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت
وی ماند بخون آدمی و گوشت وی ماند گوشت آدمی بود بطبع و قطعا فرق نتوان کرد
کسی که آدمی خوار بود دم الدیک و الدجاج خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خون
که از غشای دماغ روانه بود دم الحمار خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود بکند

دم الحمار خون وفان خون بیاشامند صرع را سودمند بود دم الثعبان و دم التنین
نیز گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد [illegible] اتو خوانند و طبیعت وی گرم و خشک
بود در قوة مانند نمک بود بلکه اقوی بود و از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حکه اعضا طلا
کنند زایل گرداند و چون سحق کرده بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم بپارسی شوره
دند شیرازی با تو گویند و آن دو نوع صینی است و حب خطایی خوانند و حب السلاطین
نیز گویند و آن سه نوع است صینی و هندی و سحری صینی بمقدار فستقی بود و سحری بمقدار
[illegible] بود و میل بسرخی زند و نقطها سیاه بر آن بود و هندی از صینی کوچکتر باشد
و از سحری بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی گویند حب الملوک است و این [illegible]
و خطا حب الملوک ماهودانه است و گفته شود طبیعت دند گرم و خشک در چهارم و بهترین
وی صینی بود پس سحری پس هندی و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند دو
دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات و سودا و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای
گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرهای سردسیر و طبعهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی
باز کنند بکار برد و باید که لب نزدیک وی نبرند اگر لب بسوزد وی برسد سرخی لب را زایل
شود و سپیدی مانند برص پیدا گردد مغز وی را بگیرند و در اندرون وی مالند زبان
گنجشکی بود آن را بیندازند و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا و [illegible] را
بکوبند و اگر خواهند که با ادویه مسهله ممزوج کنند با تربد و عصاره غافت و عصاره
افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و نباید که دند در ترکیبی که افیون
و فرفیون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود
جهت مره سودا و بلغم و مسهل خلط خام و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را
نگاه دارد و رها نکند که زود سپید گردد و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد و
باید که بعد از آن شیر تازه خورند و بعد آب گوشت با آب سیب و غوره و قدری

بیند بر آن افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حسوبی سازند از برنج و جو منفعتش روغن گل بادام بود
دیقه روان است و شیلم نیز گویند و گفته شود دواء الحیه حنطا با است و گفته شد دو سر
زن خوانند و آن حشیش است که در میان گندم روید و بشیرازی تخم آن گرگاس خوانند و طبیعت
آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است و وی ملین ورمها بود که در ابتدا بغایه
صلب بود و چون بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد و چون بارد بر عرب ضماد کنند سودمند بود
جهه عرب و عرب ناصور بود که نزدیک چشم پیدا میشود در کنج چشم و ده درم از وی مسهل کرم
بود و وی مضر بود با نشیش و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیشش
وی گیرند باید که باردی آمیزند و خشک می کنند و بعد از آن استعمال کنند دوم درخت مقل است
و درهم گفته شود دوقو تخم وربری است و تخم آن شقاقل است و گیاه وی را فرس گیاه
خوانند و گند گیاه نیز خوانند و پسر ویرا نغانه دوست دارد و گویند دوقو تخم کرفس بری
است و حلافست و سوبای دوقس خوانند و دوقس نوعی از حسوا است و بشیرازی بدران گویند
وصفت آن در قاف در قومالس گفته شود دوقواغ یاد و قوبی و دوا یا اغ یا نیز گویند و در قوقالس
صفت هم گفته شود و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در اول
و گویند گرم و خشک است در دوم و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک در دوم مغص را ساکن
گرداند و بول و حیض براند و تخم اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یک درم بود و مصلح سداب بود
و فصلها بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل گرداند و گزیدگی عقرب
را نافع بود و چون سرد و آب آن بیاشامند یا بر موضع گزیدگی زنبور ریزند و فس گوید مضره
معده بود و هضم طعام بکند و منی بفزاید جالینوس گوید شهوه باه را برانگیزاند و نعوظ
قوی آورد و ارساسوس گوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و بولس
گوید کرمها و حب القرع را بکشد چون با شیح ارمنی و ترمس بیاشامند و وزن آن اسقوریدوس
گوید مهیج شهوة جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید وی مضعف مثانه بود و مصلح

آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوه جماع ببرد و مصلح آن
مصطکی بود دودل گویند طالسفر است و گفته شود دو باروح گویند کاکنج است و گفته
شود دود القرمز دود الصباغین خوانند و آن کرمیست سرخ که در درخت بلوط باشد و وی
صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید از درخت بگیرند و چون تر بود
سرد و خشک بود در دوم و صفت وی و منفعت وی در باب قاف در قرمز گفته شود دود
الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی
بر حسوبی که از آرد گندم بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز سیاهی لون روی را بغایت
نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر یکی از وی خشک کرده در خرقه از عوالی بندند و بر محموم
او بندند بغایت سودمند بود دوغ مخیض تراست و گفته شود دوقص بصل است و گفته شد
دورحولی نوعی از سوسن بریست که بیونانی کستفون خوانند و آن دلبوث است و گفته شد
دود شجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوت مانند دراریح بود در فعل همان عمل میکند و آن
سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضع ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که
محتاج بود بشگافتن بر آن نهند بشکافد دوص آبیست که آهن تافته در آن اندازند و از
مقویات باه بود و منفعت آن در صفت حدید گفته شد دواء النمر تخم بروکل است و دریون
صفت بروکل گفته شود دواء الخطاطی حالدومون است و گفته شد دهنج سنگی سبز است
بپارسی دهانه گویند و آن دو نوع است کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی بود شیرین و
امتحان شیرینی و ترشی آن چنان کنند که دهانه را بسایند و بر روی آینه کنند و بگذارند تا
خشک شود اگر آینه رنگ بر دارد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است و در
طبیعت نزدیک توتیا بود نافع بود جهه سپیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی
از هر یک مساوی کوفته و بیخته بر مانند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمومات بود و اگر
حل کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و اگر کسی زهر نخورده باشد و بخورد

سم مهلک بود و اگر بر موضع گزیدگی عقرب مسح کنند درد ساکن گرداند و اگر سحق کنند و قدری
با سرکه بگدازند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل گرداند و سعفه که در سر و جمیع اعضا
بود سود دهد دهمست درخت غار است و گفته شود دهن الحل شیرج است بپارسی روغن
کنجد خوانند و نیر بخت و روغن شیره نیز گویند شیرازی روغن خوش خوانند و در شش گفته
شود در خیری منفعت آن دهن الخلوق روغن زعفران است و صفت او همان در مقاله دوم در مرکبات
گفته شود دهن عسلی او مالی است و گفته شد دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند
بعد از طلوع شعری نشتری از آهن ساخته اند زیر هر برگی شق کنند چنانک بدان جایگاه که
روغن میرسد و ترشح بنیاد کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل میکنند و گویند شیشها
ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد و در زیر هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و
بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر
صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر
چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل کنند مانند شیر سپید شود و اگر بر ابریشم
چکانند و ابریشم را بسوزند و خاکستر آن بسرشند و در آب اندازند در بن آب بنشیند و او را
شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان خوانند و تحقیق آن روغن نیست بل که صمغیست و آن صمغ
که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس خوانند و بلسان
از معجز عیسی علیه السلام است و حب بلسان را نیز روغن هست و صفت حب بلسان گفته
شد و صفت عود بلسان در عین گفته شود و حب آن بقوة تر از عود آن بود و امتحان روغن
بکند با نیز کنند و سوزن و حوال دور و مولف گوید این دو امتحان معتبر نیست که روغن
مغشوش کنند با سوزن افروخته میشود و غش آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن
مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته کنند و برابیج جهة آنک چون کنند با بدان [illegible] کنند
و با تش دارند برافروزد و طبیعت روغن بلسان گرم و خشک بود در سیوم و گویند

در دوم و لطافت وی از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن جهة نزول آب نافع بود
و روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را نافع بود و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل
مشیمه و بچه بیندازد و چون بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل
خانق النمر و افیون و کسی که فطر خورده باشد و گزیدگی جانوران چون دو دانگ از وی با آبی که
ناخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند نغاثه را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای
بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهة رعشه مرض نغاثه را نافع بود و مجرب و بدل آن بوزن آن
دهن دادی و نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگی و نیم آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن
رازقیست و نیم وزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن
زیت بود و ابی ریحان در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند
چون حب بلسان و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کاذی است
که در وی مرنحته باشند دیودار دیودار گویند و معنی دیودار شجر الجن است و از نوعی
از ابهل است یا مقل و از اصنوبر هندی گویند و عیدان آن مانند عیدان زرنباد بود و شیر
دیودار لبن وی بود و گرم و تر و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه سوخته ست
وی در سیوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و
مرضهای سرد که در دماغ بود و شکنج و وجع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت
ببندد و در طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود و دیوار سر گویند دیو است خدا بود نیست
و گفته شد دیاروبه و است و گفته شد دیافوسیطس اصل اللوف است و گفته شد دینار
بسر بالی بزر الکشوث است و گفته شد دیاقود انشراب خشخاش است که با پوست برند
دلغ و جاسس گویند و سر جاسس هم خوانند و آن سه نوعست یک نوع معدنی بود که در جزیره
قبرس از جای بیرون می آورند و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ بود چون با ما
خشک کنند و نوعی دیگر شغلی است که از مس میگیرند چون مس بگدازند و آب بروی بریزند

جون از بوته بیرون آورند در شب آن یابند و نوع سیوم مرقشیثا است که می سوزانند
مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی و قوه وی مرکب بود و قبض وی زیاده
بود از حرارت و بغایت مجفف بود نافع بود جهت ریش دهن چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل
کف گرفته بود خناق را نافع بود و هر ریشی که در دبر و عانه و دهن بود بغایت سودمند بود
و گوشتهای زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود چون با صمغ البطم یا مرید یا در موم
روغن کنند و استعمال کنند باصلاح آورد و چون با سرکه سحق کنند و بر حکه طلا کنند زایل
کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند و یک بار سیفروس
گویند خصیه وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط گوید مرق وی ریشه
و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت و سفانج و سیار بپزند و صاحب منهاج
گوید با شبت تنها بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس پیر نورا
نافع بود و چون با سفانج و شبت اضافت کنند قولنج را نافع بود و چون بشکافند بعد از آنکه
کشته باشند و گویند چون زنده بود و بر گزیدگی افعی و مار و دود نهند بغایت نافع بود و پوست
که در اندرون سنگدان وی بود آن پوست زرد سنگ که می اندازند اگر خشک کنند و سحق کنند
و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود و این مجربست و مولف گوید با قدری
نبات سحق کنند و سفوف سازند همین عمل کند دیفسافوس ابراخس الکلب خوانند و [illegible]
نیز گویند و مشط الراعی هم خوانند و آن نوعی از خار است بشیرازی ویراطوسک گویند و
ساق وی دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق خس بود و خارناک بود و معنی دیفسافوس
عطشان بود و چون خشک گردد لون آن سپید گردد و چون بشکافند در میان آن کرمهای
کوچک بود و چون تر بود پوست از وی باز کنند و خورند و در طعم وی اندک تیزی بود و
طبیعت وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا
بقوام مرهم شود و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل گرداند و اگر بر ناصور نهند سود

دهد و گل وی خواه خشک و خواه تر اما تر نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقه پاک
کنند و سر خرقه ببندند و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند
و آن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکباره گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنان
که گفته شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند سپرز را دفع گرداند و چون بجوشانند نند
و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضع که قطع
خواهند کرد منع حس بکند دیک بردیک بشیرازی مرگ موش علی خوانند اکله
را نافع بود و هر ریش که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر
را قطع کند و بوی گند آن ببرد و وی از جمله سمیات مهلک بود و خنازیر را
نافع باشد و سودمند باشد

باب الذال

ذافی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس
گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر و نرمتر بود و بغایت سپید بود و بر وی در
میان ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد
بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند مقدار هشت درم
و با طلا بیاشامند نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن کمیز و جهت کسی که
بجای کمیز از وی خون آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم
وی تلخی بود و مجربست که بول و حیض برآید و اما خامادافی معنی آن غار الارض
بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود
و قضبان وی مانند [illegible] بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ پیوسته بورق
و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند و التهاب
معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون
با شراب بیاشامند بول و حیض برآید و چون زن بفرزجه کند و بخود برگیرد

حقن فعل کند و حالیوس کوید قوه وی مانند قوه فاقی الاسکندرانی بود
و عبد الله بن صالح کوید فرق میان فاقی الاسکندرانی و خاما فاقی انست که
ورق فاقی الاسکندرانی اول بهن بود و با قضبان بود و خاما فاقی ورق وی
کوجکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیکر باشند و اقسولس سوا
یعنی مانند غار خاصه ورق وی و ابجه محقق است نوعی از مازریون است که ورق
آن بهن بود و مازریون کویند و به بربری ادادا کویند و کفته شد و استعمال کردن
آن بد بود دل حلد سلحفاة هندی بود و کویند بحری چون بسوزانند و
خاکستر وی به سپیده بخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انکشتان
نافع بود و جهت شقاق که به انرا دربرد یک حیض آمدن بدا شود دیعان نافع
بود ذباب این زهر آورده است که مکس الوان بود و هر حیوانی را مکس
معین بود اند شتر و کاو و شیر و سک و امثال آن و اصل ان کرمی بود و مکس
ادمی از سرکین حاصل میشود و اصل ایشان کرمی کوجک بود که از بدنها
ایشان بیرون آید از هر حیوان که باشد وان کرم باز مکس شود و هو زنبور
و هو کوید چون بکیرند مکس بزرک و سر وی بینداز ند و به بدن وی شعیره
که در مژه باشد حل کنند حلی سخت زایل کند و اکر مکس بکیرند و با زرده بخم مرغ
سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که کوشت سرخ در اندرون وی جسبیده
باشد و سوهای کرماسیس خوانند در ساعت درد ساکن کند و اکر حل کنند
بر داء الثعلب سخت زایل کرداند و اکر بر کزندکی زنبور بمالند سخت درد ساکن
کند و دستقوریدوس کوید بر کزندکی عقرب بسوزد و بحل جون بمالند سخت
خند نوبت بر موضع کزندکی سخت نافع بود و این بخاصیت است و جون وی را
بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی بر رویاند و خاکستر

ولی

وی سرد خشک بود در اریح حیوانیست از مکس بزرکتر تعد و زنبور سرخ
اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقط سیاه بران و ان سم مهلک بود و مو لف
کوید در حوالی همدان و کرهرود و آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری
بر برک و بر نبات شبرم نشسته باشند و غذای ایشان شبرم بود و ولی جد باشند
در آن صحراها و جون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان باره
بکیرند و اشکونه بر سر دیکی که سرکه در آن جوشد نهند تا بخار سرکه بدیشان
رسد و خناق شان بکیرد بعد از ان مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی بود و
طبیعت وی بغایت کرم بود و خشک و کویند کرم و خشک بود در دوم جون بر ثالیل
طلا کنند قلع کند و اکر در موم روغن کنند برص ناخن زایل کرداند و ناخن
تباه شده بیندازد برودی و بر برص و بهق طلا کردن نافع بود و با سحق
کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطان بکداز اند جون باریت بسرند تا
غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و برقوبا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی
جون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و کویند اکر در زیت
بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اکر بر کزندکی عقرب بوی حل کنند نافع
بود و اکر در روغن کنند و یک هفته در افتاب نهند و بعد از ان قطره در کوش
جکانند درد کوش زایل کرداند و کری ببرد و روغن وی محلل ورمها بلغمی بود و
مهلک و هر کس که یک ذراریح بخورد کوبنده کشنده بود و علامت آن آن بود
که ورم بر زهار و قضیب و نواحی آن بدا کند و قرحه مثانه و بول به بند و بعد
از ان خون و کوشت باره بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال
بجی و غشیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت ط بر جاسن
و غشی و تاریکی چشم و طعم دهان مانند طعم قطران یا فتن و سه تسوج از وی وجه

مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بر براند و اگر خواهند که مداوی
مستعمل کنند یکطسوج با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوی کسی که آن
خورده باشد بقی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین
و جلاب و مرقها و رب و سیب مرشت کنند و صاحب تقویم گوید مصلح وی
حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند ملیسوث است و گویند کرم درخت
صنوبر دره جاورس هندی است بشیرازی کازره خوانند و آن دو نوعست
سفید و سیاه و بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مخفف
قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد گرداند و خفقان پیدا کند
درق حید قوقا است و گفته شد درق الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک خوانند
چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند ذفکر فطراسالیون است
و گفته شود ذفری نوع از سداب بری است و بوی بد دارد و گل وی زرد
خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن و بپاشند جهت درد اندرون و تب ربع
و درد جگر سودمند بود ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و در کوهها روید و قضبان
وی مجوف بود و بسر هیچ مایل بود و صلب بود و بر گره و بر دیگر گره ورق بود مانند
ورق ادخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت
وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و قابض خصوص عصاره وی و مخفف بود
منفعت قطع خون رفتن بکند و جراحتها عظیم چون بروی ضماد کنند باصلاح
آورد و اگر چه عصب بود و فتق را نافع و قرحه امعا و انواع شکم رفتن چون آب
بیاشامند سودمند بود و عصاره وی رعاف را نافع بود و بیخ وی و حشیش وی
سرفه و عسر البول را نا[illegible]د و ورم معده و جگر و استسقا را بغایه سودمند
و وی نوع از لحیة التیس است و بسیار مستعمل کردن مرخی اعصاب بود و مصلح

وی خمیره بنفشه بود ذنب الفاره لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم
خوانند که خوشه وی بذنب موش ماند ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع فنجنکشت است
و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید فنطافلون غیر فنجنکشت است و در بن باب
صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسة اجنحه نیز گویند و در باب با در صفت فنجنکشت
گفته شد ذو ثلاث حبات زعرور است و گفته شود ذو ثلاث شوکات سکاعی است و گفته
شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر چند چیز واقع است بر چند قوقا و بر خصی الثعلب
و بر فصفصه و بر حوماض و مر تک در باب حو گفته شد ذو ثلاثه الوان ذو ثلاثه
اوراق نیز خوانند و آن طریفلن است و طریفولیون هم گویند و گفته شود ذهب
بپارسی زر گویند طبیعت وی معتدل لطیف بود و فولس گوید گرم و لطیف بود
نافع بود جهت درد دل و خفقان و سوده آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیه طلا
کردن نافع بود و سحاله وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن
قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و اگر میل زرین بسر ما مداد در چشم کشند بغایه
نافع بود و سحاله وی یعنی ایچ بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا مفید
بود و محلول وی لطیف تر بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مستعمل
از وی قیراط بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مسک است و عسل و صاحب
تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الآس بود و شاه بلوط
ذنبی ادویه ای داکی بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهت جنون دل و اندوه
و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شده سودا بود و خاصیت وی آنست که
نافع بود عظیم درد دل را او فولس گوید بدن را فربه کند و سرگردش را نافع بود و جذام
را بغایه سودمند بود چون سحاله وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس
و فالج را نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل سعالج و کادربوس و سودمند بود

جهة همه دردها که از سودا بود و مقوی اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند اگر
نرمهٔ گوش بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پاره زر خالص بر
کودکی او نزند تر سد و صرع گرد وی نگردد و این مجربست و کسی که داخس داشته
و داخس بشیرازی خوی درد خوانند انگشترین زر در انگشت کند درد ساکن گردد
و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند
عوض کند و اگر هر چند که باشد یک رطل در اندازند عوض نکند ذئب یعنی
گرگ گویند چون سر وی در برج کبوتر نهند هیچ حیوانی موذی گرد آن برج نگردد
البته و دماغ وی چون بگدازند با آب سداب و روغن زیت و در جسد مالند
نافع بود جهة هر علتی که در ظاهر و باطن باشد در بدن از سردی و اگر چشم وی بر کودک
بندند تر سد و اگر گرگی دفن کنند سود نکند و بی هیچ گرگ گرد آن ده نگردد و اگر
سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده باشد و بر جامهٔ
صاحب قولنج بندند بگشاید و این مجربست و سرگین وی چون بر ران صاحب
قولنج بندند بریسمانی که از پشم گوسفندی بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد بعاقبت
نافع بود و اگر بعوض پشم موی در پوست ابلق بندند و از ران وی بیاویزند همین
عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نتره بسازند و انبوب بشیرازی منشره خوانند
و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب وجع چون
از خود بیاورد نافع بود و مجرب بغایة و بکرات امتحان کرده و گویند چون
سرگین خشک وی سحق کنند و در انبوبی کنند و در حلق صاحب خناق دمند که
سبب آن رطوبة بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است که گوشت گرگ و کباب
بخورد الا وقتی که بخورد گردد هم چنانکه سگ و همه حیوانات قصب ایشان از
عضله و عصب بود الا روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر دست وی

جایی که علف خوار گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگرچه گاو گرسنه
بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضع سرگین وی بخور کنند موشان آنجا جمع
شوند و اگر زن بر سر بول گرگ بنشیند هرگز آبستن نشود و اگر خصیهٔ راست
وی بکوبند با زیت و پاره پشم بدان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوة وی
منقطع شود و اگر زهرهٔ وی بوزن دانگی با عسل یا با شراب سیاه بیاشامد تنها
کهن را ابل گرداند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع و گزنده
گرد وی نگردد و از راه زبان و درد آن ایمن باشد و این از خواص است و
شیخ الرئیس گوید زهرهٔ وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که
از سردی بود و چون بدان سعوط کنند بدان نزلهای سخت را نافع بود و در
خواص آورده است که چون گرگ اسبی را بگیرد و از وی جدا شود آن اسب
بر مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود
چون بدان بمالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلوده بود و گرگ بوی خون
بشنود قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی
بطلب او نشسته باشد تا بحدی در پی او کند که تا او را بخورد باز نگردد البته و همو گوید
اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بر پوست
بره که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت
نباشد البته و پوست وی و چشمها چون جمع کنند و آدمی با خود دارد در چشمهای عالم اند
و محبوب خلایق گردد

باب الراء راوند

براوند ریوند گویند و مؤلف گوید که بیخ ریباس است و صاحب منهاج
گوید چینی و خراسانی بود و خراسانی معروفست براوند الدواب جهة چهار پایان
مستعمل کنند و چینی جهة آدمی و بهترین آن چینی بود که چون بحی کنند زرنگ

زعفران بود و چون بشکنند اندرون وی بطریقه کوهان گاو بود و انزاد بود لحمی
خوانند و باید که شمهای بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ در وی بود
و طبیعت آن گرمست و گویند معتدلست و مسیح گوید گرمست در سیوم و خشکست
در اول و گویند گرم و خشکست در دوم چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی مالند زایل
کرده اند و چون بپاشند بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه
و رحم و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه بود و
ربو و فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تبهای دایره و سموم و گزیدگی
جانوران و شربتی از وی یک درم بود تا دو درم و گویند از دانگی تا یک درم و
اگر با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کرده اند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای
گرم مزمن بگدازاند و جالینوس گوید نافع بود درد جگر و سپرز را و سده جگر و
امعا بگشاید و خاصیت وی در جگر و درد آن اگرچه مزمن شده باشد و ورم و
صلابت آن و قوت جگر زیاده از همه چیز بدهد و [illegible] گوید نافع بود با سهالی
که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت تشنج که در
عضله حادث شود و درد ان و امتداد ان نافع بود و مجهول گوید چون طلا
کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و [illegible] اندلسی گوید مقوی اعصاب [illegible]
بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از بلغم
لزج و خلط خام و استسقا را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و [illegible]
نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده باشد [illegible] و
جگر بود یا از رطوبت بسیار [illegible] بود و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود
و همچنین با بلیله کابلی جهت [illegible] تمام بود و [illegible] کرده اند و صداع بلغمی
زایل کرده اند و اگر با [illegible] یا [illegible] بادویه اضافه کنند فعل وی قوی تر بود

و نافع بود

و نافع بود خواه بآبی و خواه تنها بخدر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت
قولنج بلغمی و ریحی اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع
بود و فولس گوید بدل [illegible] از همه [illegible] تنها و ورمهاء گرم را سودمند بود و
درد جگر و سپرز [illegible] گوید ورم معده را و درد [illegible] جگر را نافع بود و بواسیر
و ناصور که در مقعد بود چون سحق کنند و بر آن پاشند خاصه با انزروت و گویند
مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن هم وزن آن و ربع وزن آن [illegible]
و نیم وزن آن ورق گل سرخ و سنبل [illegible] گویند بدل آن در ضعف جگر و معده
یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و نیم یک وزن آن سنبل [illegible] نارگیل
است و گفته شود [illegible] بری بود و بستانی باشد بستانی را ماذریون خوانند
و بری را اقوماذریون و بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم
و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خولنجا خوانند و بستانی و ورق وی گرم بود در
اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود
در اول سده بگشاید و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت
نزول آب چشم و در نزدیک فرود آمدن آب و [illegible] چون بخورند شیر زیاده کند
و تخم وی همین عمل کند چون بپاشند یا با جو بپزند و اگر طبیخ وی با شراب
بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند و بول و تحلیل
ریاح بکند و چون با آب سرد بیاشامند نافع بود [illegible] غثیان و التهاب
معده ساکن کرده اند و بیخ وی چون بکوبند با عسل بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه
ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت
روشنایی چشم بغایت نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند دو سه
جوش و کف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین در چشم کشند یا سکنجبین منع نزول

آب بکند و روشنایی بیفزاید و تخم وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید
سده سپرز و جگر بگشاید و بری سنگ گرده و مثانه بر براند و تقطیر البول را نافع بود
و تبهاء مزمن و سریف گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب بحمل آید
تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض
نشود البته و اگرچه بسن طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد
و شیخ الرئیس گوید بطیء الهضم بود و غذای بد دهد و سودمند بود جهت تبهای مزمن
و اسحق بن عمران گوید رازیانج دافع معده بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه و
گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلوها و سینه که تولد از سده کند با ریاحی غلیظ
نافع بود و مسخن معده بود و رطوبات آن برآید و دیمقراطیس گوید گزندگان تخم
رازیانه ترفرا کنند تا چشم ایشان قوه گیرد و افعی و مار بعد از زمستان چون از سوراخ
بیرون آید و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم بدان بمالند جهت روشنایی و قوت
آن فسبحان الذی الهمها و ارشدها الیه و رازیانه محرور مزاج را صداع
آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی
اقوی بود و سنگ گرده بر براند و یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و حکم سده و
طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن
سودمند بود و رازیانج شامی انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی بر گویند
راالحسن و بیراز بجبلی شامی خوانند و بلغه اهل اندلس جناح خوانند و کلوخ بر خوانند
و آن دو نوعست یکنوع بستانی بود و آن فیلخوش است و گفته شود و یک
نوع دیگر جبلی بود و آن بر شکل فیلخوش بود و تخم از آن بترکی اندر خوانند
و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبت

فصل

فضلی بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود نافع بود جهت ورمهای سرد و عرق النسا و
درد مفاصل که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات
کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و انزری تمام بدهد و
چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر تخم وی مربا کنند با شراب بغایت
نیکو بود و مربی چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند بعد از آن در آب سرد
خیسانند پس از آن در شراب نهند و صاحب منهاج چنین آورده است
و در مرکبات گفته شود و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی
بود و مفرح دل بود و مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزد
و نافع بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید نافع بود
تقطیر البول را که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی
جانوران را نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درهم و لعوق وی سرفه و ضیق النفس
را نافع بود و قی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را نافع
بود و ماسرجویه گوید اگر زن در زیر خود دود کند برگ حیض بیند و اگر بکوبند و با عسل
بسرشند و یک مثقال بیاشامند تحلل اعضا [illegible] بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید سده سپرز و جگر بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه
گرداند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن
کند خاصه بطول کردن و مصلح وی ترکیبه بود و گویند مصطکی و حماما و گویند جمیع
بنفشه و بدل وی ایرسا بود و آنک مرکبست از انار و پوست انار و رونیاج سیاه
و صمغ و دوشاب با عسل و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند گرم بود و وی
قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود و راطینی سوبالی همه علکها
را بدین نام خوانند و ارتینج [illegible] و رتباج و رخینه و رشینه نیز گویند
گویند

وآن صمغ صنوبر است وآن سه نوع بود یک نوع سیال بود که منعقد نشود و یک نوع
صلب بود ساده و نوع سیوم صلب بود بعد از آنکه آتش پخته باشند وانرا اقلفونیا خوانند
و بشیرازی زنگباری گویند بهترین وی آن بود که سپید بود واندکی بزردی زند و بوی
آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک و عیسی گوید گرمست در سیوم و خشکست
در اول و مجفف و محلل بود و گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها را با طلاح
آورد با گلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن یا
آب حی العالم بود و بدل آن علک البطم است و به و گویند بدل آن زفت کهن رازقی
صاحب جامع گوید رازقی سوسن سپید است و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی
قطن است و دیگر گوید که رازقی کتان است و هم گوید روغن رازقی از بهار انگور
رازقی گیرند و دیگر گوید روغن بزرکتان است و گوید روغن سپید روغن رازقیست
و مولف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب منهاج زنبق سوسن سپید است و
صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سپید است و هر دو خلافست اما اگر گویند که زنبق
نوعی از سوسن سپید است دور نباشد راس الفار سر موش چون خشک کنند و بسوزند
و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس الارنب سر خرگوش
چون بسوزند و بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود ربیثا سونانی
رماست و گفته شود در ربیثا مولف گوید ماهی کوچکست که از طرف هرموز می آورند
و در گرمسیر و پارا ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند و همچنان خشک نیز
بخورند و طبیعت وی گرمتر از ارسیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود لیکن
تشنگی آورد و مصلح وی مغز گردکان بود رب برق عنب الثعلب است و گفته شود
رب السوس عصاره سوس است و در عنب گفته شود در صنف عصارات
ربیل نوعی از افسنتین است لیکن کوهی بود و گفته شود در صنف افسنتین

رتة بندق هندیست و گفته شد رتیلا مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت اما شکم وی بزرگ
بود و لون او زرد بود و در نواحی هند بسیار بود و ابرا خایه گیرک خوانند و بپارسی
دلمه و بترکی بای و از جمله گزندگان زهردار بود و نباتی هست که بیونانی فالنجیون
خوانند و نافع بود گزندگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فاکهه گفته شود
رجل الجراد شیح الترمس گوید بقله است که قائم مقام بقله یمانی بود و نافع بود
جهت سل و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و تبهاء مطبقه و مسیح گوید زرنب
است و مولف گوید تحقیق زرنب است و آنرا بسر و برکستانی خوانند رجل
الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشائش بود شکل پای کلاغ و چون بپزند
نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و فولس گوید اصل وی
چون بخورند قولنج را نافع بود و ایلک گوید مصری بوی رسد و درد پشت و ران و زانوها
را الغایة نافع بود و اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه
دوم و شربی از وی جهت بواسیر خون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد گوید
در نسخه و اگر در حبی که جهت مفاصل استعمال کنند از یکدرم تا یک مثقال شاید و در مفاصل
همان عمل سورنجان کند رجله همامه سنخیار است و گفته شود رجلة بقلة الحمقاست
و گفته شد رجل العقاب و رجل العقعق و رجل الزرزور رجل الغراب است که گفته شد
و در مصر آطریلال را رجل الغراب خوانند و گفته شد در صنف هر دو رجل العروج
رجل العلوس نیز گویند و آن قاقلست و گفته شد رخبین نوعی از بعلیست
بشیرازی قرقط خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت آن گرم و خشکست در دوم معده
گرم را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی بخود برگیرند
شکم براند رخمه مرغیست که ویرا مردارخوار خوانند و دو برا خوانند شیرا
و در گویند زهره وی در گوش مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شیشه جانب

رى

مخالف مالند درد گوش و شقیقه را زایل کرداند و کودکان را سعوط کنند یا در گوش انسان
چکانند جهت بادی که کودکان را بود نافع بود و اگر زهرهٔ وی با گلاب در چشم کشند سپیدی
ببرد و اگر سرگین وی در زیر زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت بیامیزند و در
گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهرهٔ وی بر گزیدگی مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع
بود و تیفاشی گوید گوشت وی چون با دل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هیبت
نوبت در شب کسی که بر زبان بسته بود بگشاید باذن الله تعالی و چون پری از بال راست
وی بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند سهل زاید باذن الله تعالی و در خواص ابن زهر
آورده است که بروی چون بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند و سرگین وی با سرکه حل کنند
و بر برص مالند لون آن متغیر شود و سودمند بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق
کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت
چنین کنند شفای صحت یابد باذن الله تعالی و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی است
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت هر سمی که باشد و اگر پر وی
بر زنی که دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید رخام نوعی از احجار است و الوان بود
زرد و سیاه و خمری رنگ و سفید و زرد زری بود بهترین وی سپید بود و تیفاشی
گوید طبیعت آن سرد و خشک است چون سه روز هر روز یکمثقال سحق کرده مانند هبا
بعسل بسرشند و بخورند منع دملها بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون
بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود بپاشند قطع خون بکند
و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند بوی ارزی با بوی ساج
بر سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد از آن بیرون
آورند و در آب و نمک اندازند آن آهن زر بود و اگر از رخام کوارع بدان نقش
کرده باشند بر سر قبرها بنهند و سحق کنند و کسی که عاشق بود بیاشامد معشوق

معشوق را

104

معشوق را فراموش کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در درجهٔ دوم و خشک بود در اول
سودمند بود جهت سعفه و داء الثعلب ... و گفته شد و پارسی سپیدان
گویند و تره تیزک گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف کند مهار را بکشد و بادها
تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن
بود که محرور المزاج با کاسنی و کاهو خورد رصاص قلعی پارسی ارزیر خوانند و بتازی
قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود
و محرق آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیاده بود و تلیین و تحلیل و صنعت او
آن در باب ... در صنعت آثار که آن سرب سوخته است گفته شد و اما رصاص
اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطر خوانند و قصدیر هم خوانند
و اگر صحیفه از وی تنک بسازند و بر عانه بندند ... منع احتلام بکند و اگر آن
صحیفه بر ... که بر عصب پیدا شود بنهند زایل کرداند و هر ماده که بند کرده در ابتدا
مثل خیلد که چون بروی بندند نگذاراند و ورمهای متعدد که با ریش بود و بواسیر
و ورمهای قصب و زهار و پستان و ریشها مثل سرطانات با عصاره که در
غایت سردی بود و روغن زیت و یا روغن گل یا روغن به یا روغن مورد چون
بوی اضافت کنند و این صحیفه را با آن روغن حل کنند و بمالند نافع بود و برادهٔ
آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن مرداسنگ از بستن
بول و غایط و ثقل معده و امتلاء بطن در انسان و ضیق النفس تا حدی که بخناق
کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی قی کنند بطبیخ تخم
کرفس و شبت و الحرذ ... و ماء العسل و عدا اسفیداج و نشاسته خلاص وی
آن بود که ... بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند
رصاص ... یا زیت نافع بود جهت ورمهای گرم و ابن زهر در خواص آورده

اکر پاره رصاص در دیک انداز ند هر چند که آتش در شب آن بر افروزند کوشتی که در آن
دیک بود قطعا پخته نکردد و هر کس که انکشتری رصاص در انکشت کند بول وی لا حرکرد
و اکر رصاص در روغن بمالند تا رنک بر آورد و بعد از آن آن روغن بر ابهی طلا
کنند هرکز رنک نکرد و صاحب فلاحه کوید اکر طوقی از رصاص بر درختی کنند که بار
بود ثمر وی نیفتد هیچ و ثمر وی زیاده کردد رطب کرم بود در دوم و تر بود در اول و
کویند در اول و غذای وی زیاده بود و اسحاق کوید کرم و تر است در دوم و غذای وی
زیاده از غذای دیکر بود و بهترین آن حبی بود و هیرون و بعد از آن زرد و رطب
بیخ در شکم پیدا کند مانند الحر ترو مثال الحر ترو خشک همچون خرما و رطب بود و رطب
معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب خرما مفسد
دندان و کوشت بن دندان بود و مضر بود بحنجره و آواز و خونی که از وی حاصل شود
بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش
بود که با وی بخورند و بعد از آن سکنجبین یا خیار بسرکه یا سکنجبین خورند و رطب
فضفصه است و چون خشک شود قت خوانند و علف کویند بپارسی اسپست
کویند و در فا کفته شود رعی الابل سغانی کویند و آن حشیشی است که دانه وی چون
دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن کرم است در اول و تر است در دوم
و جالینوس کوید کرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف و شتر چون بوی آن
کند هیچ مضرة بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه
کرداند و تخم وی چون با شراب یا غذا بخورند بجهت کزندکی جانوران نافع بود و
سیلان رطوبات رحم را سود دارد و وی مضر بود با احشا و اعصاب و
مصلح وی قرفه بود یا سنبل رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز کویند
و آن جنبست تیره رنک بمقدار ماش و اندکی بزرکتر و چون پوست از وی

باز کنند

باز کنند برنک عدس متقشر بود صلب و بطعم عدس اندکی شیرین تر بود و طبیعت وی
کرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و کاومشک بر کویند و کاو بر بعایت
دوست دارد و هیچ چیز کاو را مانند وی فربه نکند و دیو مسک بر کویند و مولف
کوید نوعی از کرسنه است و فرق میان وی و کرسنه آنست که کرسنه سیاه بود
و وی کرد و در کاف کفته شود صفت کرسنه رعاد حیوانی دریایی است و دالسور نیز
کویند ماهی دریاییست مخدر بود چون بر سر نهد کسی که صداع مزمن داشته باشد
صداع ساکن کرداند و چون بخود بر کیرد متعد که بیرون می آید شفا یابد و اکر
بزیت بجوشانند و آن زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن کرداند
رعی الحمام کویند رعی الابل است و کفته شد رعث جلنار است و کفته شد
رعیدا دانه ایست که در میان کندم می باشد و از از کندم پاک کنند و مضر بود خوردن
آن و بشیرازی از از نهر خوانند و بپارسی خر رغوة التمر براق التمر است و زبد التمر
نیز کویند و آن حجر التمر است و کفته شد رغوة الحجامین سنج است و کفته شد رغوة الملح
زبد الملح کویند و قوة وی زیاده تر از قوة ملح بود و محلل و ملطف بود در رغوة ماها
در غایت حرارت و خراقت بود و باشد که بسور آمد رقا سلحفاة بحری است و کویند سلحفاة
بری و کفته شود رقاق کویند حنف الرمد است و بعضی کویند لعبه بربری است
و بعضی کویند خصی الثعلب است و صفت هر یک در باب خود کفته شده است
رقوق خنا است و کفته شد رقعا مرخس است و کفته شود رقعه مهر دارو
که جبر کسر کند از ارقعه خوانند مثل الجبار و ملتومه و غاما اقطی و رمعه حاص
اسم بحثست سرخ رنک صلب و طبیعت آن سرد و خشک است چون بکوبند و بکمتعال
از آن درد و پیصه بمرشت سه روز ماهی بخورد هر روز این مقدار موافق
بود و ثی و خسونس که در بدن پیدا شود سبب افتادن مار رحم یا برداشتن چیزی

حبری سنکین و قابض یمانی بخور التی ماند اما سر وی شکافته بود و مثل شکل بود و بهترین
آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک است مقطع بلغم و رطوبات معده بود
و خلطهای غلیظ لزج ببرون آورد و درمان حلو انار شیرین بهترین آن بزرگ شیرین
رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر وی و گویند
گرم بود باعتدال و در وی جلا و قبض و تلیین بود و دانه وی با عسل درد گوش
را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را نافع بود
و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب
نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و چندانک کهن گردد
بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش
بود و دارای گویند اندک نفخی دارد و که باشد که نقوط آورد و محتاج با صلاح نیست
از بهر آنک نفخ وی زود بگذرد و کاهی چون بسوزند جراحت را سودمند بود رمان
حامض انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض
ترین انواع وی کل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی
با عسل قلاع را نافع بود و عصاره وی ناخنه را سود دهد و دانه وی چون در آب
باران خیسانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دهد و جلا دل بدهد و
التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و تبها را و سوم وی مصلح
او روی زبان ابستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود از شیرین و سویق
وی جهه اسهال صفراوی نافع بود و قوه معده بدهد و جگر گرم را و آب وی تا بیست
جو در دل ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین بوست او وی جدا کنند و در
دیگی تا ون سنکین نهند و همچنان بکوبند با سه او و سعشار زند هم رطل بیست

درم شکر طبیعت براند قبض و مرة صفرا براند و معده را قوة دهد و شراب وی مرتد
وی خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه منعنع وی
و بسیار خوردن شهوة را مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم ببندد و صاحب
تقویم گوید انار ترش مضر بود سینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانه وی بد بود
و مخشن حلق و سینه و مضر بود بمعا و معده و مصلح وی حلوای عسل یا قند بود و شربه
ازان باشند او وی آن بود که با عسل پرورده یا ترنج پرورده بخورند رمان السعالی
حسحاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از میوه‌های بستوی است و گفته شود در با
نام و در دمشق اندو سامین خوانند رمان البر درختی است که بدرخت انار ماند و گوهکر
و حب فلفل فرانه و بیت وسیج وی مغاث است و صفت حب فلفل گفته شد و
مغاث گفته شود رماد بپارسی خاکستر گویند مجموع مجمعنا شد رماد الازد ربوسفحا
دهند بود و معنی روشنایی چشم بیفزاید رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض
بود چون ببندد و چون بحریر بهر بد و بهر بامداد با شتا دو درم با شراب سیب
بیاشامند سودمند بود جهه بله معده و درین رحمت بعانه نافع بود رماد حطب الکرم
خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت سر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند گرم بود و ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بود و شش
و مصلح آن کثیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سنگ و بواسیر سودمند
بود و اگر سحق کنند و در [illegible] کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دو کرم دل گرم نهند
بیاری و [illegible] آماس کنند بغایت سودمند بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند
نافع بود جهه گوشت زیاده که در چشم پیدا شود و چون با زیت و سرکه یا سه
کهن ضماد کنند جهه شدخ عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود
رماد قضبان خاکستر نی بهترین آن بطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و

خشک بود در سیوم مسهل که در مراره بود بگشاید مقدار درمی و گویند مضر بود بشش
و مصلح آن کثیرا بود و یا تنبول یا دهن الحنظل طبیعت خاکستر آشیانهٔ پرستوک بهترین آن که
آشیانه در موضع ساخته باشند که بسیار هوا بود و صفت سوختن آن چنان
بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند یکساعت
و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت
زادن مقدار استعمال گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود بدل رماد السرطانات
صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در گل حکمت
گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و منفعت آن در باب سین گفته شود در
صفت سرطانات و صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگ
مسین مسح بر سر آتش نهند و سرطانات زنده در آن نهند و بسوزند تا چون
خاکستر شود بردارند و استعمال کنند رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا و فی که تر بود
چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن
باشد ببرد رالیف بهرام است و گفته شد رند صاحب منهاج گوید اس است و صاحب
جامع گوید درخت غار است و صفت اس گفته شد و صفت غار گفته شود رؤوس
بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ
بود غذای بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کبد بود و سر میش چون ببرند
و بمرق آن حقنه کنند امعاء سفلی نرم کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو گرداند
و باه را زیاده کند چون در وی اندکی گوشت سنه بود و خوردن وی مضر بود بمعده
از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارصینی خورند و بعد از آن معتدلات
بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر تر از سر آهو بود بدین قیاس و

فی الجمله

و فی الجمله غذای جید بود که اندک سختی داشته باشند و غذای بسیار دهد و قوت بدن ضعیف
بدهد چون هضم بروی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گران کند و
کسی که معدهٔ وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد و تولیج بغایت سخت و گوشت
زبان سبک تر بود و گوشت حلزون غذای بسیار دهد و چشم جرب تر بود و زود تر
بگذرد و دماغ او سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و جسم سر با نمک زیاده خورند و
گوشت حلزون و سر گوشت سرکه و صعتر و انجدان و فلفل خورند و اولی آن بود
که پوستها و عظم و نهاها چندانکه امکان بود بخورند و اگر از رو غالب بود با سرکه
و فلفل خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد و اما سرهای ماهی کوچک
نمکسود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و ملازه و ورم گرده
و ورم صلب و دندان نافع بود و سر سردین نمکسود چون بسوزند و بر گزیدگی
عقرب مالند بغایت سود دهد روسپس و جراالمالانست و گفته شد روسختج را شحت
گویند و آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته خوانند و بهترین آن مصری بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و
در خضابات موی استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم
را جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود نافع بود روسان
از پیانست و گفته شد صفت آن و اهل مصر فردیس خوانند و اهل اندلس قمرون خوانند
و ابن زهر در خواص آورده است که چون نکوبند با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند
حب القرع بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری
را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی را زیاده کند و شکم نرم دارد
و بصری گوید بیش از آن که نمکسود کنند باه را زیاده کند و غذای صالح دهد و چون نمکسود
کنند تا کهن گردد مولد سودا و حکه بد بود و رازی گوید دشوار هضم بود و معده را

بد بود داوی آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و کرویا کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش
سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار مسعع خورد و اگر جهت
باه خورند شاید که بسرکه خورند بعد از آن که نیک پخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم
مرغ و پیاز و کنند تا قلیه سازند و تا و ل کنند مسخن گرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث
الحمار الاهلی سرگین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون
با سرکه سا میزند و اگر سرگین تازه بفشارند و در بینی کنند رعاف را زایل گرداند و همچنین چون
بر که روی افشانند و بوسد همین عمل کند و چون تر بود و بفشارند و آب آن بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف خورده بود چون
خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود روث البرذون سرگین
استر چون دود کنند در شب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روبیا عنب الثعلب است
و گفته شد ریشتی. بشیرازی آرده خوانند طبع آن گرم و تر بود و غلیظ مصلح وی
عسل بود ریاد و شاب و در صفت سیسم گفته شود منفعت آن ریح الغار و فقاع ان
گویند و آن سم الغار است و تراب الهالک نیز خوانند و آن سنگ است و در شین گفته
شود رهقان در لغتی بعضی عرب زعفران خوانند و گفته شود در تیا یح رامنج است
و گفته شد ریباس بپارسی ریواج خوانند و قوه وی مانند حماض اترج و غوره بود
و بهترین وی پارسی بود شاه جهان در ارستیر [illegible] طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را سودمند
بود و چون عصاره وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه
و جدری را نافع بود و بواسیر را سودمند بود و غثیان ساکن گرداند و قوه احشا
بدلها و معده و جگر گرم را داد و وی با آرد جو در حمره و نمله طلا کردن سودمند
و صاحب منهاج گوید مضر بود به سینه و قولنج و مصلح وی اترج مربا بود و

حجر

108

صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و منقطع باه و مصلح وی شراب عود
یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج است با غوره ریه بپارسی شش گویند
صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت ببندد و غذای وی اندک
بود و میل بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب کبد و بقراط گوید مجموع ششها سرد
و تر بود و روفس گوید خشک بود و دشوار هضم و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه
و کراویا بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بره و گوسپند
کوهی بود و شش بره چون بریان کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روان بود بگیرند و بر
ثالیل خشک که بر اعضا رسته باشد طلا کنند و مدام کنند البته زایل گرداند
و چون همین رطوبه بر قوباء خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده و آلات
بول و مصلح آن حب الآس و شکر بود ریه الثعلب شش روباه چون با سرکه و عسل
بخورند ربو و ضیق النفس را نافع بود ریه الخنزیر شش خوک و شتر چون بسوزانند
و خاکستر آن سحق کنند که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر ناسوخته همچنان
گرم بر آن نهند نافع بود و شش خر نیز همین عمل کند و منع تورم آن بکند و
خاکستر شش خوک چون بر آب ترا فشانند سودمند بود ریه حمار الوحش
شش گورخر چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نافع بود ضیق النفس و سرفه را
ریه البحر قلومن بلاسیوس آن حیوانیست که در ساحل دریا باشد [illegible]
چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و سعاق که در دست
و پای باشد جهت سرما بر آن ضماد کنند بغایت نافع بود ریحان و ریحان الملک و صیمران
هم گویند بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود و در شین یاد کرده شود و
ریحان سلیمان حماحم سلیمان گویند و جمسفرم نیز گویند و نبات وی در کوهستان
فارس و اصفهان بود مانند شبت تر و ورق وی مانند ورق خطمی بود و

آ

بحمل

فقاع وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و بوی خفیف و لطیف بود
با سرکه بر جمره طلا کنند سودمند بود و بر ورمهای بلغمی طلا کردن و بر بعرش بواسیر
همان سبیل و جمه لقوه نغانه مفید بود و بر گزیدگی عقرب طلا کردن بغایه نافع بود
و چون زن با روغن گل بخورد بر گیرد جهة درد رحم نغانه نیکو بود و این ماسوبه
گویند طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را سودمند بود بغایت و بسیار اروی
صداع آورد و مصلح وی روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است و
گویند بدل آن نیم وزن آن شیح است و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود
و ریحان داود نیز خوانند و آن اذان الفار است و گفته شد ریحان الکافور و
کافور یهودی و شجر الکافور نیز خوانند و بپارسی سوسن خوانند و این نوعی از درخت
است و نبات وی بیشتر در خراسان بود و گل وی مانند گل خاما بود و ورق وی مانند
کاسنی صحرایی بود و گل وی و ورق بوی کافور کند چون بویند یا در دست مالند خواه
خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بوییدن بسیار وی و ادمان
بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان نمایند اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه گرم
مزاج را ریحانی شراب صرف است خوش بوی و منفعت سعال است و گفته شود
رصاص صاحب منهاج گوید سنگی است مانند سرطان و طبیعت آن سرد و تر است
در دوم و رطوبات چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بفزاید و مولف گوید این
نوع از سرطان حجری است و در سرطان گفته شود در ریش شریف گوید بر مرهم چون
بسوزند و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک گرداند و برهای بزرگ یاری
دهنده بود در قی و علاج سینه شکسته و منافع بر هر مرهمی در موضع خود
با منفعت آن گفته شود ان شاء الله تعالی و الله اعلم

[illegible]

باب الزاء زاج انواع است سفید و سرخ
و سبز و زرد زاج سفید را قلقدیس خوانند و شوغاره گویند و سوبانی خلقنتیس و
زاج سرخ سوری خوانند و زاج سبز قلقنت خوانند و قلقطار زاج زرد است
بپارسی زاج شتردندان خوانند و بهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ
بدخشی و چون در دست بمالند زود ریزه شود و پاک بود و کهنه نباشد و نوع دیگر
از زاج سوری هست که بپارسی زاج کفشگران گویند و بشیرازی زاج سیاه
خوانند و سوبانی مالیطریا و ملیطریا نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون
کهن شود زاج گردد و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات
بود و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوة مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف در غلظ و
لطافت است لطیف ترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ
و قلقطار خیر الامور اوساطها بود متوسط است میان غلظ و لطافت و زاج
دیگر هست که یونانی مسیق گویند و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند
زر بود و طبیعت قلقطار گرم بود و خشک بود در سیم و همه زاجات در طبیعت مانند
یکدیگر اند و وی قابض بود و محرق خشکریشه احداث کند و جرب و سعفه
و ناصور و رعاف و ریش گوش را مدد آن سودمند بود خاصه چون فتیله
بعسل بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و آنکه در دندان و
و دهن بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن زاجات سرفه
سخت پیدا کند تا بجایی که بسل کشد و مداوای وی بشیر تازه و مسکه و قند و مانند
آن کنند و باقی منفعت هر یک در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی زان
درختی که از ثمر آن خوانند و گفته شود در او و ق زنبق است و گفته شود
زبیب بپارسی مویز گویند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما

که وی را تمر الرطب خوانند و زبیب نخوانند و زبیب عنج خوانند و بهترین آن و اما سی
بود و بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانهٔ وی سرد و خشک بود
در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن درد امعا
را نافع بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری
دهنده بود در ادویه و ادویهٔ مسهل چون ده درم از وی صاف کنند و چون بی دانه بود
شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض و حرارهٔ وی کمتر بود و معده را قوه دهد و
طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی حیار شنبر بود و گویند شیر تخم تودرک و اسحاق
گوید حاده دم مثانه را و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب
بود و مویز بدن را فربه گرداند و هیچ مضرت و اذیه نرساند الا محرور مزاج را و مصلح
وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر آن خورند و چه بیستو رند و سس گویند
گوشت وی چون بخورند موافق قصبهٔ شش بود و نافع بود جهه سرفه و اگر گوشت وی
با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و پیص بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهان
بیرون کند و چون سامریند با آرد باقلا و کمون و ضماد کنند بر ورم که عارض شود
در انثیین نغایه سود دهد و چون خلط کنند سحق کرده و با شراب ضماد کنند بر هر چه
پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشها و نمله و عفونات که در مفاصل بود و
سرطانات چون ضماد کنند با جاوشیر و رعی سن نافع بود و چون ناخنی که جنبد خشک
رود قلع کند و مویز علا زیاده از انگور دهد و جلای مویز کمتر از جلای انجیر خشک بود
و اطلاق آن کمتر از اطلاق آن بود و از انکه مویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده
و بدل آن کشمش است زبیب الجبل مویزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید
حب الراس است و این سهو است و حب الراس گفته شد و صفت مویزج
گفته شود و بشیرازی میویرک خوانند زبد البحر بپارسی کف دریا خوانند و آن

هیچ نوعست یک نوع بشکل اسفنجه فربه بود و ستبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود و
در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دویم بشکل ناخنه جسم بود مانا اسفنجه و بسیار تجویف
بود و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را میلیسون
خوانند و بشیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف و کیس ماننده
باشد بسیار تجویف سبک و مولف گوید آن اسفنج است و گفته شد و نوع پنجم
بشکل مانند فطر بود و برا هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر
املس و بهترین آن وردی بود که بزردی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
و گویند تر بود و داء الثعلب را نافع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ
که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود و موی برویاند و خنازیر
و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود جهه آن نافع بود چون با موم
و روغن گل استعمال کنند بشره را صافی گرداند و کلف سیاه و اثری وی که در
بدن و همه اعضا پیدا شود زایل گرداند و نوع سیم که گفته شد عسر البول و سنگ
گرده و ریگ که در مثانه بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را نافع بود و حیض
براند و باقی انواع آن منفعتها دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء دندان بدهد
و موی بر داء الثعلب برویاند و چون با نمک با شراب طلا کنند و انواع زبد البحر
موی بسترند و برویانند و یک نوع هست که سپید بود و طبیعت وی گرم و تر بود و
خشک بود در دوم و جلای چشم بدهد و با ادویه که مناسب بود سپیدی که در چشم
بود زایل گرداند البته و قطع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو
دانگ بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر بود بسر و چوا پس
و مصلح وی روغن گدو بود و بدل وی نوره و وی حجر القیشور بود و اگر خواهند
که وی را بسوزانند در دیگی گلی با تخته بنهند و سر وی بر بهند و شکاف آن بگیرند و در

انون میان آتش نهند پس چون پخته شود بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت
استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحر بیونانی
ادارافیون و آرزفی و ادرافیس گویند و بسریانی عاقورا و آن کرد بر کردی جمع می
شود و در دریا مانند یخ بود و در میان نی و گیاه یابند و لون وی مانند حجر اسفنج سپید بود
و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ بود و طبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که
تنها استعمال کنند بلک با ادویه خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوه وی و اگر محتاج
باشند از جهه بیرون شاید که تنها استعمال کنند لیکن از جهه اندرون احتراز واجب دانند
سست شده قوه که در وی بود و استسقا و بدو سی که بد جهه جرب و ریش شده و کلف و قوباء و
بثرها و مانند آن بغایت سود دهد و حمی الحمله دوای حاد بود و بعلل مزاج بد که عارض
شود در اعصاب مزاج نیک کند و عرق النسا را سود دهد و طلی کویند جسم را جلا
دهد و ورم بستان ساکن کند چون کوفته با آب طلا کنند زبد القمر حجر القمر است و کفک شد
زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی نمشک بهترین آن تازه بود که از شیر میش گیرند
و طبیعت آن گرم و تر است در اول تری او باده بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا
کنند بدن را فربه کند و غذای وی بد بود و جراحات اعصاب را سود مند بود و ورم
بن گوش و اربیتین و دهن و اما اگر بر لثه کودکان بمالند سود مند بود جهة زود
رستن دندان و همه ورمها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کنند و لعق
کنند سود مند بود جهة خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم شش را بغایة
نافع بود و بدان حقنه کردن ورمهای صلب حار که در رحم و امعا و انثیین باشد
سود دهد و ریش رود هم و اگر با ادویه بود که نافع احتهائی بود که در اعصاب و
حجب دماغ و فم مثانه باز دید آید سود دهد و ریشها پاک گرداند و گوشت آن بر رویاند
و دفع زهرها بکند و چون بر گزیدگی افعی مالند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایة

سود دهد خاصه چون با شکر و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایة نافع بود
و منع خون و ماده بکند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی
مسهل بود و معثی و مرخی معده و مصلح وی چیزها قابض بود و گویند مصلح وی
قندی بود و نافع بود جهة خشونة حلق و قوبا و سعفه خشک و خشن چون بدان
بمالند سود دهد و حرقه مثانه را منفعت و یا اسفیده برشت نافع بود و اما تازه
بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی بدل شحم و دخان وی یعنی دود وی
بگیرند از چراغ مانند دود روغن بدان طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند محقق بود
و بعضی در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک گرداند و زود بجال
صحت آورد زباد نوعی از طیب است و آن عرقیست که در میان پای جانوری گیرند بشکل
گربه اما سر وی کوچک بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
معتدل بود در رطوبت و سوست و بوسیدن آن و مالیدن آن صداع سرد و
شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شرابی که مفرح بود بگدازند
و بیاشامند خفقان زایل کند و ضعف دل را و در ین عمل بغایه کمال بود و اگر زنی
دشوار زاید یک درم از وی با یکدرم زعفران در مرق مرغ فربه کنند و بیاشامند
زاییدن بروی آسان گردد زبل بپارسی سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف
حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبلها محلل و مسخن
و مجفف بود و همه مفصل گفته شود زبل الاطفال ابجاد او آن از طفلان بیرون آید سیاه مانند
و خشک کنند و سحق کنند با همخدان ورق مامیثا و همخدان نبات و در چشم کشند سپیدی
که در چشم بود زایل گرداند در چند روز و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفلی گیرند
که محفوظ بود از تخلیط و بعسل پرورش شده و بدان تحنیک کنند خناق و درد حلق را
نافع بود و یا در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که تو ورم حلق پیدا کرده باشد

ونزدیک مرگ بود و احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده
بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کال نافع بود و مجرب و باید که غذای کودک
در سه روز ترمس با نان تنوری دهند که نمک خوش کرده باشند و سرایی که اندک مزاجی
داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند
و خشک کنند و نگاه دارند تا بوقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ و
دراج پخته یابد بود سودمند بود و باید که غذاهای که بسیار رطوبه داشته باشد
نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و علت نقصان مانند زبل کلاب بود و زبل الطفال
بزرگتر من تریاق کسی باشد که سگانی زهردار بوی زده باشند و زبل انسان چون خشک
کنند و با شراب بش و یا با عسل بیاشامند نافع بود جهه تبهای دایره و گزیدگی جانوران
و ادویه کشنده متلف کننده و یرقان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند
و بر موضع عقرب عقعقه باشند زایل گرداند زبل اللقلق سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع
را بغایت نافع بود زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زایل گرداند زبل الحرذون والورل
سرگین عصایه لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاف سرگین پرستوک سپیدی
چشم را زایل گرداند زبل الکلاب بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان خورده
باشند و آن با عسل نافع بود جهه ریشهای کهن و خشک شدن آن کردن خناق را زایل
گرداند و جهه دفع اسهال آشامیدن با شیر نافع بود خاصه چون دوسنطاریا بود
و جهه قولنج بدان حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دستور بود و سی گویند سرگین
سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند و بسایند و
با شراب بیاشامند یا با آب شکم بندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد
اگر سپید بود و خشک و گنده بنود آنرا خشک کنند و نگاه دارند و چون بکوبند
که استعمال کنند جهه ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند و با ادویه که نافع بود بدن

زحمت و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند ورمها بگدازاند زبل الذئب بهترین سرگین
گرگ آن بود که از خار گیرند سپید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع
بود خاصه آن گرگ که استخوان خورده باشد در غایه کال نافع بود و مجرب و مفید
است اگر نزدیک خاصره بپاویزند همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل بوست
گرگ گیرند و بر ساق بندند سمائی که از پشم گیسنی که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکو
تر بود این مرض را زبل البزاز بهترین آن بود که از زرزوری گیرند که برنج
خورده باشد قوبا و بهق و کلف را نافع بود زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کنند
و زایل کننده کلف از روی بود چون با لعاب دهن سرشته و بر ثالیل طلا کنند زایل
کند و ثالیل شراری کوک خوانند زبل الرخمه سرگین مردارخوار چون دود کنند در
زن بچه بنهاد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش را زایل
گرداند زبل الحمام سرگین کبوتر گرمتر از همه سرگینها بود و نافع بود بهر مرضی سرد
که باشد بار دچو چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را نافع بود
خاصه چون بزرکتان کوفته اضافه کنند و چون با عسل و بزرکتان خلط کنند ور مهای
صلب را منفجر گرداند و جسک ریشه که حادث شود از آتش پارسی چون با زیت
بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد و اما سرگین کبوتر صحرایی و کوهی حاده وی
بیش تر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند خاصه چون با تخم حرف
کوفته و بیخته یا خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد که احتیاج بسخونت بود
و توباده و مفاصل و معده و جهه شکم و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو
بیامیزند و در آب بجوشند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دبل و خنازیر و ورمها ی
صلب بگداند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و با آب بپزند و اندکی
قطران اضافه کنند و با هم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر برص نهند یکتا باره

وسه روز رها کنند بعد ازان بردارند و دیگر باره تازه بنهند سودمند بود و چندان این
عمل کنند که زایل گردد و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشینند بغایة
نافع بود و جهة درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر منسع طلا کنند
سودمند بود و اگر همچنین با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم ازوی
با سه درم دارصینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزند و کتان با چون
خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند که سرگین
کبوتر که در حقنهٔ قولنج نافع بود زبل الفیل چون زن بهشم پاره بخود برگیرد هرگز
آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب
همان عمل سرگین میکند زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود کنند نافع بود جهة درد
دندان و موافق کسی بود که فطر کننده و ادویه کشنده خورده باشد و اگر با سرکه
بیاشامند قولنج را بگشاید و مجربست زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت او سرد
است در دوم و خشکست در اول ناصره را قوة دهد و دیگر منافع در صفت زمرد
گفته شود در بدالغوار بر مسحوقها است و گفته شود زجول اکشوتست و گفته شد
زجاج بپارسی آبگینه خوانند و طبیعت او گرمست در اول و خشکست در دوم موی
برویاند چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم
زایل گرداند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند در عمل اقوی بود و ادویه سوخته
بود سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر خواهند که
مستعمل کنند باید که بغایة سحق کنند و استعمال کنند و صنعت سوختن وی آنست
که در کوره آهنگر آن بنهند و بدمند تا نزدیک گداختن پس بیرون آورند و در آب
قلی اندازند و بعد ازان سحق کنند و بر روی صحیفهٔ از آهن کنند که سر آن گشوده بود
و آتش محکم در شیب آن کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند

بعد ازان

بعد ازان سحق کنند بغایة و مستعمل کنند زنگار جدوار است و گفته شد زرنباد برنان
هندی بخور گویند و برنان الملک عرق الکافور و وی نحست که از وی بوی کافور آید چون
تازه بود و بلغتی دیگر سطر آک خوانند و در طعم وی تلخی بود و اگر در تری بگذارد پاره کنند
و بخوشانند تلخی وی کمتر بود و اگر پاره نکرده باشد تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود جامه
ادرار حام و مدر افزه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند
وقتی بعد بندد و گزندگی جانوران را سود دهد تا بحدی که بر دنگ بحلدوار بود و شکم
بندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوه قبض و تلطیف و از ادویه تریاقات کبار
بود و مقوی روح بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود شربتی از وی یکدرم باشد و بول
براند و سودمند بود جهة مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد فکر و غم و وحشت و
در عشر منافعها مانند درونج بود و معده تر را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان
ادمان کنند درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از
ریحی بود و خواه از سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده است چون تر بود بکوبند و در
شیب پای بمالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در جامه
بخور کنند مور بگریزد و بار نگردد و اگر صاحب داء الثعلب طلا کنند بر جعوبعه که بیزاری
گوه گویند موافق بود و اگر یک حبه در سر بر رگ از وی سوراخ کنند و یا و بدن خصوی
کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی نه آنک طبعی بود بحال صحت باز آورد و ایشان را
حاصل کنند و دستور گویند نافع بود جهة تریخ کودکان و عرق النسا و نقرس و فالج
و جرب کودکان را دو درم با عسل بلیسند و طلا کنند چند نوبت زایل کند و جالینوس
گوید درد ورکها و حقوین و عرق النسا و فالج و وجع که سبب آن از رطوبات بود چون با عسل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن مضر بود و بدل او مصلح ان

فو نیح بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی
گوید در مداوای گزندگی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ
وزن آن طرخشقوق بری و نیم وزن آن رازیانه اترج و گویند بدل آن سیطرج و یاسمین
است ذرین درخت گویند درخت اترج است و مولف گوید در جبلست که در ولایت روون
بسیار باشد خاصه در شاد روورق وی مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند ورص
آسته بود و درخت آنگور بشکند و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصاره
آن بیاشامند با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و چون بسته از مثانه
بیرون آورد و گزندگی جانوران را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی
حب الآس و بلوط بود و بدل وی بوزن آن قنطوریون باریک است و بوزن آن تخم خیار
زرد و بوزن آن حب الاترج و گویند بدل آن نیم وزن آن زعفران است زراوند مدحرج
زراوند مدور خوانند و معروف بود بشامی و وی ماده بود و پارسی زراوند گرد خوانند
و بهندی لخور گویند و زرنباد نیز هم لخور خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران
بود و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم است در آخر دوم تا اول سیوم و خشک است
در دوم و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم و وی اقوی بود و الطف از
طویل نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و فواق و بیرسام چون دو درم از وی بیاشامند
و نافع بود جهت گزندگی جانوران و ادویه کشنده و جذب سلی و شوک و سهام بکند چون
ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندانرا جلا دهد و دفع اخلاط
بلغمی و مراری بکند و قوه سمع بدهد و ریشها را پاک گرداند و گوشت برویاند و چرک گوش
پاک کند و ورم سپرز و دهن و عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ و معده
را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان صفراوی
و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای

اجی

مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل بود
و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار
مستعمل از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن وی زرنباد و دو دانگ آن سیاه
و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل
بود و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن آن زراوند
چینی زراوند طویل نسخه رستم خوانند و ارسطلوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل
اندلس مستعاران نیز گویند و بنامهای دیگر خوانند و فطولیطس گویند و وی نر بود و بهتر
آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج بود و ستبر باشد از انگشت ستبرتر و طبیعت آن گرم
است در سیوم و خشک است در دوم گوشت برویاند جهت صرع و کزاز اشامیدن بغایت
سود دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک کند و احشا را نافع بود و ریشهای تر
عفن شده با صلاح آورد و دندانرا و بن آن پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و
اگر کوفته بیز شنید بسرکه و طلا کنند بر سپرز بغایت سود دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند
و ضماد کنند گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله را بغایت سود دهد و چون با فلفل
و مر بیاشامند فضول بسته که در رحم بود پاک گرداند و حیض براند و بچه بیرون آورد
خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه از وی بسازند و زنان بخود برگیرند همان عمل کند و کرم
دراز و حب القرع بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و جهت تپهای بلغمی نافع
بود و معده را سود دهد چون با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هموار کند و
بصلاح آورد و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن سیطرج است
و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن بسفایج و گویند نیم وزن
آن زرنباد و رازی گوید که بدل آن در نفخ ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود دو وزن
آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت زرشک و زرنک اسپر باریس است و گفته شد زرنیخ

الوان آن انواعست زرد و سرخ و سبز و تیره و دیزج و سفید بهترین آن
زرد بود ارمنی که صفیحها بر روی یکدیگر بود و بلون زرد بود مانند طلق زرد براق و
بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم سوزنده بود و در وی قبض بود و معفن و لذاع بود گوشت زیاده و گود
در ریشها و موی بسترد و با سه بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه ترد اگر
بار فت بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت کهنه سبش
بکشند و با روغن گل جهت بواسیر اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود و
جهت رشش بینی و دهن و اکله که در وی بود و خوزی گوید زرنیخ سه جنسست زرد
و سرخ و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که چون مرده بود بسبب ضربی
چون طلا کنند آثار آن ببرد و نوع سرخ در فلسفون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید
زرنیخ زرد چون سحق کنند و بعصاره بیخ ترب سرشند و بر سبب نعل طلا کنند بعد از انکه
موی بر کنده باشند هرگز دیگر نروید و دسقوریدوس گوید قوت زرنیخ سرخ مانند
قوت زرنیخ زرد بود و چون با دراسنج [illegible] داء الثعلب را زایل کند و زرنیخ بر اعضا طلا
کنند کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی [illegible] طلا کنند و زرنیخ مصعد
کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن سنگ که آن سم الفار است
و اکسیریان از زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد [illegible]
کرم و روغن کنند بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد با روغن بادام و طبیخ
سرخ و مرقهای چرب مانند آب گوشت از مرغ که بروغن بادام و شیر تازه و لعاب
دهند و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ هم وزن آن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم
گوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی [illegible] زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
بود و تشویه کردن زرنیخ چنان بود که دیگی نو گواری بستانند و بر سر آتش نهند

و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک میدهند تا آن زمان که لون او تغییر کند و بریان شود
بعد از آن فرو گیرند و سرد گردانند و سحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند زرنب
رجل الجراد است و این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابه اینست و بهندی [illegible] خوانند
و بپارسی سرو ترکستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم بغایت مفرح
و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که در وی هست و بلطفی و قبضی تقویه و تقو
زیاده تر دهد و چون با روغن گل یا با آب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از
سردی بود سود دهد و از تری سرد در قوت مانند سلیخه و کبابه بود و معده سرد و جگر ضعیف
را نافع بود و او جامع اعصاب را سود دهد مجموع عصبها بدن و محلل بادی بود که
در مجموع بدن پیدا شود و شکم به بندد و مصلح وی جلاب بهم گرم بود و بدل وی دار صینی
بود و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل آن هیل است و گویند نیمه خوربوا است سکین
لطیف تر از وی است زرنک و برگ آب حسنی است و صفت آن در باب عین در
عصفر گفته شود زرنبوا نعله مبارکه است [illegible] سربانی گفته شد زر قوری رجل الغراب است
و گفته شد زرنیخ رساس است و گفته شد زرقون سلیقون گویند و آن سرخ است
و گفته شود زرافه حیوانیست که و را شتر گاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت
وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیز و زربر گل نباتیست که در کوهستان خوز
جان می باشد و از [illegible] اسفرک گویند و جهه رنگ زرد صباغان استعمال کنند
زعفران جادی خوانند و جساد و ورد بهقان و کرکم و شعور الصفاله و خلوق نیز گویند
بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ بود و تر بوی و از ولایه فارس از کوه گیلویه
خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن اصفهانی که معروف بود پیلکندی
و بعد از آن رودآوری و زعفران فرنگی که معروف بود بمصری اکثر آن قلب بود و
طبیعت زعفران گرمست در دوم و خشکست در اول و بولس گوید گرمست در سوم و خشکست

در اول درجه قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا
بود و لون را نیکو گرداند و خشم را جلا دهد و تاریکی زایل گرداند و آب رفتن وی باز
دارد چون با شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند
جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات از وی چون مستعمل کنند در درد رحم و مقعد را نیکو بود
و وی مقوی دل و مفرح و منوم بود و باه را برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون
با زرده تخم مرغ زنی که دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بنهد و این
مجرب است صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند بغایت مستی
زیاده کند و فرح بخشد با حدی که گاه باشد که از رعایت فرح بدیوانگی کشد و وی دابغ
معده بود و بسبب عفوصه که در وی است و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات نفس
بود و قوه بخشد بدن را و درد و زکین و رکتین را نافع بود و مقوی دماغ بود و مثانه و
گرده را پاک گرداند و سبز زرد را بغایه سود دهد و چون بسرند و آب آن بر سر ریزند بخواب آرد
را نافع بود که سبب آن بلغمی شور بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و حمره چون بدان
طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویه در جمیع بدن بکند و درد سر که از
سردی بود و سعیقه را نافع بود و اصلاح وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی
از وی نیم درم تا یک درم بود و اسحاق گوید مضر است به شش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره ریواس بود و صاحب منهاج
گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی با آب بیاشامند کشنده
بود و سکنجبین و مسیحی گوید هضم طعام بکند و رازی گوید اشتهای طعام ببرد و مغثی بود
و در خواص آورده اند که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل
آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج و دانگی از سنبل و شش یک آن [illegible] سلیخه
بود و گویند بدل آن دو وزن آن شلغم خلط روغن آن بود زعرور جبلی تفاح بری

خوانند و [illegible] نیز گویند دارو سیاوشان هم خوانند و درخت و [illegible] خوانند
و زعرور شیرازی کیل خوانند و جالینوس [illegible] خوانده است و بهترین آن
سرخ بود و آن بستانی بود و گفته شود بعد ازین انواع زرد طبیعت آن سرد و خشک
و قابض قابض تر از سنجد معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول براند و مسکن صفرا
و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن
بدهد و مقوی و مسهل بود و قوت نشت بدهد و داء الفیل را نافع بود لیکن مصدع
بود و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوه سبب
در م مستعمل بود و گویند به مدرسی که مصدع بود و معده و گرده را بد بود و مصلح
وی انیسون بود و اولی آن بود که بغایه رسیده بود زعرور بستانی مثلث خوانند و
بشیرازی کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و
گویند تر وی مولد بلغم بود و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید صدا
الحدید است و زنجار الحدید هم گویند و بشیرازی زنگ آهن خوانند و آن از آهن گیرند
صنعت آن بستانند سوهان آهن را زبر روی صحیفه کنند و نم کنند بآب و بنهند تا
خشک شود تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است این یکنوع
که آسان تر بود گفته شد طبیعت آن قابض بود و سرد و چون کهنه شود گرم و خشک بود
در دوم و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستن
بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر حمره و بثرها بیندازند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر
که رسته باشند در مقعد نافع بود و بن دندان محکم دارد و بر [illegible] طلا کردن سود مند بود
و موی بر داء الثعلب برویاند [illegible] مرو سپید است و در هم گفته شود انواع مرو رفت
رومی سه نوع است بری و بحری و جبلی بهترین آن براق صافی پاک املس بود و طبیعت آن
گرم و خشک عرق النسا را نافع بود و نقرس و مفاصل و مفالج و بادهای سرد را نافع بود

جهت داخس که بر ناخن بر آید که
بشیرازی [illegible] خوانند نافع بود

و درد رانها و زانوها را نافع بود و جدام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان کنند
بر آن و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن کثیرا بود
و بدل آن جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل آن قطران است زفت یابس زفت بر است
که خشک می شود بطبیعت خود و آنرا بوسعاس خوانند و بیشتر از صنوبر و از کبر ندو نیز بود
خرنوب است و از صنوبر تر است که بر می جهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم
و خشک است در دوم و جالینوس گوید گرمست در سیوم و وی خشک تر از زفت رطب بود
و قوبا را نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبه پاک گرداند و ریشها بر گوشت در ریشها رویاند
و منضج و محلل و ملین ورمهای حارت بود و بر موضع ضرب طلا کنند سود دهد و منضج ورمهای
صلب بود زفت رطب زفت تر است و آن روانه بود و در مرهمها بود کنند و از فصل قبرات
دار شوث و عرآن از انواع صنوبر گیرند و زفت بر دیک سقطران بود و روغن وی کی
قسالاون خوانند و آن چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای وی صوفی پاک بیاورند
و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار گردد آن صوف را بیفشارند در ظرفی یا در قدح
انبق بنهند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند
موی بر رویاند و اگر بر خنازیر بنهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص با حمر
و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند
و اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بنهند سود دهد و اگر خواهند پوست بر عضو
که خواهند طلا کنند فربه کند و بر ساقهای طلا کنند سودمند بود و منع نفث دم بکند
و مسهل بود و شریف گوید چون زفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع
بود و چون میان سر براشند کسی که علق فرو برده باشند و بدان روغن با قطران
چرب کنند علق بیرون آید از حلق و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی
تا ده درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد

و دوده وی مژه چشم برویاند و ریش آن زایل کند و در قوه مانند دخان کندر بود زرنیخ
ز قلزن اندلسی عنابست و گفته شود زلایه بشراری زلیسی خوانند و حلیقی نیز گویند و
آن سنگیست از لون سبج بود و قطایف و زود تر منهضم شود و سرفه تر را سودمند بود
و رطوبه سینه و شش را و مولد سحونه بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند
یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطوطالیس
گوید زبرجد است و در معدن زر از مغرب زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک بود
و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند از وی تقدر حبه خوار گزندگی جانوران زهردار
و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامد از مرگ
خلاص یابد و موی بریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی سازند
یا نگینی و با خود دارند دفع صرع بکند و باید که پیش از آن زحمت نگاه دارد و چون کود
خورد بیاویزند خاصه در زمان که برآید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود
جهه خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک
کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد
افکند آب از چشم وی روانه شود و آنکه گویند کور شود خلافست و چون سحق کنند
و با ادویه که جهه سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان کردن کند
چشم زایل کند زرنج مرغیست و بدان صید کنند بپارسی چرغ گویند و شریف گوید
گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود
و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و سرگین وی چون
بر کلف و بهق طلا کنند زایل کند زنجبیل بهترین صینی بود که لون آن بزردی مایل بود
اندکی و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید گرمست
در اول سیوم و تر است در اول سودمند بود جهه سده جگر که پیدا شود از سردی

وتری و مجامعت را قوة دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده سرد را
نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و اعصاب را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون
بعسل سرشته و با ادویه قویه بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و جلا و
جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی بدرا نافع بود و دو بوحانس گوید کرمها بکشد و پیچ امعا را نافع
بود و درد سر و شقیقه که از سردی بود چون بعسل سرشته و بلادو بینی کنند و با روغن حرکی
بمالند نافع بود و چون دو درم از وی با قند با آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل گرداند و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبه
از نواحی سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و تری معده را نشف کند
و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا ببرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحاق گوید
مضر است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دار فلفل بود یا فلفل سپید
و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقرقرحا بود زنجبیل الکلاب
فلفل الما است و رق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ
بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را بکشد و طبیعت ان
گرم است در سیوم و خشک در اول و چون تر بود بکوبند و مالیده وی بر کلف روی و نمش
کهن طلا کنند زایل گرداند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد زنجبیل العجم اشترغاز
است و گفته شد زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد زنبق گلیست سپید
که اندرون گل وی دو سه شاخک زرد باشد و قد آن شاخ که گل دارد دیگر باشد و
زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و بوی عظیم خوش دارد و برگ که بر بن شاخ بود
مانند برگ سوسن دراز تر بود و برگ اصلی وی مانند برگ کاسنی بود دستبر و صاحب جامع
گوید هو دهن الحل المربا بالیاسمین و سهو است و صاحب منهاج نزدیک تر گفته است
که الزنبق هو السوسن الابیض و مولف رساله محقق بود گفته اگر گوید که رسوم ع

وهر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل
زیاده نیز باشد صح

ارسوس سپید است شاید و مولف گوید ازرقی زنبق است و باقی همه اقوال خلافست
و خطا و طبیعت ان گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی زنجار بپارسی زنگار
گویند و بیونانی قسیطوس و معنی آن مجوف و آن دو نوعست معدنی و عملی و بهترین آن
معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و انرا بیونانی باسنغاولقس گویند و معنی ان
دوده بود و طبیعت ان گرم و خشکست تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود
و جرب و قروح بهق را نافع بود و در مرهمها استعمال کنند از جهة ریشهای بلید که در
بدن بود و قوة زنجار مانند مس سوخته بود لیکن زنجار از وی بقوة تر بود و چون در
بینی دمند گند بینی زایل گرداند و ریش آن برویاند و باید که دهن بر آب کنند تا گرد آن
بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهة چشم سازند تا جرب و سبل و سپیدی چشم
و جرب و سلاق زایل گرداند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبه آن خشک گرداند بعایه و
بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون با زرنیخ و روغن گل با هم بسود بمالند و چون
با عسل سرشته با سرکه بپزند نافع بود جهة ریشهای اعضا خشک مزاج مانند ریش دهن
داءالثعلب و ریش بینی و گوش و بثرها سودمند بود و جهة غلظ اجفان چون با
عسل در چشم کشند و عصاره وی مضر بود بحلق و مداوای وی شیر تازه و مسکه کنند و
وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بحلق رسد تشنج کند و مضر بود
بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عصلی و از خوردن وی مغص سخت و لذع گیرد
در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که حلاب
و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقها خورند زنجفر بپارسی شنجرف گویند
و شنجرف دو صنفست و آن مخلوق بود و مصنوع بود و بیونانی مینیون خوانند و ان جرم
الزیبق بود و انچه مصنوع بود و بیونانی قینابارى گویند و ان قنبار بود و از گوگرد
و زیبق سازند و انچه مخلوق بود از گوگرد حجری بمعدن زیبق رسد و مستحیل بود

سر بجور و قوت زنجبیل مانند اسفیداج بود و گویند بقوة شادنج بود و طبیعت آن معتدل بود در
حرارت و در وی قوة محلل بود و گویند گرم و خشک است در دوم گوشت در ریشها برویاند و سبز در دوم
حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک در دوم جگر و معده را نافع بود و چون با روغن
گل و گلاب طلا کنند و فولس گوید نافع بود دانهایی که در سر و لب پیدا شود و چون با اسفیداج
رصاص بر روغن گل بسرشند و بدان طلا کنند عادت کال نافع بود و چون درم هم کنند
سوختگی آتش را سود دهد و اختهار را بصلاح آورد و اگر در دور کنند برا کله نافع
بود و در ریشها عفن و در داروهای چشم استعمال کنند بقوة تر از سادنج بود اما
آنکه قابض تر بود از ساده و قطع خون رعاف بکند و وی از سموم قتاله بود چون
بیاشامند همان عارض شود که از ریق مصعد و مداوی آن بکرهای چرب و سمنها [illegible]
در مداوای ریق گفته شد و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند سادنج با اسفیداج
زن دوسر است و گفته شد زوفرا [illegible] است و گفته شد در [illegible] صفت آن و اینجا گفته
شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود و گزیدگی عقرب را نافع بود
خوردن و طلا کردن و مخفف منی بود و [illegible] حکه را نافع بود و مقوی بدن بود
و درد سینه و شش را نافع بود و چون با عسل [illegible] بیاشامند و چون بیخی کرده
با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام [illegible] را نافع بود و شپش را بکشد زوان شیلم
است و گفته شود [illegible] زوق رسق است و گفته شود در [illegible] کیاهست که برگ [illegible]
نکی ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور
بود بزورهای مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و لطیف و بخار [illegible] چون
با انجیر بود جهه دوی گوش نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل دهد و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون با آب و انجیر و عسل و
سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهه ورم شش گرم و ربو و سرفه کهن و نزله که

از سر بیرد و بحلق و سینه و دشواری نفس گرم بکشد و حب القرع را دفع گرداند و
اگر با عسل العق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش روده
و عرق النسا و فالج را نافع بود و درد سینه و درد معده و درد پهلو [illegible]
امعا و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس
غلیظ بود و اگر با قرد مانا و با ایرسا خلط کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نطرون
بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب جهه ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و
چون با آب جوشانند و ضماد کنند بر خون مرده که در شیب چشم بود بگدازاند و چون
با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود بغایت و چون با شراب بیاشامند خنازیر
متواتر استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم بندند
سودمند بود جهه نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحاق گوید
مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل آن عناب بود زورن [illegible] بر
سیاوشان و بیم ورن آن مرزنگوش زوفا رطب و سخیست که بر دنبهای میش ارمنی
جمع میشود و بسبب گیاهی که شیر دارد و آن از یتوعات بود چون بخورند بسبب حدة آن
سر و سیح بر دنبه ایشان جمع میشود و باشد که روان بود آنرا بر بندند و بقوام آورند
و گویند هر گاه که ایل افعی را بخورد قوة طبیعت ایل دافع سمیت است و اگر کند تا
دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع گردد و کسف میشود آنرا زوفاء رطب
و این نوع بغایت قوه بود و طبیعت روغهای تر گرم است در سیوم و گویند در دوم و
تر است در اول محلل اورام صلب بود و [illegible] چون بران ضماد کنند و با بوره
ن و انجیر بر سپرز ضماد کردن نافع بود و استسقا را سود دهد و جهه سردی جگر خوردن
و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد و نافع
بود جهه سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند و

وزن بخود برگیرد حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و چون با سر مرغابی بپزند ریش
گوشش و ریش عصب و مقعد و رحم و سرامون ان سودمند بود و تشنج را نافع بود و
صاحب منهاج گوید مولد صداع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود و مولف گوید آنچه
مصنوع بود صنعت ان بگیرد پیهها که در میان بدان گوسفند بود و پاک ان در دیگی کنند و
بجوشانند با قدری آب و پیهها که بر سر آب آید رها کنند تا سرد شود انرا بردارد و استعمال
کنند و گویند بدل آن مغز ساق گاو بود زهره الحجر و ارالبحر است و گفته شد زهره در صاد
است و گفته شد زهره الملح نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود و در آنها استاده و بعضها
نیز بود و در زمینهای شور نیز روید و بهترین آن زعفرانی رنگ بود که بغایه منتن باشد
و در طعم وی شوری و گرندگی بود محلل و ملطف بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشهای
خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و شراب بیاشامند شکم براند و لیکن
معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و فی الجمله در حدت و تلذیع
مانند نمک بود زهره النحاس ان چیزیست که چون مس بگدازند و در لوی از زمین ریزند و آب
بران ریزند تا به بند دوا و ازو مس جمع شود آن آب چون گرم گردد گفی شود مانند
نمک و انرا زهره النحاس خوانند بهترین ان سپید بود و وی اکال و لذاع و قابض بود
و گوشت زیاده بخورد و گری کهن شده را زایل گرداند چون سحق کنند و در گوش دمند
و مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک گرداند و ورمها را تحلیل دهد و ریشهای پلید
عفن با صلاح آورد و چون با شراب بیامیزند بثور را زایل گرداند و چون با عسل
بیامیزند و بدان تحنک کنند ورم لهاته بگدازاند زیتون آنچه رسیده بود در حرارت
معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون
سبز بهترین آن بود که تر بود و طبع آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا
زیاده از انواع زیتون دهد و طبیعت ان گرم و خشک بود و زود برار سبز

هضم شود و چون با استخوان بخور کنند جهت ربو و مرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی
بخوابی آورد و صداع و خلطی سودائی ازوی متولد شود و اولی ان بود که در میانه طعام خورند
و سرکه کسر بعضی شر وی بکند و مقوی معده بود و اشتها طعام بیاورد و مجامعت را زیاده کند
و قوه دگر بدهد و زیتون کوهی گرم و خشک بود و انرا عتم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده
بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوه اشتها بدهد و معده حامض
چون بسرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکین پاک گرداند و سوختگی آتش و زیتون
سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت دهد و قوه شهوه غذا بدهد خاصه نمک سود اما دیر هضم
شود و غذا بد دهد و چون در سرکه بنهند زود هضم شود و شکم ببندد و غیر نمک سود آنچه
گویند چون پنج درم از آب وی بیاشامند نافع بود جهه مره صفرا و گویند مضر بود به شش و گویند
اصلاح وی بعسل بود و عصاره زیتون چون زن بخود برگیرد سیلان رحم و خون آن
باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد بیامیزند و بر برص یا جرب نهند زایل کند و
نمک آبی که زیتون در وی نهاده باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که
متحرک بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون یاقوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه
بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف تر از ان بود
که در آب نهند زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه بهترین بود از زیتون رسیده
گیرند طبیعت وی گرم و تر بود و گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان
رسیده و نارسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند انرا زیت انفاق گویند و طبیعت ان
سرد و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بری گیرند
مانند روغن گل بود در اکثر حالها و سودمند بود جهه حمره و شری و قوبا و صداع
و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل کند و اگر هر روز در موی مالند تا بکند
که زود سفید شود و آنچه زیت کهن بود بقوه روغن قسط بود و آنچه تازه بود

کرم بود باعتدال و میل برطوبت داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان تری و خشکی
و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند
بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت گرم است در دوم و کهنه وی چون در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب
و عرق النسا بود و با ماء الجو آب خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن و قی کردن
کشنده‌ها بکند و زیت انفاق زیت الاصحا گویند و بهترین آن شیرین تازه بود و معده
را نیکو بود و بن دندان محکم دارد چون در دهان زمانی نگاه دارند و منع عرق بکند و چون
در روی ... کنند و بخورانند تا بتوام عسل آید منفعت وی مانند حصرم بود و مجموع ریتها
منع ... بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند و جهت قولنج که سبب آن از ورم
امعا بود یا از سده که عارض شود از رجیع یابس بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن
کسی که در چشم وی با دیسبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یا بس بارد باشد چون در کشند
زایل کند و قوه باصره بدهد و روشنایی بیفزاید و زیت یک سال کهنه شود و هر چند کهنه‌تر گردد
فاضلتر بود و اگر بر گزندگی عقرب گرم کرده بمالند در حال درد ساکن کند و بدل زیت کهن
گویند روغن ... است و گویند روغن محلب و در ادویه قاله زبد البحر زیتیار بعل زیت است
و سوباهی امورجی خوانند و بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت و خون ببرد طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و منفعت وی در باب عین در عکر الزیت گفته شود زیت رکابی
زیت انفاق است و اهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بر شتر می‌آورند از شام
و اهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شود منفعت آن در زیت زیتون الحبشه و زیتون
الکلب زیتون بری است و گفته شد در زیت انواع زیتون زیتون الارض مازریون
است و گفته شود در ... نوعی از درخت عبیر است در دمشق که بر نمی‌دهد و گویند
غیر آنست و صفت عبیر در غین گفته شود زیت السودان گویند زیت الهرجان است

وابل

و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع است یک نوع بزرگ
بود خارناک و ثمر آن مانند بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی درخت
وی را ارجن خوانند و یک نوع دیگر بادام کوهیست که بشیرازی ... خوانند و بعربی
لوز البربر گویند زیت سودان ... زیت هرجان است و آن زیتیست که از بلاد سودان
آورند و بغایت گرم بود و نافع بود جهت دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البربر در
صفت حلوز گفته شد زیر ... است و گفته شود زیز صرصر است و آن حیوانیست کوچک
مانند ملخ بشیرازی ویراجو واسک خوانند و در شب آواز کند و در صاد گفته شود زیت الهرجان
در زیت السودان گفته شد صفت آن زیبق بپارسی سیماب گویند و وی را نام
بسیار است بلغت اکسیریان الغیان العبیط الزئبق ... الماء السحاب
النور الزوافق الروحانی عین الحیوان اللبن الحل الدهن الآبق ...
الروح النافذ الطیار این اسمها بزبان اکسیریان است بشیرازی جیوه گویند و بهترین
آن بود که زنده بود و مستعمل بکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند
و بفشارند تا بیرون آید کرباس باید که سیاه نشده باشد و طبیعت وی گرم و محرق
بود گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قابض بود و مقتول وی جهت قتل شپش
خصوصیتی دارد و قردان حیوانات همچنین بکشد و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود
و خاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد و چون بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود
دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل زایل کند و لون زرد کند
و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و حسکی ... و در موضعی که دود وی برود مار و
عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند البته بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق
در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پدید آید و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی
آن بود که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا زیبق بوی بچسبد و بیرون آورد و دوای مصعد

بود و نه مقتول چون بیاشامند در حال از شیب بیرون آید و مفرقی زیاده ترساند چون زنده
بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند کسی بود که مرداسنگ خورده باشد و مولف گوید علاج ص
صنعت تصعید وی بسیار است این یکنوع گفته شود بستانند زیبق و بیامیزد با نیم وزن آن
اسرب یا قلعی و بساید با همچندان زاج سوخته و با همچندان خشت پخته و نورن مجموع نمک
بریان کرده و همه را بر صلایه بساید و آب حماض اترج بران می ریزد آهسته آهسته
می ساید تا بغایه سوده گردد پس از آن بریان کنند و در شیشه بگل اندوده یا دیگی بو بگل اندوده
و سر بسته با آتش نرم بریان کنند و دیگر بار بساید یک روز هم بحماض اترج و دیگر بریان
کند با تش نرم هفت نوبت چنین کند بعد از آن بساید و در شیشه بگل حکمت اندوده
کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید شود مانند دانه مروارید و آن سم قاتل بود نعود بالله

باب السین ساذج

صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ما مهتان خوانند و مالابترن
و مالاثرون نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق گردکان و بر روی آب پیدا میشود و آنرا
بیخ نبود مانند عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود
و یک روی به سبزی خوش بوی بود و آنچه لون وی سیاه بود سرگین نعل بود و طبیعت
ساذج گرم است در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرم است در سیوم و خشک در دوم
و از خواص وی آنست که چون بر جامه پراکنند از شپش ایمن باشند و اگر در شست دهان نهند
بوی دهان خوش گرداند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد سپرز و روده
را نافع بود و مقوی بدن بود و سمی و درد معده و بادی که در روده متولد شود و دشواری
زادن را نافع بود و مشیمه محتبس بیرون آورد و چون زن بخور کند و با سرکه بر شکم طلا
کند حیض بر آید و شیر زیاده گرداند و مره سودا را نافع بود و درد دل و خفقان را سود
دهد و بول بر آید و بوی بغل و ابط ایل گرداند و در قوت نزدیک سنبل الطیب بود الا آنکه وی

نرم تر بود و مقدار یکمثقال مستعمل بود و اسحاق گوید مضر است بشش و مصلح آن مصطکی
بود و ... شراب به بود و بدل وی نوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه با ...
پیادا ورلن قسطار خوانند و معنی ... بپارسی سواد القصاه بود بشیرازی سهک
داوران گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و این سهو است و صاحب جامع گوید
خیریست مانند صمغ که اندرون بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند و مولف
گوید خیریست که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع
از درخت جوز البطم سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و خشک در سیوم و گویند گرم است منفعت وی آنست که چون زرا
بنبید خوردن و از بردن ضماد کردن یا بخود برگرفتن و چون سحق کنند و نیمدرم از وی
با آب لسان الحمل بیاشامند هم چون ببندد و هم قطع اسهال کند و اگر زن بسرکه بسرشد
و بخود برگیرد قطع خون رفتن کند و قوت عروق رحم و اورده آن بدهد و اگر بآب
لسان الحمل بیاشامند و بدان حقنه کنند همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق مورد سبز
مقدار دو مثقال و سه درم یا سه درم روغن مورد اضافه کنند و در موی خود را بدان
غلاف سازد و در موی باب موی زرد که آنرا در وی حل کرده باشند تر کند چندانکه بخورد
قوت موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در ویست و اگر نیم مثقال بیاشامند معده
سس و امعاء را پاک گرداند و اگر بر ورم خصیه و ذکر بسرکه خمری طلا کنند نافع بود و بدیعود
گوید بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسر و مصلح وی زعفران بود
و بدل آن نوزن آن فیلزهرج و دو دانگ آن بیخ ... شریف گوید درختیست
در هندوستان و بیخ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت
آن سرد و خشک بود و چون بسوزانند و در آب مامیثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و
بیزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و ... چوب وی

حک کنند باب سرد در سنگ و بمالند بر صداع گرم را زایل کند و همچنین مرور مهای صفراوی
و دم بوی مالیدن بگذارد خاصه چون باآبی که طبیعت وی سرد بود و از تخم وی روغنی سازند
که معروف بود بدهن السباح و غش باو مشک بدان کنند و در این عوض کنند و پیدا نباشد الا
وزن آن زیاده کند و نشاره چوب وی چون بپاشانند کرم از شکم بیرون آورد و تیوتنی
که در روی است سانقه بر سیاوشان است و گفته شد سا بهار گمش بزر الانجره است و گفته شد
سام ابرص حوارا خوانند و صاحب جامع گوید وزغ است و سهو کرده است و وزغه سم الملک است
و سام ابرص سودی نیست و بشیرازی مار نیک خوانند و باصفهانی مالوالی و طبیعت آن گرم و خشک
بود و بهترین آن بود که در بستانها بود و گزندگی عقرب چون بشکافند و بر آن نهند درد ساکن
گرداند و گویند چون خشک کنند و با زیت سا بسرند و طلا کنند موی بر سر کل بروید و
بول وی و خون وی فتق کودکان را بغایت سودمند بود چون ببرند و در آن نشینند و همچنین
بول وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت می را سودمند
بود و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام
نهند بیرون آورد سا ساایوس سالیوس است و سیسالیوس نیز گویند و گفته شود
ساطل شاطل است و شنابل نیز خوانند و گفته شود سارح ساپر کر گویند و ان لنجاح (?)
است و گفته شود ساطریون سوفطیون است و گفته شود سالامندرا نوعی از عضایات
است و چهار پای دارد و در کان نوشادر بود بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و ان
بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود و گردن وی باریکتر و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد
و گویند که سنگ چون بروی زنند کارگر نشود و گویند چون در آتش اندازند بسوزد و اکثر
سردستان سیاه بود و از جمله سموم قتاله است مانند ذراریح و علامات کسی که آن
خورده باشد درد معده سخت بود و ورم شکم و گرانی و احتباس بول و ورم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند بادنجان و منفعت وی در باب

جادروون (?) گفته شد ساق الشجر چون بسوزانند و بکوبند و بپاشانند نافع بود جهت خون
رفتن شکم سبستان مخاطه و مخیطا گویند و معنی این سبستان اطباء الکلبه بود و بعضی
دبق خوانند و بنیز گویند بلفظی دیگر و بهترین آن بحرینی بود که تازه و فربه و صمغی بود
طبیعت آن معتدل بود گویند سرد بود و گویند گرم و تر بود نافع بود از جهت سرفه که از گرمی
و خشکی بود و سینه و حلق را نرم گرداند و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و
منقی بدن و مقوی آن بود و امعا را از اخلاط بد پاک گرداند و در ادویه مسهله نیکو بود و فعل
وی و تنها گرم که سبب آن چون بود با صفرا و انچه از بلغم شود بود سودمند بود و گویند
مضر بود بجگر و مصلح وی عناب بود سنبج صاحب جامع گوید سنگیست سیاه براق
که از هندوستان آرند و صاحب منهاج گوید این چیز نیست بلکه سنگیست مانند گهربا در جرم لیکن
سیاه و براق بود و مولف گوید دو نوع است یک نوع از دربند قبچاق آورند و ان است
که بمرور ایام منجمد میگردد و سیخ میشود تا تأثیر شده هوا و یک نوع از حسلان (?) آرند و آن کانی
بود و بهترین آن دربندی بود و بپارسی شبه گویند و شب رنگ گویند و بشیرازی شوق
گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر کس آن با خود دارد
از چشم بد ایمن باشد و اگر از جهت درد سر از سر ساو بزند درد را زایل کند و مجرب است و ارسطاطالیس
گوید کسانی که مست باشند و در جسم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مگسی یا همچون
ابر خیری برابر چشم ایشان آید و چون کند آینه از وی سازند و برابر نظر خود دارند و
خطوط نظر خود گردانند آن زحمت را زایل کند و از نزول آب ایمن باشد و هر که مهره از وی
با خود دارد از علة آتش ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوة باصره
بدهد سنج الارض شعر الحش است و گزبره (?) العزیز گویند و ان بر سیاوشان است و گفته شد
گویند افیمون است و گفته شد سحلاط یاسمین است و گفته شود سحنوس (?) خلال مامون خوانند و ان ادویه (?) است
گفته شد سحر ص
گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید سحتی (?) که در وی هست و هضم

طعام بکند و بخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ بکند از معده و سده بکشاید و بادها بشکند
و مصروع را نافع بود و مضر بود محرور مزاج را [illegible] سداب بپارسی کنار گویند و آن دو
نوع است یکنوع خار دارد و یک نوع خار ندارد و آنچه خار دارد خیال خوانند و آنچه خار
ندارد غبری خوانند و در منهاج گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن پهن و سبز بود و
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و بغایت قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی و از
زایل کند و موی را راسخ گرداند و ملین ورم بود و محلل و اسحاق گوید دو درم از وی مشوی
امعا بود و مضر بود بسر و مصلح آن کتیرا بود و سداب بحری خوانند و سغانی سر گویند و
آن بستانی و بری و جبلی بود بهترین آن بستانی بود سبز تر بوی که نزدیک درخت انجیر
رسته باشد و طبیعت الحق تر بود گرم و خشک بود در سیوم و طبیعت بری در درجه چهارم
گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود و بهق را زایل گرداند و ثالیل
و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود و چون بر آن ضماد کنند فالج
و عرق النسا و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن نافع بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی
رعاف ببندد و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و
موافق ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص ساکن گرداند
و چون استعمال کنند چنانچه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری
نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود
و چون با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفخ معا که آنرا قولون خوانند و نفخ رحم و نفخ
معاء مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان و مقعد
بمالند نافع بود در درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند و بیاشامند
کرم را بکشد و چون با نمک بود و غیر نمک روشنایی چشم زیاده گرداند و در چشم کشند
همین سبیل چون استعمال کنند با سرکه و روغن گل صداع را نافع بود و چون سحق کنند

و در بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون بهق سپید را بدان بشویند صحت یابد و
با انجیر استسقاء لحمی را ضماد کردن نافع بود و چون با ورق غار ضماد کنند بر ورم گرم که در
انثیین عارض شود سودمند بود و چون با شبت و عسل بر قوبا نهند نافع بود و عصاره
وی در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب رازیانه
و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن
گل بر حمره و نمله و ریشهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج
را نافع بود و چون هر روز یک درم از وی بیاشامند و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه
با بیست درم عسل بیاشامند فواق را زایل گرداند و مجرب است و اگر بیاشامند یا ضماد کنند
جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت نافع بود و وی دافع زهرها بود و
روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند
بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از بلغم و سردی در سر معده پیدا شود و بجای آ
صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند در
زیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را نافع بود و اسحاق بن عمران گوید چون سحق کنند
نفایه پوست سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند و اگر چه کهن شده باشد
و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند
و هیچ معالجه از این نیکوتر نبود و اگر آب ورق بستانی اندرون بینی کودکان طلا کنند
نافع بود صرع کودکان را که ام الصبیان خوانند و سداب منی را خشک گرداند و
و منقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی و مصدع و مولد شقیقه بود و
مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزرگان و کودکان را
از قیراط تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فودنج بود و گویند سیسنبر و بری
چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث شود و از خوردن وی

و التهابی سخت پیدا شود و مداوی وی تنقیه کنند و ابجد زند او ای دفلی گفته شد سرمق سرخ
نیز گویند و آن قطف است و گفته شود سر بعون اسربعون است و آن تخم سوخته است و گفته شد
صنفی بحری سرحس جیلدار و کیلدار و جمان و سعتر و کیلکان گویند و سوای رطا رسیس
گویند و بلغت دیگر قلحون و آن نر و ماده بود و قوه هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سپید
و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون آن قیمتی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم کرم
کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل
بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر بپاشند
خشک گرداند نعانه و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی با شراب بیاشامند حب القرع را
بیرون آورد و دوای آن بود که پس از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند
کرم دراز بیرون آورد و روفس گوید ریش گرده و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس
و درد مفاصل را سودمند بود چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
دو درم بود و این مقدار با دو بهایی که قاقلات دو درم بود خلط کنند عمل کند و الا نکند و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی شیخ ارمنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی
شاهبلوط است و شکر سپید و بدل آن شیخ ارمنی بود سراد حلال است و گفته شد سیاه
بجنگشت است و گفته شد سرطان کی بهترین فرچنگ جویی آن بود که بزرگ باشد و در آبهای
شیرین بود طبیعت آن سرد و تر بود مسلول را نافع بود خصوص بشیر و چون هضم شود
غذا بسیار دهد و کلف و بهق زایل گرداند و بر گزیدگی سگ دیوانه با سرکه استعمال کردن از
غایة الکمال نافع بود و اگر با حیطانا و کندر بود شاید کندر یک جزو و حیطانا پنج جزو و خاکستر وی
ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین عمل کند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد
کردن سود دهد و محلل اورام حار بود و چون بر وی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را
نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر بیاشامند گزیدگی

جانوران

جانوران و رتیلا و عقرب را نافع بود و چون بکوبند با بادروج و نزدیک عقرب برند عقرب
البته بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامند شراب سپید عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و
بیرون آورد و چون بپزند با رازیانه و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم
بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و بآب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه
خناق و وجع لوزتین سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب
داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده گرداند
و مسلول را نافع بود و گویند چون با حشیش جو بپزند سودمند بود جهه ابتداء سل که از خشکی
سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید دشوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح
وی آن بود که با ماش بپزند تا بحتی سنگ گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی
بود و بدل سرطانات خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطانات
بشبت و ملسوع بمرق آن غرغره کند صحت یابد و اگر پای سرطان بیاویزند از درختی میوه
دار میوه آن مجموع بیفتد بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند بر ستالی کسی که سرطان داشته
باشد شفا یابد و مولف گوید صنعت غسل وی آنست که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند
و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد از آن نمک بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد
و صنعت سوختن وی چنانست که دیگ مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده را در آن
نهند و آتش افروزند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع
شعری چون آفتاب در اسد بود و قمر هجده شب گذشته بود و سرطانی که بوی از [illegible] جنگ
دریایی بحری بود همه اعضای وی محرق وی الطف محرقات بود و صنعت سوختن وی
آنست که در کوزه نو کنند و در گل حکمت گیرند و یک شبانه روز در تنور نهند و بردارند
و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند
دندانرا جلا دهد و کلف و نمش را زایل گرداند و ریشهای چشم و نشف رطوبات و از طبقات

وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها
مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون از بحر بیرون
می آورند و هوا بوی میرسد صلب میگردد مانند سنگ سرطان هندی سردتر بود و گویند خشک بود
مسلول را نافع بود و باه را زیاده گرداند و سرطان را بشیرازی کلنجگ خوانند سرخوس
شیطرج است و گفته شود سراج القطرب و سراج القطرب نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن
فم است و آن نباتیست برنگ بنوفا و مستعمل از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود
و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک در دوم قابض بود و قطع خون زنان بکند و ریش
روده را سود دهد چون بدان حقنه کنند و صاحب جامع گوید سراج القطرب سروج الواد است
و شجرة الصنم نیز گویند و هو گوید شجره سلیمان بن داود است علیهما السلام و گویند شجره
ذوالقرنین الملک الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده اند و خود نیز گفته است که آن او
افسوس است که آنرا حدقی گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که سومانی
لوسیماخیوس گویند و دیگر گفته است که آنرا سونانی لخنیس گویند و قول غافقی آورده است
که آن نباتیست که در میان کتان روید و تفاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند
جوز بود و قول شریف آورده است که آن نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود چون تر بود
و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه نهاده بود
و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود چون برخاست بیخ سرو را دید و تا تر بود
چنان بود چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده
است که آن چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است که ان فم است و صفت سرو در باب
گفته شود سرو در طبع وی حدتی و حرافتی و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشک بود در دوم و گویند سرد است و ورق وی قابض و محلل
بود خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه سا میزند موی را سیاه گرداند و چون ضماد

کنند

کنند تنها یا با سویق جو بر حمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم ورت
شیرین سا میزند و بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را مفید بود و
خاکستر وی چون بر سوختگی آتش افشانند مجموع ریشهای تر را سودمند بود و ورق وی
جو روی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بر فتق ضماد کردن سود دهد و منفعت جوز
وی در جیم گفته شد و ازان علک وی در عین گفته شود و بدل آن نیم وزن آن پوست انار بود
و بورن آن انزروت ترنج است سرو جبلی عرعر است و در عین گفته شود سرنج
اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوه وی نزدیک شادنه بلکه بقوت تر از وی بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض و چون با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را
سود دهد و اگر با زیت بر بندند تا چون مرهم شود و گوشت در جراحتها برویاند و پاک گرداند
از گوشت مرده و خون را باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود
سیسالیوس سیسالی گویند و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طردیلون نیز گویند
و آن الحدان رومی است و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود ولیکن درازتر از وی
باشد اندکی و بغایت سپید بود و انجدان رومی بود و بهترین آن رومی بود که ورق آن کوچک بود
و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ آن طلب طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس
هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم محلل و ملطف بود و دردهای اندرونی را ساکن
گرداند و بلغم بسته بگدازاند و گویند چون چهارپایان بخورند نتایج ایشان زیاده
شود و چون با شراب بیاشامند منع صرع و سدر بکند و درد سینها و درد پشت را سود دهد
و مصروع را بغایت نیکو بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن
را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند و لعوق کنند و وی معده را نیکو
بود و مغص ریحی را نافع بود و سده بگشاید و عادت آمدن آسان گرداند همه حیوانات
را و عسر البول و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و بیاح خاصره و چالیس

پس دو دیه و گویند بدل وی فودل سپید بود و گویند انجدان طیب مثل آن و بسیار ازوی مستعمل
کردن مضعف جگر بود و مصلح آن عصاره زرشک بود سیسطعون روغن است و گفته شد
سعد عود بلسان است و گفته شود سطرونیون گویند کندش است و مولف گوید آن
نوعی از کندش است و انرا اذربو گویند و گفته شد در الف و اگر از آب وی دو نقطه در
بینی چکانند درد دندان را سود مند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند
و با بول بیرون آورد و ورم سپرز را بگدازاند و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه
بکشد محکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب و ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه
بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد تا بدهن و
طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک در درجه چهارم و بغایه معطس بود و در سپید کردن
کتان و صوف بغایه نیکو بود و بپارسی انرا کلیم شوی و قصب شوی خوانند و در صفت
ع طبیشا سر گفته شود و شیرازی انرا چوبک اشنان گویند و بدل آن در الف گفته شد
سطراطیوطس نباتی آبیست که ورا بیخ نیست و بر روی آب پیدا بود و ورق وی ماند با درنجبویه
بود کوچکتر و از نعناع بزرگتر است طبعت آن سرد و تر بود و چون بیاشامند خونی که از
گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و ورمهای
بلغمی را نافع بود سطراکی سطواکی نیز گویند و آن زرنباد است و گفته شد سطاح هم
نباتی که بر روی زمین گسترده بود انرا اسطاح گویند همچون قثا و امثال آن سطرکا
اصطرکست و اسطرک نیز گویند و گفته شد سطاریون و سطاریون گویند سارسی برابران
خوانند و آن گیاهیست و طبیعت آن گرم و تر بود و ورم سرد را بگدازاند و چون بکوبند
و بر آن نهند و بر گزیدگی عقرب ضماد کنند مفید بود سطاخنس نباتیست که در کوهها و سنگستانها
بود و در رستنها خشن روید و مانند فراسیون بود در از تر از وی و ورق وی کوچک
تر از ورق فراسیون بود و بسیار بود و قضبان وی سفید بود و اصل وی یکی

بود و قضبان

بود و قضبان وی بسیار بود و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول براند و
حیض براند و بچه را سقط کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی
را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کند و گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون
در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس بعاوه خوانند سطوحس حلسار است
و گفته شد سعد انواعست بهترین آن کوفی بود فربه خوش بوی بستانی سفید و بعد از آن
هندی اگر سفید بود و باید که سیاهی از وی بخراشند سفید و فربه بود و در شیراز یک نوع هست
که انرا سعد ریگی خوانند و در میان ریگ و در کنار رودها بود و گل زرد دارد و آن نوع اگر چه
کوچک بود اما بغایه اندرون وی سفید و خوش بوی بود و آن نوع به از هندی بود که اندرون
وی سفید نبود و سعد را بترکی تبلاق خوانند و قورون هم سعد است و طبیعت وی گرم است در
اول و خشک است در دوم سحق و محقق بود وی انکه بگزد و در وی قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی
دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و ریشهای مشکل را [illegible] سود دهد
و ریش دهن زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و گندی دهن
و قلاع و استرخاء لثه را بغایه نافع بود و حفظ بیفزاید و سخن معده و جگر بود و تقطیر البول
و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و تبهای کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندانرا سود
دهد و اعصاب را قوة دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با زفت بیامیزند
دانهها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در وی بوی مسهله بود
کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بپزند و مقدار ده درم ازان آب
بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا صندل بیامیزند و اسحق
گوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن
وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند برنگ زعفران
بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زنان موی ستبر بسترد سعتبر سرخس است و گفته شد

سقیفس وصنف نر گویند وان سکبینج است و گفته شود سفرجل بپارسی آبی گویند و به
خوانند و سوبای تود و بیا میلا خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود
در آخر درجه اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل
بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر بود که شیرین و ترش بول براند و ترش مقوی و قابض
بود و گل وی همچنین و سفرجل منع سیلان فضول احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت اسهال
نفس و ربو و منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود
و آب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویه معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار
در وی زیاده تر بود و دوسنطاریا را سود دهد و چون زنان بازدارد و نافع بود جهت
حرقه بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند سوءه
عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود
شکم ببندد و بطبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعد و رحم را سودمند بود و بوئیدن وی مقوی
دل و دماغ بود و قطع غثیان بکند و قی و خون و اگر بسیار خورند درد اعصاب و قولنج و
مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشوار هضم بود و مصلح وی رطب العسل بود و سفید سقنقد
فودل سفید است و گفته شد سعادیکوس نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشک است
و مسهل بود و خام خورند و پخته خورند سقندولیون کمون بری است و گفته شود سقنس
بپارسی سلان گویند و آن عسل رطب بود بعربی دبس گویند و گفته شد سقولوقندریون
اسقولوقندریون خوانند و گفته شد در الف صفت آن اما منفعت وی اینجا گفته شود و
بیونانی اسقلینس گویند و سقلیبون خوانند و المنون نیز گویند و قطار رتاهم خوانند و
مولف گوید بشیرازی رکی داود خوانند و بنای صحری بود مشابه به کزبره البر و طبیعت آن گرم
است در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و خشکی و وی لطیف و
محلل بود و جهت سپرز عظیم نافع بود و چون بسرکه بپزند یا بسکنجبین و چهل روز پیاپی

بیاشامند و فواق و یرقان را سود دهد و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند تقطیر البول را نیز
سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و سقوردیون
گویند نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود و فولکس گوید صلابت
سپرز و غلظ آن نافع بود و گویند چون از خود دور او برند منع آبستنی کند و وی مضر بود بدل
و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کمادریوس است و گویند بوزن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس سقمونیا محموده
گویند و آن عصاره گیاهیست از یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات
آن سه گز یا چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سپید بود و بهترین محموده
آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابرشم بود و چون در دست بمالند فرد شود و سپید
بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود آن انطاکی بود و آنچه سیاه
بود و یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خورد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب یا به مشوی
نکنند نشاید که استعمال کنند و مولف گوید مشوی کردن وی چنانست که در کیسه کتان کنند
و در میان سیب یا به خالی کرده نهند و سر آن باز بجای نهند و بچوبکی محکم کنند و در میان خمیر
گیرند و در تنور که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند
و در سایه خشک کنند و هر گاه که خواهند استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از یبوست بود بر برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و محلل جراحات بود و چون با عسل و روغن طلا کنند و جهت درد سر کهن شده با روغن
گل و سرکه طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از سه طسوج تا دو
دانگ بود بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از طسوج تا دانگی بود و بر گزیدگی عقرب طلا کردن
و خوردن سود دهد و وی مضر بود باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی
آورد و اشتهای طعام بازدید نکند و مصلح وی آن بود که کثیرا و انیسون و دوقوا

ونشاشته و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و چون بیاشامند اروی مقدار بسیار
وآن یکدرم بود ادرار اسهال کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال افراط و
باشد که بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید یک
جو از وی با دو جو تربد با شیر تازه بیاشامند بناشتا کرم بزرگ و خرد بیرون آورد و
این مجربست و اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند عرق
النسا را نافع بود و رطوبت بیخ وی چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد و چون با عسل
و زیت بیامیزند و بر جراحات بنهند ایند بگدازاند و چون با سرکه بپزند و بر جرب ریش نهند
بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای کسی که ستمونیا بسیار
خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند
و صاحب منهاج گوید گویند بدل وی جوز بود و گویند سه وزن آن و مولف گوید بیخ ادویه
عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا چندانکه امتحان کنند و قوه ستمونیا تا سی سال
باقی بود و ستا قل اسقا قل است و گفته شد سقنقور دیون نوعی بری بود و آنرا اسقوردیون خوانند
و گفته شد و شتر دیون نیز خوانند و گفته شود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم ملطف و
مفتح بود و جراحتهای عظیم خبیث را باصلاح آورد و فتح عضله را نیکو بود و نامی منفعت
آن در شش گفته آید سقنقور ورل آبی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح
است و آن حیوانیست که نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد و بچه بر می آورد هرچه در آب افتد
نهنگ بود و آنچه در ریگ بود می ماند سقنقور است و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست
و وی از نر و ماده متولد شود و صاحب جامع گوید گوشت وی منتشر در جلد زمستان بود
در شده سرما از آب بیرون آید و در ریگ پایان نهد و صیاد بدو رسد و صید کند و این قول
خاصه صاحب معرده است و همو گوید از قول ابن جمیع که سقنقور در رمل در کنار نیل باشد بیشتر
در صعید در رمل و در آب نیل میرود و بدان سبب ورل مائی خوانند و ورل از بهران

خوانند

خوانند که مانند ورل است و مائی از بهر آن گویند که در آب میرود و فرق میان سقنقور و ورل
آنست که سقنقور در نیل و نزدیک آن بود و ورل در بیابانها و بر ورل پهن بود و بر سقنقور
باریک و کشیده و رنگ ورل زردی که ببرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور
ابلق بود از زرد و سیاه و سبز و سپید و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب
مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب داشته باشد و ماده آن دو فرج و مولف گوید یک
سقنقور دیدم نر که قضیب وی سرش دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نران وی دو خصیه
دارد مانند خصیه خروس بمقدار آن بود و هم در موضع آن بود که اران خروس و ماده
وی مانند بیست بیضه در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون
آید و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان عصابات و غیر آن و صاحب جامع گوید
که از اهل صعید شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون سقنقور بصیاد رسید و
عضو از آن صیاد گزید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید
و در بول خود غلطید صیاد مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی
در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور در قفا افتد و بمیرد در حال و صیاد سالم ماند
و این از خواص عجب است و اختیار وی و اجود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده
باشند در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و گرد بر گرد ناف و گرده و بن
دست و سه آن بود و گوشت که بر مثانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از
موازی ناف بر گیرند که قوت ناف گرده و سه پای وی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که
بسرخی مایل بود و بر هم خفسیده بود و آنچه سپید و بر آن نمک گیرد بود و سقنقور چون
تازه بود گرم و تر بود در دوم چون نمکسود کنند و خشک گردد حرارت وی زیاده شود
در رطوبت کمتر و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول موافق کسانی
بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق نبود

بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند شربتی از گوشت وی یکمثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج
کسی که مستعمل کند و بسوی وی و شهوت وی و وقت استعمال او در کدام فصل بود و اولی آن بود که
اگر تنها استعمال خواهد کرد بسحق کند و در شراب کهن صافی یا در ماء العسل یا محه یا نقیع زبیب
شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کند و بیاشامد و همچنین نمک وی در اطعمه
باهی از یکدرم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند و اگر بر سر زرده نیم برشت
کنند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل را بغایه مفید بود و سقنقور نافع بود
جهه مرضهای عصبانی سرد و کسی را که مجامعت ضعف و تقصیر کی بود و منی بیفزاید و قوة
شهوه بدهد خاصه سه کرده وی و گویند چون یکدرم با شراب بیاشامند ارحوالی
کرده وی شهوة باه برانگیزد و تحیشی که ساکن بشود مگر چون مرق عدس یا عسل یا تخم
کاهو با آب بیاشامند ساکن گردد و بدل وی جالینوس گوید حصی الثعلب است و مولف
گوید در ادویه باهی چند اینک امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصیه الثعلب نمیرسد خاصه چون
با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان میباشد و در بحر قلزم نیز میباشد
و در بلاد حبشه نیز میباشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی خصیه الثعلب است یا
و دل و مولف گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و تراکیب وزن آن خصیه الثعلب
فربه و بوزن آن قضیب گاو جوان سوده و نیم وزن آن تخم گزر کنند سکر بپارسی
شکر خوانند و در منهاج مراد از سکر آبلوج است و بهترین آن بود که سپید و شفاف
بود و از طرف هندوستان و چین آورند و آنرا قند خام خوانند و طبیعت وی گرمست
در اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد
و وی ملین بود و نافع معده بود بخلاف آنکه درویست در جلا نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی
تلمس درو بیشتر بود و عسل قصب تلمس درو بیشتر بود که در قانید و عسل طبرزد
تلمس درو بیشتر بود که در عسل بخلاف تلمس وی کمتر از تلمس عسل قصب بود و سکر مفضلی

ریاحی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر بود و منفعه
جگر و مقدار شربت از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منفعت
بکند و کهن وی نافع بود جهه بلغمی که در معده بود اما تشنگی آورد و چون در وی امیرا وی
متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان مز بود و شریف گوید خون با روغن گاو
یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را نافع بود و مجربست در تن زحمت و چون ده
درم گداخته با بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد ناف و اندرون
سود دهد و زنانی که زاییده باشند پاک گرداند و آزموده و مجربست و با آب گرم بیاشامند
وادمان آن کردن سرفه را زایل گرداند و آواز بگشاید و نزله را سود دهد و سینه و شش
را نافع بود و نرم گرداند و خشونت مثانه زایل گرداند و موافق بود محرور و مبرود را
باعتدال که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند
قطع زکام کند و سودمند بود جهه جرب جفون چشم چون بهباره شکر حل کنند یا چون
الود شود و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در داروی چشم کنند سفیدی
رقیق برد و چون بر بند و کفار وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی آن بود که در طبیعت
یبسی داشته باشد و بیخ امعا از بسیار خوردن وی حذر کنند و گویند بدل وی
آب الوی سیاه است و گویند مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن موبر و اسامی
است سکر العشر صاحب منهاج گوید صمغ است که از درخت عشر بیرون می آید در
موضع کل وی که خشک گردد و جمع میشود آنرا سکر العشر خوانند و هم گوید طلیست
بر درختی عشر می افتد در خراسان جمع میشود همچون ترنجبین یا می افتد بر خار ماره ملک
و در وی حلاوتی بود اندک و عفوصتی و سپید بود و آنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد
و مولف گوید نوعی از خار هست مانند کمی بزرگ بران خار اشیا نهامی سازند و چون
در میان می مانند و آن کرم را بشیرازی خوک گنگ تیغال خوانند و آن اشیانها را بپارسی

تبخاو خوانند و شیر ازی بیغال گویند و طبیعت آن معتدل بود و میل بحرارت داشته باشد
و نزدیک بمزاج شکر بود و لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع را نرم دارد
و چون در چشم کشند سپیدی که در چشم بود زایل گرداند و روشنی زیاده کند و شیخ
گوید سی روز متواتر چون از وی بیاشامند هر روز ده درم باب نیم گرم ربو و دشواری
نفس را نافع بود و معطش نبود مانند انواع شکر از بهر آنک حلاوتی وی اندک است و وی
گرده و مثانه و معده و جگر را نیکو بود سکبینج صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود
و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسپیدی زند و اندرون وی
بسرخی و تیزبوی بود و در آب زود حل شود و اصفاهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید
نیکوترین آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سپید و رایحه
وی متوسط بود میان رایحه حلتیت و قنه و ... بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
سیوم محلل و ملطف بود فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین بود و قولنج را نافع
بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند اوجاع بواسیر را سود دهد و چون تنها بیاشامند
سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند
و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزیدگی عقرب و مار طلا کردن
سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سودمند بود و آنچه اصفاهانی بود باه را زیاده کند
و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا
و مغص را نافع بود خوردن و طلا کردن با سرکه چون حل کنند بر خنازیر و صلابه مفاصل
و سلعه نهند بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوک کند و کرم کدو دانه و کرمهای
دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل
را فایده مند بود و سینه را پاک گرداند بقوه و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و
عرق النسا که سبب آن بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد

و مارها

و تاریکی چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاصله داروهای که جهة نزول آب استعمال کنند
بود و چون در وی سرکه گدازند و بر شعیره که بر مژه برآید بمالند زایل کند و شربتی از وی از یک درم
با یک مثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج
و علتهای سرد را سود دهد و محروری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند
گزیدگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق
بود و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح ان مصطکی و انیسون بود
و بدل وی قنه بود و گویند هم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر
است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوع از قنه سجیل میشود
بسکبینج سک اصل وی صبی بود و آن عصاره آمله بود و نوع دیگر مرکب بود از عفص
و بلح مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم قابض بود و متوی حشا منع میکند که از رطوبات بود و شکم
ببندد و چون بر شکم ضماد کنند و قوه اعضای اندرون بدهد و باه را زیاده کند و سده
بگشاید و درد مفاصل را نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد
و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح آن کافور بود
سک المسک مرکب بود از مازو و فاغره و قلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب
و عسل و در مرکبات گفته شود و صفت آن سکنج حجر المغناطیس است و مغناطیس
هم گویند و گفته شد سکی رعلا و ستی رعلا نیز گویند و معنی آن بسریانی کثیر الارجل بود و
آن برز بستان خوانند و حب الفقد هم گویند و گفته شد که در صفت آن سلق دو
نوعست یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر
بپارسی چغندر گویند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک در اول گوید
مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوه بورقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود

السقایح است و گفته شد سکسبو
سکسبویه است و سحنو
سر گویند فصه ۴

ودر سیاه قبضی بود و در سپید جلا و تحلیل و کلف و داء الثعلب و قوباء و ثالیل را نافع بود
و بهق را با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر با آب وی بمالند سبوس کم کند و اگر آب وی در
موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریشهای زایل گرداند و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و توابل و رعشه را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب
وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن ارجع شدن اخلاط لزج در دماغ بود
بغایت نافع بود و زایل کند آورده اند که چون آب ورق وی بر حجر ریزند بعد از دو ساعت
گرده و اگر بر سر گربه ریزند بعد از چهار ساعت حجر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بیاشامند
بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون از ده درم آب وی بهم
درم عاقرقرحا در وی حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد
نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و قدر از اصل وی معده را بد بود و مغنی و مصلح
آن رب غوره یا شراب ترنج بود سلق حبلی سلق بری است و [illegible] را حلیمول خوانند
و آن حلتاق است بپارسی [illegible] خوانند و طبیعت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و بر
نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی با نبات سفوف ساختن بغایت
نافع است و عضوهای که کوفته خورده باشند ضماد کردن با گلاب بغایت نافع بود و صفت وی
در باب حا در حماض بری گفته شد سلق الماء جار النهر است و گفته شد سلق بری سلق حبلی
است و آن نوعی از حماض است و گفته شد در حا سلت بپارسی جو برهنه گویند و سوناطی اسلس
و آن مانند گندم بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود سلیخه قسا خوانند پوست درختی
است که آن درخت را سلیخه خوانند و سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین
وی آنست که سرخ رنگ بود و سبز بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند
مانند ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرمز بجدار بود و انچه
سیاه بود بد باشد و انچه رقیق بود کسیلا بود که بقلب سلیخه فروشند و صفت آن در

کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه هست که بلخی بود مدار صینی و آن نیکو بود طبیعت سلیخه
گرم و خشک است در درجه سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول
براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تری چشم زیاده گرداند و درد سینه و پهلوها که متولد گردد
از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ نافع بود و مسهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر
سود دهد و چون دود کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو
گرداند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتها که بر روی باشد طلا کنند زایل گرداند و گزند
افعی را نافع بود چون بیاشامند و مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده
را بغایت سود دهد و سده بگشاید و بچه مرده و زنده بیندازد و دوشمه بیرون آورد و مقدار
مستعمل از وی تا یکدرم بود و گویند مضر است بامعا و مصلح آن کثیرا بود و بجای وی گویند بدل
آن نیم وزن آن دارصینی بود سلیط زیت است و گفته شد سلیجم شلغم است و گفته شد
سلخ الحیه پوست مار نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون آن سپید بود و بپارسی سوس
گویند سرد و خشک بود و بغایت مجفف بود و اگر در شراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را
عظیم سود دهد خاصه چون خشک کنند و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون
در داروهای چشم کنند سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند بعسل یا شراب و در چشم
کنند تری چشم زیاده گرداند و اگر در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند
و بر داء الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با سه فوما بسرشند و بمالند
و بخورند ثالیل را زایل گرداند و اگر مقدار یکدرم از وی پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو
بسرشند و در شیب آتش کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه
باطنی بغایت نافع بود و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت لبان
و مقعد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر و در کنند زن حامله بزاید
آسان برآید یا بچه در شکم وی مرده باشد هر کدام که باشد بیندازد و مجربست و چون در زیت

بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود و ریش آن و ماده که از وی روانه بود
سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپاورند نافع بود جهه غلظ احقان
و ریحهای که در جوف پیدا شود و تحلیل کردن پهلوی سماقی است و گفته شود سلوری وی خوانند
و آن ماهی است که در نیل مصر بود و در صنعت نمک انواع آن گفته شود پیلچغات بپارسی سنگ پشت
گویند و شیرازی لاک پشت خوانند چون سنگ پشت دریایی چون ساتما مند بنزات و هر مایه
وی گوش کمون نافع بود جهه گزندگی جانوران و کسی که صفدع آجامی خورده باشد و هر سمی
که خورده باشد و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ
کنند خناق را بغایت نافع بود و جهه ریشهای بد که عارض شود در دهان کودکان که انرا قلاع
خوانند زایل گرداند و بیضه وی سرفه بچگان را نافع بود و سنگ پشت دریایی اگر بسوزانند
تا سفید گردد و بار دیگر با روغن گاو سحق کنند و بر جرب طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند پاک آن
پاک گرداند و گوشت نو رویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل گرداند و شریف
گوید سنگ پشت سه نوع است بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری را بکشند و هرچه
در شکم وی بود بیرون آورند و در آتش بسوزند و خاکستر آن مانند فلفل سا میزند و با عسل سرشته
و معلول را بامداد و شبانگاه بمقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون چهار مثقال شود
از ادویه دو درم وهم سود مند بود در بوالهیت را و چون سنگ پشت بحری بار دیگر
عسل سرشته مانند فلفل حبها سازند و مصروع از آن بناشتا هر بامداد و شبانگاه بخورد
عجایب نافع بود و چون سنگ پشت در دست و پای مالند درد مفاصل و نقرس را نافع بود
خاصه چون بپای بمالند نافع بود و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و چون پیه وی
در تشنج و کزاز مالند نافع بود و چون با چند سدس حقنه کنند تشنج را بغایه کامل مفید بود
و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سپیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق جامه
شقاق با نها شفا بخشد و زایل گرداند و گویند چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند

از جوشش بازایستد و گویند چون ساو بزند در سر مصروع صرع وی ساکن گرداند و صاحب فلاحه
گوید اگر در موضعی که تگرگ بسیار آید و زیان کند بگیرند سنگ پشت و واشگونه زمین بدارند
و دستها و پایهای وی در هوا کنند همچنان رها کنند دیگر تگرگ در آن موضع نبارد و ابن زهر
گوید زهره وی چون خشک کنند و بعسل آمیخته سحق کنند و در چشم کنند نافع بود جهه نزول
آب و ماسرجویه گوید سود مند بود جهه سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون سر وی بر بالای
کودکان را که فتق بود در آن آب نشینند سود دهد بسلدانبون درختی که بالای وی از زمین
بمقدار سه گز بر آمده بود و گلی سرخ دارد و بعد از آن بادانه کند بمقدار کشنیز و آن نبات
وی جهه گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد و چون ساتما مند سینه و حلق را از
خشونت پاک گرداند و آواز را نیکو بود و سلاحه بول رکوست که بهنگام بهیچ ریسنگ گرده
باشند و سنگ سیاه و شده باشد مانند قرسک بود و در ادویه استعمال کنند که جذام را نافع
بود سلمه شو که قبطله است و گفته شود سماق تمتم خوانند و طمطم گویند و عرب سماق الدباغین
خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول خشک بود
در سیوم و بغایت قابض بود و منع نزف بکند با حدی که بعضی گویند که اگر از خود ساو برند همین
عمل کند و قوه ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی موی را سیاه گرداند
و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش
چکانند ریمی که در گوش روانه بود باز بندد و ورق خشک وی چون با آب بسرند تا بقوام
عسل آید مانند حصص بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر همچنین کنند همین سبیل بود و موافق
بود و چون در طعام اندازند جهه کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد و چون
ضماد کنند منع حمره و ورم اندحف بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت احقان را
بود و قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل گرداند چون با پیه چوب
بلوط سحق کرده بر بواسیر نهند و نقیع ثمر وی چون بخورند تا غلیظ شود و علوی بکوتر بود از

فعل ثمر و صمغ وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و چون بر زند و آب وی بر
وی ریزند تورم نکند و رازی گوید چون سماق بشراب قابض بیاشامند قطع اسهال و رفت
دم از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر به بندند در صوفی سرخ رنگ و
بر کسی که خون از وی روانه بود از هر موضع که بود به بندد و قطع خون آمدن بکند و ابن ماسویه
گوید اشتها طعام باز دید کند بخصوصیتی که دارد و طبیعت به بندد بخصوصیتی که دارد و اسهال
صفراوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورند مدان صبغ کنند و اگر با گوشت دراج
یا مرغ بریزند شکم سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم
زیاده تر به بندد و چون در گلاب خیسانند و از آن گلاب در چشم کشند سود مند بود در ابتدای
درد چشم که از گرمی بود با ماده و حدقه را قوه دهد و سوق وی شکم به بندد و معده را سود دهد و
و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحاق بن عمران گوید اگر نقیع وی در چشم کشند سلاق و
سوزش چشم و خارش آن زایل گرداند و اگر کسی که قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد
نه از طعام و نه از شراب سماق و مکون چون بکوبند جرعه با آب سرد بیاشامند قی
باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن گرداند
و هیج را سود دهد و دوسنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت
نافع بود و شریف گوید اگر بر نده درم در هفتاد درم آب تا قوه وی با آب دهد بعد از آن
و به پاک دران فرو برند و بر جسمی که چرب بود و آنکه و سلاق بکمید کنند تنها نافع بود و این
مجرب است و چون بگیرند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و
اگر در چشم مجدور چکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از آنکه آبله در چشم وی بر آید
و چون کو سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل گرداند و ورق وی بمجلس و چون ضماد
کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان به بندد و چون ورق وی بر بندد و عصاره وی بگیرند
چنانچه غلیظ بود قوه اعضا بدهد و در منع ماده از چشمها بغایت کمال سود مند بود و چون

حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشهای پلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند
بر ناف وس قصب سود مند بود سلس البول که بسبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر و سود
و گویند مصلح وی مصطکی بود و سمسق مرزنجوش است و در راذان الغار گفته شد صموغ ان
سماق و بر گوشت نیکوتر آن بود که از حیوان سمکی گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم
براند و دیر هضم شود و باه را زیاده کند و اندر غذای بد بود بلغمی و مطفی طعام بود و زود
مستحیل شود بدخانی مرارحی اولی آن بود که اندک خورند تقدر آنکه لذتی بدهد و مصلح آن السمح
بمک بود و زنجبیل و دارسین محلل شحم بپارسی کنجد خوانند و بهترین آن بود که تازه و
بزرگ حب بود و جرم وی قوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرمست در میان درجه اول و
ترست در آخر آن و گویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و اثر کبودی که از ضرب
حادث شود ببرد و نافع بود جهت سقاق پایها و خشونت که در بدن باشد و بر اعصاب
ضماد کردن محلل غلط آن بود و بر ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و منع سمسم
حیض براند و بچه بیندازد و چون متغیر گرده بریان کنند غذای صالح بدهد و فربهی آورد
نیکو و حسا و لعوق وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و حبوبی که از وی متولد شود
متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن قی و لذعی بود که در معده عارض شود از حلیب تیزما
از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند و گزیدگی
مار را نافع بود و اگر با زرکتان بخورند قوة باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم
بود و معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و
مولد خلط غلیظ بود و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و
با عسل بخورند و جالینوس گوید که وی در مجلس خاصه بزرکتان بود و اگر وی را بحیان
خام بخورند و قدری مری بر سر آن بخورند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را
بشویند نرم گرداند و دراز کند سمونیون سمونیون نیز گویند و آن کرفس بریست

وگفته شود انواع کرفس در کاف سمقسمون سمسق است وگفته شد سیسنبری جبلهنک است وگفته شد
سما قبل سماق است گفته شد سمنه در حا گفته شد صنف حب آن که سم الحمار دفلی است وگفته شد
سم الفار اهل عراق تراب الهالک خوانند واهل اندلس رهج الفار گویند وان سنک است
وگفته شود سم السمک ماهیزهره است وگفته شود سمن پارسی روغن گاو و گوسپند خوانند و
فعل وی مانند زبد بود در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم بود و تر
در اول و حرارت وی بیشتر از زبد بود و جورجی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و رها کند که بدل
بسد ورازی گوید شخصی در باده افعی وی را بگزید روغن گاو کهن بیاشامید هیچ ضرر بوی نرسید
و روغن چندانکه کهن تر گردد حرارت وی زیاده گردد و قوه جلای وی محکم تر گردد و سیح الرس
گوید منضج و محلل بود و مشتر فعل وی در بدنهای نیکو و میانه بود نه مزاجهای محکم و منضج ورمها
بود خاصه ورم بن گوش خاصه از آن کودکان و زبان و سینه را نرم دارد و منضج
بود که در وی باشد خاصه با شکر و با دام تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و تریاق زهرهای
بود که خورده باشند و شریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند قرحه و قرحه امعا را نافع بود
وچون بر سبه نهند و ضماد کنند بر قرحه خشک ریش زایل گرداند و اگر بر سبه نهند و بر
دهان جراحی نهند که خواهند که سر آن باز هم نیاید منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت
فراخ گرداند و چون حنا بر روغن کهن بسرشند و بر چوب کهن طلا کنند البته زایل گرداند
وچون بیاشامند مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال و این مجربست و چون
بغرزجه بخود برگیرند ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند نواسیر را سود دهد و چون
ده درم باشست درم آب انار بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود بغایه و چون بر چشم طلا
کنند صلابت آن زایل گرداند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجای که چرب
داشته باشد سودمند بود و چون با آب عنب الثعلب در چشم کشند نافع بود جهه سبل
چشم و ورم آن و در درد گوشها را نافع بود و چون بیاشامند لعق کنند سرفه خشک را

ترگرداند

تر گرداند و سودمند بود و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد احتساب نماید
از وی چون هفت شب بر روی طلا کنند و بران خسبند روی را باکره گرداند و حسن زیاده
کند و جلای تمام بدهد و زبد نیز همین عمل کند و طلا بروی بهیمون سمه است وگفته شده
و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا سمنه خوانند سمن و سیر خوانند وان ورد الابیض است
بپارسی گل سپید گویند و در صفت ورد گفته شود سماروغ فطر است وگفته شود
سمک بپارسی ماهی خوانند و بعضی بقیاس بعضی کرم بود مانند کوسج و مارماهی
و مارماهی منی بیفزاید و پیه گرده نیز و نیکوترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق
بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکت
نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن شبوط بود و ماربی بس سستی و
شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایی بود
که سنگ ریزه بود یا رمل و آبها شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود و
افضل انچه خورند جهه تر طب اسفیدباج بعد از آن مشوی بر طبق و انچه نمکش بریان کرده
باشند سبک تر بود بر معده از انچه بروغن بریان کنند و انچه بارد ملوث کرده باشند
و بروغن بریان کنند بد بود و تشنگی آورد بسیار و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی
سرد و تر بود در دوم باه را زیادت گرداند خاصه ماربی و بدنی را که عرق کند فربه گرداند
و مرق وی نافع بود جهه زهرهای که خورده باشند و گزیدگی سرخون دوام کنند بدان
گزندگیها رشاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد و ماهی که آنرا سلوی خوانند وان در نیل
مصر بود و آنرا فلوس و ریش نبود و طویل و املس بود و سر وی بدرازی مایل بود و
و دهن وی کشیده بود مانند خرطوم و دیسقوریدوس گوید آنرا سلورس خوانده است
و وی فربه بود و تر در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند
و بروم وی را سلوراس خوانند چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود

کنند غذا اندک دهد و قصبه شش را پاک گرداند و او را صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی چون
در آن نشینند در ابتدای قرحه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن کشد
و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل گرداند و اگر همچنان که گفته شد ضماد کنند بر
مفاصل و زجاج ارمدن بیرون آورد بقوه جاذبه و خوردن وی مولد بلغم لزج غلیظ بود
و چون تازه خورند غذای فاسد بود و اگر ادمان کنند بر خوردن وی برص آورد بسبب
بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود کنند و بسرکه خورند که بقوه نمک
قطع فضول او کند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد بلغم ماهی باشد و مرخی اعصاب و
موافق نبود الا المعده گرم و شبکوری آورد و مصلح آن مثلث بود یا عسل بسیار که عسل
وی را گرم کند و لطیف و رود بیرون آورد و جالینوس گوید دشوار هضم بود و دشوار
چون از وی متولد شود و چون که از وی متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ
بد از وی حاصل شود و از آن بلغم مرضهای غلیظ از وی متولد شود و ماهی که سرد شده
باشد و در موضع نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن بط
و ابجه نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی
آن بود که با آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند و ببرند و طبع آن گرم و خشک بود و
سوی نافع بود جهة ورم ملازه و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آنرا اسحارس خوانند
چون بسوزانند و بر گزیدگی سگ دیوانه و گزیدگی عقرب نهند سودمند بود و گوشت وی
چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم را بگدازاند و بهق سیاه او زردسگی
بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و صعتر و کرویا معمول کرده باشند
و بعد از آن حلوای و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد و معده بلغمی
را مضر بود بغایت و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب و دماغ پیدا گرداند
و اولی آن بود اگر ادمان خوردن وی خواهد بود باید که روغن گردکان و روغن زیت

بریان کنند و فلفل خورد کوفته بدان افشانند و بخورد و بعد از آن زنجبیل مربا و شراب
صرف محکم و آب بخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی
آورد و نیکوترین آن بود که آب بخورد مگر که روزی که عزم قی کردن داشته باشد و
اگر از آن بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون
آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود و بسیار وان بسبب قولنج سخت و فالج و سکته
گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورد بلغم را بزداید و تغیر در مزاج ان پیدا
کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سمک مملوح ممقود نیکوترین آن بود که تر و فربه
بود و وی را نمکسود کنند و در سرکه نهند و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود
اشتها غذا پیا ورد و تشنگی کمتر از نمکسود آورد و از تازه بریان کرده و وی مضر بود
بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا بود و سمک مسکیج نیکوتر آن بود
که بهار ربا بود و آن انس سرکه است و اولی آن بود که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و
زعفران بعد از آن ماهی را شرحه کنند و در آن اندازند [illegible] شود و
لذتی وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمان رها کنند نه چندانکه متغیر گردد
و تباه شود و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان و
تبهای صفراوی و باه را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمیکه صیدا و در شام سمکه
الزله خوانند و شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک بمدینه صیدا از زمین شام و وی
مانند ورل کوچک بود و برادر در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند گرد الا در
بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیاری که ایشان نیکوتر آن نر بود و مادام که
زنده باشد فرق توان کرد نر و ماده و چون مرده و خشک شد علامت وی پنهان شود
چون او را صید کردن نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم از وی
سحق کنند و بر سر شراب سپید افشانند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بجنبند

شهوة مجامعت برانگیزد و سقوط برودی آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که
نر آن سر کوچک دارد و بدن دراز بود و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود
که از منتصف شهر شباط صید کنند و نر او مهیج باه بود مردان را و ماده وی مهیج باه بود
زنان را و بر سر بیضه نیم برشت کنند و یا شامند سمانی شریف گوید مرغیست که از دریا
خیزد و برا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد شنود بمیرد زهره وی چون
لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد گوش را زایل گرداند
و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی
است و بس و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج
میان کبک و مرغ بود و وی بخوان مرغ کوچک نزدیک بود و لطیفتر از وی بود و میل
بگرمی داشته باشد و گوشت نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهة تن درستان و
ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که مخالب
وی تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید گوشت وی
باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون کسی که زیبق خورده باشد بلکه در جوهر وی این قوة همت
وطن آن بود که او تی خورده است بمشاکلتی که در میان ایشان است و مصلح وی آن بود که
بسرکه و کشنیز بریزند بشر اری او را روبی خوانند سمور جانوریست که در ترکستان بسیار
بود و گرم و خشک بود و خشونه وی زیاده از همه حیوان سبعی بود و پوست وی رو د
تغیر نبرد از بهر آنکه دباغت وی نه چنان است که همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید
وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن آن پیران و سرد مزاجان را
سود دهد و غیر وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود و سنا نیکوترین
آن حجازی بود که برگ آن بطراوت برگ مورد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول
مسهل مره صفرا و مره سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن و نقرس و

عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مره صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی
از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و در ... س
گوید سودمند بود میان سودا را و مسهل بود و مسهل محکم تر قوة بدن ببرد و اسحق بن حنین گوید
از بول بولس گوید وی سودمند بود جهة وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا آید
و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و شپش که در بدن پیدا شود و صداع کهن را
نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را سودمند بود و شریف گوید چون با رشته نعناع بیاشامند
درد پشت و ورد کهن را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق
گوید مضر است بمثانه و مصلح وی بلیله زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که مدقوق و ورق وی
چون با حنا بیامیزند موی را سیاه گرداند و ورق وی مستعمل کنند سنبل صاحب جامع گوید
سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و سنبل العصافیر گویند
و رومی را ناردین افلیطی گویند و در بون کفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک خوش
بوی همچون سعد و اشتر بود و خوشه وی کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش وی در
دهان دیرتر کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریان است و از طرف دیگر
هند و آنچه هندی بود از اغیطس خوانند و این اسم مشتق است از اسم نهری است که بجانب نهری ص
کوه غنیغطس میرود و نزدیک آن روید و وی در قوة ضعیف تر از سوری بود و بسبب رطوبت
که در موضع رستن وی است و خوشه وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی منضج و محلل بود و داوای آن بود که
مستعمل خواهند گرد در پیچ وی ماند گل حیری بود و آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهة دستی
نیکو بود و خوش بوی بود و بیماران سنبل مستعمل کنند و وی منع عرق کند و وی جگر را نافع
بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ
و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهة خفقان و چون با آب سرد بیاشامند

غثیان را ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد
قطع نزف بکند و رطوبتی که روانه بود از زهدان خشک گرداند و چون بپزند با آب و زن بکمید کند
و در آن آب نشیند ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه و شش پاک
گرداند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوة مرد و بدها و مسحق ایشان بود و هم
اعضا و لون را نیکو گرداند و ضیق النفس زایل کند و استسقاء لحمی را بغایت سود دارد و ممسک
طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و متقوی فعل قوة ماسکه بود و در
بیرون بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد سر را سود
دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس
گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود و دو وزن آن و گویند بدل وی ساذج بود و سنبل هندی
صاحب منهاج گوید بدرستی که آن دارشیشعانست و خلافست سنبل هندی سنبل الطیب است
و گفته شد و دارشیشعان نیز هم گفته شد در دال اشنوت کمون است و گفته شود سنبل الکلب
صاحب جامع گوید ثمر شجر دردار است که معروفست بالسنة العصافیر و سهو کرده است دردار بپارسی
اسفیدار گویند و بعربی شجرة البق والسنة العصافیر ثمر درختیست که بپارسی آنرا اهر خوانند
و سنبل الکلب بهار وای است مشدادوس صمغی زرد است مانند کهربا لیکن سست تر اندکی بود
و در وی اندک تلخی بود و در طبیعت وی صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی
بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم و خشک بود در اول خون را ببندد و بواسیر
را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا بکند و کرمها و حب القرع بکشد
و سودمند بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودة و رطوبت و امتلاء و
اگر روغن وی در ناصور بمالند خشک گرداند و دخان وی همین عمل کند خاصه در جراحتها که
در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کرده بر جراحت افشانند خشک کند و چون بیامیزند
با روغن گل چندانکه غلیظ شود و شقاق مزمن که در گوشت دست و پای پدیدا شده

باشد بمالند بغایت سود دارد و خفقان و وسواس و درد بود که از تری بود و سپرز و اسهال مزمن
را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند و چون در چشم بکشند جلای
تمام بدهد و چون بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام
را بغایت سود دارد و جهت درد دندان بغایت مفید بود و معتدل تر از وی نبود در حس و مانند
کهربا بود در قوة و در ربودن کاه و در وی قوتی بود که بدن را لاغر گرداند و چون هر روز
از وی قدری با سکنجبین بیاشامند سندروس سرخ است و گفته شد سنجم ر بحر است و گفته
شد سنباذج ارسطاطالیس گوید طبع حجر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن
وی در دریای چین بود و در وی جلا قوتی تمام بود دندان را از چرک پاک گرداند و جلای عجب
بدهد و چون با آتش بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و بثرهای عفن که کهن شده باشد بر آن کنند
زایل کند و سودمند بود جهت استرخاء لثه و نقاشان در جلای نگینها و خاتمها استعمال کنند
سنجاب گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس آن سرد و تر بود و پوشیدن وی محرور
مزاجان را و جوانان را نیکو بود و کسی که شرب دایم کند سندیان نزدیک اهل شام درخت
بلوط است سندیان الارض فراسیون است و گفته شود سندبان عود هندی است و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم نقرس را نافع بود چون بیاشامند و بر آن عضو ضماد کنند سنبل
فروی آنچه هندی بود گرم و خشک بود و بغایت مسخن بود و قایم مقام فرفیون بود و سرشف
گویند و پر ایمجان بسوزند در دیگی گل گرفته نهند تا همچو خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا
کنند بر مرغ و بر شقاق که میان انگشتان دست و پا بود زود زایل گرداند و غافقی
گوید گوشت گربه گرم و تر بود نافع بود جهت درد بواسیر و مسخن کرده بود و درد پشت را
نافع بود سنکسبو به سنکسبویه است و گفته شد سورنجان در مصر عکنه خوانند و در عراق
لعبه بربری و بیونانی فلحیتس خوانند و بعضی بلوسا گویند و بهترین آن مصری بود که اندرون
و برون سپید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبش

سورنجان

الحسن گوید طبیعت وی گرمست در اول درجه سیوم و خشکست در اول درجه دوم وگویند خشکست در سیوم
و در وی تلخی بود وگویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که
در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و هر حلیه که در بدن پیدا میشود را نافع بود جهة احتهای
کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن گرداند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند ورم را صلب
گرداند و ان تریاق جمیع مفاصل بود و حکیمی گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون
تحمیل کنند و نیم درم از وی بروغن گوسفند کهن سرشته در پنبه پاره بخود برگیرند در مقعد و
شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و درد مفاصل لطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن گرداند
و منصوری گوید مثی سر آمد و مجهول گوید شیوریحان سپید باه را زیاده گرداند و صاحب
منهاج گوید خاصیه با زنجبیل و فوتنج و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند و شیخ الرئیس
گوید چون جهة مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند و ابن ابی صلت گوید
مسهل بلغم خام بود و سودمند بود از درد مفاصل و نقرس و باده که در ایشان بود بیرون آرد و پاک
گرداند و شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران و چون با ادویه خلط کنند نیم مثقال
تا یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود با ریه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا
قند و زعفران و نوعی سیاه و سرخ بود بغایة مضر بود و اگر با ادویه مسهل خلط کنند ادویه
مسهل را در معده به بندد و آفتی عظیم پیدا کند و هر دو نوع را نشاید که استعمال کنند که در ایشان
سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن تربد و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن
زنجبیل سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا و نیم وزن آن مقل الیهود
بود و گویند بدل آن بوزیدان است سوقطیون خصی الثعلب است و گفته شد سورنجی نوعی
از اذخر است و گفته شد سوسن سنگ خوانند و در پارسی هپک خوانند و حال سوسن گوید منفعت
ذریح و کلاه است و عصاره ان گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و طبیعت سوسن
گرم و خشکست و گویند معتدل و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود

ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود وگویند مضر بود به سپرز و مصلح وی ورق گل سرخ بود
و جهة بوی بغل و عرق آن و ازان کف پای نیکو بود چون بجان تازه استعمال کنند سوسن
چهار نوعست یکی سپید و انرا آزاد خوانند و یکی ازرق و انرا کبود خوانند و یکی صحرایی
بود و ان الوان رنگ بود از زرد و کبود و انرا آسمان گون گویند و شیخ وی را بری
خوانند و یکی زرد بود و انرا خطابی خوانند و قد شاخ وی بغایة بلند بود و سوسن
بری بود و بوستانی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آسمانگون بود و طبیعت آن گرم است
در اول و معتدل است در خشکی در وی تحلیلی و تلطیفی بود وگویند سوسن سپید بوستانی
گرم و خشکست در سیوم وگویند در اول وگویند معتدل است و سوسن بری گرمی
و خشکی وی زیاده بود و جلای دهد و کلف و بهق را نافع بود و چون روی را بدان
بشویند و پاک گرداند و چرب ریش شده و خشک ریش را بشاید و سود دهد و بستانی
فاضلترین ادویه بود جهة سوختگی آب گرم چون استعمال کنند و درد سپرز و گزندگی جا نوران
را نافع بود خاصه عقرب و بوییدن وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب
زرد بود چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی
درد سر گرم را مضر بود و مصلح وی کافور بود و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی
نزدیکست بزعفران و حکم وی نزدیکست بحکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و
از ادویه قلبی بود و تفریح در وی بود سواد النصاف عفص است و گفته شود سواد الهند
نوعی از سلیخه است و انرا سلیخه سودا خوانند و از ادویه تریاق بود و صنفی از ان گفته شود
سولان شیخ الرئیس گوید دوای رومی است گرم و خشک بود تا چهارم نافع بود جهة
لقوه چون یک حبه از وی با آب سلق سعوط کنند و وی محرق دم بود سواد الهند صاحب
جامع گوید گشت بر گشت است و گفته شود سودانیات مرغی است که بیاد سی دار بر گوید
دبشیر اری دار لنگ و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیاده گرداند و مضر بود بدماغ

و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنک حشرات میخورد و بوی بد دارد و وی بد بود خاصه
چون لاغر بود سورج نوعی از کف دریا است و در موضعی که سنگ بود نزدیک دریا متولد
شود و در قوة مانند نمک بود و مانند زهرة الملح و لطیفتر از ملح بود بسیار و ملطف و محلل
بود سویق الشعیر بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و
نخاله وی اندک بود و وی سردتر از گندم بود به بسیار شکم نه بندد و چون با آب انار ترش سرشند
یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک گرداند و قی صفراوی باز دارد و درد سر را
سوداویه و غثیان ساکن گرداند و قوة معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده سازند
با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان را فربه کند اما مولد نفخ بود و مصلح
وی قند بود سویق الحنطه نیکوتر آن بود که او را معتدل بریان کرده باشند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در اول و گویند بدرستی که نرم بود و چون تبع کنند طبیعت وی سرد گردد
و چون بیاشامند و آرد بغلساند و ترطیب حاصل کنند و آن دیر از معده بگذرد و کثیر النفخ
بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند و قند اضافه وی کنند سویق النبق بپارسی پست
کنار گویند معده را سود دهد و شکم نه بندد سویق التفاح قی و غثیان ساکن گرداند که از صفرا
بود و معده را قوة دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع طبع را نرم دارد و سرفه
را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود نافع باشد سویق الرمان سرد و خشک بود مسکن صفرا
بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهاء طعام باز دید کند سویق الخرنوب
العبیرا طبیعت ببندد سیسنبر نمام گویند و نمام الملک بپارسی سه سنبل گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در سیوم و آن حشیشی است میان نعناع و بادرنبویه و بوی
تیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود و مدر و لطیف و محلل ریاح باشد فواق و مغص را نافع بود و
تخم وی چون با شراب بیاشامند تقطیر البول را سود کرده و مثانه را سود دهد و ورق
وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را نافع بود و بر گزیدگی زنبور ضماد کردن

سوداویه و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن گرداند تا قی منفعتها در باب نون
گفته شود و بدل آن در تلطیف و تحلیل ریاح در روح بود سیساب بلغت وادی قری خلال
است و گفته شد و گویند بلح است سیسارون صاحب منهاج آورده است و رازی در
حاوی از قول حنین که آن حشیشی شونیز است و در وی مرارتی و قبض بود طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و در وی تحلیل بود و طبیخ وی معده را سود دهد و صاحب جامع
گوید که از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن می شود که قلقاس است و هو
گوید که روشن نیست که چیست و جای بحث است سیسبان صاحب منهاج گوید حب
الفقد است گفته شد سیسا حمامات گفته شود سیسنا باهلت معروف در ناحیه
بیت المقدس و خوفی که در اندرون وی بود او را لسان النحل خوانند و در بعضی سواحل
مغرب به قباط خوانند و چون بر بندد و حوصله وی بخورند دشوار هضم شود و شکم
براند و چون بسوزانند و سحق کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل گرداند و
دندان را جلا دهد و لعاب سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب برویاند و مداد
سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کرد سیف الغراب نوعی از سوسن
است و آنرا الیوث خوانند و گفته شد سیسنبر در حرف المیم است و گفته شد
سیکران بنج است و گفته شد سیکر الحوت ماهی زهره است و گفته
شد سیسر حرحر الماء است و کرفس الماء و قرة العین و نهق نیز گویند و آن در آبها
استاده روید و عطرتی در وی بود و مسخن و محلل بود حیض و بول براند و
سنگ گرده را نافع بود خواه پخته و خواه خام و درد و ستطاره بار را نافع بود
و مولف گوید در آبهاء روان نیز می باشد انتهی منفعت آن در قاف
گفته شود سیسال یاسمین است و گفته شود در باب یا ان شاء الله
تبارک و تعالی م

باب الشین شاهلوج

نوعی از اجاص است فدر پارسی شاهلوک خوانند و بشر اری الوی کرده گویند و اجاص ابیض و
اصفر خوانند و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و لعاب رسیده بود
و اسهالی وی کمتر بود از نوع سیاه بسبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود بند باشد
و اجاص خشک کرده اشتها طعام ببرد و محروری مزاج را نافع بود و نه سران را و اگر بخورد
در حال باید که مصطکی و کمند قدری استعمال کنند تا از معده بگذرد که ان بر معده اندوده
شود و اسحاق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع
قی بکند و ساکن گرداند و حکه ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه بحبه بود
تشنج وی در انواع سرفه نافع بود و همچنان که سرکه در انواع آن منفر است و آب آن حیض
براند و طبیخ خشک آن چون با قدری قند ساشامند نافع بود جهت تبهای صفراوی و شکم
براند شاه انجیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر آن بود که بپارسی انجیر وزیری خوانند و در
صفت تین گفته شد شاهبنج دیسقوریدوس انرا فیقص خوانده است و جالینوس انرا
قالینوس خوانده است و انرا بیونانی قانیوسن خوانند و معنی آن دخانی بود و
چنین در کتاب خود انرا ابسقیما خوانده است و وی کمون بربست و بر اکزیره الحمام
نیز خوانند و بقلة الملک گویند شیرازی شاهتره گویند و نیکوترین آن سبز تازه بود و طعم
تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک
بود در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است در سیوم و گوید سرد است
در اول چون [illegible] اضافی گردانند چون بیاشامند جرب و حکه را بغایت سود دهد و بیخ انرا
عشت کرده اند و مقوی معده بود و دانع آن و سده جگر بگشاید و بول براند و مر و محرقه
و طبع نرم دارد و چون آب تروی همچنان بیاشامند خلطهای سوخته و جرب و حکه
که بسبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن بود همه را نافع بود و این خاصیت

در آب تروی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغداد بود با قندی انکه بخوشانند و شربتی از خشک
وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم و از جرم وی کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم بود
و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید و اگر بسرکه بپروند
و بخورند تبی ساکن گرداند و غثیان که بسبب آن بلغم بود زایل کرده اند و معده و امعا را از فضول
مخلص پاک گرداند و شرنغت گوید اگر حشیش وی در آب جوشانند بعد از آن سر و ریش بدان
بشویند شپش بکشد و زایل کند و چون بعصاره وی حنا بسرشند و در حمام در اعضا بمالند
جرب و حکه زایل کند و چون با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندان سخت کند و آماس
دهان و زبان زایل کند و چون با آب تازه وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب
زایل کند و قوه معده بدهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن
نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود و گویند مضر است بسپرز و مصلح
وی هلیله زرد بود شاهبلوط شاه بلوط خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی
کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی
بود در اول گویند در دوم و گویند در وی اندک حرارت بود و گویند گرم است در اول و گویند سرد
است در دوم غذا بیشتر از حبوب دهد و در وی جلائی بود و سموم را نافع بود و تر و اسهال
که از رطوبات معده بود سود دهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و وی
منفخ بود و چون بجوشانند در آب نفخ آن کمتر شود و طعم ان لذیذ تر شود و ابو جریح گوید
فربهی آورد و گوید مجرب است بطئ الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را و جوز
را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند فوبت شاه صینی گویند
عصاره گیاهی است چینی و گویند بتحقیق حنا بجا سحق میکنند و بسرکه می سرشند و لوح
می سازند طبیعت وی سرد بود ضماد سر درد و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن
شاهسپرم هم حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و انرا شاهسپرم کرمانی خوانند

و ریحان خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بروی ریزند و بوی کنند محرورین مزاج را نافع بود و در روغن وی فیض لطیف بود و بینی و دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و برداء الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب سرد برکشند و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و ما رحوبه گویند سود مند بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد شادنج بپارسی شاذنه گویند و بعربی حجر الدم خوانند و آن انواعست عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین آن عدسی بود و دیگر جاورسی که آنرا حبشی اشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس بهتر بود و بغایت سرخ بود چنانچه بسیاهی مایل بود مانند گل بحری و چون بشکنند اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر بود و گرد تر و چون در آب مالند سرخی وی زایل شود و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آنرا شادنه عمل خوانند و شادنه حبشی اشی سنگی سرخ است و نقطها بر آن و شادنه هندی حجری صلب است بیک رنگ و شادنه چون نشسته باشد گرمست در اول و خشک در دوم و آنچه شسته بود سرد است در اول درجه دوم و شستن وی چنان کنند شادنه خوب را بکوبند و بغایت سحق کنند و با آب در کاسه چینی کنند و آب از سر وی بر برد در کاسه دیگر و آنچه با آب روانه شده باشد نگاه دارد و دیگر باره با آب سحق کنند و چندان مکرر کنند که آنچه شادنه بود با آب روانه کنند و ریگ بماند بعد از آن آبها بنهد تا شادنه در بن آب نشیند آب از وی بریزد و شادنه را خشک گردانند و دروی قبض سخت بود و تجفیف و چون بر گوشت زیاده افشانند بگدازاند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و جهت خشونت اجفان و ورم گرم ان بغایت نافع بود هم با سفیده تخم مرغ یا مائی که حلبه در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند در چشم و اشک که روانه بود و سوزش ان

سود دهد و چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند عسر البول و سیلان طمث و خون نفث را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند در ریشها و خون را قطع کنند و بند و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب انار بیاشامند نفث دم را نافع بود و چون شیافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند جرحهای چشم را به شود و اثرا نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک بود و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و جهار دانگ آن توتیا و شابور گویند بدل آن حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند در عمل مانند شادنه بود شاهبانک و شاباج و شاهباج نیز گویند و آن بتفسج الکلاب است و در عربی قسوة الکلاب گویند بشیرازی لس سگ گویند و صاحب جامع گوید بر بوف است و هم گوید بنجره ابراهیم گو حکمت و هم از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب جاوی گوید حب کشیرم بریت و مولف گوید آنچه محقق است بتفسج الکلاب است و طبیعت آن گرم و خشک در دوم صرع را سود دارد و قطع آب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و رحمها و قائم مقام مرزنجوش است و در قوت مانند قیصوم بود شاملل و شاتل نیز خوانند و آن دوایی هندیست مانند گاه خشک و گویند عود قیست حسن بر گوه مانند سفاح و شد مقدار با ملاهی بود مولف گوید قول اول صحیح است که آن مانند گاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان مر او رند و بشیرازی آنرا زر و سنگ خوانند نیمی گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشنگ مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی از وی یکدرم باشد یا وزن آن شاه کباب گرم بیاشامند شاه رومی فلفل سپید است و گفته شود شادانق شاهدانج و شهدانه گویند و گفته شود و شیرم نباتیست که در رستاقها روید در کنار جویها و صحراها و مولف گوید بشیرازی گاو منطوک گویند بدانکه اگر گاو وی را بخورد بمیرد و گوسپند هر چند که خورد هیچ

ج

بمسکه و روغن گاو کنند و مولف گوید اگر لبن وی بر قوباء خشک و تر طلا کنند البته زایل گرداند
و بکرات امتحان کرده و مجرب بود و لبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازریون
است شبت بشیرازی شود می خوانند بهترین آن سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد
سخونت وی میان درجهٔ دوم تا سیوم بود و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحاق
گوید گرم و خشک بود در دوم منضج اخلاط سرد بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت
وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده
بود و شبت منضج ورمها بود و اگر در زیت پزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج
ورمی بود که نضج نیابد و خواب آورد و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم
و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن چون بران افشانند
نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقعد را خود از شبت بجدرم
بود بلغم لزج که در معده بود و سینه و شش را نافع بود و فواق امتلایی و مغص را نافع بود
و شیر براند و عصارهٔ وی درد گوش سوداوی را سود دهد و رطوبتی که در وی بود خشک
گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا پاک گرداند و چون سحق کنند و با عسل سرشند تا منعقد شود
و بر مقعد بمالند شکم آسان براند و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود لیکن معده سرد
و محروری را موافق نبود و اگر پخته باشند محروری مزاج بخورد باید که سکنجبین ساده بعد
از وی بیاشامند و طبیخ حملهٔ وی درد گرده و مثانه که از سده بود یا ریاحی غلیظ نافع بود
و سنگ گرده و مثانه بر براند و ادمان خوردن وی مضعف بصر بود و مضر بود بمعده و گرده
و مثانه و مصلح آن لیمو بود و گویند مصلح آن عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
دارصینی بود یا قرنفل و بدل آن تخم آن است شب انواع است و انزاج بلور خوانند
از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ آنچه از کوههای یمن خرد و لون وی سپید بود که
بزردی مایل بود و قابض بود و در وی حموضت بود نیکوترین انواع شب بود و انواع

مضرت بوی رسد و بهترین آن سنگ بود که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بد
ترین انواع آن یمانی بود و صاحب منهاج گوید گرم است در اول درجهٔ دوم و خشک است در اول سیوم
حبیش بن الحسن گوید گرم است در درجهٔ سیوم و خشک است در آخر دوم و وی از جمله یتوعات
بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان می کند بی
درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که شبرم را در شیر تازه
خیسانند همچنان درست یک شبانه روز و زیاده رها نکنند و در ان یک شبانه روز دو سه نوبت
شیر تازه کنند که مصلح وی بود بعد از ان در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویه
مسهله که ملایم وی بود مانند رازیانه و انیسون و کمون کرمانی و تربد و بلیله پس اگر در بن
ادویه در بعضی قبض بود و بعضی رسی که بر خلاف حدهٔ شبرم بود از بهر آنکه این همه ادویه مزاجهای
صالح دارند در نفع طبایع وابدان خلاف آنکه در شبرم است از بهر آنکه ملطف اند و حدهٔ
وی را زایل گردانند و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند و خلط
کنند با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب سازند و چون اضافه وی کنند نمک هندی
و صبر و تربد مسهل بلغم و سودا بود و آب زرد و مقدار شربت از حبش وی دانگی بود
تا دو دانگ اصلاح ناکرده بحسب مزاج و قوه و اگر در معالجهٔ اورام و سده و آب زرد و بلغم
و سودا مستعمل کنند چون از شیر بیرون آورند خشک کنند و در آب کاسنی و در آب رازیانه
و آب عنب الثعلب صافی کرده خیسانند سه شبانه روز بعد از ان خشک کنند و قرص سازند
با اندکی نمک هندی و صبر و تربد و بلیله بعد از ان دوایی نیکو بود و لبن وی نشاید که قطعا
بیاشامند البته که هیچ شکی در وی نبود و کشنده بود و صاحب جامع گوید شربتی از وی
تا بین چهار دانگ تا دو دانگ بود بحسب مزاج و قوه و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
با ادویه که گفته شد دانگی بود و فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهای گرم و مضر بود بمعده
و جگر و باه و منی و عروق سفل مسحج گرداند و لبن وی دو درم کشنده بود و معالجهٔ ان

آن عمای مشهور بود و دستور بند و بس گوید انواع شب بسیار است اما آنکه مستعمل است
در معالجات طبی سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی سپید بود و بهترین انواع
آن بود و طبیعت آن خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرمی وی در دوم بود و اگر با دردسر که بود سودمند بود جهت نزف الدم از هر موضع که باشد
و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند دندان که متحرک بود محکم گرداند و چون با عسل خلط
کنند قلاع را زایل گرداند و اگر با عصی الراعی سائیده بهق را زایل گرداند و سیلان ماده
که از گوش می آید نافع بود و چون با ورق انگور یا ماء العسل بر حرب ریش سده طلا
کنند نافع بود و چون با آب سائیده جهت حکه و برص ناخن و داخس و شقاق که از سرما
بود سودمند و چون یکجا وارو با نمک و نمک سائیده نافع بود جهت ریشهای بد که منتشر
شده باشد در اعضا و چون با ب رفت بر سر مالند سبوسه را زایل گرداند و چون
با ب ممالند شپش بکشد و سوختگی را سودمند و بر ورمهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود
و در شیب علاج لیدن کند نغل را زایل گرداند و چون اندکی از وی به پشم پاره نرم رحم نهند
پس از جماع نیکو بود جهت منع خون و قطع آبستنی کند و بچه بیرون آورد جهت ورم
ولثه و لهاة و بعاع و فم و وجع اذنین و وجع قرحها انشین بغایت نافع بود و
رازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند راوق و صافی گرداند در اندک
زمان زود و گویند که چون در شب در شب جامه خواب کسی نهند که در خواب بانک و باد
کند دیگر نکند و خوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد
که بسل الجامد و مداوی وی شیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل آن نمک تلخ بود و نمک
سیاه بود و آن ... و شب العصفر شب التلی است و در قاف گفته شود و در قلی
شبطا عصی الراعی است و گفته شود شبوقه حمام بزرگ است و گفته شد شبوط نوعی
از ماهیست و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهره وی در داروهای چشم استعمال

کنند و منفعت وی در باب سین در صفت سمک گفته شد شباب درخت ماهودانه است
گفته شد شجره مریم ارادر خست گفته شد شجره الله ابهل هندی است بپارسی دیو دار
گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد شجره البق درداراست بپارسی دیو دار و گفته
شد شجره اکله شجره ابه است و گفته شد شجره الحیات درخت سرو است و گفته شد در سین
و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مارها است شجره باردة لبلاب است و گفته شد شجره
سنم بمراوند طویل است و گفته شد شجره موسی علیق الکلب است و گفته شد شجره التنین
لوف الکبیر است و گفته شد شجره الخطاطیف عروق الصفر است و گفته شد شجره الطحال و هم
الحدی است و آن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی
از فاشرا است و گفته شد شجره الضفادع کبیکج است و گفته شد شجره الدم شیاف است
و گفته شد شجره ابراهیم غافتی گوید سحکنت و بعضی گویند شاهسپرغم است و صاحب فلاحه
گوید درختی بزرگ است که آن مغیلان است شجره الکف اصابع الصفر است و گفته شد
شجره البهق قنابری است و گفته شد شجره ابی مالک در دمشق صابون القاق خوانند
و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید و در میان نهرها و در جامه پاک کردن بجای او
مانند صابون است مولف گوید نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در باب
الف در آذربون گفته شد و آن بیخ بود مسهل مره سودا و اسهال برفق کند و نافع
بود جهت مجموع درجهای حتی الجذام شجره الدب درخت زعرور است و باقی قولها که گفته
اند خلافست شجره الدلق درختی سپستانست شجره التیس طراغیون است و گفته شد
شجره الراغیث طباقیست و گفته شد شجره مریم صاحب جامع گوید اقوال مخالف یکدیگر
بسیار آورده اند و تحقیق نکرده است و صاحب منهاج محقق گفته که آن بخور مریم
است و آن سه نوعست یکنوع بر نمی دهد و دو نوع بر می دهد و بیخ آن عرطنیثا است
و گفته شد صفت آن در بخور مریم شجره الغار درخت است و طبیعت آن گرم و خشک

در سیوم منفعت آن در صنعت عار گفته شود شحم و در صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود و گوشت وی گرم و خشک بود و دشوار هضم شود از صلبی که دارد و غذائی بد بود
و خون گرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مفرة وی کمتر گرداند و صاحب جامع
از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فراطیس
روحای گوید بدرستی که فاضلترین احصا عدای اصحاب الیحولیا بود و پارسی ویرا دره
خوانند و از مرغان خوش آواز بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه تمکل
گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبت
وی کمتر از سمین بود از بهر آنک چون بگدازد زود تر از وی بسته شود و گویند خشک است
نافع بود جهة خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی و بد حضم بود و دفع حفرة وی بلمو بمک در تحلیل
و رایس محلل کنند شحم البط گرم تر از سه مرغ بود و بغایت لطیف بود و چون بموم روغن سازند
و بر روی مالند روی پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس
میانه بود و سه مرغ خشونة زبان و درد رحم را نافع بود شحم الاوز پیه مرغابی و داء الثعلب
را نافع بود و شقاق لب و روی را سود دهد شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است
و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است و مولف گوید خراطین را امعاء الارض
خوانند و آن گفته شد شحم الفیل گرم بود چون در خود مالند گزندگان نگزند شحم الابل
غایة گرم بود و شحم را نافع بود و چون بطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد
گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده بود و بقوة تر بود و جهة تحلیل
اورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود جهة اثرهائی که در پوست بود و سوختگی آتش
شحم حمار الوحش با روغن قسط در دبشت را نافع بود که بسبب آن باد بود و شحم المعز
قابض ترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل وی زیاده بود و نافع بود جهة لذع معاء و
ریش آن و شحم بقر بقوة تر بود از شحم خنزیر از بهر آنک زود بسته شود و حقنه کردن

بدان شحم معایی و تره را نافع بود و کسی که دراریج خورده باشد بغایت نافع بود شحم الخنزیر
نیکوترین آن بود که از خنزیر نر جوان گیرند و رطوبه وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی
نزدیک بود بزیت لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم
بز و میش بود و نافع بود جهة ورمها و قرحها امعا ساکن گرداند و نافع بود جهة گزندگی جانوران
و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی
بود در ریش رحمها و وی حرام بود و گویند بدل وی شحم الکلب الاهلی بود شحم البقر گرم تر و خشک تر
از پیه میش و بز بود و متوسط بود میان پیه بز و پیه بط و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل گرمی
وی کمتر از شحم بقر بود شحم الدب لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود
نافع بود و جهة خلع و دبلی و بعد مرمن و برص سود مند بود و شریف گوید پیه وی چون در پوست
انار گرم کنند و با همچندان زیت بیامیزند بعد از آن [illegible] را بر و طلا کنند موی بسیار برویاند
و چون با صور مالند [illegible] گرداند و اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل متعدد طلا کنند سود مند بود
و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدن نرم تا اعضا ویرا بخورد اعصاب لطیف گرداند
و در غایت تلیین [illegible] و بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی
برویاند و چون در چشم کشند بعد از آن که موی زیاده برکشیده باشند دیگر نروید و چون
گداخته کنند و در کودک مالند که زاینده باشد از همه افتها ایمن باشد و قوی اعظم بود و ویرا
شحم السمک البحری تیزی چشم را زیاده کند و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الافعی
گرم و تیز بود و بیشتر اطبا مشغول اند برانکه منع نزول آب می کنند از چشم و علی بن عیسی گوید منع
موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بدان بمالد و اسحق گوید مقدار دانکی از وی
تا دو دانک بهرها و گزیدگیها را سود دهد و مضر بود بدل و منع مضرة وی بطلیل العارمی کنند
شحم قاوندی قاوند گویند و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را ساکن کند چون در روغن
سوسن بگدازند و به پنبه پاره در گوش نهند و درد دندان را سود دهد و گویند چون بگدازند

وبر ثؤلول مالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خاری یا چوبی و در گوشه خانه رها کنند براغیث بر وی
جمع شوند و برغوث بپارسی کیک خوانند شحم التمساح جالینوس گوید که پیه وی چون بر گزیدگی
وی نهند در ساعت درد زایل کند شحم الحنظل چون از حنظل بیرون آورند بعد از سه ماه
قوة وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد خطمی بری است
و گفته شد شجار و شجرة مافلی است و گفته شود در قاف شربت فراسیون است و گفته شود
شری شجره حنظل است و در صفت حنظل گفته شد شربین درخت قطران است و آن از
جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن دو نوعست
دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم
و چون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و ثمر وی سرفه
را سودمند بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و بول براند با فلفل و
استعمال کردن وی شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامد کسی که ارنب بحری خورده
باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد
و ثمر وی معده را بد بود و لداع بود و درد سر آورد و بچه بیندازد و اصلاح وی بعصاره لسان
الحمل و جلاب کنند شقاقل استاقل است و گفته شد ششبندان عارشسمس است و گفته شود
ششترة قوابست و گفته شد شطرنه نوعی از سعتر است و ورق آن دراز بود و بستانی بود و
تبریان ازامرزه خوانند و در صفت صعتر منفعت آن گفته شود شعور الصقالبه زعفران
است و گفته شد شعر الجن و شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و لحیة الحمار
و ساق الاسود و سانقه و صبار الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البئر این جمله اسم برسیاوشان است
دیگر پارسیان ویرا گرسو خوانند و زنان سیراز ویرا گیس بری خوانند شعار برقتای صغیر
است و گفته شود شعیر رومی حندروس است و گفته شد شعیر نوعی از وی بی پوست بود و از اسلت خوانند
و بپارسی برهنه جو خوانند و فعل وی نزدیک است بفعل جو با پوست و یکوریس خوانند

که تازه و سپید بود و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم
و خشکی وی بیشتر از باقلای مقشر بود باندکی اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال
کنند و چون پخته خورند بادر باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم
بود و بر کلف طلا کردن سود دهد و بر جرب ریش شده با سرکه گرم طلا کردن نافع
بود و با سرکه و به بر نقرس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل
بکند و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد کردن برودت الخصی نافع بود و با الحیر
چون بپزند تنها بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کرده با آتش گرم کنند و بر وجعی که از
حرارت بود تکمید کنند ساکن گرداند و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند بگدازاند و وی نفاخ بود
و مغص آورد و از بهر آن ویرا الحوشاند تمام و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون
است و آرد جو چون با الحمر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با زیت
و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم
و بول کودک که محتلم نشده باشد و زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره
سرو بپزند با سکنجبین کاهو و بورک و آب روباه ترنک ضماد کنند بر چشم ورم کرده و درد گرم
بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمها همچون حمره و نمله و فلغمونی و امثال آن
و چون بسرکه بجوشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن گرداند و همچنین تنها یا با ادویه
که موافق بود استعمال کنند قلاع را زایل کند شعر جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوة
مانند پشم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی بسرکه تر کنند و بر گزیدگی سگ
دیوانه ضماد کنند در ساعت درد زایل گرداند صاحب منهاج گوید چون بسرکه سحق کنند و
بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و اگر با شراب عرق و زیت تر کنند و بر جراحتهای
سر نهند منع تورم آن بکند و اگر زن در زیر خود بخور کند خناق رحم و سیلان از آن سود
دهد و موی سوخته چون بسرکه سحق کنند و بر بثرها نهند زایل گرداند و چون سحق کنند و با عسل

برقلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایه کال نافع بود و چون سحق کنند پاک کرده و در
واحت که در سر پیدا شود افشانند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کنند بعسل و بر قراحتها
نهند زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مردارسنگ و بر چشمی که آب و حکه سخت داشته
باشد طلا کنند ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و ابن زهر گوید اگر
بیاورند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد ما عقب کرده بود
نافع بود و درد ساکن گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بخیری زرد گرداند و آب مقطر وی
چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو پر کنند از موی
و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد
شعر الغول شعر الجن است و گفته شد شعر الجبار هم شعر الجن است و گفته شد با اسمهای دیگر
که دارد مکرر شد شقیل ثم اللصف است و انرا قثاء الکبر خوانند و در تا گفته شد شنبلیله
بری مرغیست که وی را امام خوانند و در پارسی بوتیمار صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی بقوت بود مفلوج را سودمند بود و لیکن خواب
آورد و مصلح وی سرکه و گشنیز بود و شاید که اگر از یکسال گذشته باشد خورند که
بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک روز رها کنند بعد از آن بخورند و رازی
گوید سران را و ناقهان را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد و قوه ماسکه و
درین باب از کبک بالغ تر بود و ابن زهر گوید گوشت وی حفظ را زیاده کند و ذهن
را تیز گرداند و قوه حواس بیفزاید شغبهبح جانوری دریاییست بشکل خفاش و دو بال
داشته باشد مانند بالهای خفاش و بلون هم مانند خفاش بود و دنبی مانند
دنب موش بود و در سر آن خاری بود مقدار نیشی و بدان گزد و درد سخت پدید کند
از گزندگی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس وی را ابرق خوانند در سر
گوید اگر زنی یا مردی بول کنند در موضعی و در آن موضع خار ریزه بحری فرو برند آنکس که

بول کرده باشد شور بسر تمام و دردی سخت پیدا شود مادام که خاری وی اندر فرو برده
باشند و مهراریس رومی گوید چون بنهند در زیر جامه خواب کسی که حقنه باشد مادام
که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن برنگیرد و اگر دفن کنند در بن درختی بار وی نبود
و خشک گردد و اگر دفن کنند در بن درخلی قومی مجموع تفرقه گردند و اگر بسوزند و سحق
کنند و آن خاکستر بر دو کس افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی از اطبا
الشر خوانند شقایق النعمان شعر خوانند و سوناتی را مولی خوانند و بری بود و بستانی بود و گل وی
بزرگ بود و بپارسی لاله گویند و نوعی دیگر هست از شقایق که آنرا ادریون خوانند و گفته شد و طبیعت
هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرم است در دوم و تر و عیسی بصری
گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل و منضج بود و جلا دهنده و جدلی در وی بود و اگر گل شقایق
با پوست جوز تر بسایند موی را بغایت سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کنند و در
شب و بالای وی یکمثقال روی سوخته بنهند و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون
آورند در ساعت موی را خضاب کند و بغایت سیاه گرداند و عصاره وی سپیدی چشم را زایل کند
خاصه از چشم کودکان و چون بکحلها مرکب با وی مرکب کنند قوه چشم بدهد و شریف گوید چون
آب وی در چشم کنند حدقه را سیاه گرداند و منع نزول آب کند در ابتدا و تیزی وی زیاد
کند و قوه وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند
در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و چون ظرفی آکنده بر کنند و در سبب
آن چهار درم روی سوخته بنهند و در بالای آن همچنین و سر آن بگیرند و در سرگین دفن کنند سه هفته
بعد از آن بیرون آورند دانی سیاه غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند بغایت
و اگر دست زنان بوی رنگ کنند خضابی نیکو بود بغایت بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز
متواتر هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از مرض شفا یابند ان شاء الله و گویند بکرات تجربه
کرده و مجرب بوده و دیسقوریدوس گوید چون همچنان بکوبند و آب آن بگیرند و بدان

سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم کند و چون بسرند شراب و بر ورم
گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در روی بود پاک گرداند و ریشهای وسخ پاک گرداند و
چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون ورق و قضبان وی با حسک جمع سرند و بخورند
شیر را براند و سعال را نافع بود جهت مشی و جرب ریش شده و قوباء [illegible] قل اشقاقل
است و شیشقاقل نیز گویند و گفته شد منفعت بعضی از آن در باب الف و انچه نیز گفته شود
تمامی منفعت آن منصوری گوید مربای وی قوی گرم بود و مسخن معده و جگر بود منی را زیاده
کند بسیار چون ادمان آن کنند و ابن ماسویه گوید گرم و تر بود در اول و رطوبة وی [illegible] ارواره
بود مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم
و تر بود در سیوم شیر بیفزاید و قوه باه بدهد و حیض فرود آورد و مقوی اعضاء بارد بود
و دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن و منی بیفزاید
و نعوظ تمام آورد و بولس و ارساسیوس گویند مقوی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید و لذه
زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزیدن سگ دیوانه و گزیدگی سباع
و گزیدگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم
بود و شیخ الرئیس گوید [illegible] که سخونه وی لطیف بود و ترطیب وی قوه در روح زیاده
کند و رازی گوید بدل آن بوزیدان بود و گویند بدل وی دارصینی و تخم گزر بود
و بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح آن [illegible] ایشان بانات بود که علاج
سازند شقاقل شقاقل است و گفته شد شقراق [illegible] و سنقره گویند بپارسی کاسکینه
گویند و بشیرازی کاسه شکنک گویند گرم بود و در وی رطوبتی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ
بود که در امعا باشد خوردن وی و [illegible] بود شقردیون اشقردیون خوانند و
آن اسقوردیون است و گفته شد منفعت بعضی در باب الف و تمامی اینجا گفته شود و
آن ثوم بری بود و حافظ الاجساد و حافظ الموتی خوانند بغایت گرم بود و بول براند

و تر بود بکوبند و چون خشک بود بزند با شراب و بیاشامند گزیدگی جانوران را و آذوبه کشنده
را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک گرداند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند
قرحه امعاء و حبس البول و لدغ معده را نافع بود و چون با [illegible] و عسل و راتینج بیامیزند
و بر موضع نقرس نهند درد ساکن گرداند و اگر با ب ضماد کنند [illegible] و چون زن
بخود برگیرد حیض براند سکبینج سکبینج نیز گویند و آن خشک است و گفته شد
سکاعی صاحب منهاج گوید حشیشی است در قوه مانند باد آورد و نیکوترین آن
سبز بود و گویند زرد و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک
بود در دوم محلل لطیف بود بغایت و گویند چون در شیب جامه خواب کودکان نهند
نافع بود جهت آب رفتن دهان ایشان و بر فالج طلا کردن و سعوط کردن و بیامرا
اشامیدن نافع بود و رطوبه معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم
بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سودا و بلغم و مقوی بدن بود و معده
و امعا را پاک گرداند از فضلهای بد و جذام را نافع بود و بولس گوید جذام و برص
و بهق را نافع بود و چون با افسنتین رومی و عسل بیاشامند [illegible] آورد و صاحب
تقویم گوید مقدار مستعمل از وی یک درم بود و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت تهای کهن
خاصه صبیان را و گویند مضر بود بشش و مصلح آن صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم
ملاژه و ورم مقعد و سح وی قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم و چون [illegible] مهک
از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن بکند و مولف گوید بشیرازی ازاغار
خوانند و آن نباتی بود که در سنگستانها و کوهها روید و جهت تب ربع و تب [illegible]
بجلاب خوردن بغایت نافع بود سکوتا اکشوث است و گفته شد شک
تراب الهالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الغار و بعربی سم الفار و بشیرازی
مرگ موش کانی خوانند و صاحب منهاج گوید گوید دو دو [illegible] از [illegible]

می‌آورند و گویند دود نقره است که در ۹ اسان در معدن نقره حاصل میشود و مولف
گوید انچه محقق است از طرف دریای ورند از کولیکوت و می‌گویند وی کانیست و اکثر باین
و برا از ریح سپید می‌خوانند و ان سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان
کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد و مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایه مهلک است
و اگر وی با ماه خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه نهند یا موش بخورد هر موش که
آن بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد ... تا جابجا آن خانه از موش
پاک گردد و این مجرب است شلجم و سلجم نیز گویند و ان لغت فارسی شلغم گویند
بری بود و بستانی بود و طبیعت ان گرم است در دوم و تر است در اول غذا بسیار دهد
و مولد منی بود و سینه را نرم گرداند و باه برانگیزد و بول براند و مسهل نبود و اشتها
طعام بیاورد و چون بسیار خورند دیر فرود آید و مقوی معده بود و آب وی چشم را سودمند بود
و آن رجیعیست که بشیرازی زطوبة خوانند و در وی غلظ و نفخ بود و محرک شهوه جماع بود
و چون بخورند و احساس نفخ در خود یابند بعد از آن جوارشنی تناول کنند مفید بود
شل اسحاق بن عمران گوید شل در هندوستان ثمر جل هندی خوانند و ان ثمر بود در
بود مانند زردآلو و قوة وی مانند رحسل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و تر بود در
اول لطیف کمیه سس غلیظ بود و صلابه اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم
وی تلخ بود و تیز و قابض بود و بادها را بشکند و در وی تحلیل عجیب بود و اعصاب را نافع بود
و عرق النسا و نقرس و باد و فق (?) گوید نافع بود ریاحی که عارض شود در رحم و بچه را
نگاه دارد در رحم چون با عسل ناشتا بخورند معده را پاک گرداند و قوه اعصاب بود و
نشف رطوبات بکند و مقدار مستعمل از وی تا یک درم بود و گویند مضر بود بشش و مصلح
وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آورد و مصلح آن خشخاش سیاه بود و دیگر
صاحب تقویم منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق

منتول و حق بر طرف صاحب جامع است که او از شک تا شل سهو کرده است
شنبع بپارسی سوم خوانند دستور ... و بعضی گویند نیکوترین وی سرخ رنگ بود و خوشبوی
که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت ان معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و مادهٔ
مرهمهای سرد و گرم بود و در وی انضاج اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک ریشها
و خشونهٔ سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن و منع بیرون شدن
در پستان ... بکند چون ده حبه هر یک بمقدار کاورسی باشامند و همین مقدار
چون در حسای (?) از کاورس ها بریخ کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و جهت سموم
بکنند و بر ۹ جراحتهایی که از سگان زهردار بود طلا کردن نافع بود بغایت و سر لیخ گویند
چون با روغن سوسن یا زیبق بر روی طلا کنند لون را صافی و نیکو گرداند و کلف
ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی در زنان و با نافع بود و خوردن وی
شهوة طعام را ضعیف گرداند و صاحب منهاج گوید اگر طرفی از وی بسیار بند و در
آب دریا فرو برند آب شیرین در آن طرف حاصل شود و هم گوید موم سیاه از عمق
بدن جذب کند جذبی بغایه و خار و سلی بیرون آورد شمشرا مرزنجوش است و ان
اذان الفار گویند و گفته شد در الف شمار ... را از باج است نزدیک اهل مصر و شام
و گفته شد شمار نقل است و گفته شد سمسیر شو سمیر گویند و ان قافله کوچک است
و گفته شود شمام دستنبوی است و گفته شد شجاره بپارسی شکار گویند و ان
ابو خلسا است و گفته شد در الف انغلیانیر گویند و ورق وی چون با شراب باشامند
شکم به بندد و ورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود و ان کاهو زبان تلخ است و در کوهای
سرد سیر روید خاصه در کیذمان شنبلید ... است و گفته شد شنبلید صاحب
جامع از قول بعضی گوید شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق
سورنجان است و قول اول اصح است که آن فقاح سورنجان است و نیکوترین

ان سپید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن آن صداع سرد را نافع بود
و بادها غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ و بینی بگشاید و چون اول باران باشد
که هنوز آفتاب بحدی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته باشد بشکل و قد و
بویی تیز داشته باشد شیح نوعی از حلزون است بپارسی کجک خوانند و شیرازی چغبک
خوانند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید سطبر و بزرگ و مجده بود و
لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سپید و عطاران شیراز آنرا توتیای اکبر خوانند
و آن دو نوع است و کعبه شود و بهترین شیح تازه سپید املس بود و چون بسوزانند
در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شیح را در گل گیرند گلی
که سرگین با وی سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت
سوختن وی آن بود که سپید گشته باشد و اگر سپید نگشته باشد دیگر در گل گیرند و در
آتش برند تا تمام سوخته گردد و سپید شود بعد از آن باب سحق کنند و بشویند و خشک
کنند و دیگر باره سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر منفعت
وی آنست که سپیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبة از چشم بکند و آب رفتن
بازدارد و جلای تمام بدهد و اگر ناسوخته در چشم کشند نشف رطوبة بیشتر بکند و تخفیف
دردوی زیاده بود و اگر بعد سوختن بعسل کرده باشند نشف بلیغ کند و سنون
کردن دندانرا جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود مقدار نیم درم اما مضر بود به [illegible]
و مصلح آن عسل بود و بدل آن [illegible] است و گفته اند [illegible] سنون
است و گفته شود شونیز شنیز است و حبة السودا گویند و بپارسی شنیز گویند و
نیکوترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلا بدهد
و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و
با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند بگدازاند و چون بارکه

دبر

مصمصه کنند درد دندان را نافع بود

و چون صنوبر [illegible] چون بکوبند و بآب تر کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و
اگر بآب حنظل تر بسرشند [illegible] بنشانند و بر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون آورد
محکم و اگر بآب [illegible] بسرشند و طلا کنند کرمها مجموع بیرون آورد و چون سحق کنند بریان
کرده و در [illegible] بندند و دایم ببویند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن
حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند نافع بود جهة سردی و باد و سده گوش
بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند
یا چهار قطره مزکوم را عطسه بسیار آورد و سودمند بود و اگر بسوزانند و با روغن
سوسن یا روغن حنا که موم در آن گداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی برویاند
و روغن وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و بسرشند و هر روز
مقدار دو درم با آب گرم بیاشامند گزندگی سگ دیوانه را سود دهد و چون سحق کنند و
با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر برص و بهق طلا کنند سود دهد
بود و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن
گاو بسرشند سودمند بود جهة درد رحم و درد گرده و دردی که نفسا را بود و هر زمان
امساک چون [illegible] کنند و در آن ساکن کنند و چون سحق کنند با بول [illegible] بر ریشهای
نهند و بدان ادمان کنند ریش را پاک گرداند و موی برویاند و چون در کحلها کنند و در
ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قطع ثالیل و خیلان و بهق
و برص [illegible] شده بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر که از سردی بود سود دهد
بود و سده مصفاه بگشاید و چون [illegible] در سرکه [illegible] با مداد سحق کنند و بدان
سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند و اگر ادمان خوردن وی کنند خون [illegible]
بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون
مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و چون در خانه دود

کنند گزندگان مگر بزند و بخاصیت بلغم و سودا زایل گرداند و حب التوبه را بکشد و چون طلا کردن
و چون روغن وی سعوط کنند نافع بود فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن
فالج حاصل شود و چون سحق کنند با چون امعی با چون برّ الختول و طلا کنند بر سپیدی که بر اعضا
ظاهر شده باشد لون آن بگرداند و چون بریان کنند با تش آهسته و بکوبند و بگلاب سرشند
و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد از آنکه ریش سر بسته باشند زایل کند و بحال
صحت باز آورد و چون ضماد کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند بحکم و بچه مرده
بیرون آورد و مشیمه بیندازد و شریف گوید چون هفت دانه از وی بشیر زنان خیسانند
یکساعت و سعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد
بغایت نافع بود و زرد بحال صحت باز آورد و زایل کند نشده تفخیم شده و گویند سم بود
بکرده و مصلح وی کشرا بود و بدل آن صمغ زیتون بود و گویند بسیار خوردن از وی کشنده
بود و نوعی از وی هست که خناق و غشیان آورد و داوی آن بود که قی کنند و شیر خانسامند و مداوای
وی چون مداوای کسی کنند که کندش خورده باشد شواصرا نوعی از برنجاسف است و آنرا مسک
الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در حقنهای بسیار مستعمل کنند جهت وجع النسا و اوجاع مفاصل
سودمند نافع بود از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوخط خونه ارزن است
و صفت ارزن در باب حیم در حاورس گفته شد شوبلا برنجاسف است و گفته شد
شوع درخت بان است و صفت بان و حب البان گفته شد شوکبیر خیربوا است و هیل بوا
و هال بوا نیز گویند و آن قاقله کوچک است و گفته شود شوکة الدراجین شقاقل الرابع است
و شوک ابیض قسا قوس گویند و گفته شد شوک الدهن عکوب است و گفته شود شوکة العلک الشخص است
و گفته شد شوکة عربیه شکاعی است و گفته شد شوکة قبطیه قرظ است و گفته شود شوکة سهبا
ینبوت است و گفته شود شوکة منتنه جنس گوید طباق است و گفته شود و طباق خارناک
نیست که آنرا شوکه خوانند شوکة بیضا بادآورد است و گفته شد شوکة مصریه شوکه

تغت یزدی گویند و بپارسی هم

قبطیه است و گفته شد شوکران حقطوطه گویند و سوبانی و مستوینون و باریقون و
طقسفوس نیز گویند و آن طحی است و گویند تخم بیخ رومیست و دستقوریدوس گوید
ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق آن مانند ورق خیار زه و کلاهی سپید
بود و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سپیدتر بود و روفس گوید ورق آن مانند
ورق برنج بود زردی بجانب و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود بشکل
بطعم و لعابی داشته باشد و مؤلف گوید تحقیق که آن بیخ گوهیست و بپارسی دورس
گویند و بهترین آن یزدی بود که از تغت یزد خیزد و آنرا دورس تغتی خوانند و تخم آن
شوکران است طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره
وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد شود بسیار منفعت
داشته باشد در اطلیه و شیافات جهت درد چشم استعمال کردن نافع بود و چون ضماد
کنند بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان بکوبند و بر انثیین ضماد کنند نافع
بود جهت کثره احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا گردد و چون بر پستان
دختران ضماد کنند رها نکنند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند
و اگر بر زهار و یا موضعی که موی بود طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان
ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر بر نعوظ سس گرم طلا کنند سود دهد و اگر کسی بخورد
علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک گردد تا بحدی که هیچ نه بیند
و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و خون در بدن وی منجمد گردد و در آخر کار تشنج
اعصاب آورد و خناق از یکی که در قصبه شش و حنجره پیدا گردد بسبب رباح و
مفرط وی بشر بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای وی قی بعد از آن بشراب صرف
کنند و فلفل پس بشیر و با افسنتین و فلفل و جند بیدستر و سداب با شراب و قردمانا
و میعه و تخم انجره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با روغن و مداوای بپرمون

تر کنند و اگر اندک تخم وی بشراب بکسی دهند بغایت منوم بود و بدل آن ده وزن آن بزر البنج
سیاه بود شوعا زراح سفیداست و گفته شد سود انیق سود انیابات است و گفته شد شهدانج
بزر القنب است و آن بری بود و بستانی بود و در قفاف گفته شود شطرح عصاب خوانند
و بزبان بربری و سوبای لسدبون خوانند و آن انواع است و بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی
بود یا بحری و مولف گوید چندان که امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله
میرید در اطلیه و هندی آبله می زند پس محقق شد که حدة وی زیاده از هندی است و این نوع
بهتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود دوم آنکه منتشر بود فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در آ
درجه دوم و جالینوس گوید گرم است در چهارم و شیخ الرئیس گوید بر بهق سپید و
برص و جرب و تقشر با سرکه طلا کردن نافع بود و جهت درد مفاصل نافع بود و خوردن
با ادویه مناسبه و اگر بر سپر طلا کنند بگدازاند و گویند چون بیخ وی از گوشش بیاویزند
درد سر را ساکن گرداند و ورق وی چون بکوبند و با بیخ راسن بر عرق النسا ضماد کنند و ربع
ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپر نهادن نافع بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت
مفید بود و چون از چوب پاوید بر درد دندان ساکن گرداند و مولف گوید از خواص وی
انست که اگر کسی را درد دندان کند شیطرج را در کف دست مخالف نهد و بر پشت روی
نهد و بجنبد درد دندان ساکن گردد و این مجرب است و جهت قوبا با سرکه کهنه طلا کردن
بغایت نافع بود و مجرب و مقدار مستعمل شربتی از وی صاحب منهاج گوید یکمثقال بود و گو
مضر است به شش و مصلح ان مصطکی بود و بدل آن فوه بود و گویند بیخ کبر شیح پارسی
درمنه گویند بهترین آن ارمنی بود و انرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افیکون خوانند
و طعم ان تلخ بود و طبیعت ان گرم و خشک در سوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود
در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود و قبضی لطیف و چون بسوزانند
و خاکستر آن با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود و منع آکله بکند و عرق النسا

راسود

را سود دهد و کرمها و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا و
زهرها سود مند بود و مقدار دو مثقال و چون بسوزانند و بر ریشی که کوتاه باشد یا بر موضع
ریشی که رسته باشد طلا کنند موی بر رویاند و وی مضر بود با عصاب و مصدع بود و معده
را زیان دهد و مصلح وی ترمس بود و گویند مصلح آن شراب ریباس بود یا شراب اترج
و بدل آن در قاتلات ده درمسنگ کابلی بود و در علتهای دیگر عرار می بدل وی کنند و
شیلم زوانست و بهترین وی آن بود که ادکن و فربه بود و طبیعت ان گرم بود در سیوم
و گویند در اول گویند در دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا بی دهد و با گوگرد بر بهق طلا
کردن سود دهد و محلل ورم و خنازیر بود و با بزرکتان و با سرکین کبوتر بر ورم نهادن
سوراخ کند و با کندم بر قوبا و ریشها در ور گردن نافع بود و بخور کردن بدان استسقا
را یاری دهد خاصه چون با سوتق و مر و زعفران کنند ریبود و چون بکوبند و بیز شند و
بر عضوی نهند که سلی یا خار باشد بیرون آورد و وی مسکر و مسدر بود و مولف گوید انرا
بشیرازی شملک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان بغایت سدر بود و سکر آورد و
بدل آن حندقوقی بود و اگر در میان شراب خیسانند و بیاشامند بغایت منوم بود و
مستی و خواب گران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود و چون بر
صدغین مالند خواب معتدل آورد و رازی گوید بدل آن فواست شیرج دهن الحل
بپارسی روغن کنجد و شیره گویند و طبیعت ان گرم و تر بود نافع بود جهت شقاق و خشونت
سودای خوردن و طلا کردن و چون مورد در وی سرشند موی را نگاه دارد و قوت
دهد و خوردن وی با آب مویز حکه دموی و بلغمی را زایل گرداند و ضیق النفس را نافع
بود و معدل الطبیعت بود و سموم را نافع بود و خشونت حلق و سرفه را سود دهد و سهوکه
طبیعت را زایل کند چون در طبخ کنند و در وی غلظ بود و معده را بد بود و مرخی وی بود
و اگر خواهند که غلظ وی کم شود بریان کنند و بعضی گویند که سودا وی را بیج سود

ند و شیرنه العجوز اشنه است و گفته شد شیر شان دم الاخوین است و گفته شد شیرزق
و شیرزج نیز گویند و صاحب جامع گوید سرگین خفاش است و گویند بول او و صاحب
منهاج گوید بول خفاش است و گویند شیرار است و مؤلف گوید انچه محقق است شیر خفاش
است که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شرح که مردمان گویند بافواه شیرزق است
و طبیعت ان گرم و خشک بغایت گرم و تیز سبک مشابه بود اندر تاخته و سپیدی که در چشم بود چون
در چشم کشند زایل گرداند شیرا به حبشی اش است و گفته شد شیشبر شونیز است و گفته شد
شیر حبشی فلفل سیاه است و گفته شد شیخ البحر حیوانی دریایست و سر و بینی وی ماند گوساله
بوده گویند روز شنبه البته از دریا بیرون بیاید شاید چون پوششی در بندی است و گفته شد
شیر آملج آملج چون در شیر خسانند از ان شیر املج خوانند و قبض وی کمتر از املج بود و نیکوتر
آن بود که چند روز در شیر خسانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند گرم و
تر بود و بلغم لزج را پاک کند و قوة شهوه بدهد و قطع می بکند و آب رفتن از دهان باز دارد
و حرارت چون را تسکین بدهد و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود مثانه و
مصلح وی شیر تازه و عسل بود شیر از پارسی رخال خوانند شیر خشت بیخی
زرد رنگست که از هندوستان می آورند و طبیعت ان گرم و خشک بود مسهل
مره سودا بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و مادهای فاسد و شری
از وی داکی تا یند نرم بود شیر خشک پارسی شیر خشت گویند و طبیعت وی
گرم بود با اعتدال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی و بهترین وی آن بود که
کو در رنگ بود و چون در دهن گیرند مانند صمغ شفاف بود آن تازه بود والسلام

باب الصاد صابون

گرم و خشک بود در چهارم و مفتح اعصا بود و محکم قولنج بگشاید و مسهل خلط خام بود
چون شافه از وی بخود برگیرند و وی در ضماد انضج دهد و شریف گوید چون در میان

و قد صوف نهند و از و قوبا را بدان بمالند محکم زایل گرداند و اگر با هم خندان نمک سامر ند
و در حمام بمالند حکه و جرب و ریش شده را نافع بود و اگر با سحد ان خنا سامرند و بر رالوا
طلا کنند درد زانو را زایل گرداند و اگر بر کلمش طلا کنند زود زایل گرداند و این مجربست و
چون با روغن گل بحوسانند و بر ریش سر کودکان طلا کنند سالی چند نوبت خشک گرداند
و زایل کند و چون طلا کنند بر ریشهای شهدیه و جمع روز رها کنند بعد از ان باب گرم
بشویند هیچ دوا از ین بهتر نبود و چون دود زرم از وی با سحد ان سلقون که آن
زنجفر محرق است و با سحد ان نوره آب دهند و بر رأس خضاب کنند در حمام بعد از انکه
پاک شسته باشند و هم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و تغیر تمام پیدا کند
و شریف گوید بغایت مجربست و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را
پاک گرداند از سبوسه و اگر با ادویه بسرشند که جهه بهق و کلمش مناسب بود فعل وی زیاده
گردد و کلمش و بهق را زایل گرداند و چون بر اورام بلغمی دشوار نضج نهند تنها یا با ادویه
که موافق بود نضج دهد و بگدازاند و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود ما نند
حرف و سرگین کبوتر و بیخ قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند و گویند چون سر را بدان بشویند
موی را جعد گرداند و بر سر قرحها طلا کردن بگشاید و آب وی اگر بخورند بکشد
بود و بر دیک بخوردن نوره بود و مداوای وی بقی و باب گرم کنند و روغن گنجد بعد
از ان آب گوشت مرغ و روغن بادام صابون العاق شجره ای مالک است و گفته شد
صاب گویند قثاء الحمار است و گویند بتحقیق نوعی از یتوعات است صباره لوف
الصغیر است و گفته شود صاحبه و راست و گفته شد صبار تمر هندی است و گفته شد
صبی گویند عصاره سنا است و گویند سنا است و گویند عصاره زرد رنگست طبیعت
ان سرد است نقرس گرم را نافع بود صبر سه نوعست اسقوطری و عربی و سماقی
بهترین آن سقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن و ان جزیره

جهل و سنگست و اهل آن جزیره ی دینان اند و ساحران محکم و اصل ایشان از یونانست
و حضرت سکندر علیه السلام ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
جهه ساختن صبر و زنان ایشان مجموع ساحره باشند تا بحدی که اگر خصومتی با کسی داشته
باشند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی در خمیر خود دارند و قدحی پر آب کنند
و پیش خود بنهند و آغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح چکد بعد
از آن در آن قدح جگر بندی پیدا شود یا دل و شش و آن شخص در حال افتد و بمیرد
و چون شکمش بشکافند جگر بند در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در سحر وی
ایشان و نیکوترین صبر اسقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند
مر بود و براق بود و زود شکسته شود و چون در دست مالند زود فرد شود و ملون زعفران
بود و از وی بوی روغن گوسفند آید و قطعا شکر زرد در وی نبود و نوع عربی را عدنی
خوانند و هندی خوانند و وی میانه بود و سمجانی بد بود و انرا صبر زردکی خوانند و طبیعت صبر
گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید
خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دواها سود مندتر بود و تنها
که مسهل نیک شود خاصه در ادکرد و بر خون باب بگدازند و طلا کنند نافع بود و همچنین جهه
ورمهای که در دهان و بینی و چشمها حادث شود فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده
بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و سحج معده و دماغ آن بود و بادها بشکند و مسهل صفرا
بود و رطوبه و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید و جهت اسهال مضر بود
بجگر و ریش چشم و جرب آن و درد و سوزش آن را زایل کند و رطوبه آن خشک گرداند و
نافع بود جهه ابتدای نزول آب و سر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد
پاک گرداند و ذهن صافی گرداند و حبیش بن الحسن گوید نشاید که صبر در سرمای سرد و
گرمای گرم مستعمل کنند الا در زمان معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل کنند مضر بود بمعده

و باشد

و باشد که اسهال دموی آورد از بهر آنک مرخی عروق پیرامون مقعد بود پس افواه آن
بگشاید و خون روانه گرداند و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوة وی در طبقات
معده یک دو روز باقی ماند و اسقوطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف
از وی متصاعد شود بسر و دماغ از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که
از معده متصاعد شود بسر قوت باصره بدان سبب که چون متصاعد شود بسر
از وی روح لطیف بعصب مجوف رسد و از فضول پاک گرداند و روشنایی چشم
زیاده گرداند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین می کنند و صبر چون
شسته باشد اسهال زیاده کند و چون مغسول کنند قوه دوایی بسیار نقصان
کند و از طبیعت دوایی بیرون رود و صفت شستن صبر صاحب جامع حبیش آورده
است که بگیرند صبر اسقوطری یک رطل و سحق کنند و بمحلی صفیق به پیزند بعد از آن افسنتین
ربع رطلی و از ادویه ایارج مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان
و سنبل و اسارون از هر یک سه درم این داروها در دو رطل آب بپزند تا
نیمه باز آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن
آب بران ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر صافی شود دیگر بار در
هاون کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد
از آن آب از وی بریزند و صبر بماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بپردازند
و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی یکدرم تا دو درم بود و صبر
چون کهن شود سیاه گردد و شسته وی زودتر از ناشسته ضعیف شود و گویند
مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی یکدرم
تا دو درم بود و باب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ
تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل ان بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح ان

مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و منصوری گوید شربتی از وی از یکمثقال تا دو مثقال بود
و نوع سماقی سیاه بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود مقعد را از بهر آنکه خشکی وی
در درجه سیوم بود و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود و چون بران بگذرد
بشکافد و خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند حد و ثبت
بر بواسیر که از مقعد برجسته باشد سنداره گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود و مجرب
و باید که چون سنداره و زعفران گل که در ظرفی مسی یا قلعی حل کرده باشد بمالند از آن و اگر
در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش سر و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره
و شری طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در ربع متعده بوزن آن
افسنتین گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود صحناه بپارسی ماهیابه گویند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و از ابزار ماهی
سازند که آنرا ماهی آشنه خوانند در گرمسیر خشیرا و خلیط بدان از وی حاصل شود و نشف
رطوبه معده بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و کند دهان که از فساد معده بود زایل کند
و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی و صداع و مصلح وی سکنجبین بود صدف
بهترین آن سفید است که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و صدف فیروقس
و صدف او فورا ا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزاند
قوتی وی در غایت تخفیف بود و آن آن بود که بغایت سحق کنند و ابن ماسویه عام است
هر حجری که جوهر وی حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای
از بهر آنکه مجفف بود و بغیر لذع و چون با سرکه بسرشند و بعسل یا شراب نافع بود جهت
جراحتهای متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند مد را خشک گرداند
بقوت و صدف حدب سل عظام بکند و مسکن وجع بواسیر و مفاصل بود و چون ضماد کنند
و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سر ضماد

کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض براند و گوشت وی
سودمند بود جهت گزیدگی سگ دیوانه و مرق صدف کوچک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق
رحم را سودمند بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلاء دندان و در کحلهای
چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان را زایل کند و چون طلا کنند بر موضع
موی زیاده که در چشم بود بعد از آن که برکنده باشند دیگر نروید و سوخته آن شش را سود
دهد و درد دل را نافع بود و مقدار مستعمل از وی مثقالی و دو از لب وی سه درم و صدف
سوخته بهق را زایل کند و ریشها را پاک گرداند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و
مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع صدف البواسیر نوعی از صدف است که در ساحل دریای
قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز باشد چون درشت جود و دود کنند بواسیر را سود دهد
و پندارد و چون بسوزانند و بعسل بسرشند قطع ثالیل بکند و ترحم را سود دهد و شکل
وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون
وی فرفیری بود که بسیاهی زند و در قلزم بر که معروف بود صد الحدید عمران الحدید است
و گفته شد صبر که الجدی شجره الطحال است و گفته شد صبر و شوکران است و گفته شد
صبر آیه حنظل که زرد حواها شد صب ر جمع است و گفته شود صبر را با دروح است و
گفته شد صرصر زیر گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخی کوچک شب آواز کند و
شیرازی جیر و اصک خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه
را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یک عدد یا
یکدانه فلفل بخورد و شربی سه عدد ازین حیوان بود یا پنج عدد یا هفت عدد و با مثل وی
فلفل در وقت هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید چون در زیت بریزند
و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند صرفان اسب براه صرفان گویند و نوعی
از خرمای سرخ فربه است و آنرا هم صرفان گویند و بپارسی کمتوم گویند و در عمر گفته شد

صعتر بشیرازی اوشه گویند و بیونانی اوریغانس و آن دو نوع است دراز ورق
و گرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
ملطف و محلل بود درد ورکین را نافع بود و درد دندان که از سردی و باد بود چون بخایند
ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون
با میبختج بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون بکند و چون با سکنجبین بیاشامند
دفع مضره جبسین بکند و چون با خیار زه بخورند نیکو بود جهت کوفتگی عضله و جهت معده
و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روغن ایرسا سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد
و اگر با سرکه بیاشامند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر طبیخ وی بیاشامند
شکم براند و فصول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعوق کنند ورم ملاتره و شش گرم
را نافع بود و خوردن وی عشای زانغایه نافع بود و چون بزنند و آب وی بیاشامند
کرم بکشد و حب القرع را بیرون آورد و اشتهاء طعام باز دید کند و با دار الخلیل دید
و تاریکی چشم و شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و مقدار بیم مثقال
مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را سود دهد و اگر با سویق بپرورند ورمهای بلغمی ضماد
کنند بگدازاند و خوردن وی هضم طعام بکند و معده و امعاء را از بلغم غلیظ پاک گرداند
و غذای غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و سده بگشاید و چون مصعب
وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت در
وی موجود است و اگر با الخمر حسک بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو گرداند و فتاح
وی مسهل مره سودا بود و بلغم و شربتی یک مثقال با نمک و سرکه بود و صعتر قولنج و درد رحم و
مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب یک مثقال بخورند و بدان مسند
جهت دفع نزول آب بغایت منفعت بود و از نزول المنی باشند و ذهن را نیکو گرداند
و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع گزندگی مجربست نافع

بود و اگر صعتر نزدیک بقولی که مصعف چشم باشد بنهند ضرر آن را زایل گرداند و نوعی
از صعتر بستانی هست که از برای کارند آن ضعیف از بری بود در قوت و فعل و در تبریز بسیار
کارند و آن را اموزه خوانند و صعتر مضر بود بریه و مصلح وی سرکه خمری بود صعتر
سعتر نیز گویند و آن سکنج است و گفته شد صعفصاو خلاف است و گفته شد صفیفه در حبت
ابهل است و آن ۶۶ بود و گفته شود صنم اغون مرغیست که از اطراف علو دیس گویند و گفته شود
صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و در پارسی باشه خوانند و به بربری تا تینا گویند
و ابو عماره نیز خوانند و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بریان کنند و خشک کنند و سحق
کنند و دو درم از وی بیاشامند با آب سرد سه روز سرفه سرد و درد ... را نافع بود
و زهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول آب چون در چشم کشند و قوه باصره مدد بود و سرگین
وی چون در کلف مالند زود زایل کند صلون و نوب نبطی است و در مصر بحث الکلی
معروف بود و اما غورشس نیز خوانند و صنف ؟ نوب گفته شد صلصل بپارسی
عکه خوانند و آن عقعق است و گفته شود صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود
لیکن بعضی از بعضی فاضلتر بود و صمغ را در پارسی زد خوانند و بشیرازی اردو صمغ عربی
بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و حوب اندک داشته باشد و سپید
و شفاف بود و چون در آب نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم بود
و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و جلای باعتدال سرفه گرم را نافع بود و آواز
را صافی گرداند و قوه معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و حدت ادویه بشکند و
اسحاق گوید مضر بود به سفل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس بود
و گویند مصلح آن شراب صندل و گلاب بود و صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که
سپید بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت آن مایل بسردی بود و گویند گرم و تر

بود صمغ بادام شیرین درد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود و فربهی آورد و صمغ بادام
تلخ قابض و مسخن بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و
بر قوبا که بر ظاهر پوست ظاهر گردد بمالند زایل گرداند و چون با شراب ممزوج کنند
و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده بریزاند گویند صمغ بادام مضر بود به سپرز
و مصلح آن قند و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا بود و صمغ الاجاص بهترین صمغ آلو
آن بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود و درد سرفه
و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون
با سرکه بیامیزند و بر قوبای کودکان بمالند زایل گرداند و قوباء اخبثها را با صلاح آورد
و چون در چشم کشند روشنایی زیاده گرداند و چون در سرکه حل کنند و بر بثرها مالند
و بهق و شری و حصف طلا کنند سودمند بود و اسحاق گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی قند
بود صمغ السماق چون در دندان گیرند درد را ساکن گرداند و قوباء اخبثها را نافع بود و اگر در شیافات
کنند روشنایی چشم زیاده گرداند صمغ الحروث حلتیت است و گفته شد صمغ الرمثا نیکوتر
آن بود که صافی بود و بسرخی مایل باشد در غایت حدت و حرافت و تلخی تمام داشته باشد و
مولف گوید شیرازی اووک خوانند و از حدود شبانکاره خیزد و در هیچ جای دیگر نبود
ملطف بود و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود سودمند بود و بلغمی که در معده بود لطیف
گرداند و بگدازاند و در قوه گویند مانند حلتیت بود و مولف گوید جهت درد دندان استعمال
کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سلت این صمغ بود صمغ السداب گرمست در سیوم و خشکست در
دوم بادها را بشکند و ورمهای صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود و چون بران پاشند
و خنازیر که در نشیب حلق و زیر بغل بود بگدازاند و چون مقدار دانگی سعوط کنند و بدل
آن دو وزن آن حلتیت است صمغ الخطمی سرد و تر بود و خشکی ساکن گرداند و شکم ببندد
و نافع بود جهت مره صفراوی صمغ الجوز الرومی کهربا است و گفته شود صمغ الطالو

انس است و گفته شد صمغ القتاد کثیرا است و گفته شود صمغ السداب با فناست و
گفته شد صمغ الکمثری گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت
آن گرم و تر بود و درد سینه و ریشها را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود
و گویند مضر بود به سپرز و مصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم علک البطم است پارسی بناست گویند
و شیرازی کندر و طبیعت آن گرم بود محلل و ملطف بود و در منفعت نزدیک بمصطکی بود صمغ
السرو گرم و خشک بود و در قوه مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط
کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون با گلنار بر ریشهای سر افشانند زایل کند و مجموع
ریشهای اعضا همین سبیل صمغ الصنوبر راتینج است و گفته شد صمغ الحرشف پارسی کنگر زد
خوانند و شیرازی کنگری و آن تراب القی بود و در کاف گفته شود منفعت کنگر زد صمغ
الزیتون اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند
شبکوری و تاریکی چشم زایل گرداند و بول حیض براند و چون بر دندان فرو نهند
درد ساکن کند و جرب ریش شده را سود دهد و محیه مقدار و بدل آن عصاره طراثیث است
و گویند بدل آن عصاره شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع گوید موهای کیشو فلا
خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته و آن حجریست که از رخام و سنگ می سازند و
صاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود الحق مرکب بود از صبر و مر و چون بسایند و
و علک الانزروت و صمغ عربی از هریک جزوی اصل مرجان و زاج از هریک نیم جزو
کوفته و بیخته کنند و با آب صمغ عربی سرشته و بدو لوله که بکج سپید کرده باشند
بر خند و بر ما کنند تا خشک گردد و هرچند که کهنه تر گردد نیکوتر بود و وی مجفف بود جراحتها
را نافع بود و منع خون و ورم بکند و ریشهای تر با صلاح آورد صندل ابیض نیکوترین
آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و خشک بود در دوم و صاحب
منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم درد سر و خفقان که عارض

شود از تبهای حاده و مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محرور المزاج را بغایه نافع بود و ضعف
معده را سود دهد و چون با آب صلایه کنند و بگلاب و ماندگی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا
کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل
کند و چون باب علت الثعلب یا باب حی العالم یا باب برهن یا باب طحلب بسرشند و بر برص
گرم طلا کنند سودمند بود و بر ورمهای گرم همچنین بسیل و مرح و مقوی قلب بود چون مکحول
کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود همچنان که آرد از طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویه
معده و جگر و سردی ایشان سود دهد و مضر بود باواز و مصلح وی جلاب بود و نبات بود و بدل
آن اشنه بود صندل احمر سرد و خشکست در دوم و گویند سپید سردتر است از سرخ
لیکن سرخ خشک تر است از سپیده محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا کردن
سود دهد و درد سر را عظیم مفید بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق سائیده
و بر اعضا مالند تب فرزد از وی زایل گردد و هم گوید صندل سرخ از همه صندلها بغایه
سردتر بود و بدل آن موفل است صنوبر شیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب
حا گفته شد اما باقی احوال وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر صغار قبضی و قوتی تمام بود
بیخ را نافع بود چون مانند ضماد بر وی نهند عظیم سودمند بود و چون بیاشامند شکم
ببندد و اگر ذرور کنند و بر سوختگی آب گرم باشند بغایه نافع بود و وی معتدل بود
در حرارت و گویند گرمست در دوم و خشکست در سوم و گویند در اول و رق آن تر تر
از لحای آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و ... بطبخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب
کند و بیرون آورد و دخان وی نافع بود جهت کسی که در مژه وی استرخائی بود و هر علتی و
رحمی که بود زایل گرداند و قشور و رق وی چون بیاشامند در جگر و ریش شش را نافع
بود و قشور بیخ صنوبر چون زنان در سبب ... کنند بچه بیرون آورد و مشیمه
برگ و رق وی چون بکوبند و بر ورمهای گرم ضماد کنند درد ساکن گرداند و از جراحتهای

تازه که

تازه که خون روان بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند
و چون با آب ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی علتی بود و
همچنین پوست وی و ورق چون بیاشامند همین عمل کند و چون چوب وی بشکنند و بارها
کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهان نگه دارند درد دندان زایل گرداند و اگر سوراخ
و دخان وی بگیرند و در مداد بغایه خوب بود و اگر در داروهای چشم کنند مژه چشم را نیکو
گرداند و موی نیز در آب رفتن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن جلغوزه
است چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از افلاج خلاص یابند
و چون چوب وی بپزند باب و اعضا کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع
بود و بدل آن زفت بود صنار دلب است و گفته شد صمغ ... همی است
صمغی بود که از طرف یمن می آورند بلون سرخ بود و در جراحتها استعمال کنند و اسهال را
قطع کند و از این صمغ بشکل حصص همچنان قرصی می باشد و آنرا بول الابل خوانند و
جراحتهای خبیث با صلاح آورد صوف الارض کمافیطوس است و گفته شود صوف پارسی
پشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود
در سیوم و مجفف بود و صفت سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرند دیگی آهنین که کوزه ای نو
و اگر کوزه ای بود نیکوتر بود و پشم را بشویند و شانه کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش
نهند و طبقی که سوراخ داشته باشد بر سر آن نهند تا آن زمان که سوخته گردد در ریشها
نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که چرکین باشد چون
با زیت و سرکه تر کنند یا شراب و ضماد کنند بر جراحتهای چرکین در ابتدا آن موافق
بود و بر جایی که ضربه رسیده باشند یا استخوانی شکسته بود همچنین و چون با سرکه
و روغن گل تر کنند و صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود بر آن ضماد کردن
و شریف گوید خرقه صوف چون بر گردن زهدکان بندند خشکی را ایشان کار

کار نکند و هیچ زحمت بایشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون بپشم رده بیاکنند میان
انگشتان دست و پای که شق کرده باشند آن را زایل کند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که
گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آنکس پیدا شود و دمقراطیس گوید
ریسمانی از پشم در گردن گاو تند بندند رام گردد و علاج نوعی از سلق است
زردرنگ و صفت سلق گفته شد در باب سین والله اعلم

باب الضاد ضال

ضال ثمر السدر خوانند و در پارسی کنار گویند و در نبق گفته شود صفت آن ضبع
ضبع جانوریست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از بهر این ضبعه عرجا نام
وی کرده اند و در پارسی کفتار خوانند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت
سگ و چون آدمی در دست وی حنظلی بود کفتار از وی بگریزد و چون یک دندان
وی با خود نگاه دارند سگان گذار کنند چون سگان وی را ببینند قطعا بانگ نکنند
و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی بگدازند با هم
حنظل روغن انجوان و در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی
که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سپیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این
روغن کهن تر گردد نیکوتر بود و چون زهره وی با سه سیر بر روی طلا کنند کلف سر دو
لون را صافی گردانند و اگر زهره وی در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی
که با شبث و نخود ماب پخته باشند نافع بود جهت درد مفاصل در آن نشستن
نافع بود و نقرس را زایل گرداند و بادهای غلیظ ببرد و مجموع علتهای مفاصل را نافع
بود و مغز ساق وی چون با زیت انفاق بگدازانند و بر سر طلا کنند نعاس کال
شد بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و نیندازد و اگر
از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جهت زرع بپیمایند آن زرع از همه آفتها ایمن

باشد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند که سگ دیوانه وی را
گزیده باشد و بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب مغنی گوید که پوست پیرامون
خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث در دبر خود بمالد ابنه از وی
زایل گردد و صاحب جامع اللذات گوید اگر موی که پیرامون دبر بود و خصیه
بر بودن این نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر از ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند
و سحق کنند بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی
غالب شود و این از خواص است و گویند کفتار بغایت همه حیوانات است و از بهر آن
گویند که هر حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص
حیوانات آورده است که کفتار سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آنست که در سبب
ذنب وی خطی باشد که باندام نر و ماده نزدیک باشد و سبب شکافته گردد و
وی موافق وی گوشش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر
بالایی ایستاده باشد در مهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد کفتار در سبب
سایه سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق شود سگ خود را از بالا نشیب اندازد
و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کشند که موی زیاده داشته باشد
وقتی که بر کنده باشند بکحل کنند دیگر نروید و کفتار در شبها که از موضع خود بیرون
آید هیچ حیوانی با وی بس نیاید و از همه قوی تر باشد در شب ضب عصایه است
و عصایه گویند و آن بر دست بول بپارسی سوسمار خوانند سرگین وی بر کلف و نمش
طلا کنند زایل کند و سپیدی که در چشم بود ببرد ضجاج بکسر ضاد اسم صمغ درختیست
مانند درخت بان و نبات وی در کوه تهوان از زمین عمان باشد و آن صمغ سپید
بود که چون جامه بدان بشویند و اشنه بار آورد مانند درخت مورد سیاه بود زبان
را بکرد و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که دود و دام و یرا بویند مانند

وقنب والب ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط الا از وی نیکو
تر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود ولیکن حب وی بزرگتر
بود و ورق وی چون ببرند و صافی کنند و دیگر بر سر آتش نهند و بپزند تا نزدیک انعقاد بعد
ازان بردارند و استعمال کنند جهة حشونه سینه و سرفه که از سردی بود و درد دهان گویند
قلاع را ساکن گرداند در حال و صمغ وی می‌آورند بمکه و بقوة مانند لادن بود و در بویهای خوش
زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود
در اول گویند خشکست در اول و بعضی گویند کمکام ورق شجر ضرو است و گویند کمکام لحای
آنست یعنی پوست بیخ آن و بصری گوید صمغ ضرو معروفست بکمکام و طبیعت آن گرمست
در دوم و خشکست در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحاق بن سلیمان گوید
خاصیت روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند رازی گوید ضرو جهة دفع قلاع
و استطلاق بطن در غایة نیکویی بود و نافع و شریف گوید روغن بسیار از حب وی بیرون
آید منفعت وی آنست که بادها بشکند و مغص را نافع بود چون بیاشامند و بمالند ازان
روغن در حود و محلل و مجفف بود چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند درد
گوش را نافع بود و چون با آب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و بلغم زایل کند و چون ورق وی همچنان تر بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب بپزند
نیکو بعد ازان صاف کنند و بیاشامند مقدار سی درم درد خاصره زایل گرداند و تخم
چوب وی جهة جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت حشفه کودکان
و اسحاق بن عمران گوید بدل ضرو کمکام ضرو اندلسی است و بعضی گویند ضرو درخت حبة
الخضراست ضرب صاحب منهاج گوید عسلست و صاحب جامع از قول ابن سینا
گوید که آن حیوانیست بلغة همدان و برا شیهم خوانند و بلغطی دلدل و انواع
از قنفذ است بزرگ و خار دراز دارد و مانند تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد

بپارسی ژنبره گویند
بزنبوره
ابان دوال ازتال زنبره گویند

گرد گردد و چون راست شود تیر بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد و اگر بر اعضای
آدمی آید مجروح شود گوشت وی گرم و خشک بود و وی مقدار سگی کوچک بود و گوشت
وی نقرس را نافع بود و خون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس را زایل گرداند و
خون وی در اندام بمالند قوبا را زایل گرداند کلف را جلا دهد ضرع بهترین پستان آن
بود که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود و اولی آن بود که با ابازیر خورند تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زنانی را
که شیر وی اندک بود چون بخورد شیر وی زیاده گردد ضرم اسطوخودوس است و گفته شد
ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند و طبیعت آن گرم و خشک بود چون با آب
بپزند و در آن نشینند درد مفاصل و اعیا را نافع بود و چون خشک بود در حمام بدن را
بدان بشویند حکه و جرب تر را نافع بود ضروع الکلبة اسمی بمنی عنبست درختی را گویند در
کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درختان بشکل درخت صبر بود اما وی مجموع
سپید بود ضرس العجوز حسک است و در حا گفته شد ضغابیس قثاء الصغار است
و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق نبات وی مانند هلیون بود از آن ضغابیس خوانند
ضغبوس خصی است و گفته شد ضغابیر الجن گویند سیاه و شان است و گفته شد
ضفدع بپارسی غوک بود و نوع بزرگ گویند بشیرازی بک گویند و بیونانی بطراخوا
گویند و گوشت آن نهری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهة گزندگی جانوران
و با دور نهر جذام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند با موم و روغن
گل موم روغن سازند موافق بود جهة مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض شده باشد
و بدنها بدان گذشته باشد و چون بسوزانند خاکستر وی بر موضعی که خون روانه
بود یا رعاف بود بر آن افشانند خون ببندد و چون با زفت ترسا بپزند و بر داء
الثعلب بمالند زایل گرداند و گویند چون بک سبز چون بر موضع موی زیاده که در چشم

بود لکانند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندانرا نافع بود و چون وی را مرصوص کنند و برگزندگی عقرب و مار نهند نافع بود و چون بر
دندان نهند ای در سفید و وی همین عمل کند و بری وی کشنده بود و چون چهارپای در میان
علف وی را بخورد دندانهای وی سفید و گوشت وی گزندگی جانوران را نافع بود و در خواص
آورده است که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشند بگوید الا آنکه وی را خبر بود
و خون وی با خایه مور و قدری نوشادر چون بر موضعی که موی سترده باشند طلا کنند دیگر نروید
و اگر موی برکنده باشند نیکوتر بود و اسحق گوید شخصی را سکانی در استخوان روی مانده بود و
مدتی دراز علاج بسیار کرده بودند و هیچ فایده نداشت ضفدع را پوست از وی باز کردند و
بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانروز سکان آمد از سر جراحت و وی از قوت عاده
قوه جاذب بود و از بهر آنست که قلع دندان می‌کند و خوردن وی بدن تورم کند و لون تیره
گرداند و قذف منی احداث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد بری است که در بیشه بود یا
سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد تی بابت گرم کنند و عسل و نمک تا معده
وی پاک گرداند بعد از آن در حمام رود و بسیار سکنجبین خورد و اسفیداج با دارصینی و شراب
یا مثلث وی را نافع بود و هرچه نافع بود جهت استسقا و چون خلاص یابد دندانهای وی همه
بیفتد و اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوه طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان و قی
و درد دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته
شد و گویند دل وی چون ساو زنند بر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود ضیومر
حوک خوانند و آن بادروج است و گفته شد ضومران صاحب جامع سهو کرده است
که آن ضیمران است و قول صاحب منهاج معیر است که آن پدمشک است و انرا
بهرامج گویند و گفته شد ضیمران نیز گویند و آن سا هسفرهم شیرازی خواهد
و آن سبز بود نه چون کرمانی و صاحب جامع گوید بود بج حوبی است و سهو کرده است

١٦١

و طبیعت وی خشک بود در دوم و گویند سرد بود در دوم و مزاج را نافع بود خاصه چون
کلاب بر وی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضماد کنند نافع بود و قلاع را نافع بود ان شاء الله

الطاء

طالیسفر

سومالی دار کیسه خوانند و ماقر نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود
و آن قشور هندی است و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسباسه
است و دیگر قول ابن جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق بسج هندی
است و دیگر گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم برگ وی میخورد و این قولها خلافست
و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهاج
است و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که حیست مولف گوید پوست بیخ زیتون هندی
است باقی همه قولها خلافست و خطا و آن پوست سطبرتر از دارچینی است و صلب‌تر
و میل بسیاهی زند و طعم آن بغایه عفص بود و قابض و اندک عطری داشته باشد و جالینوس
گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سوم و ابن عمران گوید گرم و خشک
بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم در بول را نافع
بود و قرحه امعا و نزف دم بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را مفید و مقدار مأخوذ
از وی یک درم بود و چون بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و قلاع سفید
را زایل کند چون آب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل
بود و بر بعورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کمون بود و نیم وزن آن اهل
درازی و اسحق بن عمران همچنین گوید و گویند بدل آن پوست وی سنبل و هم وزن آن
سادج و گویند بدل آن مقل و اهل بود مساوی طاحک ثمره از او درخت است و گفته شد

طاوس مرغیست مشهور و شریف بعد از سه سال تمام پرها بر آورده باشد و پرها یکسال
یکبارگی برآورد و گوشت وی و خون وی چون با اسفیداج بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند

ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی بگدازانند و با آب و سداب و عسل بیامیزند و در
معده و قولنج را نافع بود و گوشت وی مجامعت را قوت دهد و زهرهٔ وی چون بسرکه
بیامیزند گزندگی جانوران را سود دهد و جالینوس گوید گوشت وی صلب تر از سمانی و رشان
و بط بود و غلیظ تر بود و دیر تر هضم شود و ابن ماسویه گوید گوشت طاوس بد بود مزاج
را و صاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت آن
گرم بود مصلح معده گرم بود که با خمیرهٔ وی سرکه بود و او آن بود که بعد از کشتن دو روز
یا سه روز رها کنند و سنگی در پای وی بندند و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند و این هم
گویند اطبای متقدم مرغهائی که گوشت ایشان صلب بود یک ساعت پیش از کشتن گرسنه اند
و همچنان بار او بخته اند و این از بهر آن کرده اند که زود هضم شود که چون دمانی در رنگ کنند
مانند خمیر که در آرد در رود هضم نان نیکوتر بود و این همچنانست و رازی گوید طعامی که سم
در وی بود چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند و گویند چون ببیند طرف که سم در وی
بود بشکند و ابن زهر گوید اگر مطعون زهرهٔ وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامد شفا یابد
و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر ریشها بد تر که ترسند که آکله کرده چوبی بر آن طلا
کنند زایل گرداند و اگر سرگین وی بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و استخوان وی چون بسوزند
و سحق کنند و بر کلف طلا کنند شفا یابند و اگر بر برص المندلون آن بکردانند طارطفه باهو دانه
است و گفته شود طار نقه داست و گفته شد طالیقون علی بن محمد گوید طالیقون نحاسی بود
که مدبر کرده باشند بتوبال نحاس که در کبرگا و جوسانیده باشند و مرجان که در آب ایشان تر
جوسانیده باشند پس در وی سمیتی تام و حدتی قوی بود و دیگر گفته که آن نوعی از مس زرد است
و فرق میان وی و انواع مس زردی بود و چون از آتش بیرون آورند و تنک زنند کلالی
در روی پیدا شود و زرد گردد و شکسته نگردد تا سرد شود و در کتاب احجار گفته طالیقون
از جنس نحاس است غرایب گویند با دویه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر

طالیقون

طالیقون منقاشی سازند و موی زیاده که در چشم بود موی بر کنند دیگر نروید خاصه چون
مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد و در خانهٔ تاریک رود که قطعا روشنی در وی نبود و
آیینه از وی در برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه را زایل گرداند و شفا یابد و اگر
طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهار پای گرد آن آب نگردد
و اگر قلابی از وی بسازند پس در آب او برند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد
و طبری گوید طالیقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس و الحق در زمان ریختن مربع سود
نقره در موضع سکه در بول گاو خیسانند و مؤلف گوید اکسیریان طالیقون را مس
زشت خوانند و گویند در کان مس می روید طباشیر نیکوترین آن سپید سبک بود که زود
فرو شود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و مسیح دمشقی گوید سرد است
در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند گل و در وی قبضی بود
قوهٔ معده بدهد و قلاع را نافع بود و سوختگی را سود دهد و شکم ببندد و تبهای حاده و تشنگی
را سودمند بود و قی که از مره صفرا بود باز دارد و گرمی جگر بنشاند و جهت ریشها و بثرها و
قلاع که در دهان کودکان حادث شود سودمند بود چون بهاباورق گل سرخ بر آن
پاشند و دندان سست را محکم گرداند بهاسنون ساختن و بواسیر را سود دهد و ورم جسم
گرم را نافع بود و قوه دل بدهد و خفقان که از حرارت بود ساکن گرداند و توحش و غم را
نافع بود و ضعف معده و التهاب آن و منع حلقت صفراوی و تشنگی را سودمند بود و
غشی و کرب را نافع بود و مفرح و مقوی قلب بود و تری که از معده شفا کند و قوه
اعضایی که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاج را زعفران تعدیل کند و کرم
و تقویه وی لغایه بود و گویند خوردن وی باه را مضر بود و اسحاق گوید مضر بود بشش
و مصلح وی گلاب بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصارهٔ لحیة التیس است و گویند
بدل آن سه وزن آن تخم خیار زه و چهار وزن آن بزرقطونا و گویند بدل آن نیم وزن

آن کافوراپیت و گویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن و بوزن عصاره لحیة
التیس و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن آن تخم کاسنی و نیم وزن
آن صندل طبار نوعی از ابحار است سرخ بزرگ طباق گویند غیر غافت است اما تول
اکثر آنست که غافت و گفته شود در غین طرغا نوعی از گندم است اما بارکتر بود و خشن
وی یک بالای مرد بود و او را در سردسیرها کارند و آنرا کاکل خوانند و مزاج وی مانند مزاج
گندم بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون گرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود
و دیر از معده بگذرد و اگر از آرد وی حسو سازند سینه را پاک گرداند و سرفه سخت
را نافع بود و بول براند و گرده و مثانه پاک گرداند لیکن مضر بود بمعده و نفخ و قرقره پیدا کند
و اگر اسب خورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه از گندم مضرتی رسد طبرزد اسمی پارسی
موبست و اصل آن تبرزد است از بهر آنکه صلب بود بسست و نرم و نمک طبرزد از بهر
آن گویند که صلب بود طبیخ بطیخ است و گفته شد طرخ مور کوچک بود و در باب
نون در صفت نمل گفته شود طحلب و و الضفادع است بپارسی جامه خواب بک گویند
طبیعت آن سرد بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود در دوم چون را ببندد و طلا کردن
بر ورمهای گرم و نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم بغایت مفید بود و چون در زیت
کهن بجوشانند عصب را نرم گرداند و اگر ضماد کنند بر قیلهٔ امعاء کودکان نافع بود طحال
نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه گیرند از بهر آنکه بدی آن کمتر از لاغر بود و سبح الرس
گویند بهترین سپرزها سپرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و گویند سرد و در وی عصبی بود و چون سودا و ای از وی متولد شود و وی دیر هضم شود
بسبب عفوصتی که دارد و اولی آن بود که با روغن بسیار و سرکه پخته کنند و بر سر وی شراب
صافی رقیق خورند یا کر سرکه طحما شوکران است و گفته شد در شین طحمتون و
طلنتیفون سرکویند و تاویل آن قوسی بود از بهر آنکه آن دوایست که اهل ارمن بکار

بوی زهرآلود کنند در جنگها بکار برند و حلتیت یاد زهر وی است طروقون برقا یعنی
است و گفته شد طرخومانس شعر الجن است و گفته شد طرستوج برستوج نیز گویند
و آن ماهی دریایی بود و سوهانی طرعلا گویند و دسقوریدوس گوید ادمان خوردن
وی کردن سکوری و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزندگی سهن بحری و
عقرب و عنکبوت نهند شفا یابد طراثیث طرثوث نیز خوانند بشیرازی بل شیرین
گویند سرخ بود و سپید بود و بهترین وی سپید بود طبیعت وی سرد بود و خشک و قابض
و رازی گوید سرد و خشک بود در سیوم قطع خون رفتن کند از سبیل و از مقعده و از مجموع
اعضا و رحم و شکم به بندد و قوه مفاصل سست کند و معده را قوه دهد و جگر وی و
چون با دوغ گاو و با شیر بز تازه بپزند و پاشامند استرخای معده را مفید بود و مقدار
ما خوذ از وی یک مثقال بود و اسحاق گوید مضر بود به سفل و مصلح وی کثیرا است و بدل
آن حبة البلوط است بوزن آن و گویند بدل آن سم وزن ان پوست تخم مرغ
سوخته شسته و شش یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی طراغوریغاش نوعی
جبلی است و گفته شود طرخون بشیرازی ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قوة مخدره بود و ابن ماسویه گوید
گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند سرد است مجفف رطوبات بود
و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی یک در دهان نگاه دارند
و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس طعم آن بکند بسبب
تخدیر و معده را قوت دهد و درد حلق آورد و دشوار هضم بود و قوة شهوة باه
بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند و زود بگذرد
و هضم کند و بعضی گویند آب وی با آب رازیانه تر در شراب هندی کنند که آنرا
کادی خوانند و کدر خوانند منع آبله و حصبه بکند و بیشترین اشربه ملوک هندوستان

و خراسان بود خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث علل و با نیز میکند
طریفلین معنی آن بیونانی دو ثلاثه اوراق بود و این اسم مشترکست بر خندقوقی و
آن گفته شد و بر نبات حصیة الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر بر دوایی که مخصوص است
باین اسم و آن حومانه است و بیونانی نام بسیار دارد بعضی ویرا اسوانی خوانند و
بعضی اسفلیطس و بعضی میتعن و بعضی السوفیلون و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز
بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود مانند اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و با
بوی قیر و گل وی فرفری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند قیر الیهود و
تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند نافع بود شوصه و عسر البول و صرع و ابتدای
استسقا و درد رحم و حیض و بول بر آید باید که از تخم وی سه درم و از ورق چهار درم
بخورند و ورق وی با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهة گزندگی جانوران و بعضی
گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران بزنند در ساکن
گرداند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند
و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل گرداند و بیخ وی از ادویه معاجین
بود طرفا بپارسی درخت گز خوانند و آن انواع است یک نوع ثمر وی گزمازج
خوانند و آن اثل است و ثمر ویرا حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفا گویند و طبیعت وی سرد
و خشک بود و در وی قبضی و بخنعی بود و ثمره وی بغایة قابض بود و گویند گرم بود و طبیخ وی
چون نطول کنند شپش بکشد و چون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند
سپرز را نافع بود بدان مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند
و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه
بود و زمان دراز بران بگذشته بود و چون در طبیخ آن نشینند بغایة نافع بود و خاکستر
چوب وی چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و قطع رطوبة رحم بکند و خاکستر وی

چون بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشهای که از سوختگی آتش بود نافع بود
و دخان وی زکام و جدری را بغایة کال نافع بود و این واقد گوید زنی بروی جذام
ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت بیاشامید از وی زایل شد و گوید تجربه کردم
دیگری را و هم صحت یافت و مفید بود و خوزی گوید چون دخان کنند ورم سپرز را سود
بود و بیشتر و رمها و رازی گوید بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و مجرب است و
شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق وی چسبیده باشد بیفتد و ثمر وی
گزندگی رتیلا را سود بود و بستقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در دارو ی چشم عفص
کنند طرغلودیس طروغلودیقطس است و گفته شود بعد از این طرنغولن شغنین است
و گفته شد طرخشقوق و طرشقوق نیز گویند و آن هندبای بری است و گفته شد طرح
نوعی از ماهی کوچکست که از طرف آذربایجان می آورند و بهترین آن بود که نه کهنه باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود طبع براند و اندکی از وی بلطف سودا بود در تبها و ربع و وی
مضر بود به سپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود طراغیون نباتیست که در جزیره اقریطش
روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و ازه ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیوم بود
گرده بر براند و حیض براند چون یک مثقال از وی بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش
در هیچ جای دیگر نبود و درخت وی مانند درخت مصطکی بود طردیلون سیسالیوس
است و گفته شد طرسله طرتوقن گویند و مستعلن و ادینا نیز خوانند و آن زهره ورز است
و گفته شد طرغلودیقطس عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند و مولف
گوید آن مرغیست بمقدار گنجشکی و در بالهای وی پری زرد بود و نقطی سپید بر دنبال وی بود
و بر لب آب نشیند و دنبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و شیرازی ویرا
دم جنبانک گویند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بدر براند و منع آن بکند و بار
نکند که دیگر جمع شود در مثانه و دیسقوریدوس گوید چون از گوشت وی اندکی بخورند

طرنیلن است و گفته شد طرقوقو

سنگ میرانند و براسنسر اغون خوانند و طرعلودیس سر گویند طرحماطیغون نوعی از مرمر
است طرنغان نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل حسنی بود در درد و کرد برگرد آن
گل خارد اشته باشد و شیرازی اکمر برخوانند و ان قوطم بری بود و گفته شود در عاقرقرحا و
منفعت وی آنست که اگر طبیخ وی برگیرند کی انفع او برنید درد حال کی کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند
همان درد و رحمت پیدا کند که از گزیدگی افعی طغشیل عدسش منتشر است که با سرکه پخته باشند
طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس و سوبانی اسطرای کوکب و نیشابوران کوکب الارض
بود و صرایکی گوید سه نوعست بحری و بمانی و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوعست یمانی و هندی
و اندلسی یمانی نیکوتر بود و سپید و براق بود و هندی بسکل یمانی بود الاعمل وی نکند و اندلس صحیح
وی ستبر بود و غافقی گوید آن نوعی از حجر است و آن معروفست بعرق العروس و از سطوقاس
گویند خاصیت طلق آنست که اگر با من بامهان و مطرقه و هر چیزی که چیز با مدان توان کوفت
نکوبند کوفته نشود الا که بحجر المساس بشکند و قطعا وی سحق نتوان کرد الا سنگی چند که چک
با وی الصاقه کنند و در خرقه حشتی یا موبی بندند و در آب بیخسانند تا جسم وی خورده شود
و بکداز و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی چند خورده و در آب
گرم اندازند و باهستگی بیخسانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از ان آب از وی
صافی کنند و در آفتاب بنهند تا خشک گردد و بس در بن ظرف بماند مانند آرد خورد و
و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم
قابض بود خون را ببندد باب لسان الحمل و ورم انثیین و ذکر و خلل آن ببرد و مجموع
گوشتی که سست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید با آب لسان الحمل ببندد
و خون رحم و مقعد ببندد و چون مغسول کنند و با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن
دوسنطاریا را نافع بود و غافقی گوید نیکو بود جهت ریشهایی که بر اعضاء مجدور ان پیدا
گردد با گشنه گردانند و زایل کند و صاحب منهاج از قول اسحق گوید که سم مثقال از وی

سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی بشود الاکحیل طلع
ابو حنیفه رحمه الله گوید اول ثمر نخل طلع خوانند و قشر وی کفری خوانند و حبری خوانند و
انچه درو اندرون قشر بود و لیغ خوانند پارسی بهار خرما خوانند و طبیعت آن سرد است در
اول و خشک است در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست و وی تر بود و باقوی گوید
دقیق نخل دگر که بپارسی گشنی خرما خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوه دهد و اسحق
گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی حار و سردی وی مانند سردی حار بود و در از معده بگذرد
و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است
و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید طلع مقوی معده و تقلیع معده و دراز
معده گذشتن بر بجیل مرهمی کنند با بگوار نشاسات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند
باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کراویا و سذاب و کرفس و نعناع و صعتر خورند
و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله فربه و مانند آن و بعد از آن
شراب کهن بر سر آن خورند طلح میوه است در طرف دریا که انرا موز خوانند و
گفته شود در سیم طلنسا نوعی از صدف است کوچک و اهل شام و یرا طلیس خوانند و اهل مصر
دلنیس و مکسو و با نان خورند و در صفت صدف گفته شد طلا خمر است و گفته شد
و بعضی گویند مثلث است و ابن سمحون گوید نوعی از قطران است و مؤلف گوید انچه
محقق است و مشهور شراب کهن خوب را طلا گویند طمطم سماق است و گفته شد
طمرا فروع است و گفته شد طواره ستن است و گفته شد طوفر توس نوعی از کماد
است نعنعی است و گفته شود طوط قطن است و گفته شود طولمداون عنب الثعلب است
و گفته شود در عین طوطا و اغ یو ن حماص جبلی است و ان نوعی از سلق بری بود
و در صفت حماص گفته شد طیف غافقی گوید ذرت است و گویند طعامیست که از
ذرت سازند طیلا فیون نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت

بود و خشک کننده و محرور مزاج را سر
مند بود و دفع مضره وی از صر

توس

این گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیوم و اخمهای عنس را نافع بود و بهق و برص با سرکه
طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون ضماد کنند برص را بعابه نافع بود
و باید که بعد از آن از جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه سامر زند و در آفتاب بر بهق بمالند و رها
کنند تا خشک گردد بهق را زایل گرداند طبقی و طینی نیز گویند و ان داروی است و گفته شد
طهوج بپارسی تهو خوانند و بزبان اندلسی ذرَّس و نیکوترین آن فربه تر بود که در زمان ربیع
گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را ببندد و ناقهان را مفید بود و نشاید که اصحاب ادمان
اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هریسه سرند از بهر آنک غذای
وی غلیظ شود طلب العرب ادفواست و گفته شد طبطان کراث بریست و گفته شود طیبوث
حیوانیست مانند دراریح اما کوچکتر بود و گرد و همچنان سرخ بود و نقطه سیاه بران و همان
فعل دراریح میکند و مولف گوید بشیرازی و براغوشک خوانند و بدل آن دراریح است
و گویند کرم سبز در درخت صنوبر می باشد بدل وی کنند طیبا بوشاد راست و گفته شود طین
مجمع کلها مبرد و مجفف ع قطین الحکمة بپارسی گل حکمه خوانند و صنعت آن بسیار است مولف
گوید بهترین آن این نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبند و ببیزد و یک من گاه
و نیم من نمک در آب کنند و بدست بمالد تا حل شود بعد از آن گل بر سر آن کنند و چهار یکی موی
سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین اسب بگردی بیخته بر سر آن کنند و نیک بمالد چندانکه
بیشتر بمالد نیکوتر بود و آنگاه غند غند نهند تا خشک گردد و هر زمان که خواهد بکوبد و باب صافی
خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت است که گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج
آورده است یک جزو گل و یک جزو نجم کوفته و بیخته و یک جزو نمک و یک جزو خطمی و موی چیده
بسرشند و نیک نیک بمالند و مستعمل کنند طین مختوم گلی سرخ رنگست بعابه املس و از تل
نجیزه آورند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ سنگ دران
زمین نبود و قری در آنجا هست آن گل را معزه یمانی خوانند و طین الکاهنی نیز گویند

از بهر آنکه

از بهر آنکه زنی بیاورد آن گل را فنا است و معزه ملینه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامس
بران بود و استاده و دیسقوریدوس گوید گلست از جزیره لمنوس که بخون بز کوهی سرشند
و آن صورت بران می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورة ارطامس
بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند و بهترین گل جالینوس گوید نیکوترین آن گل آن بود
که از وی بوی شبت آید و چون ترابه شود و چون در دهان گیرند با زبان بچسبد و مولف
گوید امتحان وی اول بر لب کنند اگر بر لب چسبد دیگر باره بر زبان نهند باید که بچسبد و بعد آن
نرم بود و املس و براق بود و گویند که آن زمین که گل مختوم از آنجا می آورند از زمین
یونان بود و این زمان آب گرفته است و شیخ الرئیس گوید طبع وی معتدل بود
در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی اما یبوست وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که
ممتزج بیبوست بود باشد و در وی خاصیتی عجیب بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق
مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند و مولف گوید کودکی یکساله قریب دو مثقال
دیگ بر دیگ که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادر
وی دادند آغاز قی کردن کرد چنانک مجموع آنچه که خورده بود رد شد دیگر بار قدری هم بشیر
مادر بوی دادند دیگر بار قی کرد و یک دو مجلس طبیعت بیامد و از آن زهر کشنده خلاص
یافت و مجموع ریشها که خون روان بود خون بران پاشند خون بسته شود و چون
بدان حقنه کنند دوسنطاریا را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود
و جهت گزیدگی جانوران کشنده مانند افعی و جنک دیوانه با شراب بیاشامند و با سرکه طلا
کنند نافع بود نفاخه و دفع سم آن بکند و کسی که دراریح خورده باشد و ارنب بحری طین
مختوم بیاشامند در حال قی کنند و بیاشامیدن دفع سم آن بکند و حب الغار نیز همین عمل بکند در
دفع سموم و مسیح گوید تحقیق کرده بیاشامند و تبع وی در زمان و باد دفع بکند و اسحق
گوید مضر است بشش و مصلح وی کلاب بود و بدل آن در قبض چون طین رومی بود یا

طین ارمنی که بجون بزکوهی سرشته باشند و کویند بدل آن مغره است اما در تریاق بدل وی
نیست طین ارمنی کلیست سرخ رنگ که بتیرکی زند و اسحاق بن عمران کوید سرخیست که بسیاهی
زند خوشبوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
و صاحب منهاج کوید نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ ریگی نبود چون سحق کنند و چون
بر زبان نهند بچسبد و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم چون آبه بندد و طاعون
را خوردن و طلا کردن نافع بود جهت جراحتها و قلاع را زایل کرداند و نزله که از سر بسینه
ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا به از آن نبود و بغایت نافع بود و مقدار ازمثقال
مستعمل بود و سل را نافع بود بسبب آنکه ریش شش را خشک کرداند و جهت تب وبای عظیم نافع
بود و کویند در زمین ارمن وقتی وبای عظیم بود چنانچه کویند چند کس معین بمانند و باقی
تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه ازین کل اندکی خوردندی و این
خاصیت از آنجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطبا بشراب و کلاب فرمایند و اکر تب بود
بکلاب و آب سرد و شکستکی استخوان را سودمند بود با اقاقیا طلا کردن و بواسیر از
مقعد بیرون آورده و کویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کلاب بود و اسحاق بن عمران کوید
بدل آن طین بحاری بود که در اندلس معروف با بحاری بود و کویند بدل آن مغره است و کویند طین
لاکی طین رومی مجفف و منقبض بود منع ورمی که بعد چنون پیدا شود بکند چون با آب کاسنی
طلا کنند و خون که از چشم آید باز دارد اسیتر نیدزه طین شاموس خوانند و کوکب ساموس
نیز خوانند بهترین آن بود که سپید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند نبی و چون
در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشکتر از طین
مختوم بود و برا غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم
ثدیین طلا کردن نافع بود در نفث دم و مداوای قرحه امعا شش را اکر متعفن شده باشند
حقنه کنند بماء العسل بعد از آنکه بنمک آب بشویند باب لسان الحمل حقنه کردن سودمند بود و اکر

سا کی کرداند و دراننداد سس
طلا کردن صح

با سرکه ممزوج باب سانیا مانند نافع بود جهت ورمهای کرم خاصه چون بجای عضو رطوبت زیاده
بود و سست باشد مانند ثدیین و بیضتین و مجموع کوشتهای سست که معروف بغدد بود
و قطع نفث دم و طمث دایم بکند چون با کلنار بسری خورند و چون با لعاب و بدو حبس کل بمالند
بر حصبه و شری که ورمی کرم بود و زخم آن بیساکن کرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب
بیاشامند کزیدکی جانوران که پا ندارند و نهای کشنده را بغایت نافع بود و طین قبرسی کلیست سرخ
کلکون و چون در دست مالند سرخی از وی بماند و چون بشکنند در اندرون وی رکها ی
زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانک بحیله باز توان کرد و طبیعت آن سرد و
خشک بود و در وی قبضی معتدل بود و نافع بود جهت مجموع جراحتها و رطوبتها طلا کردن و جهت
شکستکی و کوفتکی اعضا در زمان افتادن از جایی طلا کردن بغایت سودمند بود و مقدار
ماخوذ از وی نیم درم بود از قول اسحاق و جهت معاء و کبدی و نفث دم و قرحه امعا آشامیدن
و حقنه کردن نافع بود و دفع ادویه قتاله بکند چون یکدرم از وی با آب سرد بیاشامند و
مطبوخ و بدل آن طین مختوم بود طین قیمولیا حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام
بود سپید و براق و خوشبوی و کویند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن آبکری بود
مانند جبسین و آن نوعی از رخام است و دستور بداند که بدان دو نوعست یکی سپید و
یکی قبرسی و وی اسم بود و جالینوس کوید قوت وی مرکب بود و در وی سردی و تحلیلی بود از
بهر آنست که چون معسول کنند جراحات تحلیل از وی بیرون شود و طبیعت آن سرد و خشک کرداند
و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختکی آتش نافع بود و اکر خالص بود بسیار ضعف
دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای کرم و ورم شعب معده بغایت نافع بود و
ریشهای دشوار زخم چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند رود بحال اصلاح
آورد و مولف کوید در کوهستان نزد ما باشد و زنان جهت جلای روی استعمال میکنند
روی را پاک میکند و ابن سمجون کوید بدل آن طین مصر است و ابن جبان کوید الی البعره

طین قیمولیا طین البحر خوانند و اصناف آن بسیارست ارمنی و سلجماسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین
همه بود بعد از وی سلجماسی و وی فاضلتر از اندلسی بود در معالجه و آن بغایه سپید بود و جرم وی
صلب بود و زود شکسته نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود درد وی لزوجت
بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی سپید و یکی سیاه و آنچه بغایه سپید بود در معالجه
مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف دران نشاید کرد و محمد بن عبدون گوید طین البحر
و طین مالکی خالص است از سنگ و ریگ علی بن محمد گوید طین البحر خالص از رمل بود و مولف
گوید گلی هست در نزدیک شیراز و شیرازی گل گز می خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و از آن
نیز هم بدین اسم خوانند و گلی سبز رنگ است چون پوست بادام دهان کنند از بهر خوردن
لون را سرخ گردانند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین گوید طین
البحر سرد و خشک بود باعتدال نیکو بود جهت مجموع [illegible] اختهها و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند
درد ساکن گرداند طین فارسی بهترین آن سرخ بود و شیرازی وی را گل سرشوی خوانند
طبع آن سرد و خشک بود در دشش نافع بود و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند گویند مسهل
بود [illegible] و مصلح آن آب سرطانات بود طین صنعی طین الصنم خوانند و آن از موضع
که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آورند و لون آن زردی تیره رنگ بود و در آنجا رهبانان
برین گل مهر می نهند و آن طلسم کسی نداند خواندن و ندانند که چیست بغیر از ایشان و اگر
کسی دیگر بسازد از طلسم بشناسند و آن عزیز بود و طبع آن سرد و خشک بود و بر ورمهای گرم
طلا کردن نافع بود و چون رفس باردار چون بیاشامند وی در قبض خون از همه
طینها فاضلتر بود طین البحر صفت آن در طین قیمولیا گفته شد طین بلد المصطکی گل جزیره مصطکی
طین حیا خوانند و خیوس هم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن سپید بود که
بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح داشته باشد و پارها مختلف شکل بود
و چون در حمام خود را بدان بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین ادویه

بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین اقریطیس مضعف ترین طینها بود
که یاد کرده شد و مضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از
خود جا و نزد بچه نگاه دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی بیونانی اسالیطس خوانند و
معنی این اسم کرمی بود و بعضی قوما قیطس خوانند و این اسم مشتق از قرمان بود و معنی آن
دوا بود و این گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود
مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس گوید بدان
سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتدا درخت کرم ورق بیرون
کند این گل بر درخت وی مالند کرمی که ورق انگور می خورد و چشمهای آن درخت تباه
می شود بکشد و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض و ملین و مبرد بود و در کحلها مستعمل
کنند موی مژه برویاند و جالینوس گوید چون وی نزدیک بحر بود طین مصری ابلیز خوانند
و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردن و نافع
بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن و بواسیر طلا کردن بغایه مفید بود طین نیشابوری
طین ماکول خوانند و طین خراسانی خوانند و آن گلیست که خام و بریان کرده خورند
و بدان استعمال کنند و وی نوعی از طین البحر بود و لون وی بغایه سپید بود مانند اسفیداج
و شیرازی گل سپید خوانند و طبع آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود و بسبب اندک
شوری که دارد قوت فم معده بدهد و غثی را نافع بود و منع قی بکند و تری معده را زایل گرداند
و مقدار شربت خود از وی از یک درم تا یک مثقال بود و اگر زیاده شود مفسد مزاج بود و
سده آورد و سنگ در گرده پیدا کند و انیسون و تخم کرفس ضرر وی کم کند و صواب
آن بود که ترک کنند از بهر آنک فساد وی زیاده از صلاح است و آب رفتن دهان
در وقت خواب و شهوه گل را علیم نافع بود و غثیان و کرب و هیضه را سودمند
بود طین الصنم طین اصفر است و گفته شد طین [illegible] ساسانی طین نیشابور است و گفته شد طین الاحمر مغره است

دیدیم که گشوده م

باب الطاء ظفرا

و ظفیره نود حرّی است و گفته شود ظفرة العجوز گرم خشک است و گفته شد در حا طلیم ذکر النعام است و در نون گفته شود طلا المعز پوست وی سرد و خشک بود در سیوم و آن الثعلب را نافع بود چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر بول کودکان بر زند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود سودمند بود و مسهل آب زرد بود طلاء التیس چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند و با سم دکه سا شامند نافع بود جهت کبیر کودکان در جامه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و اگر طلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در اعضای که یابسه المزاج بود افشانند نافع بود طلخ اسم ثمر حو درات نزد اهل عرب معروف و جران طباف یاسمین بریست و در بربری ازبرا خوانند و بلفظی دیگر برهدفوفه خوانند و معنی ان عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در سایه‌ها و تلها بود و مانند لبلاب بود و بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی نزدیک یاسمین بود و بر شاخهای وی خار بود مانند خار گل و بیشتر بات وی با علیق بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند و بو سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده بود گرم و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند و مانند سیلاح و چون سحق کنند و با سرکه بر بهق سپید و سیاه طلا کنند زایل گرداند لیکن دیر زایل کند و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را ریش کند و نقایه نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ درمی با هم چندان سکباج و هم چندان مثل ازرق دو ازده مجلس خلط سوداوی براند و ربو و علم النفس را نافع بود و گل وی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد چون ببویند و روغن گل وی گرم و لطیف بود و محلل قوی سودمند بود جهت لقوه و فالج و رعشه و عرق النسا و همه مرضهای سرد والحمد لله رب العالمین

طلخ

باب العین

باب العین عاقرقرحا

در دمشق عود القرح خوانند و به یونانی فوریون و نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایه بسوزاند و فربه و غلیظ بود و چون بشکنند اندرون آن سپید بود و آن بیخ ترخون رومیست و گویند حیلی طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخاء اعصاب و مرض را نافع بود و منع تولد کند از بکند و سده مصفاة بگشاید و بلغم که در معده بود زایل گرداند و چون درد دندان گیرند درد دندان که از سردی بود ساکن گرداند و چون با سرکه بپزند و دندان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم را نزداید و موافق اعصابی بود که سردی بروی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را بغایه نافع بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده بگدازاند و مجامعت را بیفزاید در مزاجهای سرد و مزاجهای تر و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحاق بن عمران گوید سودمند بود جهت با سرکه بپزند و دندان مضمضه کنند جهت ورم طلاثه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت گوید چون بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخاء و فالج را بغایه نافع بود و چون بعسل بسرشند و بر قضیب مالند بیش از مجامعت مجامعت را برانگیزد و عافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحاق گوید مضر بود به شش و مصلح وی مویزج بود و بدل آن در ۶۴ نوع و در مرضهای معده راسن بود و گویند بدل آن دارفلفل است و عسل عاقر شمعا شحا راست و گفته شد عاقول گویند نوعی از حوب است اما الحه محقق است درخت حاج است و گفته شد عنب و عنب ثعلب گویند و آن عمر کاکنج است و گفته شد عبهر نرجس است و گفته شود عنم رسول گوهیست و گفته شد عنب الحیة النیل است و گفته شد عجم الزبیب مصا خوانند بپارسی دانه مویز خوانند طبیعت ان سرد و خشک بود در

بود در اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس مقشر خوانند و به یونانی فاقوس و وی
نفاخ بود و مرکب از قوة قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید
رنگ بود پهن که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند پوست وی گرم بود در اول و مغز وی سرد
بود در دوم و گویند در اول خشک بود در سیوم و دستوریدوس گوید دائم اکل وی کردن
تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود و با اکلیل الملک و روغن گل
و سفرجل بر ورم چشم گرم و ورم پستان ضماد کردن نافع بود و چرم عدس شکم ببندد
و آن آب که عدس در وی پخته باشند شکم براند و خناق را نافع بود و عدس مولد خلط سودا
بود و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده و امعا
و اعصاب و شش و سر را بد بود و خوابهای آشفته نماید و چون با هندبا یا لسان الحمل یا سلق
سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا ورق گل سرخ خشک یا زعرور یا سفرجل بپزند قوت
قبض وی زیاده گردد و شکم ببندد و حدت دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر
کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء معده را نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای
عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ گرداند و رها نکند که در عروق روانه
گردد و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد
و ورمهای صلب و سرطان و نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند
و مضر بود با صحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بدترین آن مکسو بود و
گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و ورمهای گرم سود دهد و چون با سرکه
و یا غوره بپزند دفع مضرت آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا روغن گاو و یا روغن بادام
و بدل وی طبیخ ماش بود عدس المر شیرازی سوخله خوانند و آن نوعی از عدس بری
بود و وی گرم بود بول و حیض براند و مسهل خون بود و گویند در وی تریاقیست و بدل

وی فوتنج نهری بود و گویند بدل آن نیم وزن آن دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس
علف نا کردنش است و گفته شود عدس الماء صاحب منهاج گوید گویند سیاه و شاست
و صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شد صفت هر دو عدس گویند و مازج است و
گفته شد عرف بلغة اهل بلد قصب است و گفته شود ۶ ۶ سرو کوهی است شیرازی
و ملی خوانند و آن کوچک بود و بزرگ بود و درخت وی گرم و خشک بود و گویند گرم
بود در سیوم و خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان کردن وی گزندگان بگریزند
و نافع بود جهة اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران
کند عرار بهار است و گفته شد عرطنیثا مستعمل از وی بیخ وی است و از اهل
شام نهد خوانند و اهل مشرق ملتی خوانند و بعضی غسله خوانند و شیرازی خونک کشمان
گویند و در الف درار در بوصف آن گفته شد و بدل آن زراوند طویل است بوزن آن و
فوتنج و دانه اترج بوزن آن عروق الاصفر بپارسی بیخ کبر خوانند و بهترین وی تازه
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار شربتی مثقال مستعمل
بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن در ادویه سپر بکند برم حلتیث
بود با سکنجبین عروق الصفر عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو
نوعست بزرگ و کوچک و وی را در پارسی زردچوبه خوانند و بعضی مهرد خوانند و نوعی
کوچک وی گویند مامیران است و گفته شود و طبیعت دار زرد گرم و خشک بود تا سیوم
و گویند در دوم و در وی جلایی قوی بود و حابس دن وی درد دندان را نافع بود و عصاره
وی روشنایی چشم بیفزاید و سپیدی ببرد و چون با شراب سپید و انیسون بیاشامند
یرقان که از سده جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند
و اگر در چشم کشند قوه باصره بدهد و بدل وی هم وزن وی مامیران بود و گویند هم وزن
آن عاقرقرحا عروق حمر نوره است و گفته شود عروق سپیص مستعمل است و گفته شود

عرق الکافور ربدبا داست و گفته شد عرق بالجنس قلقوسا است و گفته شود عرق ان
آن چیزیست که زیاده میشود و ظاهر میگردد و نزدیک زانوی اسب و سنب های وی عرب
اثرا عظم النسی خوانند و سقوریدوس گوید چون بکوبند و سحق کنند و با سرکه بیامیزند
صرع را زایل گرداند و در مداوای گزیدگی جانوران مستعمل کنند و گویند چون نیم درم از
وی بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود عرق صینی اسم نبی است یا دیگر جای
بری را گویند و بعضی جذق خوانند و گفته شد عروق دارِ مهرم اصل سوسن است و گفته
شد عرق ماهی است که اهل مغرب سردین خوانند و یونانی بیمارسن عرق صفر
کافیطوس است و گفته شد عرق مصن نوعی از کدا است و اثرا کنار بر خوانند
و برگی دیه و خارهای دراز داشته بود مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب
کج بود عرف نیز دیک اهل مغرب حوص خوانند و دوم خوانند و بلغت اهل یجد قصب
خوانند و گفته شد هم در باب عرطب حسک است و گفته شد عرق بری بلمون
است و گفته شد و آن نوعی از یتوعات است و اسهال وی مانند اسهال یتوعات بود
عرق الکبیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود عرق الصغیر قنطوریون دقیق است
و گفته شود عسال الحب الکرم است و گفته شود پارسی نیز خوانند عسل
مبیعه سایل است و گفته شود عسل النحل بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود
و خوشبوی بود و سپید بود و گویند فاضلترین عسل آن بود که بسرخی مایل بود و
ربیع بود و بعد از آن صیفی الخ شتایی بود بد باشد و نوعی از عسل ... بود که
اثرا چون بوید عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند بوسیدن آن عسل آورد
عرق سرد و عسل را زایل کند و چون بجوشانند آلبته عسل زایل شود و عرق سرد آورد و مداوای
وی قی کنند و بعد از آن که ماهی نمکسود و بعد از چند نوبت خورده باشند تا معده
پاک گرداند بعد از آن تعاج مرو گشنیزی بخورند و حکم نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم

شوکران بود و همان عارض شود و معالجه وی چون معالجه شوکران کنند و انچه عسل گویند
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوه جالیه رطوبات از
قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با نبیذ تر ببرند و برقوبا مالند زایل کند و اگر با
قسط بر کلف مالند زایل گرداند و چون بها مالند سبوس بکشد و دفع کند و اگر با نمک
اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل گرداند
و چون بدان غرغره کنند یا عرق ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان حسک و
لوزتین که بشرا اری از اکو سک خوانند و حاق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون
گرم کرده با روغن گل بیاشامند سرفه را موافق بود و کسی که افیون خورده باشد
فطر چون لعق کنند یا بیاشامند نافع بود و گزندگی سگ دیوانه را مفید بود و اگر با نمک
برسیاهی که از جرب بر اعضا پیدا شود بمالند زایل کند و منصوری گوید رود مستحیل
بصفرا و بلغم را دفع کند و سران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاجهای
گرم را نافع نبود و بد باشد و رازی گوید هیچ معالجه جهت لثه و دندان در سفیده و جلا
گوشت رویانیدن لثه به از وی نبود و چشم مرده را نگاه دارد و گوشت اگر با انگشت
سنون سازند دندان را سپید سازد و صحت آن نگاه دارد و شیخ گوید چون
با روغن گل بر ریشهای شهدیه و مجموع ریشهای بلغمی شود بمالند زایل کند و مجربست
و چون با دوا خلط کنند که در وی جلای بود چشم را روشن گرداند و قوه باصره
بدهد و چون با آرد حواری بسرشند و بر سر و رمهایی که پخته بود بنهند بگشاید و پوست
آن بکشد و چون با زرآوند طویل و کرسنه بسرشند گوشت در جراحتهای عمیق برویاند
و اگر حب محلب و بادام تلخ و ارد جو با وی ضماد کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و
چون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شهوه مجامعت برانگیزد
و معاینه مفلوجان را نافع بود و چون کف نگرفته با آب بیاشامند شکم

براند و چون ادویه بهق و برص بدان بسرشند جلاء آن زیاده گردد و چون با آب
بیاشامند ریش بوده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و چون بیک از
وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضر بود و هر کسی که مرار بروی غلبه
کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض
اترج و ربوب فواکه و بدل آن میبختج شیرین بود عسل الطبرزد والقصب گرم و تر
بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بپارسی شیره
نبات گویند و از آن قصب الجه اول از نی شکر گیرند عسل البلادر منفعت آن در بلادر
گفته شد و صنعت یکنوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر آن نوع خواهند مانند روغن
گندم و نخود گیرند شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر را در آن اندازند بعد از آنکه سرهای
وی برکنده باشند و آتش بر پشت شیشه آهسته برافروزد و بعد از آن سرنگون نهاده
باشند تا عسل از وی بیرون چکد و بر دارد و بوقت حاجت استعمال کنند و مولف گوید که
بی آتش گیرند بهتر بود بکسر بلادر و بشکافد و هر دو دست را موم کودکان خاینده بمالند
و بکارد عسل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهد و هر زمان که دست پاک
کنند دیگر باره موم کودکان خاینده در دست بمالد و بلادر شکافته در دست بمالید تا
عسل بدست چسبد و بکارد حاصل میکنند آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواعست
و مولف چند نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضرة نرسیده عسل داود او مالی
و گفته شد عشرق نزد المرواست و گفته شد عشر صاحب منهاج گوید درختی اعرابی
یمانی بود و آن یکی از ... است و ثمر وی را خربع خوانند و غناح وی مانند غناح
دغلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی نشینند کشنده بود و طبیعت
آن گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی
برقوبا و ... طلا کردن نافع بود و با عسل جهة ... که در دهن کودکان حادث

شود مفید بود و شکم براند و مضعف احشا بود و لبن وی سرد رم کشنده بود و سکر وی در
سین گفته شد عشقه نوعی از لبلاب است و گفته شود عصا الراعی ... است و گفته شد
عصفر ... بغدادی و موصلی حری زرد است و گفته شد انواع آن عصفر بپارسی
خسک گویند و با صنهای کل ... و رنگ زعفران سر گویند و آن دو نوع بود بری و بستانی
و طبیعت بستانی گرم است در اول و خشک در دوم و بری گرم و خشک بود در سیوم و وی معتدل
بود ما انصاح کلف را زایل گرداند و با سرکه بر قوبا مالیدن نیکو بود و ورمهای گرم را با عسل
جهة قلاع که در دهن کودکان بود زایل گرداند و چون بدان بمالند و خاصه بری وی و
جالینوس گوید بدل وی زهره الملح است عصبه صاحب منهاج گوید جسوم است
و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلابست که بیوهای سوسن خوانند و گفته شود صفت آن
عصی الراعی بطباط خوانند و بربستان دارو هم گویند و بشیرازی کسته خوانند و ...
دیگر ... مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی
مایل بود طبیعت آن سرد است در دوم و گویند خشک است در سیوم و گویند تر است و ... قابض
بود منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و ... دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع
بود و ... جراحتهای تر را باصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند گرم گوش
بکشد و ریش اگر خشک گرداند و در ... بکند و اگر در فرزجه ادویه ... قطع
سیلان ... از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند ... دم که ... بود
نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند و قولنج را نافع بود و
مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند گزیدگی زنبور ... را نافع
بود و چون پیش از آمدن تب بیک ساعت بیاشامند نافع بود جهة تب ادوار و ...
گویند مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب عصفور ...
بپارسی گویند و گفته شود عصفور بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و ...

در خانها فربه کند بد بود و اولی آن بود که از وی خضاب کنند که خون بد از وی متولد شود و
طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود باه را
زیاده کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا و
مجامعت را زیاده کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر بخورد می باید که سکنجبین ترش
بر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبة اصلی و خلطی صفراوی از وی
متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون مامری مطبخی کنند گویند زود
بکدرد که بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی نخورند که هیچ در مری و امعا پید آکند
عصاره ماميثا شياف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که زرد بود و سبک عمل هیامان که
در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارة
آن بنشاند و درد چشم کهن و نو را نافع بود و صنعت وی چنان است که آب وی بگیرند و
بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است یا پوشش دربندی عصاره
خشخاش اسود افیون است و گفته شد عصارة الملک عصارة السوس است و رب السوس خوانند
و طبیعت وی معتدل بود در حرارة و رطوبة و در وی قبضی اندک بود خشونه قصبه شش را نافع
بود و ریش مثانه و سنگی قطع کند و قوه ادویه حاره حاده بشکند و بدل وی دو وزن
آن اصل السوس است عصارة القرظ اقاقیا است و گفته شد عصارة الغافث بگیرند غافث
تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و بردارند و استعمال کنند و در
غافث تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و مقطع و جب و جگر را نافع
بود چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند و سود مند بود تبهای کهن و درد جگر را
و مقدار مأخوذ از وی تا یکمثقال شاید و گویند مضر بود با شش و مصلح آن مصطکی بود
و بدل آن سه وزن آن ورق سماق و گویند سه وزن آن غافث عصارة لحیة التیس
بهترین آن تازه بود و صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبع آن سرد

و خشک بود درد شش و نفث دم و هیچ را نافع بود و مقدار مأخوذ از وی یکمثقال بود
و اگر ضماد کنند بر اعضای مسترخی قوه آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی
ما العسل بود و بدل آن اقاقیا عصارة قثاء گرم بود در سیوم مقئی بود و غثیان عظیم آرد
کند تا بحدی که بخناق کشد و غشی و افتادن آورد و مداوای وی قی کنند و احتیه در مداوای
کسی که گزندش خورده باشد و صنعت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود و بدل

الحمار

آن عصاره عصارة هیوفاریقون است عصارة افسنتین صنعت آن مانند صنعت غافث است
که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و مسخن و مقبض بود تبهای کهن را نافع بود و سده جگر
بگشاید و مقدار مأخوذ از وی تا یکدرم شاید و مره صفرا از معده پاک کند و مصلح وی ریوند
بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق است عصارة انبارباریس سرد و قابض بود و حرارة جگر و
معده و ورمهای آن را نافع بود و قوه مهرده بدهد صنعت آن بگیرند زرشک تازه خوب رسیده
و آب آن بگیرند و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و برروی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود
نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک وی را در آب بجوشانند
و بمالانند و صافی کنند و بآفتاب نهند تا تمام شود با چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن
زرشک بیدانه بود عصارة الکرم گرم بود در درجه دوم عصارة الرمان اسحق گوید گرم بود در
دوم عصارة اذان الفار گرم بود در دوم عصارة ورق الکرم گرم بود در دوم عصارة بخور مریم
سرد بود در سیوم عصارة شقائق النعمان گرم بود در سیوم بدل آن عصارة بخور مریم بود
عصارة البنج بدل آن عصارة عوسج است عصارة بیخ الجوز بدل آن مرزنگوش است
عصارة الطراثیث سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصارة قرظ است که آن اقاقیا بود
عصفور السوک و عصفور السیاح نیز گویند و آن طرو علو رقطس است و گفته شد عصفرس
خطمی بری بود و گفته شد عصابه و عطابیر گویند و آن ضب است و گفته شد عصاة
در لغه اسمی است که واقع شده است بر هر درختی از درختهای خاردار مانند عوسج و

قثاء و سدر و امثال آن عصلی فاصلترین گوشت موافقی و نیکوترین عضلاتست که نیز اری
مشکل خوانند و ورم در [illegible] شود بواسطه اعتدال رطوبه عصب که باوی امیخته است عطبل
صومرانست و گفته شد عطان نباتیست که بونانی انرا د مساقوس گویند و گفته شد عظام
سوخته وی محلل و مجفف بود و گویند استخوان ادمی صرع رامفید بود و حالیوس گوید بسیار
کسان باستخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند
نافع بود جهة ریشها که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن و
تشریف گوید چون بهر استخوان پوسیده بسرکه و طبیخ آن بسر بریزند قطع رعاف بکند و
چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزه که در دیوارها بود و بگلاب سرشند و بر ریشها ضماد
کنند نافع بود و چون سحق کرده بماء الشعیر سرشند و طلا کنند بر اثر آبله و عقر آن زایل گرداند
و کعب سس چون بسوزند و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل
بیاشامند باه را برانگیزد و چون استخوان ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصی الراعی
بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد
صاحب تب دهند چنانکه ندانند نفعانه نافع بود و مجرب و غافقی گوید خاکستر استخوان
سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند بود و در خواص آورده
اند که گوش عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن او بر بندد آبستن نشود و
در خواص ابن زهر آورده است که دندان کودک که اول بیفتد پیش از انکه بر زمین رسد
در صحیفه نقره گیرند و بر زن او بر بندد منع آبستنی کند و اگر استخوان ادمی مرده بر اسب
او بر بندد دردی که داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع
بود و اگر چیده ناخن ده کانه بسوزانند و ان خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت
در دل آنکس پیدا گردد و اگر دندان ادمی و استخوان بال راست بط در شیب سر خفته بنهند
تا دام که نهاده بود بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود

عطب وطی است و گفته شود عطارد
سنبل رومی است و گفته شده

بکمر زند و بر بازوی راست مرد بندند قوه مجامعت زیاده کند و اگر دندان پیش روباه بر مرد ع
او بر بندد صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر ادمی مرده کهن شده در برج کبوتر کبوتر
زیاده گردد و بسیار گردد و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر صاحب شقیقه ماه بر بندد
نافع بود ازان راست بر راست و چپ بر چپ و همچنین ناب بناب و ضرس بر ضرس
و گویند در طرف بال [illegible] دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از ان راست بر صاحب
تب دایم او بر بندد منع [illegible] بکند و دستور [illegible] گوید ناب کلب یعنی دندان پیش
سگ چون ادمی بگرد و در پاره پوست بندند و بر بازو بندند مانند از سگ دیوانه و
در خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید
دیگر نگوید و اگر بر کودکی او بر بندند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان بر بندند
نافع بود و فی الجمله اگر با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نزند عظلم درخت نیل است
و نیل عصاره ویست و بران توسمه خوانند و گفته شود و کتم نیز گویند عفص بپارسی
مازو گویند و سوراخ [illegible] خوانند و بهترین آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد
و انرا بتازی [illegible] خوانند و ان غوره بود و آنچه سپید بود سرخ رنگ و سست و بزرگ بود
و این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی با آتش بود یا بزیت بسوزانند یا سوخته
گردد از بهر سیاهی موی خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و
خشک بود در سیوم و گویند در دوم و بغایة قابض بود و چون تنها بسرند و سحق کنند و
مانند ضماد نهند بر موضعی که باشد درد بر و بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزا نند
قطع خون رعاف بکند داروی آن بود که بر روی آتش بشویه کنند و در شراب اندازند یا
سرکه چون ان را به بندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل گرداند و حاب و ملی حصانی بود
موی را چون وی را بسایند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع رطوبه که روانه
بود بکند از لثه و لهاة و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کرده غذایا

دراب کنند اسهال کهن باز دارد و قوه مژه ضعیف بدهد واکه در اندرون ما زو بود در سوراخ
دندان بهند درد ساکن کرداند و طبیخ وی در آن نشستن جهت مقعد بیرون آمدن و رحم و
سیلان رطوبات که از رحم روانه بود و کهن شده باشد عظیم سود دهد و چون بغایت سحق
کنند و در منی دمند چون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر سلاق که در
دهان بود اکر درد زایل کند و اکر با سرکه بر ناف و رحم طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع نمله
بکند طلا کردن و واجب آن بود که چون خواهند که بیاشامند جهت امساک سیلان عفص
عفص نیم برشت کنند با صمغ عربی در آب حل کرده تا مفره بحلق برسانند و بدل وی ثمر الطرفا
بود بوزن آن و کویند عفص و حب بلوط و قرظ و حب الآس و قشور رمان و املیلج زرد
و ثمره الطرفا و دادی همه مانند یکدیگر اند در طبیعت عقار آدم کویند معالجت کند
عقیق ارسطوطالیس کوید اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار است در بلاد یمن
و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ بود و شفاف و آنچه سوخته کنند
سرد و خشک بود قوه چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوه دل بدهد و دندان متحرک را
محکم کرداند و اکر انکشترین عقیق در انکشت کنند و برابر خصم روند خشم وی فرو نشیند و
قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روانه
بود و اکر فوو کرده سنون سازند چون رفتن بن دندان باز دارد و رنک سیر دندان
را سپید کرداند و جلای تمام بدهد خاصه با مروارید و بدل عقیق یاقوت استولوقند
است و کفته شد عقرب پارسی کژدم خوانند و سوهای سیم سوسن و ساوس بهترین
وی نر بود و نشانه نر آن بود که ضعیف و لاغر بود و دمش وی ستبر بود و ماده فربه
و بزرگ بود و دمش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود اکر در زیت بجوشانند
و آن زیت در کوش چکانند درد ساکن کرداند و اکر فوو کنند و بر کزیدکی وی نهند
درد زایل کند و اکر بریان کرده بخورند همین عمل بکند و شریف کوید اکر خاکستر وی در

چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرکین
موش بیامیزند و در چشم کشند بری چشم زیاده کرداند و [illegible] کنند و اکر عقرب
بزرک سیاه خشک کرده سحق کنند با سرکه و بر برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بسوزند
تا سوخته کردد و در [illegible] که دشوار زنک شود چون آن روغن در آن مالند و عقرب سوخته
و سحق کرده بیان افشانند بحال صحت و صلاح آورد و عبدالرحمن بن الهیثم کوید چون
بکیرند عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند تا زیت
قوه وی اخذ کند جهت درد پشت و ران استعمال کردن نافع بود و کویند اکر روغن
چون به بر بواسیر ظاهر بمالند خشک کرداند و بیندازد و اکر عقرب سبز درو بیند
بر [illegible] که می اندازد او بر زند دیگر بچه نیندازد و محفوظ بماند [illegible]
و ابن ماسویه کوید اولی آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی کبریت و شیخ الرئیس
کوید صنعت سوختن وی چنانست که شیشه ستبر در کل حکمت کیرند و عقرب را در آن
کنند و در تنوری کرم نهند یکشب [illegible] یا کمتر و بامداد برکیرند و آبکینه از وی که آن
نا شکسته بود و اخذ قوه بکند و صاحب منهاج کوید صنعت سوختن وی چنان بود
که بکیرند دیکی سفالین و در وی کیرند و سر آن بکل حکمت بکیرند و در تنوری نهند که چوب رز
در آن سوخته بود و آتش بیرون آورند و سر آن بنهند نیکو و یکشب رها کنند و
روز دیکر بیرون آورند و در ظرفی آبکینه کنند و بوقت حاجت بیرون آورند و مستعمل
کنند و منفعت خاکستر سوخته وی آنست که سنک کرده و مثانه بریزاند و مقدار خورد
از وی دانکی بود و اکر بعد از وی ماء الشعیر آشامند کزندکی مار را نافع بود و صاحب جامع
کوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته
موی بروید و کوید مجرب است و اسحاق کوید خوردن وی مضر بود به نشس و
مصلح وی تخم کرفس و کل ارمنی بود و عقرب بحری [illegible] کویند کرم دریایی های

کو هکست تیره رنگ که بسرخی زند و در سروی خاری سپید بود که بدان میزند و جسم وی
خارناک بود و سروی بزرگتر از بدن وی بود و از گزیدگی وی همان عارض شود که از عقرب
حاصل میشود بلکه سخت‌تر از آن و دستوریدوس گوید ستر نیوس مالاسیوس حیوانی
بحری است باسم عقرب می‌خوانند زهره وی موافق بود جهه نزول آب در چشم و بسکوری
و قرحه که عارض می‌شود در چشم و انزالوقوما خوانند عقار کوهان و عمر کوهان عاقرقرحا است
و گفته شد عقد العنب مسیحی و رب العنب را نیز عقد العنب خوانند و بشیرازی دوشاب
خوانند و مثلث نیز نوعی از آن است عقعق صلصل گویند و عکه نیز گویند و بپارسی کالنجه
گویند و بشیرازی قالنجه سرگین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و
کموسن بد دهد عقاب بپارسی آله گویند گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند
گوشت کاو بود و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهه ابتدای نزول آب و در روی سیاهی
پیش آمده و چون به پروی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی کلف و بثرها که
در روی پیدا بود لطوخ کنند زایل گرداند و گویند محلل خنازیر بود عکوب و شف
است و گفته شد عکنه لعبه بربریه خوانند و آن سورنجان است و گفته شد در
مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لعبه بربری خوانند عکبر آن
سمحون گویند و شیخ الکور رست و مؤلف گوید و شیخ گوا ابر النحل پارسی موم میانی نحلی
خوانند و بشیرازی ترمو طبیعت آن بغایه گرم و لطیف بود و گوید بسیار امتحان کردیم
جهه شکستگی اعضا و از جای او فتادن و دمع خون همان عمل مومیائی میکند و
شربت از وی یکدرم باده درم نبات یا قند یا عسل بشربت نیم گرم بیاشامد
نافع بود و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل می‌باشد و بشیرازی انزا دارو
خوانند و مؤلف گوید مگس نحل انرا از بهر خورش خورد و بجکان می‌آورد و از
مجموع گلها و آن الوان باشد زرد و سپید و سرخ و سیش و بغایه تلخ بود و اگر در

میان عسل

میان عسل بود عسل را فواب کند و سبب کفته شود عکر الزیت بپارسی دردی
زیت خوانند و بهترین آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهه
بادی که نزدیک سبز بود و در چشم کشند محلل آب نزول بود و مجموع احتها و ریشها
ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود و دستوریدوس گوید چون در ظرفی مسی قرص
کنند و بجوشانند تا غلیظ شود مانند عسل و اگر بر دندان خورده مالند بیندازد و
اگر با خاملاون سامیرند با تنبع بر سع بر مواشی مالند و بر انشان زایل شود
و اما آنچه تازه بود چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل مالند نافع بود عکر دهن
السوسن دردی روغن سوسن چون در چشم کشند محلل آب نزول بود علیق بپارسی
در خوانند و سومانی باطس و بشیرازی توت و را توت سنگ خوانند و نوعی از آن را
علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی
آن بود که در آفتاب خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق آن و
اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم ببندد
و قطع سیلان رطوبه کهن از رحم بکند و موافق بود جهه گزیدگی حیوانی که ویرا
ترسطس خوانند و آن ماری است که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع
و ریشها که در دهان بود زایل کند و چون خشک کرده خشکی وی زیاده بود و گل وی
همان قوه که در بیخ وی است در گل وی موجود است بعینه و بیخ وی سنگ گرده برآرد
و چون ورق وی ضماد کنند نمله و ریشهای تر که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود
و بواسیر که در مقعد رسته بود زایل کند و بواسیر که خون از وی روانه بود نافع بود و
ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه
بود موافق بود عصاره ثمر وی چون بغایة رسیده بود در دردهن را مفید بود و
چون ثمر وی بخورند نا پخته شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و

واطراف وی تازه وضماد کنند بیخ وی را در سنر سود دهد وازوی شیاف سازند نافع بود
جهت همه علتها که در چشم پیدا شود بغایت کار آمد بود وصنعت ساختن وی آنست که تازه
وی بکوبند وبفشارند وصافی کنند ودر صلایه سحق کنند تا غلیظ گردد وصمغ عربی در آب حل
کنند وصافی کنند وممزوج کنند با آن اندکی وشیافه سازند ووقت حاجت استعمال کنند
علیق الکلب علیق القدس خوانند وبشیرازی درخت سه گل خوانند وثمر وی را سه گل خوانند
واندرون وی مانند پشم بود وگل وی را ورد السیاج خوانند ونسرین السیاج خوانند و
بیونانی اقربطس باطس خوانند وثمر وی چون رسیده گردد سرخ شود جالینوس گوید
ثمر وی بغایت قابض بود وورق وی قبضی اندکی داشته باشند واولی آن بود که از ثمر وی
حذر کنند بسبب آنکه در اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبه شش ودیسقوریدوس
گوید ثمر وی چون خشک کنند وآنچه در اندرون وی بود بیرون آورند هیچ مضرت بقصبه
شش نرساند وچون با شراب بپزند شکم ببندد وبول نیز هم ببندد وبدل آن کشوثکه
المصریه است علق رطبه است وگفته شد علس متر خوانند بپارسی صبر زرد خوانند
علق شریف گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قائم مقام حجامت بود
خاصه کودکان وزنان وبر ریشهای بد وسعفه وقوبا نهند خون فاسد بکشند وچون
بسوزانند وخاکستر آن با سرکه بسرشند وطلا کنند بر موضعی زیاده که در چشم بود بعد
از آن که برکنده باشند دیگر نروید وعلق را بشیرازی دزن خوانند وباصفهانی
دیوجه وبلغتی دیگر زیلو ودر خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبگینه
گران هر چند آبگینه که باشد بشکند علک هر صمغی که از آن توان خاییدن آن را
علک خوانند وعلک الانباط صمغ البطم است وگفته شد وطبیعت آن گرم وخشک بود در
آخر درجه دوم وگویند تر است وبهترین آن سپید بود که بزردی زند ودر طبیعت
نزدیک بود بمصطکی وعلک رومی مصطکی است وگفته شود وصمغ البطم در کوست

رویانیدن در ریشها مانند راتیج بود ودر مرهمها بدل وی کنند واسحاق گوید مضر بود
بعصب ومصلح وی عسل بود وعلک الیاس قلقونیا خوانند وآن نوعی از راتیج است وگفته شد
علقم گویند قثاء الحمار است وصاحب منهاج گوید حنظل است وهرچه تلخ بود آن را
علقم خوانند عمرد کرفس است وگفته شود عملیج نوعی از خربزه است که گوشت وی
سرخ بود وسبز بود وهمچنان با تخم می خورند وآن را خربزه زمستانی خوانند وصفت وی
گفته شد عمار زند است وگفته شد عنب بپارسی انگور گویند وسپید وی نیکو
تر از سیاه بود ونیکوترین آن رازقی ومثقالی بود وصاحب منهاج گوید آنچه دو
روزه باشد که چیده باشند بهتر از آن بود که در روز چیده باشند پوست انگور
سرد وخشک بود در دوم وانگور غذای نیکو دهد وقوت بدن بدهد وآنچه رسیده بود
وی کمتر بود وانگور بسیار غذای عصری وی بود وزود فربهی آورد وخونی نیک از وی
متولد شود وانگور مضر بود بمثانه وتشنگی آورد ومضر بود بجگر وسپرز که غلیظ بود
ودفع تشنگی وی بانار مز کنند عنب الثعلب را پیا خوانند ودر ری وملثان سگ گویند و
بپارسی روباه تریک خوانند وسگ انگور نیز خوانند وبلغتی دیگر طولیدون وروبا
نیز گویند وبهترین آن زرد تازه بود وطبیعت آن سرد بود در اول وگویند در دوم
وگویند گرم وتر بود وورمهای گرم را در آخر ضماد کردن نافع بود وبا اسفیداج
وروغن گل بر نمله وحمره طلا کردن سود دهد وآب وی غرغره کردن ورم زبان را
نافع بود ویک مثقال از پوست بیخ وی با شراب خوردن خواب آورد وچون بکوبند
وضماد کنند درد سر را نافع بود وچون عصاره وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و
چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند واستسقا وورم معده را نافع بود
واسحاق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی قند بود وخوردن وضماد کردن تشنگی بنشاند
وچون آب وی با اسفیداج بیامیزند وبر سوختگی آتش وجدری که ریش شده باشد

درد ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند باصلاح آورد و خوردن ثمر وی قطع احتلام
بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و محرور و سیان اورد و نوع هست که چهار درم از وی بشند
بود مداوای وی قی کنند بعد از آن شیر تازه و انیسون با ماء العسل و سبیه مرغ خوردن
و ادام تلخ مفید بود بدل وی گویند رطبا طابت و گویند ساداوران عناب نیکوترین
آن جای بود تازه که بود بنود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی مسیح گوید
گرم تر بود در میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول و گویند
بود جهت حده دم و خلط نیک از وی حاصل شود و چون بخورند با آب وی بیاشامند حده
و حرارت دم ساکن گرداند و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند نیکوتر بود و غذا
وی اندک بود و دیر هضم و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کمس با مویز منقی بود و برگ
گویند و ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر اکله افشانند بغایت مفید بود و اولی
آن بود که پیش از آن بدرابر مرغ غسل کنند و بدان طلا کنند و چون پوست و ساق درخت وی
بکوبند و با بجندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای پلید مالند شفا دهد و اگر بجندان با استخوان
مطحون کنند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا مالند و بر پوست
بپای البته زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از ترچون بود جهت کسی که داروی مسهل خورده
خوردن و غشیان بیاورد و عناب مضعف باه بود و مقلل منی بود و شیر را ...
گویند عنب الدب درخت کوهی است و آنرا عابش خوانند ثمر وی بمقدار کنار بود و سرخ
رنگ و اندرون وی دانهای کوچک بود چهار ... و طعم وی قابض بود ثمر وی شیرین
بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجتی و قبضی نیز و از خشکی وی سویق سازند نافع بود
جهت اسهال کهن گل وی مشابه گل حنا ... بود الا کوچکتر بود و لون آن میان سرخی
و زردی بود ثمر وی نفث الدم را نافع بود عنب الحیه ثمر ... است و آن کرمه
البیضا بود گفته شود عنبر ابن حسان گوید روث دابه بحری است و گویند چشمه

که در قعر دریا می روید و حیوانات دریایی خورند و بیشتر گویند در شکم ماهی یابند که بخورد
و می میرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار است مؤلف
گوید انچه محقق است مومیست و نیکوترین آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق
که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی گویند عنبر باید که چرب بود و سفید تر
و سست تر و سبکتر نیکوتر بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشک است در اول
پیران را نافع بود دماغ و حواس و دل را سود دارد و مقوی همه روحها بود در اعضاء رئیسه
درد معده سرد را نافع بود بادهای غلیظ که وارد شود در امعا و سده ... مند یا طلا
کنند نافع بود درد شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بخور کنند سود مند بود و
بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کردن نافع بود و اگر در روغن مرزنگوش
یا بابونه حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم بود و ریاح غلیظ سر آنرا تحلیل دهد و اگر از
وی شمامه سازند بر مثال سیبی و ببویند فالج را نافع بود و لقوه و کزاز را و چون در روغن
بان حل کنند نافع بود جهت انواع دردهای اعصاب و جدری الجمله اعضاء عصبانی بود گویند اگر
اندکی از وی در قدح شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید قوه
دل و دماغ و حواس دهد و تقویه عظیم روح را بفزاید مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر
بود باصحاب باسور مصلح وی بوئیدن کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود بمعا مصلح
وی صمغ عربی بود بدل آن دو دانگ آن مسک و دانگی زعفران و گویند بوزن آن مسک و
شش زعفران کنند عنصل اسقیل است گفته شد عندم ثمر است گفته شد عنقصر مرزنگوش
است صعتر آن در اذان الفار گفته شد عنکبوت منفعت نسج وی در باب الف در ارکاکیا
عود الصلیب گفته شد عنم عنم گویند جلنار است گفته شد عود الصلیب فاوانیا است گفته شد عوسج
نوعی از علیق است و نوعی از عوسج امغیلان خوانند در پاتابها بود و نیکوترین آن
بیابانی بود سبز ورق طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم خشک بود در سیوم

وورق وی بر نمله و حمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید عصاره ورق وی چون بیاشامند
صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حنا را بدان
بسرشند و در حمام بخود مالند جرب و حکه را زایل گرداند و ورق وی چون بخایند قلاع
زایل گرداند و چون با عصاره وی بخور کنند کرم دندان را بکشد و چون بکوبند و آن
بگیرند و هفت روز پیاپی در چشم کشند سپیدی را زایل گرداند خواه کهنه و خواه نو و هم عود خام
چون بکوبند و آب آن بگیرند و رها کنند تا خشک شود بعد از آن مقدار دانگی با سپیده
تخم مرغ یا شیر زنان حل کنند و در گوش چکانند سعال را نافع بود و دردهای چشم خاصه
سپیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر ریشهای طلا کنند نافع بود و فصلهای که در چشم
آید بواسطه قبضی که در وی هست و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه بود و بوزن آن موفل
عود البلسان [illegible] است و گفته شود عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوش بوی
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و دوار و صرع را نافع بود
و تاریکی چشم زایل کند و ربو و ضیق النفس را سود دهد چون بخور کنند نشف رطوبه از رحم
بکند و عقم را نافع بود و پادزهر زهرها بود و گزیدگی افعی و سردی معده و جگر را سودمند
بود و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعلول مصلح
وی کتیرا بود و بدل وی حب [illegible] بود عود الغالوج [illegible] سنجار است و گفته شد عود الذرقه
اصل الاذخر است و گفته شد عود الحیات کندش است و گفته شود عود بخور
و یلنجوج سرکوبند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندلی
بود که از وسط بلاد هندی آورند و بعد از آن هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی
بود و او بهر آنکه سپس در جامه رنگ نکند و بعضی از مردمان فرق میان هندی و مندلی نکنند و
یک نوع سمندوری بود و از سقاله هند خیزد و از فاضلترین بود و بعد از آن قماری و

از نوعی

آن نوعی از سقالی بود و بعد از آن قاقلی و رومی و قطعی و صینی و ازا قسمی خوانند و آن
تر و شیرین بود و مندلی مجموع وی نیکو بود و بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار
آب ستبر که قطعا سپیدی در وی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه مظلم
ازرق می نهند و نیکوترین قماری سیاه که قطعا سپیدی در وی نبود و فربه بود
و بر آتش بماند و بسیار آب بود و فی الجمله بهترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران
وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود
و آنچه بر روی آب افتد بد باشد و عود خام درختی است که می کنند و در زمین دفن میکنند تا
خشبیت از وی [illegible] زایل میشود و بعضی در وی [illegible] و عود خالص میشود و
طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود و سده بگشاید و بادها بشکند و حابس
وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل بود و
مفرح آن بود رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند یا یک درم و هم قوه
معده و جگر بدهد و شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود
[illegible] وی بمرضهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحاق بن عمران گوید چون بخور
کنند بلغم از سر فرود آورد و منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحاق
گوید خوردن وی مضر بود بسعال و مصلح وی ورق گل بود و [illegible] بود و گویند بدل اوی
در شکم [illegible] صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و دار صینی
[illegible] از هر یک دو دانگ وزن آن بود قائم مقام آن و بدل عود هندی در
[illegible] قنطوریون باریک بود عود الحیه شریف گوید نبات وی در شهر سودان
بود و مشهور بود و مانند عود سوسن بود و صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی
بیاشامند از زهر که باشد خلاص یابند خواه گرم و خواه سرد و چون از درخت
دارند هیچ مار گرد او نگردد و گویند که چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد

باره کنند و بخود شود و چون بخایند و ثفل آن در دهان افعی اندازند بمیرد عود
الریح اسمیست مشترک در شام عود الصلیب بدین اسم خوانند و اهل مصر مامیران گویند و هم
اهل مصر قشر ابنبر باریس که انرا به بربری اارغیس خوانند و عود الریح نیز گویند و صنفی
یک بجای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته شود عمن در لغت صوفست و گفته شد عیون
الدیکه جنسی از نخود که از طرف هندی آورند و مولف گوید ثمر درختیست
وانرا بپارسی چشم خروس خوانند و طبیعت آن گرم تر بود باه را قوه دهد و منی زیاده
کند بسیار چون یک درم ازوی بیاشامند عسران رعوراست و گفته شد عین الدیک
گویند و است و گویند تحقیق تخم اوست عین الهدهد اسم نباتیست یا قوتیه که معروفست
باذان الغار رومی و نزدیک ایشان مجرب بود جهة عرق النسا با دبه کشی بخورند
عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون
البقر نوعی از انگور است سیاه مست بزرگ بود و که صادق الحلاوه نبود عشام شیخ دلب
است و گفته شد در دال صفت آن عیسون مرزنگوش است و گفته شد صفت آن در آذان
الفار عیدان البطباط حوب عصی الراعی است و گفته شد عین الدیک شریف گوید چشمهای
خروس چون در خرقه بندند و بر چشم صاحب تب ربع بیاویزند ازوی زایل شود و این بخاصیت است

باب الغین غافت

بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و رومی نیز نیکو بود و آن گلیست
لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه
ترنیز بود و گل وی و شاخ وی و ورق وی همه تلخ بود بغایت مانند صبر و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است
و وی لطیف بود و در ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود و بابنه کهن بر ریشهای که دشوار
بود با صلاح آورد و درد جگر و سده آن و صلابت سپرز و قرحه امعا و تبهای مزمن و صفرا

محترقه بیرون آورد و مقدار شربت ازوی نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود
به سپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل آن تخم وزن آن افسنتین با یک وزن آن اسارون
غافت غافه ملوفت عمان نوعی است و گفته شد غار درختی بزرگست و ورق وی درازتر از
ورق بید بود و حب وی از بندق کوچکتر بود بمقدار پستی و صفت آن گفته شد و
بیونانی دافی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در
زمین سنگستان روید و بهترین آن تری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و وی را طلا کردن با شراب ریحانی نافع بود و باسوختی بر
ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب ریه العرق کردن نیکو بود و صاحب
منهاج گوید چون بر معده طرح کنند قی را حرکت دهد و درد رحم و مثانه را نافع بود و سنگ
براند و شربتی ازوی نیم مثقال بود و دو درم ازوی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون
بیاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر گزیدگی
زنبور و نحل ضماد کنند سودمند بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ نیم با شراب
ریحانی بیاشامند سنگ براند و علت جگر زایل گرداند و صاحب فلاحه گوید اگر یک
ورق ازوی بچینند و رها نکنند که بر زمین افتد و در پس گوش خود نگاه دارند چندانکه
بخورد شراب را البته مست نشود و گویند حب درخت وی چون بیاویزند در موضعی
که طفل در آن موضع خسبد در خواب نترسد دیگر نترسد و ورق وی چون بسرند
با سرکه و دندان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و بدل غار سیسنبر است بوزن آن
غاغاطی حجر الغاغاطوس است و گفته شده است غاریقون دو نوع بود نر و ماده
و بهترین آن ماده بود که بغایت سپید و املس بود و زود متفتت شود و مولف
گوید غاریقون باید که سپید و سبک و سپست بود و آنچه نر بود بد باشد و صاحب
منهاج گوید طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند گرم بود در دوم

حار فی الاولی یابس فی الثانیة محلل مقطع
للاخلاط الغلیظة مسهل لها من البلغم
والصفراء والسوداء مفتح للسدد
ملطف وقد ینفع من ... العصب
وینفع جمیع اورام المفاصل و ...
والصرع والربو والیرقان و ...
الطحال والشربة التامة منه ...

و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود و مفتح سده و ورمها را سود دهد و عرق النسا و ورم
سپرز را با سکنجبین مناسب بود و وی بخاصیت مستی فصول دماغ و اعصاب بود و شربتی
از وی از دانکی تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از سینه و قرحه شش و یرقان
و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و احیانا
رحم را بغایت نافع بود و تبهای کهن چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند
نافع بود و ضماد کردن بر گزیدگی گزندگان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس گوید
وی بخاصیت تریاق زهرها بود و گزیدگی افعی و مقوی قلب بود و مفتح و مسهل اخلاط
کدر بود و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ گرده بریزاند و درد [illegible]
که از خلطی خام بود سود دهد و چون با افسنتین بخورند دردهای اندرونی که سبب آن
سردی بود همه را نافع بود و اگر با اندکی جند بیدستر استعمال کنند قولنج ثفلی و بلغمی
و جمیع انواع ایلاوس بگشاید و گویند چون با خود دارند عقرب آنکس را نزند و استعمال
کردن وی باید که بغربالی موی بمالند تا فرود رود و نیکو بندد و آنچه سیاه بود بد باشد
و کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد قی باب گرم و شیر
تازه کنند و مجموع مداوای که در کندش گفته شود و بدل آن در مسهل بلغم و سودا وزن
آن تربد و دو دانگ آن افتیمون و ده یک آن غاریقون سپید بود و جالینوس گوید بدل
آن نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر بود و وزن آن
تربد سپید مجوف غالالوطا ماقلی قسطی است و گفته شد غالیه شیخ الرئیس گوید
اورام صلب را نرم گرداند و اگر در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش
دردمند بچکانند درد زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن
کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست گردد بغایت و بوییدن وی مفرح
دل بود و وی جهة درد رحم سرد بخود برگرفتن عظیم نافع بود و ورمهای بلغمی صلب

رابگدازاند

181

رابگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و بانگ دراند و آبستنی را یاری دهد
غاسول اشنان است و گفته شد غبیرا بپارسی سنجد خوانند نیکوترین آن فربه
گوشت مند بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول خشک بود در آخر دوم یا در اول
سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن گرداند و مجموع سیلان
را باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان شغل کنند مستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع
بود و بول ببندد و شیخ صفراوی را نافع بود و صداع را موافق بود اطفال را چون با شیر [illegible]
دهند از بهر آنک تعدیل در طبیعت انسان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و هضم مصلح وی فانید
بود گمی گویند گوز شیخ عنبر را قوتی عظیم بود در شهوت زنان برانگیختن غبار الرحا بپارسی
گرد آسیاب خوانند مجفف بود چون بر ریشهای طلا کنند منع فضلات کند که در جسم رود
غباره عنب الذب است گفته شد غراء الجلود بپارسی سریشم خوانند طبیعت آن گرم و خشک
است در اول چون بسوزانند و بشویند قائم مقام توتیا بود و اگر با خون سر و برفتن ضماد
کنند نافع بود بر سعفه طلا کردن سود مند بود سوختگی آتش را نافع بود و سریشم پوست
گاو و گاومیش چون با سرکه برقوبا طلا کنند و شرب ریش شده بغایت سود دارد غراء
السمک بپارسی سریشم ماهی خوانند و آن مانند پهی است که در شکم ماهی دریایی باشد
و طبیعت آن خشک بود در وی [illegible] بود نیکوترین آن بود که سپید بود و در وی
اندک خشونت بود بولس گوید موافق بود در ادویه برص و در سقاقلوس و ورمها
کنند جهه سواد و جرب متقرح و در لون بشره استعمال کردن نافع بود و اگر در
خایه کنند نفث دم را نافع بود اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان و ادویه
فتق بدان سرشند و ضماد کنند بغایت نافع بود شریف گوید سریشم ماهی چون بر [illegible]
که سفید گشته بود طلا کنند نافع بود غرب درختیست که آنرا اسپیدار و زبک خوانند و
آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوره بود و تا زخمی برساق وی نرسد که بشکافد

کرد آن صمغ از وی بیرون نیاید و او را هیچ ثمری که شاید خوردن نبود طبیعت وی سرد و خشک بود و در بهروی ورق وی و قشر وی و عصارهٔ وی همه قابض و مجفف بود و بیر لدغ
خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ناسور ضماد کنند قلع کند پوست بیخ وی در خضاب
موی مستعمل کنند و بعوراسن گویند عصارهٔ ورق وی و پوست ثمر وی سحق کرده با روغن
گل در پوست انار بریزند و در گوش بچکانند نافع بود و این ماسویه ورق غرب چون سائیده
شود و ... دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی نیکو رسم ... ماده بود
که از گوش روانه بود و ... راسود ... غرقد نوعی از عوسج است گفته شد غرز
آسم نوعی از عصی الراعی کوچک است که معروف بود ... گفته شد ... ز ... گفته شد
غریب نوعی از انگور سیاه است غرال بپارسی ... معروف گوشت وی در
تمام گفته اند ... وی چون با سرکه بپزند و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازند غسل طیبا
است گفته شد غسا بلیح است گفته شد در باب باب علیحی فود ... براست گفته شد
علق علقه خوانند مولف گوید آن گیاهیست که بکبر ماند برگ و ساق وی گرد باشد
در صحرا شیراز بسیار بود و از جمله ... معتبر بود و شیر بسیار دارد ... شمشیر و کارد
که بشیر وی بر ... گند علیحی ... شکطر اشیع است گفته شود علوفر
اصل سوسن است و معنی آن ... اصول الحلوه بود غملول تملول است و آن ...
بود و گفته شود غمام اسفیح ... گفته شد غنقیلی ... شلجم است
گفته شد غوشنه و غوشه نوعی از گیاه است و فطر است صاحب جامع گوید
در زمین بیت المقدس بسیار بود و انجا بکرشه خوانند چون خشک بود
خامه شوند و در جوصات خورند طبیعت آن سرد و تر بود در درجهٔ اول چنان
سرد نبود که گاه ... خلط بد که از گاه حاصل شود از وی حاصل نشود غول
ضفدع است گفته شد غیم غمام است گفته شد و بالله التوفیق

باب الفاء

باب الفاء فاشرا

اسم ست بهانی هزارجشان و هزار فشان نیز گویند و بیونانی ابنا لس لوقا و معنی آن کرمة
البیضا بود و معنی هزار جشان هزار کر بود و به بربری ارحالون گویند و بپارسی کرم
دشتی خوانند و بشیرازی ... خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک
نمی شود و فاشرا اسپین نوعی از وی است و نبات وی بر سر درختی که نزدیک وی بود
پیچیده شود و خوشهٔ وی قریب ده دانه داشته باشد در اول سبز بود و در آخر سرخ
شود مانند عنب الثعلب و کلوی لاجوردی بود و بشیرازی انزا سیاه دارو خوانند و
منفعت آن نزدیک است بفاشرا الیکن ضعیف تر از وی بود و فاشرا ملنطی دیگر روایتا
و حانوالشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فارستیق بود و بیخ وی کرم و خشک بود در
سیوم و حدّة و حراقه داشته باشد جلای تمام بدهد و ملطف بود و سر رحجت
شده بگدازاند چون سائیده با حرا از بیرون ضماد کنند و چوب و مر علتی که در تمام
بدن بود و شغاد بدو ثمر وی گویند دباغان مستعمل کنند جهت حلقی شعر و بیخ وی چون
با کرسنه و حلبه بدن را بدان بشویند پاک گرداند و صافی و از کلف زایل کند و بالبیل
قلع کرداند و اثر سیاهی که از رشیل بنده بود ببرد و چون با شراب برد احسن
ضماد کنند نافع بود و همه ورمهای گرم را تحلیل دهد و دملها را بگشاید و اگر با روغن
بپزند تا چون موم گردد نافع بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و حصف و بادها ان و
اگر با شراب ضماد کنند ورم را سرد گرداند و ورمهای گرم را بگشاید و سکسلی
استخوان را نافع بود و اگر هر روز مقدار یک درم سائیده مرصع و فالج و سدر را
نافع بود و چون دو درم سائیده گردند ... را نافع بود و مجموع گرند کان و بیخ
وی چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود
که نبات وی بروید چون بخورند بحته بول و شکم براند و بلغم بیرون آورد و چون

با عسل لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود بیاشامند تخلیط
در عمل پید انکند و با صبر بر ورم سبز ضماد کردن نافع بود و اگر زنان در طبیخ آن نشستند بچه بیرون
آورد و زخم را پاک گرداند و نزوی بر هر ب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصاره
نبات وی چون بیاشامند سکر آورد و بانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل الوان
دردح و نیم وزن آن پیباسه بود فاشرسبین بپارسی شبتبندان گویند و بیونانی
ابنالس بالیا و معنی ان کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود و سوطانیه و برگی میمون
دسترازی سیاه مدار و خوانند و ورق وی بیش تر از لبلاب بود اما مانند لبلاب بچیده
شود بر درخت و ان نوعی از فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن بیرون
سیاه بود و اندرون زردی مایل بود و وی گرم بود با عتدال و در فعل مانند فاشرا بود لیکن
ضعیف تر از وی بود اندکی و اول که نبات وی بروید برند و بخورند بول و حیض براند
و محلل ورم سبز بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرشمس بسرهای دافع شصت علت بود
فاحسه چند بهتر است و گفته شد فانید بهترین آن بود که از قند سپید سازند
و وی غلیظ تر از شکر بود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول گویند ۹ ادرت وی در سیوم
بود و الجه سنجری بود گرم و خشک بود در دوم سودمند بود جهه سرفه و شکم نرم دارد و
خونی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید که این فانید که مسعوف
ان گفته شد شیرازی کعب الغزال خوانند و باید که قطعا در آن آرد نبود و فانیدهای
که این زمان مستعمل میکنند مجموع ی آرد بود پس اولی آن بود که در هر ترکیبی که فانید
بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که آرد در آن نبود فالس یونانی با قلا است و
گفته شد فالس النقط با قلا قبطی و ان جامسیه بود و گفته شد فاغیه صاحب منهاج
گوید گل حنا است و هر نوری که خوشبوی بود انرا فاغیه خوانند و ان معتدل بود
در گرمی و سردی و بعضی گوید گل حنا چون در میان جامه صوف نهند و در [illegible] خوشبوی

کنند و رها نکند که سوس از ابتباه کند و بخورد فاقیرا بردی است گفته شد فاغنه بیخ بلور
هندی است و از اقل خوانند مسعت آن گفته شود فالاقس اسطلسوس نوعی از دو قو کبیر است
فالاقس حمر و نیون نوعی از بیخ دو فراه کوچک است و گفته شد فالاقس از افلیول بیونانی درخت
جاوشیر است گفته شد فاعره بپارسی فاوره گویند و شیرازی کباده سکافه گویند از سنالا
هند جمد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روی قبضی بود و تحلیل مصلح
معده بود و جگر سرد را سود دارد و بدی هضم که از سردی بود نافع فاغوس شیطرج
هندی بود گفته شد فاریسطارینولاعی الحمام است گفته شد فالرعوس بلاوح خوانند و ان التلق
است و مرغی مشهور بود در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی چون باخود دارد
عشق را زایل کند صاحب منهاج گوید نیمه وی خصائی نیکو بود فاخته گوشت وی گرم
و خشک بود فالج را نافع بود معربود [illegible] دماغ سهر آورد سرکه و کشنیز حر روی کم کند و مجهول
گویند سرگین وی نیکو دکیند بد که شب [illegible] گیرد به شود فالحیقس سوبالی رتیلا بود و از
بهر آنکه گزیدگی وی را نافع بود فالبحطس و فالالحتون ولو فاقینس هم گویند
و آن نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیده بود مانند تخم عدس کوچکتر
وی باریک کوچک و اول که از زمین بر کنند زرد بود پس سفید شود و در تلهها خاک [illegible]
ورق و تخم وی و گل وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع بود
محلل معس بود [illegible] وی لطف و مجفف بود از بن سبب نافع معس بود فاط صاحب
منهاج و صاحب جامع گویند دوائی زرد کیست که دفع مجموع زهرها کند و گزیدگیها چون
باب سرد بیاشامند دردها سخت ساکن کند و مولف گوید ظن من آنست که جدوار است
که از طرف خطایی آورند فادج مولف گوید سنگی است زرد که سپیدی زند و
سبز گاه و هر رنگ دیگر روی ظاهر بود و آن از اقصی هندوستان آورند و از قعر چین
نیز و نیکوترین آن چینی بود و شرب ازوی کسی را که زهر داده باشند دوا رده جو

بود با آب سرد و این سنگ در آتش نسوزد چون بار رد خونه بسایند بر سنگ مانند بسته نماید
و باد زهر زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی فاذ بود که گفته شد فاوانیا
فاونیا نیز گویند و کهیانا و عود الصلیب است و نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند
ورق جوز است و بیخ وی سبزتر بود و سپید مانند انگشتی در طعم وی عفصی بود و آنچه ماده بود
کثیر الشعب بود بیخ وی مانند بلوط بود و هفت تا هشت عدد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند معتدل است و در قراره دوی تحمیص و قبضی با تحلیل بود منضج و ملطف بود آثار ریشهها از
بشره ببرد چون بر طفلان او بزند مادام که بر نشان بود صرع رحمت نبود و آنچه ماده بود
بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار
بود مانند خون و بشکل نار دانه بود در میان آن حبی بود سیاه رنگ چون از این حب سرخ
یا زده حب بشراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم کند از رحم اگر بخورند نافع
بود جهت درد معده و لدغ که عارض شود در آن چون کودکان بخورند در ابتداء سنگ
مثانه را نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی یا زده حب با شراب بیاشامند احساق
رحم که از درد رحم بود و کابوس را نافع بود و بعضی گویند چون با هنی باره کنند حاجت
که از وی آید باطل شود و تو بسر صرع و سقطه و صرع را نافع بود و اسحق گوید عود الصلیب
مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن رقت بود و بدیغورس پوست
انار با ورق آن و مورد سمور و سرق الولان با هم جمع کند بدل فاوانیا بود فار بپارسی
موش خرما اند چون وی قطع تا لیل کند چون بشکافند و بر جای زخم نهند یا بر گزند کژدم
عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر گزیدگی عقرب نهند نافع بود و چون بریان
کنند و بکودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند
و کسی را دهند که عسر البول داشته بود در آن نشیند سود دهد خوردن گوشت وی بیماری
آورد و غثیان و مفسد معده بود چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود

بیرون آورد و منفعت سرگین وی در فوه الفار گفته شد و منفعت بول وی در باب را در راس
الفار گفته شد فارة المسک پیش موش است و گفته شد فادزهر هر دوائی که حافظ
روح بود و دفع ضرر سم بکند از فادزهر خوانند و آنچه مخصوص است حجر التیس
و حجر الحیه و گفته شد فجل بپارسی ترب خوانند و بشیرازی تربزه تخم وی اقوی بود و بعد
از آن پوست وی بعد از آن ورق پس گوشت آن و نیکوترین آن بستانی بود تازه بود
و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس
گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی برداء الثعلب و داء الحیه برویاند چون با آرد
شیلم طلا کنند با عسل ریشهای بد را زایل گرداند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو بود
و سخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و
غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه
قرار گیرد چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و با سایر قی آورد و آب
وی استسقا را نافع بود و چون در چشم کشند جلا دهد و گویند ورق وی جلای چشم
بدهد و شیر زیاده گرداند چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه
بود و آب وی چون با شراب بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و مار شاخ دار اگر
آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر وی را خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرسد
و چون با سکنجبین بپزند و بدان قی کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و محلل
در همه حالی قوی بود و ارستالی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و
چشم و سر و حنک و معده و مفسد طعام بود و علتهای نسا را بد بود و شپش بسیار پیدا
کند در بدن و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه را برانگیزد
و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزیدگی جانوران را نافع بود و تخم وی در دفع سمهای
گزیدگی جانوران بمنزله تریاق بود و بر برص و بهق که بر روی پیدا شود طلا کردن با سرکه

نافع بود و ادمان اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید و گویند فجل گویند
بی ورق و آب وی بگیرند و بناشتاه هم بیاشامند سنگ بزرگ خورد که در مثانه بود
بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و مجربست و طبری گوید آب ورق وی یرقان را زایل
گرداند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد و اگر تخم وی با کندش
بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل گرداند و شریف گوید سر وی
بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد
زایل کند و ابن زهر در خواص آورده است که آب وی بگیرند و با روغن گل یک دو جوش
بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل گرداند و این مجربست و اگر
اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم در آن نهند تا پخته گردد بعد از آن بیرون
آورند و اندکی سرد کنند و بخورد سه روز پیاپی سنگ بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی
نفخ بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی باسانی آورد فرسون افرسون و
فرفیون نیز گویند و ناکوب خوانند و باید که چون فرفیون از درخت بگیرند دهان
بربندند تا غبار آن بدندان نرسد که جمله دندانها بریزاند و چون بگیرند باید که باقلا
مقشر در میان وی ریزند تا قوه وی نگاه دارد مدتی و آنچه تازه بود زرد بود و در روده درست
بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن بود و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوه آن بعد از
سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی
زرد بود که رایحه وی در غایت حدت و [illegible] بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
و گویند خشکی وی در سیوم بود و وی را قوه ملطف و محرق بود بغایت عرق النسا را نافع بود
چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند و چون بر گزیدگی جانوران و سگ دیوانه طلا
کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از مفاصل و
اعصاب پاک گرداند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین بود و گرم مزاج را

بود و کی

بد بود و کسی که خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود با نشین و
چون بروغن گل چرب کنند حدت وی شکسته گردد و مصلح وی رب السوس و کثیرا و صمغ
اضافه وی کنند اگر خواهند که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی بغایه
رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقط بکند از اسقاط جنین و
چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل
بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع آب
نزول بکند و سه درم از وی کشنده بود در سه روز ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن
وی کرب سخت و لهیبی عظیم پیدا شود و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
بافراط آورد و مداوای وی مانند مداوای کسی بود که قرون السنبل خورده باشد مثل دوغ
و آب انار مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل وی بوزن آن مازریون
بود و گویند صمغ مازریون است و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و دو دانگ
آن جندبیدستر بود و گویند بوزن آن جندبیدستر بود و گویند بوزن آن جندبیدستر
و نیم وزن آن مازریون است فراسیون فراسیون گویند و حشیشة الکلب خوانند
و صوف الارض نیز گویند و شربت و انجیده و آن کراث جبلی است و در پارسی گندنا
کوهی خوانند و نیکوترین آن سرخ رومی بود تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک
بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک گرداند و حیض براند
و عصاره وی سعوط کردن یرقان را بغایت نافع بود و در گوش چکانیدن درد گوش
کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوه دهد خوردن و کحل کردن و با نمک بر گزیدگی سگ
دیوانه ضماد کردن سود دهد و کلوی چون خشک بود با آب پزند ماء وی و چون تر
بود بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند قرحه شش را شفا دهد و ربو و سرفه و اگر
با ایرسا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک گرداند و زنان چون بیاشامند

حیص براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را سودمند بود و چون ضماد
کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکین را پاک گرداند و داخس و گوشت خورنده قلع
کند و درد پهلوها ساکن کند و عصاره ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند
همین عمل کند و عصاره وی در داروهای چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب که
زایل گرداند و چون با آب انار ترش حل کنند و بلک چشم بار کنند و طلا کنند و در کحلها
کردن جهت آثار ریشها و سپیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود و در شیافها
حل کنند جهت غشاوه عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند و اگر تخم مثقالی یک درم
در طبیخ زوفا بگدازند و روغن بادام شیرین و بیاشامند شش سینه را پاک گرداند
از رطوبات لزج و قرحه که بسل [illegible] بکمال صحت آورد و اگر نیم درم در آب
بنفشه یا در جلاب بیاشامند سرفه تر و ریش سینه را زایل گرداند و رطوبتهای
بیرون آورد و چون عصاره وی با قدری آب بگدازانند و با قدری عسل بیامیزند
و بر جراحتهای متعفن پلید ضماد کنند پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر
دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود بی درد و اذیت بگشاید
و در اسپیوش مجمع بادهای غلیظ را نافع بود چو خوردن و ضماد کردن و چون ضماد کنند
بر سینه ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود وجعی
که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند و زیت و یا آب تنها و
تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از ابر
البول ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود با کرده پیه بکوبند و
بر ورمها نهند بگدازاند و همچنین همه جراحتها و چون ورق وی بعسل بپزند بکو
ترین و سودمندترین معالجه سرفه تر بود و ضیق النفس و اگر آب بحاله بگیرند و
حسوی سازند و در بجای پنج درم ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و بیاشامند نافع

بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفث و باید که شش روز ساپی استعمال کنند که عجیب
مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و وجع انرا بغایه نافع
بود و اسحاق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا بحدی که خون بعوض بول از وی
روانه شود و تخم را زیانه دفع مضرة وی میکند چون با وی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد
از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب
بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن لبان و گویند بدل آن افسنتین
و افتیمون است و گویند بدل آن بوزن آن [illegible] است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
نیم درم بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند فرنجمشک اهم فرنجمشک خوانند و
گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و مره صفرا بد و تخم وی چون بیاشامند مخفف بود
و وی معتدل تر از مهر بکوشش و سیسنبر بود و منفعت وی در باب الف گفته شد و بادرنجبویه
انرا بالنکوی کنده خوانند و بدل آن گویند فرنعل است و گویند فرنعل را در نبوه بوزن
آن و گویند یا در نبوه بوزن آن فرصاد توت است و گفته شد ففسن بقلة الحمقاء است
و گفته شد فرفر و فومه نفسح است و گفته شد فربقه حلبة است و گفته شد فرسلون
طلق و گفته شد فرفت شاهسرح است و گفته شد فرنجر و فرمح بقلة الحمقا است و گویند
فراخ الحمام بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارت و رطوبه فضلی بود و غلیظی و از سوء
گویند گرمتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود
و در طونه و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی
کثیر الفضول بود و سریع العفونة تا بحدی که بهر اوردو مصلح وی سرکه و کشنیز بود و
مخ و رمزاج اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار با نمک خورد و ملاوی گوید گوشت
وی گرم و خشک بود و به وی حرارت ظاهر بود و موافق مخ و لیکن نشود الا سهل
از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبت و نمک بپزند و

مرق وی نافع بود سردمزاج را و کسی که شکم وی قبضی داشته بود و درد پشت که سبب
آن خلطی غلیظ بود مزمن و کرده را فربه کند و باه را زیاده گرداند اما مضر بود بحنجره و
دماغ خاصه برسام کرده و اولی آن بود که بر سر وی حبری بپاشانند که منع صعود بخار کند
از سر و خود اب وی چون پیه بسیار در آن بود موافق کرده بود و باه را زیاده کند
و شریف گوید ادمان اکل بریان کرده وی خون را بسوزاند و باشد که بجذام
کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و هم گوید کبوتر بچه در دیگ
اندازند و روغن کنجد بر سر آن کنند چند آنکه انرا بپوشاند و نمک و توابل هیچ در آن
نکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته بخورد بزمان حصات او بکار
عرشانه از وی زایل شود فرو بپارسی پوستین گویند و صفت یک در باب جود
در صفت حیوان وی گفته شد فسوه الضبع معمل است و گفته شود فستق بپارسی
پسته گویند گرمتر از گردکان و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم بود
و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تر است در سیوم
منفعت وی انست که سده جگر بگشاید و منع غثیان بدهد و قوة معده و فم آن بدهد
و شکم نرآنده به بندد و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را زیاده گرداند و سرفه
بلغمی را نافع بود و گزیدگی عقرب را نافع بود و غذا اندک دهد و شری آورده مصلح آن
زردالوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی انست که بوی دهان خوش کند
و مغص را زایل گرداند و گویند پوست بیرون وی سبز چون در آب خیسانند و بیاشامند
تشنگی بنشاند و قی باز دارد و شکم به بندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که در
وی هست و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن
آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز حبة الخضرا بود که بشیرازی مغز بن خوانند فستق البادیه

187

حب البان است گفته شد فسیاغ بلغت یونانی و اندلس ربو که گویند صاحب جامع
ان گفته منفعت در فاشرا و فاشرسین صاحب منهاج گوید که نباتیست که بر شاخهاء
انگور پیچیده شود مفسد بود و مولف گوید بشیرازی انرا سرم گویند فصفصه بپارسی
اسبست است چون مصعصه و رطبه گویند تخم وی منی و غیر سم اند رازی گوید چون وی را
ببرند و بکوبند همچون مرهم شود ضماد کنند بر دست که رعشه داشته باشد هر روز دو
نوبت زایل کند دعامی گوید دواب را فربه کند و تران شکم براند و خشک آن شکم
ببندد و سرفه و خشونت و سینه را نافع بود فصا عجم الزبیب است گفته شد فصه
ابن ماسویه گوید نخاله وی سرد و خشک بود باعتدال و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس گوید نخاله وی با ادویه سامیرند خفقان را نافع
بود و مطبوخ وی لرحم را سود دارد و جرب و حکه زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار خوراک
از وی دانگی بود معلومی مانند یاقوت بود لیکن ضعیف تر از یاقوت بود گویند شراب
از تره خوردن مستی بود و دستمه چون بوی گوگرد بوی رسد سیاه گردد و
بنمک بشویند سفید شود نخاله وی با زیت بر بواسیر طلا کنند نافع بود مضر بود بمثانه
مصلح وی عسل بود فطر سماروغ گویند و آن انواع است یک نوع فتع و یک نوع
قوسه خوانند و فتع را بپارسی مکل خوانند و یک نوع معمل است همه انواع را
کماه خوانند و بدترین همه فطر بود و یک نوع صحرایی بود و یک نوع در شیب سرگین روید و
نوع در شیب خم شراب روید انچه سرخ بود زهر بود و انچه سفید بود بازرهم انچه
در شیب خم شراب روید پوست وی باز کنند و خشک کنند هر که اجند سرانگشتی بدهند
بیهوش گردد پوست وی زهر بود و گویند هر که بناباکی سماروغ خورد نسل وی منقطع
گردد خلط غلیظ بدارد و متولد شود خشک کرده وی را اندکی کمتر بود طبیعت فطر سرد بود و تر
در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد و گاه باشد که بکشد اگر نکنند میضه

و عسر البول احداث کند اگر بسیار خورده باشد وی وشواو مصم شود و نوع کننده غشی
و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که بکشد و آن در موضعهای عفن یا در موضعی که
مقام کریدکان بود یا در شیب درخت زیتون روید مصلح آن انست که مسلوق کرده
با کشنیز تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرة وی بکند و شراب سیب بر سر آن بخورند
و معالجه کسی که کشنده وی خورده باشد مقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج فطراسالیون
تخم کرفس است که در کوه است و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و قوه وی زیاده بود از بستانی و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس
گوید بدل آن دو وزن افسنتین بود فعلاسوس فعلامینوس گفته شد تخم بخور مریم
است گفته شد فعولیون حسا است گفته شد فقع نوعی از کما است پارسی سکل خوانند
و آن در کنار چاهها و در اندرون و کنار آبها روید آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن
سرد و تر بود و غلیظ فقد سحکست است گفته شد فقاح الاذخر نوری و زهر که بود
آنرا فقاح خوانند و بهترین آن خوشبوی بود طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود
در آخر دوم حیض براند و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و نفث دم را نافع بود و ورم
سرد که در جگر بود و معده را سود دارد و اگر ادمان کنند در بوییدن وی سر را گران
کند خواب آورد و اسحق گوید متقلل منی و خون است و مصلح وی بارر داست و بدل
وی قصب الذریره فقاح السورنجان فقاح سورنجان اصابع هرمس است گفته شد فقاح
الکرم بپارسی ول خوانند و آن شکوفه انگور بود طبیعت آن سرد بود فقاح الملح زهر الملح
است گفته شد فعلامینون فعلاسوس است گفته شد فعلامینون اخر مریم
الحدی است گفته شد فلنجه افلنجه خوانند و آن تخم است مانند حظ الشکی بغایه سرخ بود
و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند بوی سیب کند طبیعت آن گرم و خشک بود و
آن در عطریات مستعمل کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سر بود بگشاید و

دماغ بد بود و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت بر کردکی [illegible]
طلا کنند نافع بود فل صاحب منهاج گوید فاغیه است و آن بیخ نیلوفر هندی
بود و قوة وی مانند قوة بروح بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع
بود و اسحاق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و
مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول اسحاق بن عمران
که فل تخم هندی بود بمقدار فستق و لون قشر وی بلون فندق بود و مغز وی چون
بود مانند جلغوزه زردی که بسپیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
استرخای عصب را سودمند بود و بواسیر را فلفلمویه اصل الفلفل است بپارسی بیخ
درخت فلفل گویند و آن چوبی و تی بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و خاصیت وی است که دردهای سرد و تشنج امتلایی و قولنج و بادهای
سرد را سودمند بود و برورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید لون
را نیکو گرداند و مره سودا بیرون آورد و در رفق به خانک ادویه مسهله بیرون آورد و
باه را زیاده گرداند چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا ماننا مند ورم سبز را
تحلیل دهد و چون با موبر بخایند و بدان غرغره کنند تا موبرج بلغم را قلع کند و بدل
آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نانخواه مشک و دو دانگ آن سورنجان
و نیم وزن آن مغز خسکدانه فلفل بعض درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس
گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود و از بهر اینست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت
دار فلفل گفته شد و هم گوید چون ثمر فلفل نارسیده بود فلفل سپید بود و چون رسیده
گردد سیاه شود و مولف گوید چندانکه تفحص کردم از بازرگانان و اهل صیدنه
که از طرف هند آمده اند و این سهو است دار فلفل درختی دیگر درخت فلفل است
و اکثر در بنگاله می باشد و آنکه میگویند فلفل سپید هم از درخت فلفل سیاه است این

این نیز خلاف نیست بهترین وی سبک بود و گرمی ضعیفتر از سیاه بود مؤلف گوید فلفل سفید
بزرگتر از سیاه بود لون وی زرد بود مایل بسفیدی از نخودی کوچکتر بود مدور املس طبیعت آن
گرم بود در سیوم خشک بود در چهارم در کحلها کنند جلای تمام دهد و هضم طعام کند
اشتها پاورد و ورم سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند طبیعت را
نرم دارد بسیار در تریاقات مستعمل کنند بلغم و سودا را نافع بود و پاک گرداند مقدار خورد
از وی تا نیم مثقال بود و وی حیض براند مجفف منی بود و مضر رحمین مضر بود بگرده
مصلح وی عسل بود این اسود که مدد وی زنجبیل بود فلفل الماء سودانی با باریکی اسود
خوانند وی گرم تر از سفید بود طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم در وی جلاء
و تحلیلی و جلایی بود بلغم لزج را دفع کند مسخن اعصاب بود و مسکن آن باردبیامرند
محلل خیار بر بود چون با بطون پا مرند بهق را زایل کرداند و غذای غلیظ را لطیف
کند و بول براند اگر بعد از مجامعت زن بخود برگیرد آبستن نشود و وی جهه باریکی چشم
و آب زهن آن نافع بود و سردمراج را نیکو بود و مسخن معده و جگر بود و همه اعضا
مسخن بود اگر سحق کنند و با پاره نمک سا بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کند بعد از آنکه تنک
مالیده باشند موی برویاند چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند
فالج را نافع بود و اعضایی که سردی بروی غالب بود چون با دویه سا بیامیزند که در وی
قبض بود سلس بول که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید
بود بدل وی نیم وزن فلفل سفید بود فلفل الماء روانه بود و دریا باری گویند و آن
نباتیست که در آبهای ایستاده روید و ابها که آهسته روانه بود ترکان ویرا
فرعینی خوانند و گویند چون گرگ برا بخورد بمیرد بغایت اترا دوست دارد و
ساق وی گره داشته باشد رازی گوید تنک گره بود و ورق وی مانند ورق پید بود بزرگتر
و سفید و در طعم فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمر وی کوچک بود رسته بر شاخها

کوچک

189

کوجک که از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم نعناع ونی بود
و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی بر ورمهای بلغمی و ورمهای مزمن تحلیل دهد و
سیاهی که در زیر چشم بود زایل کرداند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن
سود دهد و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت ندارد و مؤلف گوید آن زنجبیل الکلاب است
و گفته شد فلفل السودان حبیست مانند حلبان و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سودان آورند
درد دندان را نافع بود و جنبیدن آن فلفل الصقالبه بزر فنجنکشت است و گفته شد فلفل
القرود حب الکتم است و گفته شود صنف آن در کتم فلفل الخواص ماهودانه است و گفته شود
فلیفله اسم بزر بوه است که آن ثمر عود بود و گفته شود و در اندلس نانخواه را
بدین اسم خوانند و بعضی تخم بخنکشت را بدین اسم خوانند فلفلمون حبی جبلی بود و بابی
بودنه کوهی خوانند و آن هم نوعی از بودنه است و هم شکل بودنه بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود و نیکوترین آن صمغی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود بلم
معده و مصلح آن بودنه صحرایی بود فلنجمشک فرنجمشک است و گفته شد فنجنکشت
دو خمسه اوراق بود و خمسه اصابع گویند و گفته شد فنا عنب الثعلب است و گفته شد فنک
فروی گرمتر از سنجاب بود و سردتر از سمور رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل
بوند در حرارت فوم حنطه است و گفته شد فو نمل عملول و تملول گویند و گفته شد
فول باقلا گویند و ان نوعی باقلا است و گفته شد فولیون جعده است و گفته شد
فوشنه بوشنه گویند و ان نوعی از قطرات است و گفته شد فو بحیث که ورق
نبات آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق
وی یک گز بود و زیاده و املس بود و لون وی مایل بسرخی بود و سر اعلای وی مانند
خنصر بود و در اصل وی عطری بود و گویند قوه وی مانند سنبل بود و در بسیار جهر
نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم

فنطافلون فنجنکشت است و بعضی سر گویند و گفته شد

نافع بود و انواع حیمص براند حسک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را نافع بود و مقدار خورد
از وی سه مثقال بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی هم رازیانه بود و جالینوس گوید که آ
در طعم و قوه مانند وی بود الا لطیف تر از وی بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه
بود و گویند بدل آن فلفل سیاه است فوفل ثمر است که در قوه مانند صندل سرخ
بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی مبرد بود بقوه و یابس و قابض بود و بر
ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضای مسترخی را محکم گرداند و بوی دهان خوش
کند و قوه دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و وارث دهان باز دارد و قوه دندان
بدهد و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و ربع وزن آن بزر البنج بود و گویند بوزن
آن صندل سرخ و هم وزن آن کشنیز بود فودنج جبلی و فودنج نیز گویند و آن سه نوع
بود جبلی و بری و نهری و مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع را حاشا خوانند و گفته شد
و یک نوع فلفلمون و هم گفته شد و بری هم دو نوع بود یک نوع را اسقطرا شیع خوانند و
گفته شود و یک نوع دیگر بود نه صحرایی خوانند و آن مطلق بود نه بود و نهری یک نوع بیش
نبود و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق آن کوچک بود طبیعت
آن گرم و خشک در سیوم ملطف نعاسه قوة بود و عرق براند و براند سیاهی که در بدن
بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون بشراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام بمالند
جرب و حکه را زایل گرداند و جذام را نافع بود و ریش دهن و فواق را زایل گرداند و
با عسل و نمک بیاشامند فضول که در معده بود بیرون آورد و چون بیاشامند
حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق
کنند جهت استرخای لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم ساکن گرداند
و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و دو دانگ بود بجلاب
و وی گزیدگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع

بود و عصاره وی با مطبوخ چون بکوبند و بر بندد و بیاشامند بچه بکشد و اسحاق گوید
مضر بود بامعا و مصلح آن کثیرا بود و بدل وی بیک وزن و نیم فودنج نهری بود فودنج
نهری قوه شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین بود نه حوبی سبز بود
بود نه بپارسی اقوی بود از مجموع بود نها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند
و بعد از آن ماء الجبن بیاشامند چند روز بسایی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ
وی انتصاب نفس را نافع بود و چون با سرکه نزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد
نافع بود و غشی از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی نافض را نافع بود
و روغن وی تمریخ کردن همین عمل کند و خوردن وی و ضماد کردن وی گزیدگی جانو ران
را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند دفع سموم قتاله بکند خاصه که شل را خورده
بود و از دخان و ورق وی گزندگان بگریزند و خاییدن وی بوی سیر را زایل کند و
مقدار شربتی از وی یک درم بود و چون با شراب بر بندد و بر صاحب جذام ضماد
کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر گردی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا
بود و گویند بدل آن نعناع است فوه معروف بود فوه الصباغین و بپارسی
روناس خوانند و آن بیخ سرخ است و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و بالیده
بود که از ارمن آورند و آن معروف بود بدربندی و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند در وی بعضی سردی بود و جلایی باعتدال دهد و بر بهق سپید و قوبا با سرکه
طلا کردن نافع بود و بدن را از هر اثری که بود پاک گرداند و یک درم تا دو درم
جهة سقطه و ضربه نافع بود و چون با قدحی شراب بیاشامند و بر وی چون با سکنجبین
بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند با ورم سپرز
بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزیدگی جانوران را سود دهد و بیخ وی
چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیندازد و جگر و سپرز پاک گرداند و سده

ان بگشاید و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع ورکها و استرخاء اعصاب را
نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند همین سبیل و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز
بحمام رود و گویند مضر بود بسر و مصلح آن انیسون بود و بدل عورسس گوید بدل
وی در سقیه جگر و سپرز و انزال حصی و بول بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن مویز
سیاه و گویند بدل وی در برص و بهق سیطرح است فیلکوس ساریبی بلکوش
خوانند و آن لوف است و در لام گفته شود بیجن سداب است و گفته شد فیلبرح
درخت حصی است و ثمر وی مانند فلفل بود و حصی عصاره وی است و معتدل
بود در حرارت و برودت بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون بیاشامند درد
سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروع وی حصی است اند و بدل آن حصی است فیروزج
نوعی از احجار است اندر وی نیکوترین آن نشابوری کهن بود و طبیعت آن سرد و
خشک بود چون سحق کنند و بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و بر نشاندن روی
و چون در داروی چشم کنند سبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن
بوی رسد آب شود و عرق همچنین تباه و باطل شود لون و حسن آن و ارسطاطالیس
گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود فیل حیوانی
معروف است و دندان وی را عاج خوانند و دیسقوریدوس گوید براده
عاج قابض بود چون برداخس ضماد کنند زایل گرداند و شریف گوید چون نشاره
عاج هر روز ده درم با ماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقره بود
هفت روز پیاپی هر روز ده درم نشاره وی با ماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع
دهد آبستن گردد و بزمان حضرت اقدس کارگشای شانه و مؤلف گوید امتحان بنوعی
دیگر کردیم [illegible] یکمثقال نشاره عاج با یکمثقال نبات مصری ساید و
زن [illegible] سیوم و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد

بزمان

191

بزمان حضرت اقدس کارگشای شانه اما بشرط آنکه بعد از طهر بوده و اگر نشاره وی چند
هم با وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر مقعد باشند
بغایت نافع و مفید بود و طبری گوید چون از دندان فیل پاره در گردن طفل آویزند
از وباء اطفال ایمن بود و هر کس فیل چون فرزجه سازند با عسل و زن بخود
برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب تب کهن را سودمند بود و چون بسوزند
و بر سعفه تر طلا کنند زایل گرداند و چون بسوزانند در موضعی که پشه بود بگریزند
و اگر دخان آن کنند هر کرم که باشد بگریزند و این زهر در خواص آورده است اگر در درخت
انگور و زرع و درختهای دیگر با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم در گرد آن
نگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه سیاه بندند و بر گاو بندند از وباء ایشان
ایمن باشند و اگر از نشاره وی مقدار ده درم با آب بوده که گویی چند روز پیاپی
بیاشامد مجذوم را نافع بود و رها نکنند که استخوان در وی شکسته باشد حدب
کند و باسهای بیرون آورد فیطل الملک [illegible] طفله خوانند و آن کمون بری بود و سعید لبون
گویند در صفت کمون گفته شود فینکس فنج گویند و آن مشهور است و گفته شود

باب القاف

قاقله
دو نوع است بزرگ و کوچک نوع بزرگ از جوزبوا بزرگتر بود و حب آن مانند پنبه
دانه بود بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و حب
وی مانند جوز السرو بر هم نشسته باشد و نوع کوچک سوسمر خوانند و خیربوا
و هال بوا و هیل بوا گویند و آن سه نوع است یک نوع بمقدار استخوان بلیله بود
و یک نوع بمقدار جوزبوا بود لیکن مثلث شکل بود و دانه وی اندکی بزرگتر از هیل بود
اما بلون وی بود و یک نوع هیل است که مشهور است بخیربوا و صاحب منهاج
گوید الطف من القاقله و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت آن گرم و خشک

بود در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی
و مقویی بود قی و غثیان را نافع بود بالاب انار میخوش و مصطکی را یاری دهد و معده
و امعا را پاک گرداند و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و درد جگر سرد را نافع بود
و سده آن بگشاید چون با سکنجبین بکر منقه سا شامند صرع را نافع بود چون هر روز
دو درم از وی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نشف رطوبه از سینه و حلق
و معده بکند و هضم را قوت دهد زیاده از نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی
کمتر بود و ماه پیشتر بود و گویند قاقله مضر بود به شش و مصلح وی قند بود و بدل قاقله
کبار یک وزن و نیم صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل
قاقله صغار نیم وزن آن قرنفل بود قاقلی نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری
بود با قبض و اسحاق بن عمران گوید مانند کشوث بود در فعل و طبیعت آن گرم و خشک
بود در اول مسهل آب زرد بود خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل
صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده ثقلی پیدا کند بسبب
اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دو دانگ رطلی تا نیم رطل بود و ده درم
شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با سکر العشر و جلش بن الحسن گوید شکر سرخ تا قاقلی
و شاهترج و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از سکر سپید قاتل النمر خانق النمر است
و گفته شد قاتل النحل نیلوفر است و گفته شود قاتل [illegible] بداستان و بدکشان گویند
و گفته شد قاتل [illegible] نوعی از اشق است و گفته شد قاتل الکلب ادارا تی خوانند و آن
خانق الکلب است و گفته شد قاتل [illegible] بیونانی سطاخینس گویند و گفته شد قاتل العلق
نوعی از انا علس است انثی که زهره وی ازرق بود و آن آذان الفار است
و گفته شد در الف قاتل الذئب خانق الذئب است و گفته شد قاطوس ارمینا است
و گفته شد قاوحقیوند خوانند و در پارسی به قاوندی و تخم قاوندی خوانند و

روستاسان

روستا سان شیر از انرا شیر پیل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند پسته
بود و طبیعت آن گرم بود در دوم [illegible] که از سردی بود مالیدن سود دهد و سرفه کهن و درد
خاصره و شکم را که از سردی بود چون یکدرم از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود
و مجرب و مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامع گوید انرا از ثمره گیرند که مانند فندق
بود با سیاب [illegible] کنند و روغن وی بگیرند و رها کنند تا منجمد گردد قاقیا اقاقیا است
و گفته شد قاتل اخیه خصی الکلب است و گفته شد و از بهر آن این اسم بروی نهاده اند
که ایشان دو بیخ اند مانند دو زیتون که در هر سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر آنکه
فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه شود قاقلصه بپارسی سنگدان گویند و صفت
قوانص بعد از این گفته شود قراسیا قراصیا است و گفته شود [illegible] خجل خوانند
و در پارسی کبک گویند صاحب منهاج آورده که نزدیک بطیهوج بود و لحم وی الطف
لحوم بود و گرم و تر بود چون بریان کنند شکم ببندد و مسمن بود و باه را زیاده گرداند
و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد و از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت
وی معتدل بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند
صاحب یرقان را نافع بود و جگر وی چون گرم بود بمقدار نیم مثقال فرو برند صرع را
سود دهد و زهره وی شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود تکحیل کردن و چون بر موی
وی سعوط کنند در هر ماهی چهل زیاده گرداند و نسیان کم کند و قوه باصره بدهد
و اگر زهره وی با مروارید ناسفته و مثل آن مشک [illegible] مساوی سحق کنند و تکحیل کنند
سپیدی چشم و عشا و جرب را سود مند بود و مصه وی چون با شیر که [illegible]
و بخورند درد شکم و مغص را سودمند بود [illegible] رطبه اخشک است ولیکن [illegible]
است و گفته شد قتاد خاربیست که صمغ وی کثیرا است و بشیرازی انرا گم
خوانند و خار وی را بسوزند و جرب و بیرا بکاو و شتر دهند غذای نیکو بود ایشان را

طبیعت ان گرم و تر بود سرفه را سود دهد ترحه شش را نافع بود منفعت کثیرادر کاف کند شود
قثا قثاء خوانند کو حکان شعار بر و صفاتش کویند بپارسی خیاره و شنکیار و خیار
هم خوانند سکوتوین نیشابوری بخته بود طبیعت ان سرد و تر بود در سیوم مسکن حرارة و
صفرا بود و بول براند و سنگی بشکند مثانه را موافق بود و بوسیدن وی دفع بخودی که از
حرارة بود و اسعاشش کند و رق وی با عسل بر سری بلغمی طلا کردن نافع بود خوردن وی گزیدگی
سگ دیوانه را نافع بود و کیموسش بد بود مستعد تب و عفونه و شهاء صعب در معده و دفع
ضرر وی بعسل امو بر کنند یا نا نخواه رازی گوید سبکتر خیار بود و زود تر بگذرد خیار و
خیار زه و کدو و محرور مزاج را نافع بود محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار خورند تبخ در
شکم و ثقل پیدا کند مصلح ان جوارشن کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود
واولی ان که بسیار نخورند و شراب صرف از پی آن بخورند و جوارشنات گرم قثاء هندی
خیار حسرات گفته شد قثاء هندی برگی ال است گفته شد قثاء الحمار بپارسی خیار زه و تیماکنگ
گویند و سوما لی اسفیرا و اغوپسن و عصاره ثمری وی را اطریون گویند و نبات وی
نبات کبر ماند اما خار ندارد و لون وی سبز باشد که بسیاهی مایل بود صفت عصاره وی حالت
که ثمر وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند در حرقه کنند و در ظرفی کنند و خشک گشته به بر روی
خاکستر نهند و عصاره وی غلیظ بران ریزند تا گرباس آب فرو خورد پس صلابه
کنند و سحق کنند و قرص سازند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم گویند حرارة
وی در دوم بود ملطف و محلل بود بیخ وی را اگر مضمضه کنند با سرکه و بر ورم بلغمی کهن
که بود تحلیل دهد چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب را سود دارد و قوبا و اثرها
که از سیاهی دهد میل و ریش کهن بر روی مانده باشد زایل کند عصاره وی حیض براند
اگر زن بخود برگیرد بچه تباه کند چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود
مسهل خام بود و غلیظ و مره سوداوی اصفر باید که ادویه موافقه بوی خلط کنند ماند

سنند خوانند و ان قثاء بری بود
و اهل اندلس علقم خوانند و ارد و با ی
بر گوید هه

و بمالند تا اب از وی بیرون آید
و صافی کنند یا منخلی بالایند و هه

بر روی خاک بعد از ان
بر لوحی کنند
سایه هه
سازند
پس گرباس
تو کنند

حب و قنطوریون

193

حب و قنطوریون باریک و سورنجان و بوزیدان و کافیطوس و قسط و زعفران
و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس و فطرا
ساليون
و حاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان و چون با بعضی از ین
بیامیزند نافع بود جهة بسیار دردها چون درد مفاصل و نقرس و فولنج و لقوه
خدر دست و پای و دردهای که از مره سودا بود و نشاید که با ادویه حاده مثل سقمونیا
و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی از وی دانگی بود با دانگ و نیم بحسب مزاج و مضر بود
بشش و مصلح وی صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته بود و چون با صمغ البطم بر جراحات
نهند از دمل و هرچه بود بگشاید و چون با سرکه بزنند و بر نقرس طلا کنند نافع بود و
طبیخ وی در حقنه جهة عرق النسا سودمند بود مقدار یکدرم و مضمضه بدان کردن درد
دندان را نافع بود و اگر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن
و چون با زیت کهنه یا با عسل یا زهره گاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق
را بغایه نافع بود و اگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بر اسوز
متعدد طلا کردن با عوض روغن کنجد روغن زر کنند نافع بود و حسک گرد اند و اسحاق
بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت گیرند یا در آفتاب یا با آتش بپزند تا آب
سوخته گردد و روغن بماند آن روغن نافع بود جهة سردی اعضا چون بدان بمالند و
کلف و اثرهای که بر روی بود زایل گرداند و نافع بود جهة دوی و طنین که در گوش بود
و گرانی گوش که از ریاح غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ ورق و بیخ وی مجذوم بیاشامند
نافع بود و اگر بیخ وی سحق کنند و بر ورم که در بن گوش بود و ورمهاء بلغمی که در گردن
بود بنهند بگدازاند و روغن وی مفاصل کهن و نقرس را مالیدن و خوردن نافع بود و سرسلی
بقوة از وی دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و
ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سودمند بود جهة درد پشت

لیکن هیچ او نبود و مسهل خوبی بود و تنها در حقنه کردن خطر بود مگر خلط کنند با دوایی که
موافق بود و از یک درم تا یکمثقال کنند بحسب مزاج و باشد که قی بافراط آورد و مداوای
وی بوبت حب بشراب یا سرکه کنند که قی باز دارد قثاء النعام حنظل است و گفته شد
قثاء الحیه نیز قول صاحب جامع دراوند طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل کوچک
بود و صنف نر و گفته شد قثد بپارسی خیار زه گویند و گفته شد در خاء قثاء العلمیات
و گفته شود قداح رطبه است و گفته شد قدح مریم نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند
و گفته شود قدید گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی
کمتر از یکسود بود و قوه بدن بدو مستقیم را نافع بود خاصه چون در سرکه خیسانند تا
تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستی بود باطل کنند و قلیل الغذا بود و اولی آن بود که با روغن
و شیر بپزند قرع دبا خوانند و بپارسی کدو خوانند نیکوترین آن تر سبز بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در سیوم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود و اگر با [illegible] خردل
بخورند خلطی صالح از وی متولد شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود بگذرد و صفرا
و خون ساکن گرداند و مولد بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود حرارت
نشاند و تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع
بود چون با جو آب یا ماش مقشر و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و سرد مزاج و بلغمی
مزاج و اصحاب سودا نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند بارت
مطجن کنند و مطیب بفلفل و [illegible] سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن
خورند و جوارشات و [illegible] مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن
با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی
حاصل شود و سوختگی وی سرفه و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند
و کرب که از صفرا بود سود دهد و درد حلق را نافع بود و داری گوید روغن وی مانند

روغن بنفشه بود و نیلوفر سپرو حرارت را سود دهد آب وی صداع را زایل گرداند
و چون بیاشامند یا بدان سر بشویند و اگر با روغن گل در گوش چکانند درد
آن ساکن گرداند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر گیرند و در میان آتش
نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن گیرند و با قند بیاشامند تبهای سوزان
گرم ساکن گرداند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو بود مر بدن را و چون بیاشامند بعد
از آنکه در آن آب فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیر بنفشه حل کرده باشند صفرا
محض براند و شریف گوید کدوی کوچک که اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند
و بریان کنند و باب آن تحلل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل گرداند و
چون با آب گل وی کحل کنند درد چشم گرم زایل گرداند و شفا دهد و پوست کدوی
خشک چون بسوزانند و بر موضعی که خون روانه بود افشانند باز دارد و اگر سوده
و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مقشر کنند و روغن از وی
بگیرند درد گوش و درد امعاء گرم را سود دهد و کدو چون بافر رسد و بن آن بشکافند
و سوراخی گشاده در میان آن بکنند و بحثت الحدید بپندایند تا ممتلی شود و بن آن
بار جای نهند و چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بجنبانند و آن چه در اندرون
وی بود بیرون آورند و بفشارند آبی سیاه از آنجا بیرون آید در شیشه کنند که بر سود
و رها کنند و چون خواهند که استعمال کنند حنا بدان بسرشند و بر موی خضاب
کنند موی را سیاه گرداند بغایت و سپیدی زایل کند و خضابی بغایه نیکو بود و حراده
کند و تر چون ضماد کنند در ابتدا درد چشم که از حرارت بود نافع بود و درد ساکن
گرداند خاصه چون با آرد جو بسرشند و هم چنین صداع گرم را و چون در موضع درد
لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون ضماد کنند بر حمره [illegible] و ماده
بکند و درد آن ساکن گرداند و پوست کدوی خشک ریش گر را نافع بود و خشک گرداند

وهمچنین ریش کم بر اعضا، یابس المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود چون با روغن
گل سرشند و مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دهد و مرطب سینه بود و منقطع سنگی
چون در آب بمالند و سوزش مثانه که از خلطی تیز بود نافع بود و مولد بلغم معده بود
و داوای آن بود که با سنجبین حل با مرید در مسلوق کردن بعد از آن بامری و سعتر و فلفل و
فودنج و فوتنج استعمال کنند فرنغل. بپارسی مشک گویند و ثمر آن مانند استخوانی بود
را ماند و نیکوترین آن تیزبوی بود و شیرین طعم باشد اندک بود که چوب وی باریک بود طبع
آن گرم و خشک بود در سوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن گرداند و شبکوری
را زایل کند تحلیل کردن وی و حکر دهی و غشیان را نافع بود و سلس البول و تقطیر را زایل کند
تحلیل کم چون از سردی بود مسخن رحم زنان بود اگر نیم درم از وی مسحوق کنند با شیر تازه
و بیاشامند بیاشامد جماع معتبر را قوه دهد بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت سودا
بر وی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل بود و مفرح بود و سودای مزاجان را نافع بود
استسقا لحمی را نافع بود و هضم را یاری دهد بادها که متولد شود از فصول غذا در معده
و مجموع شکم بشکند و لثه را قوة دهد و گویند مضر بود با معا مصلح وی صمغ عربی بود گویند
بدل آن نیم وزن جوزبوا بود و هم وزن آن دارچینی قرنفل بزر انجره است گفته شد قرحان نوعی از کامست کو هکلکسید
قرنفل بستانی فرنجمشک است گفته شد قرفة القرنفل قرفه الطیب خوانند پوست هر چوبی درختی
بود که آنرا قرفه خوانند قوة وی نزدیک تر نغل بود و آن پوستی سبز بود بلون قرفه و طعم قرنفل
داشته باشد طعم حلاوة دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی بدل وی قرنفل بود قردمانا نغل
کرویا بریست نیکوترین آن تازه فربه بود طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک سینه را
پاک کند چون بیاشامند با شراب نافع بود در درد گرده و عسر البول و قولنج و صرع و سرفه که از سردی حوبات سانیاسند
بود و عرق النسا و فالج و استرخا و مغص را نافع بود و کرمها و حب القرع بکشد و بیرون

آرد چون با شراب گرمکی عقرب و مجموع گزیدگیها حانور را نافع بود مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود گویند مضر بود بسر و مصلح وی انیسون بود و بدل آن اذخر و حماما بود
قرقردون سعد است گفته شد قراصیا حب الآسیا نیز گویند مؤلف گوید بپارسی آلوی ابوعلی
خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم
رود از معده بگذرد و مرخی وی بود مستحیل شود به هر طبعی که گرم و تر غالب بود شکم براند
و طبع نرم دارد مع ذلک بطعم طاورد اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود
تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فصول بود سود دهد از بهر آنکه تخفیف دردی
بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دسقوریدوس گوید چون تر
بود شکم براند و چون خشک بود ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه
زایل کند و لون را نیکو بود و چشم را روشن گرداند چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند
قرقو زعفران است گفته شد قرقو معما و قرقو معما نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران است
سونای بهترین آن خوشبوی فربه و سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود چون در آب
بگدازند بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی
مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند تاریکی چشم را زایل کند قرة العین
کرفس الماء است و جرجیر الماء خوانند در آب ایستاده و روان روید و ورق وی
رطوبه لزج باشد چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطرتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع
بود مسخن و محلل بود و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد اگر خام
خورند و اگر پخته بچه بیرون آورد خوردن وی قرحه امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند
مزاج را گرم کند تا بحدی که روی و دندان را سرخ کند لون برص نیکو کند و درد پهلو را
سود دهد محلل و منضج سده و مسخن معده بود قرانیا درختیست بزرگ در کوهستان
سرد سیر روید و ورق وی مانند ورق انار درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز

بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده شود سرخ گردد مانند چون وانرا خورند و
در طعم وی عفوصتی تمام بود و طبیعت ان گرم و قابض بود و موافق اسهال و شکم و قرحه امعا
بود چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق
وی چون تر بود حاصل گردد بسورانند و بر قوبا مالند نافع بود و ورق وی و قضبان وی
بغایت عفص بود و مجفف قوی بود قرصعنه در اندلس شوکة ابراهیم خوانند و ان انواع
بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینها درشت و ریگ بومها روید و ان نوعی
از خارات و چون اول بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن بود و
چون بزرگ گردد خار سپید گردد و مقدار یک گز و زیاده تر نیز بود و نبات وی انبوه بود و
گل وی سپید بود و سر گل وی سرخی زند و گرد بر گرد گل وی شش خار بود و هیچ خار مانند
پستان و صلب بود و بیخ وی به ستبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بلکه زیاده بود و مولف
گوید برمان آن موم که مگس عسل می دارند ازان خار خشک گویند و شیر اری بشره و در صحرای
شیراز بسیار بود و مگس نحل ازگل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه را نافع بود و
گزیدگی جانوران و عقرب و طبیعه نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محلل ضعیف
بود و چون با شراب ... نند درد جگر و گزیدگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و
اگر با یکدرم تخم گزر پا نشا ... برانند و محلل معفص بود و بعضی گویند چون ضماد کنند
بر ورمها تحلیل دهد و عافقی گوید لطیف و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم رقیق
از معده بگذارند و از امعا و بول براند و بیخ وی چون تر بخورند و یا بعسل مربا کنند احشا را
نیکو بود و اگر یک ... وی و یکجا ... کاسی ... شند و طلا کنند بر ورمهای که در ساق
که آب ازوی روانه بود نافع بود و در ابتدا ... النیل همچنین و ابن رشید گوید طبیخ وی چون
پا نشا مند ایمن باشند از ورم پهلو قرابا رغون نباتیست که ورق آن مانند ورق گندم
بود و شاخهای وی بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و پیشتر در

موصفهای

موصفهای کمسایه بود روید و بغایه ... بود و ثمره وی در مذاق حدتی و ... تمام دارد و گویند
چون زن چهل روز بنا ... ناشتا بیاشامد بعد از طهر و پیش ازانکه مرد نزدیکی باوی کند مرد هم
همچنان کند بعد ازان شش مرد ... فرزند نرینه آورد قرقمان جویست که در میان مقل مکی
بود و صعیدی و طبیعت ان سرد و خشک بود در سنونات مستعمل کنند جهه گوشت بن دندان
و دندان را پاک و سپید کند قرمز دود الصباغین گویند و ان حیوانیست کوچک بر
خار می باشد و بر بنابی که انرا می سورانند و خاصیت این حیوان است که رنگ ابریشم
و صوف میکند و کتان و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و
انرا نیز قرمز خوانند و فقص خوانند و شریف گوید طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم و
از خاصیت وی انست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض
بکند و مجربست و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ کنند و بر محموم
آویزند شفا یابد قرسفاریون سطاریون است و گفته شد قرط اسم ثمر خاریست که انرا
ضنط خوانند و ازین ثمره عصاره گیرند و انرا اقاقیا گویند و گفته شد و آن ثمره را بپارسی
گره خوانند و بشکل چوب شامی بود اما سپید بود و ضعیف تر ازوی بود قراص باتو
است و گویند اقحوان و صعتر دو گفته شد قرن البحر کهرباست و گفته شود قرد ل
و قرد الیهود نیز گویند و ان بسد است و گفته شد قرد امن سوماهی ... است و گفته شد
قرساد کرویاست و گفته شود قرنبعان هم کرویاست و گفته شود قرد اموحن سوماهی
قردماناست و گفته شد قرطم حب العصفر است و بپارسی خسک دانه گویند و سوماهی ...
و طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم ازوی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند
مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و ماسر جوبه گویند دفع ریاح بکند و منی
بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک گرداند و آواز صافی کند و قولنج را نافع بود و مسهل
بلغم سوخته بود و باه را زیاده گرداند چون با شیر یا بعسل یا انجیر خلط کنند نافع بود و این سوخته

گوید خاصیت قرطم و مغز آن آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم
بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر
سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صالح گوید همچنین بود و مفید بود جهت استسقا و رنج
لحمی و ابن سراپیون گوید شربتی از مغز وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و
ماء الجبن که بمغز وی بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون الجولیا و جذام را نافع بود و
چون مغز خیارچنبر در آن بمالند تب بلغمی را نافع بود و باید که شیر دو رطل بود و خشک دانه
کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن بپزند و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند
بدل آن حبة الخضرا است قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری یونانی انطرطولس
گویند و بعضی شتراغر خوانند و آن خاری است مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید شیرازی
انرا اکر بر خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید سخن بود با اعتدال و مخفف و دیسقوریدوس
گوید چون سحق کنند ورق وی یا جمه وی با تمر وی با فلفل و شراب بیاشامند گزیدگی عقرب را
نافع بود و بعضی گویند چون ملسوع استعمال کنند درد زایل گرداند و چون مکرر باشد
و استعمال کنند همان وجع پیدا کند که از گزیدگی عقرب مولف گوید طرنجان نیز گویند و گفته شد
قرطمانا قردمانا است و گفته شد قرحان نوعی از کماه است و آن سپید و کوچک بود و قرطمان
سرطان است و گفته شود قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اسحاق گوید نیکوترین آن
مصری بود و پاک سپید و آنرا از بردی میسازند و آن مصر شود بکرده و ریشهای معده پاک
گرداند چون یکدرم سوخته از وی بیاشامند و قرحه ریش را نافع بود و با آب سرطان بحری
تخته و سوخته وی سعفه را نافع بود و منع نزف دم و رعاف بکند قرون مجموع مخفف بود
قرن بپارسی شاخ را گویند و سرو گویند و هر یک بجای خود گفته شد قرون المعز و الایل
نیکوترین آن بود که از ایل بر گیرند و باید که بسوزانند تا سپید گردد و طبع آن سرد و خشک
بود و سوخته وی دندانرا جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باقی منفعت وی در صفت ایل گفته شد و

مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان و مقدار مستعمل از وی
یکدرم بود و درد مثانه و یرقان را نافع بود قرن البقر براده شاخ گاو چون با آب
بیاشامند رعاف را ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند نفث دم را ببندد
قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل صیدا است کشنده بود و در میان سنبل باشد و
گویند بیخ خانق النمر است صاحب منهاج گوید دوایی کشنده بود نزدیک بیش و چون
بخورند چون بعوض بول باید و زبان سیاه کرده و ذهن مختلط شود و مداوای
وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور با گلاب و آب انار و شیره تخم کدو که برف
کرده باشند با جلاب با دوغ گاو و با قرص کافور بدهند و شراب تازه بیاشامند و سویق
سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب و خیار و کدو و جو آب بدهند و
دل و جگر وی سرد گردانند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن
قرط نوعی از رطبه است که در مصر می کارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهارپایان
می خورند و فربه می شوند و طبع آن گرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد
شکم ببندد سرفه و خشونه سینه را نافع بود و آنرا بپارسی شبدر خوانند و باصفهانی
شوذر و ثمر وی را رسین خوانند و بقوة تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود و شکم
ببندد قیرط اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المائده و کراث
البقول گفته شود و انواع آن قرفه الدارصینی بپارسی دارصینی چینی گویند و آن باریکتر
از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قوة
اعضاء باطن بدهد و جگر و قوای را نافع بود طلا کردن و مرضهای عصبانی و وجع
ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارصینی
و در تقویت معده و جگر سرد محکم تر بود و بدل آن سه وزن آن قرنفل بود و نیم
وزن آن دارصینی بود قراح اسم ساسیت مانند رازیانه که کشته و کوسفند و

و واب می خورند مولف گوید انرا شیرازی بگه خوانند و طبیعت ان گرم و خشک بود در سوم
بول براند و دودهای سرد اندرونی ساکن گرداند و محلل ریاح بود و وی در بن منفعتها بتو
بود و چون بزنند و آب آن بیاشامند مسکر بود و انرا علجان سر خوانند قسطوریون
چند بید سترات و قسطوره نیز گویند و در رحم گفته شد قسطولیدون کنج است و گفته شود قسط
کیما گویند و ان رصاص است و گفته شد قسط یونانی قسطس خوانند و ان انواع است و
جملی تلخ است یک نوع عربی بود و انرا قسط بحری خوانند و ان سپید رنگ بود و یک نوع هندی
بود و ان سیاه رنگ بود و انرا قسط مر خوانند و در پارسی قسط تلخ خوانند و بغایت تلخ بود
و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری
سپید و تلخ و سهو کرده است قسط سپید شیرین بود و ان رومیست و قسط سیاه تلخ بود
و آن هندی است و یک نوع دیگر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن
تازه سپید فربه بود و بعد از ان سیاه هندی سبک و طبیعت ان گرمست در سوم و گویند در چهارم
و خشک بود در سیوم نافع بود جهة هر عضوی که محتاج سخونه بود و جذب خلط از عمق
بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زایل گرداند و استرخاء عصب و عرق النسا
طلا کردن و لیترغس را نیز سودمند بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دامن
بخور کردن و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات کنند یا تکمید یا نطول کنند و چون
در فرزجات کنند یا تکمید یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب و افسنتین [illegible]
افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و کوفتگی عضله و سستی و نفخ را سودمند بود
و چون با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوة جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع
و کرمها بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و
نافض پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع بود و رازی گوید زکام را
نافع بود و چون در شیب [illegible] بخور کنند و مسیح گوید بهق چون سحق کنند و بر ریشهای تر

افشانند خشک گرداند و قلجان گوید چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد
و طبری گوید چون بیاشامند منفعت سده جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند نزلات
را نافع بود و وبا که حادث شود از عفونة و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند
درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و چون بر بهق سنگ گرده را براند و اگر
با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و کلف طلا کنند بعسل یا سرکه
یا بقطران زایل گرداند و موی داء الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود
بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح ان انیسون
بود و بدل آن هم وزن آن عاقرقرحا بود و بدل آن کوندوج است و مصلح ان [illegible]
و مولف گوید قسط شیرین قسط رومی بود و ان نوعی از بیخ سوسن آسمانی بود که معروفست
به بیخ بنفشه و انرا اسکر مورد هم خوانند قسط شامی را اسل است و گفته شد قسط هندی
صاحب جامع سهو کرده است که ان قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معروفست
که آن قسط تلخ است و گفته شد انواع آن قسوس قیسوس گویند و ان معروفست [illegible]
و ان لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب را بشیرازی
مرشه گویند و ان اصناف بسیار است و صاحب منهاج گوید سه نوع بود نوعی سپید و دیگر سیاه
و دیگر سرخ که انرا قس خوانند انچه سپید بود ثمر وی سپید بود و انچه سیاه خوانند ثمر وی
سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان آن را [illegible]
خوانند و جنس سوم که انرا قس خوانند ان مشبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای او
باریک بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و عصب را مضر بود
و یک نوع از ان گرم بود که لادن از ان حاصل میشود و باقی اصناف آن سرد بود و عصب را
مضر بود و گل آن چون با شراب بیاشامند قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی
بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت

لمم روغن سازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود با سرکه بر بندند و بکوبند و
رد و دم سبر ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و
روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن را زایل گرداند و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند
درد گوش و ریم که از گوش روانه بود را زایل گرداند و نوع سیاه آن چون آب وی بیاشامند
بسیار بدن را ضعیف گرداند و دهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و
یک بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش مخالف دندان چکانند
که درد کند درد ساکن گرداند و وی موی را سیاه گرداند و چون ورق وی با شراب بر بندند و ازوی
ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض گردد از سوختگی آتش نیکو بود و کلف [illegible] و ابله وی را
قس خوانند سرهای وی چون بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در غسل
فرو برند و زن بخور کند [illegible] حیض براند و بچه را با سانی بیرون آورد و چون بکوبند و آب
آن بگیرند و در بینی چکانند بینی را زایل گرداند و عفونتی که در وی بود و اصول وی چون بکوبند
و آب آن بگیرند و با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دارد و صمغ وی که از آن السحر خوانند
و صمغ وی خوانند چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و صاحب منهاج گوید
چون بیامیزند با شراب و مرد بر موی طلا کنند منع تساقط آن بکند قسب و ما هیرون
خوانند و آن نوعی از خرماست خشک و اهل مغرب معلقل خوانند و اهل [illegible] و [illegible] خوانند
و طبع آن معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی قبضی بود و گویند گرم بود در دوم و طبع
به بندد و قوت معده بدهد قسا سلیخه است و گویند قشمش پارسی کشمش خوانند و وی
لطیف تر از گوشت میوه شیرین بود و نیکوتر و بدل آن مویز منقا بود و منافع وی نزدیک
مویز بود قشر الجوز الاخضر پوست بیرون سبز گردکان چون بر بندند و تب از وی بگیرند و جهت
خناق بلغمی که از بلغم بود و رطوبت نافع بود قشر الجوز الصلب چون بسوزانند و خاکستر آن
بر ریشها افشانند خشک گرداند و مجفف نیکو بود [illegible] قشر الاترج پوست ترنج گرم

۱۹۷

و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل گرداند و چون بخورند قوت احشا سرد بدهد و
مقدار ما خود ازوی تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود چون اندکی ازوی بخورند و اگر بسیار
ازوی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده و مصلح وی عسل بود قشار [illegible] طبع آن گرم و خشک
بود در دوم و در وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای
دشوار افشانند بصلاح آورد و شفا بخشد و چون زن بخور کند رطوباتی که از رحم
روانه بود و مزمن شده باشد باز دارد و جهت نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع
بود و در داروهای چشم استعمال کنند و اگر چون مرهم بر شکم بنهند به بندد و بدل آن دو
وزن آن کندر بود و بوزن آن دفاق آن قشر اصل الکرفس گرم و خشک بود در دوم ملطف و
مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود قشر اصل الرازیانج گرم و
خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیانه گفته شد
قشر اصل الکبر صفت آن در الف گفته شد در اصل کبر قشر اصل الهندبا در صفت هندبا گفته شود
قشر الرمان پوست بیخ انار سرد و خشک بود کرمها و حب القرع را بکشد قشر الرمان الحلو
پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود برو رمها گرم و
ورد بیخ ضماد کردن نافع بود و چون بر بندند با [illegible] و خوش سپید کرده و با آب آن حقنه کنند نافع
بود بیخ امعا را و اسهال و چون با آب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان استنجا
کنند مقوی مقعد بود و قطع سیلان بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن سفوف سازند
و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد قشر البیض مشیمه گویند سرد
بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده بکحل کنند
اگر غسل کنند و سحق کرده بکحل سازند سپیدی که در چشم بود زایل گرداند و قوت چشم بدهد
و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و بثره که در چشم بود را زایل گرداند و چون
با لحم [illegible] بر کلف طلا کنند زایل کند و [illegible] چون با آب گشنیز حل کنند و در بینی چکانند

دحل

قطع رعاف بکند قشر الارز پوست برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند درد دهان و زبان
و ورم زبان و باشند که ورم در مری و معده و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی همچنانند
مداوای کسی کند که در ارنج خورده باشد قشر القصب الفارسی پوست نی پارسی سوخته وی گرم و
خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و سپیدی چشم را زایل کند قشر ... بلعت المص ...
گفته شد قصب السکر نیشکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین زیاده بود و نیکوترین شیرین آب
دار بود و طبیعت ان گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در ... و گویند در وی قبضی بود و ...
صمغ از قصب کبرید سپیدی که در چشم بود زایل گرداند و شکر قی آورد و سینه و سرفه را نافع بود
و مثانه را پاک گرداند و حوی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و رطوبه سینه برداند و مولد ریح
و ریاح بود و او آن بود که با ب گرم بشویند بعد ازان منتشر کنند تا ریح از وی زایل شود قصب
الذریره نی باریکست مانند نی قلم و باریک تر بود و تیره رنگ بود و آن دو نوعست یک نوع بحوت ...
ماند وان نوع کوتاه قد بود بمقدار ریک و حب اندکی زیاده تر و نوع دیگر املس بود و نقد دار نبود
از یک گره دراز تر بود و کوتاه تر نیز بود و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکنند مانند نسج
عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از کوکیکوت و طرف هند آورند و انرا برکینه خوانند
و این نوع خوب و نیکو بود و آن نوع که به نبات شبیه ماند بر شاخهای وی تخم بود مانند نخودی که در علاف
بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع از هندوستان چیزی باید بود و طبیعت وی که قصب
الذریره است گرم و خشک بود تا سیوم ملطف بود با اندکی قبضی و محلل اورام بود و کوفتگی عضله را
نافع بود و جلاء چشم بدهد و چون دوده وی تنها یا با صمغ البطم یا بنوبه در حلق رود سرفه را نافع
بود و ورم جگر و معده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و تقطیر البول و استسقا را
نافع بود و چون زن در طبیخ ان نشیند و بیاشامد درد رحم را نافع بود و درد دل را مفید بود
و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عدس مر و گویند و
بدل آن عدس مر است قصب نی مردی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول

تا اول

تا اول دوم و در اصل وی جلایی اندک بود بی حدتی و همچنین ورق وی و اصل وی با بسیار جلد
سل بکند و وی بول و حیض براند و گزندگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش چکند گری
در ... [illegible] اند اورد قصیصه بودری است و گفته شد قصد عوسج است و گفته شد قصب بوا
قصب الذریره است و گفته شد قصم قطن عتیق است و گفته شود قصب فصعفصه است و گفته شد
قصم قریش و قم قرتش نیز گویند وان تخم سجره است که انرا قو می خوانند وان میوت است و گفته شود
و قنوب نیز گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر صغار است و این جای حب ...
حب صنوبر صغار و کبار گفته شد قصاب اسم نوعی از عصی الراعی است که انرا ذکر خوانند و گفته شد
قصیبت الابل یک مثقال از حسک گرد وی گزندگی مار را نافع بود و باقی خواص وی در صعفت ابل گفته شد
قطران روغنیست که از درخت ... و نالت و عم و شرابین و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که
از ... گیرند و بدترین انکه از ... گیرند و طبیعت ان گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم
شپش و رشک بکشد تا بحدی که ازان مواشی و مقوی گوشت سست بود و ... را نافع بود
حتی ... چهارپایان مانند سگ و شتر و در ار گوش و غیر آن و داء الفیل و دوالی و استسقا را
مفید بود مالیدن و بر سر طلا کردن صداع سرد را مفید بود و دندان متحرک را محکم گرداند و
چشم را روشن کند و اثر ریش چشم و مژه ببرد و کرمها بکشد و چون بر قضیب مالند منی از مجامعت
منع آبستنی کند و بر گزندگی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک سود مند بود و چون با شراب بیاشامد
دفع زهر ... بکند و چون در ... اندو بر اعضا مسح کنند هیچ گزنده گرد وی
نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و اگر زن بخود بر گیرد بچه زنده
بکشد و بچه مرده بیرون آورد و قوة دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در
حلق مالند خناق و ورم لوزتین که بشیرازی گوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده
نهند برراند و درد ساکن گرداند و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و با سرکه در گوش
چکانند کرم گوش بکشد و چون بزنند در آبی که زوفا در وی پخته باشند و در گوش چکانند

دردها کن کرداند و دوی و طبس آن را بکرداند و وی منقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان
مرده و بدین سبب است که ویرا حیوة الموتی خوانند و ثمر سحره وی معده را بد بود و مفسد ضعفی
بود و گویند بدل آن بوزن آن سعط و نیم وزن آن خلاف یا ورق آن و گویند بدل آن سعط
سیاه است و حاوشیر قطف سرمق است بشیرازی اسفاناخ رومی گویند و بری بود و بستانی
بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم
بگذرد و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را نافع بود و چون سرند اندکی و بخورند
شکم براند و چون پخته ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذائی نیکو بود و جگر گرم را
نافع بود و محروری مزاج را احتیاج باصلاح نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود خاصه چون
با زیت برند و جهه سرد مزاج بعدازان که پخته باشند بزیت بریان کنند و با ابازیر گرم و مری
مطیب کنند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و اگر دو درم از وی بعسل و آب
گرم بیاشامند تقی مره صفرا آورد و شریف گوید چون تخم وی با سپندان نبات سحق کنند و کحل
سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهای حلقی بود و ملین سینه و تخم وی در غایه نهایة
بود در شعاء و ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بگویند و با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه در
باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوای نیکو
بود جهه استسقا چون سه هفته از وی بیاشامند در هر روز دو درم چون ورق وی نیم کوفته
در حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامه ابریشم و غیره چرکین با آب طبیخ وی بشویند پاک
گردد و هیچ لون نگرداند اما نوع بری وی چون بگیرند مقدار سه درم و بجوشانند و در بود
مثقال آب تا بنیمه باز آید و صافی کنند و زنی را که مشیمه در شکم مانده بود بیاشامد و اگر چند روز
گذشته بود البته بیندازد و مجربست قطف بحری ملوخ است و گفته شود قطن کرسف
است و برسی طوط و عطب خوانند و انرا قور خوانند و گهی انرا قصم گویند و نیکوترین
نو بود و بصری گوید جامه وی مسجی محکم بود و سخونت پنبه زیاده از ابریشم بود و گرم و تر

بود پوشیدن وی و گویند معتدل بود در فوات ولینت و عصاره ورق وی اسهال کودکان
را نافع بود و چون ویرا بسوزند و بر فواحت نهند بخورد و بود و دان زکام را نافع بود و
چون ورق تازه کوچک وی بگیرند و باب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوة باب
دهد و زن در آن نشیند اختناق رحم و درد انرا نافع بود و اگر با ورق فوه ضماد کنند
بر مفاصل گرم و سرد سود دهد و بخاصیت تسکین نزف و جریان دایم که حادث
شود ازان بکند خاصه چون با قدری روغن گل بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد
و سعفت حب وی گفته شد در حا بلد گویند مرغیست کوچک بپارسی اسفرود گویند و مانند تخشکی
بود و بر سر وی شاخی بود گوشت وی در فواره ضعیف بود و سوسب محکم نافع بود جهة
کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته بود و مولد سودا بود و صاحب
منهاج گوید دشوار هضم بود و غذای بد دهد و جرروی بروغن بسیار کم شود و رازی
گوید قطا و آنچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود هر که مصلح آن بود و
در خواص ابن زهر آورده است که استخوان قطا چون بسوزند و خاکستر آن با زیت
بجوشانند و بر سر اقرع و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و مجربست قطر نحاس
است و گفته شد قعبل یونانی سقراطیون گویند و سقلاریون نیز گویند و آن نباتیست
که بیخ وی مانند بصل الزیر بود و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق
سوسن ماند و بیخ وی در قوة و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر
از وی بود و دیسقوریدوس گوید در قوة مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند
و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند مطحول و مجنون را چون با ماء العسل دهند
نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و آن نوعی از کماة است
و انرا قسوة الضبع خوانند و مؤلف گوید نبات ویرا کودکان شیراز کنند او خوانند
قفر نبات اکشوث است و گفته شد و مؤلف گوید بشیرازی انرا خنگو خوانند

و بر خار تر بجس پیچیده شود قفر الیهود انواعست یکنوع عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیائی
کوهی خوانند و یک نوع از آب حاصل شود و از امومیائی آبی خوانند و آن نوع که کوهی
بود عرق کوهست که می جوشانند و ثفل آن می گیرند و وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین
آن فرفری بصیص رزین بود و سیاه و لکن بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت ان
گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود مقوی اعصاب بود و خون بسته را که اندر
در شکم و سپیدی ها جمع شده حون ها الند مسیح خناز بر بود و حنین گویند که خالص بود نامی
بود بزمان حضرت افریدگار تعالی جهة کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا و مؤلف گوید در
شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیائی میکند چند آنک امتحان کرده شد و از امومیائی ناروده
خوانند و سوبانی استلطس و ابوطامون گویند و کفر الیهود نیز خوانند و برقو بالطوح گردن
و برنس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود و چون بخود برگیرند با دحان وی نافع بود جهة
احتناق رحم و افواج آن و چون با چند بدستر و شراب ساشامند حیض براند و
سرفه مزمن و عسر النفس و گزیدگی مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب و افسنتین ساشامند
و چنین گوید بول براند و کرمها و حب القرع را بکشد و قوة شهوة بد بد و درد رحم سرد را نافع
بود خوردن و در طبیخ آن نشستن و عرق النسا و درد پهلوها را نافع بود و چون بگدازند
و با جو آب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق دود وی نزله را سود مند بود و
چون بر دندان نهند درد ساکن گرداند و چون با آرد جو و موم و نطرون بر نقرس ضماد کنند
و درد مفاصل را بغایه نافع بود و چون در چشم کشند سپیدی را زایل گرداند و مجفف رطوبات
بود و ریشهای تر را اگر در مرهم کنند گوشت برویاند و وی با دهای غلیظ که در معده بود بشکند
و چون در جایگاه دود کنند مار و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند و صیادله وی را
اسبر طم خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و
ماده از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود

و بدل آن

و بدل آن گویند زفت است و وی مصدع بود و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی
مقدار دو درم بود قفور انباتیست که قطا بدان پناه کند ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک بود
در سیوم و مجفف رطوبات بود که در سر باشد و محلل آن بود قفلوط نوعی از کراث شامی
است و در کاف گفته شود قلقل و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب قلقل است و گفته شد
در حا قلقاس نباتیست که در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و ساق و ثمر ندارد
باشد و اصل وی مانند اترجه بود بیرون بسرخی مایل بود و اندرون سپید و در طعم وی قبضی
با حرافت داشته بود و چون باب بپزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت ان گرم و تر بود
در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده
گرداند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود قلب باندلس بحس افراغه خوانند و معنی
آن کاسر الحجر بود و سوبانی لبش فرمن خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و سلیمان بن حسان
گوید از بهر آن این اسم بروی نهاده اند و این اسمیست از اسمهای قصه که آن تخمست سپید
مانند نقره در سپیدی و صلابة و نبات وی در اندلس بسیار بود و بمقدار کرسنه بود کوچک
و در موضعهای خشن روید و قوه این تخم ان است که چون با شراب سپید ساشامند سنگ
بر براند و بول و حیض براند و ربو و فواق زایل گرداند و شکم به بندد و بواسیر را نافع بود
و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم بود قلقطار نوعی از زاج است و در پارسی زاج ستر
خوانند و آن مصری بود و جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار شود و وی معتدل
ترین زاجات بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم حاد و قابض بود و سوخته وی
لطیف‌تر وی مشتر بود و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارة زیاده بود محرق بود مر گوشت
زیاده را و رعاف را نافع بود و در کحلها جهة جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس
گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در زا قلقدیس هم
نوعی زاج است و گرم بود در چهارم و ملطف و محرق بود و وی اقوی زاجات بود و

دندان

ذ الطف وصفت وی نیز گفته شد در زاقلقند هم نوعی از زاج است و لون آن فیروزجی
بود و گرم و خشک بود در چهارم و گویند حرارة وی در سیوم بود و مجفف و اکال بود با قبض
و اوراق مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم
بکشد و شکم و دفع مضره فطر کند اما خوردن وی مشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی
شیر و شکر بود فلفل ماش هندی است و از آن حب العلت خوانند و رنگ وی عودی
تیره رنگ و لعابه املس بود و بمقدار گندمی کوچک بود مطلق مانند شیافای که کحالان زنند
خاصه شیاف اغبر که بعینه فلفل است و طبیعت آن سرد است در دوم و تر است در اول و گویند
گرم و خشک مواق را زایل کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مثانه و حیض و بول براند و
شکم ببندد قلوب نیکوترین دل آن بود که از حیوانی کوچک گیرند و وی گرم بود و صلب
اصحاب کبد را نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذایی بسیار دهد و مضر بود بالای
هضم سبب عسر انهضام که در وی بود و اوای آن بود که بسرکه و مری و ابجدان و فلفل
و زیره و سعتر سرشند و بعد از آن زنجبیل مربا بخورند قلقادی نوعی از زاج سپید است که
سر آن زرد می باشد و صفت تن گفته شد قلی نیکوترین آن بود که از اشنان
گیرند و قلی الصباغین و شب العصفر نیز خوانند شراری قلیه خوانند و طبیعت آن گرم بود
در چهارم و خشک بود محرق و اکال بود و نتوه تر از نمک بود و بهق و جرب را نافع بود و
گوشت زیاده بخورد و سعفه و جرب تر و قوبا طلا کردن نافع بود قلقونیا نوعی از صمغ
صنوبر است و بیونانی قوفا گویند و در راتینج صفت آن گفته شد و آن علک یابس است
و سجره نیز گویند و در پارسی زنگباری خوانند قلیسه ماردین معنی آن بسریانی عود سنبل
بود و گویند آن دار شیشعان است و گفته شد قلیمیا اقلیمیا گویند و آن انواع است
فضی و ذهبی و نحاسی بود و معدنی بود و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیشا گیرند
و نیکوترین آن بود که از جزیره قبرس آورند و آن را در آب یابند و بعد از آنی معدنی

و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت و خشک در سیوم
و اما عملی بود از دود زر و نقره و نحاس است که حاصل میشود و آن آن بود که بسوزانند چون
در داروهای چشم کنند و صفت سوختن وی چنانست که آن را در کوزه گواری نو کنند و سر آن
بگل گیرند و در تنور نهند و اقلیمیای نقره سردتر از اقلیمیای زر بود و در وی تجفیف و اعتدالی
و جلایی بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل کند و در گوشتهای صلب و جرب و ریشها که
در بدن و در چشم بود در ور کردن سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند گوشت در جراحت
برویاند و اقلیمیای زر لطیفتر از اقلیمیای نقره بود و همچنین مغسول وی و صفت سحق اقلیمیا
زر مانند اقلیمیای نقره بود نافع بود جهت ابتدای آب نزول و سپیدی و ریش چشم را زایل گرداند
و جراحتها را پاک کند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوة چشم بدهد و مخفی بغیر لذع بود و بدل
اقلیمیای زر و نقره مردارسنگ سپید بود و صفت غسل وی چنانست که با آب سحق کنند و آب
از وی می ریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند بعد از آن جمع کنند و بردارند و استعمال
کنند قماشیر کاشیر گویند و گفته شود قمل قریش قمح قریش گویند و آن قمح قریش است
و گفته شد قمح حنطه است و گفته شد قمحه سفوف و در بره را قمحه خوانند و مصبر اربره
را قمحه خوانند و گفته شد قمل شریف گویند چون شپشی از سر بگیرند و در سوراخ پافلا
نهند و صاحب ربع بخورد شفا یابد و مجرب بود قنابری تملول و غملول و فوملی گویند
و بپارسی برغست و بشیرازی سوزه و بجند نیز گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و
گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلا و مقطع بود و کلف و بهق را زایل گرداند و
سودمندترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی یا الیدن در اندک
روز نافع بود و بر ریش پستان ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموسات
غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن
بر بواسیر نافع بود و برگزیدگی مجموع جانوران و زاری گوید معده و جگر را نافع بود

وملایم محروری ومبرودی بود از بهر اطلاق طبیعت و فولس گوید مولد سودا بود خاصه اینکه
نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بهلیله کابلی و قند کند
وسعوط کردن باب بیخ آن دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کند قنطوریون قنطوریون
غلیظ گویند و سوریانی طوماغا خوانند و بعضی ان قنطوریون کبیر بود و بعضی نوفا خوانند
و ورق وی بورق گردکان سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی بساق حماض ماند و درازی
آن دو گز یا سه گز بود و گل وی کحلی رنگ بود و ثمر وی مانند خشک دانه بود و در اندرون گل وی گلی
مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و بدرازی دو گز بود و از رطوبت پر بود و بطعم
حریف بود با اندک قبض و بلون خون بود و در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی
مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و نفث دم را
نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شارب بیخ وی
تب داشته باشد باب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود موافق بود جهه درد
پهلو و ربو و سرفه کهنه و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را سودمند بود و اگر
شکل فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره
وی همین عمل کند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبرسی بود قنطوریون صغیر قنطوریون
دقیق گویند و سوریانی طولیطون و معنی ان قنطوریون دقیق بود و بعضی طرمتون خوانند
و بعضی ان قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان لیسمون گویند و ساق وی دراز بود
بدرازی یک وجب بود و گل وی سرخ بود که بفرفیری مایل بود و ورق وی بورق سیسنبر
ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و منفعت
وی در قضبان و ورق و زهر وی بود منفعتی بسیار قولنج که بسبب آن بلغم بود سودمند بود و
بچه مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک گرداند منفعتی تمام
ومصروع را بغایه کمال نافع بود و مسهل آب زرد بود و خام مسهل بقوة و مره صفرا که

بابلغم

با بلغم مخاطی آمیخته بود برآند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج چون پاشیا سودمند
یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره
وی سودمند بود جهه درد سر که از حرارت افتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف
چون بسرکه بر ضد غین و بر پیشانی ضماد کنند رشش سر را زایل کند بعد از آنکه سر را بنوره
بمالند و موی سترده و پاک بشویند پس از ین عصاره بسرکه بگدازند و بسر طلا کنند
و چون باب و عسل اندکی حل کنند و در موی مالند شپش و رشک بکشد و اگر این عصاره
با آب بمالند بر روی سنگ سبز که گاهگاه سر کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب رقیق از
چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم درد و ورم از او نافع
بود و مجموع دردهای کهنه که در چشم بود و ریشی که در طبقه قرنیه بود و جرب و سبل و
شعیره و سپیدی که در چشم بود مجموع را نافع بود و اگر با روغن حبری یا سوسن بگدازند
و نیم گرم در گوش چکانند درد و ضربان زایل گرداند و اگر از حرارت بود بروغن گل سرخ
استعمال کنند و نافع بود جهه ریشی که در گوش بود و اگر کرم در گوش تولد کرده باشد
باب ورق شفتالو حل کنند و در گوش چکانند و مجموع علتهای که در گوش بود زایل
کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر با آب تره تیزه حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش
زایل گرداند و ورمی که عصب سمع را بود و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری
زاج سوده بدان اضافت کنند و در بینی چکانند البته رعاف به بندد و ریشی که در دهان بود
وریم از آن روانه بود و بوی دهان گنده شده باشد چون بشراب کهنه قابض حل کنند و بدان
مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند بغایه نافع بود و جهه ملاثه و ورم لوزتین و
شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع را نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز
حل کنند و بر موضع گزیدگی زنبور و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزیدگی
جانوران زهردار را نافع بود چون یکدرم از وی در بیست درم آبی که باد آورد خشک

دروی خوشاینده باشند حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج گوید افراط کردن در قنطوریون
مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی بود و کثیرا و اسحاق گوید مضر بود بسر و مصلح وی عسل بود
و گویند بدل آن بوزن آن ورق حنا و دو دانگ آن سورنجان بود و بوزن آن لسی بود و
گویند بدل آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود قنبیط نوعی از کرنب است
و پارسی کرم رومی خوانند و بهترین آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و
گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنانکه
کرنب و طبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ
گرداند و نفخ در حوالی بطن احداث کند و اولی آن بود که نیک بجوشانند و با روغن بسیار با
با گوشت فربه و سرکه و مری و داروهای گرم بخورند قنه بارزد است شیرازی بیرزد
خوانند و طبیعت آن گرمست در دوم و گویند در سیوم و خشکست در دوم و گویند در سیوم
ملین و محلل بود خنازیر و بثور علاسیه و صداع و کزاز و صرع را سودمند بود و مصروع چون
بوی آن بشنود بخود آید و سده را نافع بود و کلف را زایل گرداند و اگر بر دندان خورده نهند
نافع بود و خناق رحم چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق سگان زهردار بود
و از دود وی مجموع گزندگان بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند بر دیک سکبینج
و چون بخود برگیرند بچه بیندازد و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی
در باب با گفته آمد در صفت بارزد و صاحب تقویم گوید محروری مزاج را صداع آورد
و مصلح آن روغن بید مشک بود و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید
مصلح وی انیسون است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی است
و باقی ابدال وی در باب با گفته شد قنبیل صاحب منهاج گوید بروری رملیست و صاحب جامع
گوید از قول تمیمی که آن یکی از منها است که از آسمان می افتد در بادیه یمن و وادی همجاین
گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و بعضی گویند خاکیست سرخ چون بریان کنند

زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرمست و خشک در سیوم و تمیمی گوید گرم و خشکست در اول درجه دوم
و محلل قوی بود و گویند سرد است و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه
گوید در وی قبضی بود سخت و وی حب القرع و کرمها بکشد و بیرون آورد و منشف رطوبة
ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شود که مردمان آنرا به خوانند و اطبا
آنرا سعفه گویند چون بروغن گل طلا کنند و قبل بدان باشند خشک گرداند و نشف رطوبات
آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود بامعا و
مصلح وی شیخ ارمنی بود و بدل آن رازیانه است و گویند مصلح وی انیسون است و بدل آن
ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود قنفذ
بپارسی خارپشت خوانند و جکاسه نیز گویند و آن بری بود و جبلی بود و بحری بود و بحری
نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا ادلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت
و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و مجذوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک
کرده و جهت کودکان که در جامه خواب کمیز کنند و گزندگی جانوران را نافع بود و مقدار
ماخوذ از وی یکدرم بود نمکسود خشک کرده و جهت فالج و استسقا و داء الفیل و درد
با سکنجبین سودمند بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر آنکه مضر بود
بمثانه و گویند مصلح آن عسل بود و گویند تخم کرفس و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی
خنازیر را بغایت نیکو بود و مرضهای عصبانی را مجموع سودمند و سل و تبهای مزمن و
گزندگی جانوران و حافظی گوید ادمان اکل وی کردن مفسد معده و جگر بود و پیه وی
انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود چون با زفت
ترکمالند و دسقوریدوس گوید نوع بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین
شکم و مدر بول بود و پوست نسوخته وی با ادویه که موافق جرب بود سایش دهند جرب را
زایل گرداند و اگر بسوزند و با ادویه خلط کنند که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند

جذب ماده بکند و ریش را پاک گرداند و گوشت زیاده بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه
با فتاب گرم موافق بود استسقاء طحالی را و مهر رحمتی که گوشت وی بدان مناسب بود و زهره وی چون
با موم بسرشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کنند سپیدی چشم
زایل گرداند و نیز اطباء گویند چون گوشت وی بسرکه عنصل بهند مجذوم را نافع بود و شحم وی امتلایی و درد
کرده و مفاصل را سود دهد قنب سه نوع است بری و بستانی و هندی بری نقصان وی باید خطی
بود لیکن نبات سیاه بود و ورق آن مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و زهره وی سرخ بود و تخم وی
مانند فلفل بود زردتر و بحب السمنه نیز گویند و برگ وی چون بسرشند و بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر حمره و اعصابی که فموسا
دروی بیح شده باشد و ورم را ساکن گرداند و گموسات بگدازاند و عصاره وی درد گوش را نافع
بود و از ان بستانی تخم وی را شهدانج خوانند چون بسیار بخورند منقطع منی بود و چون تخم وی را
بکوبند و آب ان بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گوید تخم وی بادها
بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی
بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبت معده
بود و قاتل دیدان و چون باب ان سعوط کنند دماغ را پاک گرداند و اسحاق بن عمران گوید عسیر
الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو
بود و اسحاق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند مضره وی کمتر بود و دفع مضرت وی سکنجبین
قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و باب آن سر بشویند بن موها
را پاک گرداند از خشکی و سپیدی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی باب
سرد و برف و ربوب فواکه ترش کنند و نوع سیوم که آن قنب هندی خوانند و بشیرازی
بنگ گویند و سبز گویند و بپارسی حشیش خوانند و بعضی ورق و اعظم خوانند و ان نوعی بود
که مجنن بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد و تسلط
اشتهاء کاذب و نوعی بود که جنون آورد و خیالهای فاسد بدو نوعی بود که مقوی باه بود

والح

والحه نیکو بود مقدار ما خوار ازوی یکدرم تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و آن بود که اگر
زیاده ازین مقدار بود کشنده بود و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرت وی قی کند با روغن
گاو و آب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت نافع بود قندس گندس گویند و
کفه شود و قندس بر اسم حیوانی است معروف قند عصیر شکر چون منجمد گرداند قند
خام خوانند و بعد از ان چون دیگر بریزند انرا آبلوج خوانند و معربی سکر گویند قنقهر
صمغیست با خوش طعم که از بلاد مغرب خیزد و گویند سندروس که از بلاد مغرب خیزد و مولف
گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و انرا العل معربی خوانند و وی اثر تنها
بر دو درد دندان را زایل کند و چشم را روشن گرداند و با ماء العسل رنج نیکو بود و چون
قدری ازوی با سکنجبین و آب بیاشامند بر الاغ کند و چون سه روز بیاشامند سبز ضعیف
کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس نار رسیده است قسطا
مادا و راست و گفته شد قسطا دم الاخوین الست و گفته شد قنابر سوبانی بردبرگوس
خوانند و ان نوعی از عصافیر است که انرا بشیرازی جخو گویند دیسقوریدوس گوید قنبر
چون بریان کنند و بخورند درد قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سنبل ماج برند
و با مرق وی بخورند قولنج را نافع بود و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد
و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان فربه بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود شکم
ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد نبود با اندک مجفف
بود و مسفر بود برطوبات و اولی ان بود که با روغن بادام استعمال کنند قوقالس دوقوا عربا
و دو قوبری خوانند و دوا الاغریا و ان نوعی از دوقس است بادها را بشکند و علت سبل را
نافع بود و مغص را ساکن گرداند و شکم براند و عصاره وی در بن دندان با انگشت مالیدن
نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون کند و بول براند و شیرازی انرا برو خوانند و
ان بری بود و آنچه جبلی بود بشیرازی بدران خوانند و انرا دوا الاغریا خوانند قومی مرز گویند

ودرميم گفته شود قونيا قبطا است وگفته شد قونيا سوباي آب خاكستر خوانند قوطوليدون
اذان الفسيس است و ذلايف الملوك خوانند اهل مغرب وگويند نوعي از حي العالم است و گويند
نباتيست كه منفعت وي مانند حي العالم بود و ورق وي و بيخ وي سنگ بريزاند و بول براند و چون
ضماد كنند بر ورمهاي گرم وحمره وخنازير وشقاق كه از سرما بود والتهاب معده را نافع بود
قوفيرا گويند طباق است وگفته شد وگويند نيلوفر است وگفته شود قوفي صاحب منهاج گويد
حيوانيست بري در قوه نزديك بحند بيدستر گوشت وي صرع و اختناق رحم را نافع بود وهمين اسم
بر مصمم قريش نهاده اند كه آن سوسن است و گفته شود قوطوما آذريون برست و گفته شد قور
قطلي است وگفته شد قوانص بهترين سنگدان آن بود كه از او ز تازه فربه گيرند و وي
غليظ بود و غذا بسيار دهد و پوست اندرون وي چون خشك كنند و سحق كنند و با شراب بياشامند
درد معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وي غذاي اصحاب كد بود چون هضم
شود خوني نيك از وي متولد شود و آنچه از ان مرغ خانگي بود دير هضم شود و مولد قولنج بود
و داوي آن بود كه نيك پخته كنند و نمك و مري اضافت كنند قوتر درخت وج است و گفته شود
قورساما عود بلسان است و گفته شد قيمولسا طين قيموليا است و گفته شد و طفلي طليطلي نيز
خوانند قيقهس فيغمن نيز گويند و ان قيتهر است و گفته شد قبنا نوعي از بقلة الحمقا است
و گفته شد قيصوم نوعي از برنجاسف است و بهترين آن تازه بود و طبيعت آن گرمست در اول
و گويند در سيوم يا دوم و خشكست در دوم و گويند در سيوم و گويند ترست در اول و گويند
گرمست در دوم و خشكست در اول و وي مسهل كرمها و صفرا بود و جالينوس گويد كل وي نيكوتر
از افسنتين بود و دروي تنقيح بود و چون بسوزانند داء الثعلب را نافع بود با روغن زيت و
وجعه موي ريش كسي كه دير برآيد چون بمالند زود برآيد و وي حيض براند و سنگ گرده
بريزاند و عرق النسا مزمن را نافع بود و روغن وي ابتمام رحم و عسر البول را نافع بود
و اگر در خانه بگسترند گزندگان بگريزند و چون با شراب بياشامند زهرها را نافع بود و

گزيدگي عقرب و رتيلا و مقدار شربتي از وي يكمثقال بود تا دو درم و موافق [illegible] زنبور بود
بلكه انرا بكرد وي بچه بيرون آورد و اسحاق گويد مضرست بشش و مصلح وي شيح ارمني
بود و صاحب تقويم گويد مصلح وي صمغ عربي بود و گفت او خشخاش بود و بدل وي در درد سر كه
از سردي بود گويند بابونه است قنطاريون ترمس است و گفته شد قيطس آس است و گفته شد
قيشور حجر القيشور خوانند و حجر الشعر و فسك نيز گويند و ان نوعي از كف درياست و مولف
گويد آن مانند سنگيست سپيد و مجوف بسيار دارد و در ميان كف دريا و مرجان سپيد بسيار
بود و در حمام دست و پاي بدان بمالند و صلبي نداشته باشد و اولي آن بود كه سوخته استعمال
كنند و طبيعت ان گرم و خشك بود و لطيف ند انرا جلا دهد و براق و سپيد گرداند چون ند
بدان سنون كنند و در ستردن موي استعمال كردن موي بستر دو در ريشهاي عميق بر كرد
و گوشت برویاند و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب اندازند كه جوشان بود
از جوشش بازايستد در زمان و صفت سوختن وي چنانست كه در شب آتش كنند تا گرم
شود بيرون آورند و در شراب ريحاني اندازند بس ديگر شب آتش كنند و ديگر در ا
اندازند بس سوم بار در آتش كنند چون گرم شود بيرون آورند و رها كنند تا سرد شود
بعد ازان بردارند بوقت حاجت استعمال كنند بن دندان محكم گرداند و تاريكي و شبكوري
زايل كند قرس بيوباي شمع را گويند و گفته شد قير قار است بپارسي قيل گويند
قيل رفت ترا است و گفته شد قسوس قسوس گويند و گفته شد و اسحاق نيز گفته بود
سياه و سپيد و سرخ و مجموع ق و قابض باشند و يك نوع ازان نباتيست لادن
و ان گرم بود و باقي انواع ان سرد بود و بيخ آن چون با شراب بياشامند گزندگي
رتيلا را سود دهد و صمغ وي شپش را بكشد و چون با شراب و سركه بياشامند بساقط
موي بكند و بخور كردن منع آبستني بكند و بخود بر گرفتن بچه بيرون آورد و تر وي بر
سپر ضماد كردن نافع بود و بخود بر گرفتن حيض براند قيوندي شحم قاوندي خوانند

و شحم قیدونی گویند گفته شد قلوط و رق کند نای شاییست و گفته شود قیروطی موم روغن بود و مرهمی که از موم و روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند آن را قیروطی خوانند

باب الکاف کادی

کدر خوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند طلع آنجا است و این سحون گویند بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت وی بلند نبود مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود پیش از آنکه از پوست بشکافند و بیرون آید می گیرند و از اندرون پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازند و با آفتاب می پرورند تا روغن قوت وی اخذ کند و بپارسی گل کیدی خوانند و مولف گوید در گرمسیر شیراز بسیار بود و بوی عظیم ناخوش دارد تا بحدی که جامه که بوی آن گیرد تا از برین گردد بوی از وی زایل نشود و روغن وی بهترین آن بود که بطریق روغن بنفشه بگیرند همچنان با دام در گل کیدی بپرورند مانند بادام بنفشه و داری گویند جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب آن حصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آمده بود نه عدد چون با شراب کادی بیاشامند به ده عدد نرسد و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن تخم بود گاوشم ... بهار است و گفته شد کافور چند نوع است شجر الزنس که گویند قیصوری و رباحی سپید بعد از آن ازاد و اسفرک و ازرق و نیکوترین آن قیصوری و رباحی بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک در سوم منع ورمهای گرم بکند و محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا با گل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب و اگر مقدار دو جو با آب کاسنی هر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع را زایل گرداند و چون رفس منی باردار دو بیند و باب بادروج و عصیر بلح یا بات کشنیز یا عصیر سبز

همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود صداع گرم و ورمهای حاره که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انتشار پیدا کند و منی بفسرد و مرضهای سرد در نواحی گرده و مثانه و انتشار پیدا کند و وی شکم صفراوی ببندد و داکی از وی ورمهای گرم را نافع و قلاع را زایل گرداند و با ادویه درد چشم که از جهت گرمی بود نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد از سم عقرب و اره باب سبب شش و ربع مثقال با شراب نافع بود جهت کسی که قروح سنبل خورده باشد باب انار و شیر تخم خرفه نافع و بسیار وی سری رود و آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی در تنها سهر آورد و مصلح آن بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و ماسرحوبه گویند شخص شش مثقال کافور بسه نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطع طعام هضم نمی شد و شهوه وی منقطع شد و هیچ زحمت دیگر روی عارض نشد و چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن می شود و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون هوا سرد رسیده باشد سر را از هنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون بروغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیشانی طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و گهربا مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل آن دو وزن آن طباشیر بود و گویند بوزن آن صندل سپید کاوزبان گیاهیست که اعراب بلسان الثور خوانند نافع بود جهت قروح و بلغم را زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود کاکنج بزر الثعلب است و گفته شد در قاف کادل کراث الکرم است و گفته شود کاشم الجدان رومی بود و سوماتی لیعسطون گویند و آن سالیوس است و نیکوترین آن زرد تر و بزرگ و رق بود و مانند ورق انجدان و در قوه مانند کمون بود و طبیعت وی ای سویه گویند

گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجهٔ سیوم بادها را بشکند
و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود یک درم از وی با شراب مسهل دیدان بود
و حب القرع و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید
رطوبهٔ معده کم کند و قراقر زایل گرداند و دو درم از وی باب گرم مستسقی را سود دهد
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل آن دراد در ار
تخم خربزه بود یا تخم گزر و تیارزوق گوید بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیره
سپید بود و اسحاق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود کاکنج پارسی عروس در پرده
گویند و یک نوع شیرازی کجومس گویند و سوم الی سعاس و قوة وی نزدیک بقوه عنب الثعلب بود
خاصه قوه ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین
ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در سیوم و بو ولیث و
عسر النفس را نافع بود و شریف گوید اگر از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص
یابند یا درار بول ع اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع آبستنی
بکند و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد و بولس گوید که بها و حب القرع را بیرون
آورد چون وی از خشک وی با و شبه آدمی سحق کنند و از او بیاشامند و مقدار
شربتی از وی دو درم بود و مخدر بود و مصلح آن معجون کل بود و جالینوس گوید بدل وی
عنب الثعلب بود و گویند بدل وی عنب الثعلب بود و حب الفقاکاو زهج جاو زهج گویند
و آن حب البتم گویند و گفته شد که بر سوم آنی فارسی خوانند و بشیرازی کورک و وی را
ثمره بود مانند حبن و ثمره دیگر دارد مانند فنا و از قثاء الکبر خوانند و وی حاره بود و
بغایت گرم بود چون در خم شراب اندازند شراب را از علیان باز دارد مانند
فودلج نیکوترین آن بستانی بود و سود مند ترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل وی منقطع و ملطف بود و

در پوست بیخ وی مرارة و حرافة و قبض بود و خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشهای ناگهن
و عرق النسا و درد ورکین و تشنج عضله را نافع بود و بوسیدن بیخ وی جهة درد دندان بغایت
مفید بود و نیکوترین خیرها بود جهة سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی
ماده غلیظ سودا وی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها بکشد
و باه را زیاده گرداند و وی تریاق زهرها بود و اگر با سرکه نهند سده سپرز بگشاید و صلابات
آن بگدازاند و بلغم را از معده پاک گرداند و دستور بود و سکنجبین تر وی و ثمره وی چون نمک
بود و بخورند شکم نرم گرداند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمره وی سی روز
هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند و چون بخایند قلع
بلغم بکند و دانه وی با سرکه بپزند و بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون
پوست بیخ وی بغایت بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سپید بطوخ
کنند زایل گرداند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و ورمهای صلب استعمال
کنند بگدازاند و چون بکوبند و بفشارند و آب آن بگیرند و در گوش که کرم بود بچکانند
کرم را بکشد و بصری گوید ورق وی و ثمره وی در قوة مساوی باشند لیکن ثمرا قوی بود از ورق
و بیخ وی اقوی بود از هر دو و پوست در اصل وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم
و خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه او را بپرورند دفع ضرر وی بکند و مقوی معده
رساند و فارسی گوید کبر تریاق بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و باه را زیاده گرداند و حور کی
گوید کبر ناصوری که در اماق بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند در بیت الخلا بواسیر را نافع بود و طری
گوید بیخ وی ریشهای تر چون بروی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن بر سری که در آن شپش باشند
بریزند و سر را در آن بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود سده که در جگر بود و آنرا سردی
و اسحاق بن عمران گوید حب وی غذایی بد بود صنعی سود و ثمره سود اسحاق سود و تر وی
نیکوتر بود از وی و ابن سمحون گوید قفاح و قضبان وی نافع بود جهة سپرز و او لی آن بود که چند

روز در نمک آب خیسانند و بعد از آن باب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن
بسرکه نهند و چهل روز بخورند سپر بگذارند اما باید که زیت شسته بر آن ریزند و بخورند و
گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن
خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل تر وی حب وی بود و ورق وی کیبکج کف السبع
خوانند و سومانی بطراحیون گویند و آن نوعی از کرفس بری است بعضی سالس اغریون خوانند
و وی انواع بسیار است نوع اول ورق آن مانند ورق گشنیز بود اما از وی پهن تر بود و
ولون وی بسبیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی سطبر بود
و بدرازی یک گز بود و دراز تر بود و بغایت هیچ وی کوچک بود و سبید و تلخ و کره دا
بود مانند حرتق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دویم تیره رنگ بود و بغا
و بعف بود و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و آنرا بزبان شیرازی کس ویران
خوانند و باصنهای موسک و نوع چهارم هم نوع سیوم مانند لیکن گل وی مانند شیر سبید بود
و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حاده و لذاع بود
و از بیرون بهر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیب آنرا استعمال کند
که بخاصیت محرق حرارت قلب است و از سموم قاتله است و برص بدن و برص ناخن
و جرب و داء الثعلب و داء الحیه و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بر ند با سرکه
و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون سحق کنند و بر دندان نهند بریزاند و وی
از معطشات قوی بود و وی مقرح احشا بود و اصلاح آن بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج
گوید مداوی آنکه آن خورده باشد مانند مداوی کسی بود که بلادر خورده باشد کنکر
حب العروس خوانند و در قوه مانند فو بود لیکن از وی لطیف تر بود و نیکو تر آن خوشبوی
بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحاق گوید گرم و خشک بود در سیوم
و مسیح بن الحکیم گوید در وی قوی متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی

غالب بود و وی منقی و ملطف بود درد حلق را نیکو بود و شکم به بندد و سده جگر و گرده بگشاید
و مجاری بول پاک گرداند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن
بود سود دارد و چون بخایند و آب آن بر قصبه الذکر بزنند لذتی عظیم حاصل شود و وی
قوت معده و اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو گرداند
و بوی دهان خوش کند و آواز را صاف گرداند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد
و شربتی از … نافع بود چون دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و گویند بدل آن
هیل بود و گویند هیل و دارصینی کبریت بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب
منهاج گوید زرد بود و سبید بود و صاحب جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع است
سرخ و سبید و زرد و از قول اسحاق بن عمران گوید چهار نوع است سرخ و سبید و زرد
و سیاه و این چنین گوید کبریت چشمه‌ایست روانه و چون منجمد گردد کبریت شود و زرد و سبید
و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن وادیست که موران اند که سلیمان علیه السلام
بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپایان اند ببزرگی و ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ
در معدن خود بشب افروخته شود مانند آتش چنانک روشنی آن چند فرسنگ بدهد پیرامون
آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و در اکسیر مستعمل کنند سبید را سرخ گردانند
صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک بود تا چهارم و حبیش گوید در سیوم و وی
ملطف و جاذب بود برص را زایل گرداند و چون سحق کنند و بر موضع گزیدگی جانوران زهردار
بپاشند یا با آب دهان بسرشند و بر آن نهند یا با کتیرا بسرشند یا با سرکه کهن یا با عسل یا با علک البطم
بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و خوردن نیز همان عمل کند و با نطرون بر برص
ضماد کردن سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام و نزله را نافع بود و
چون سحق کنند و بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند در نشیب زن بچه بیندازد

ددود وی موی را سپید گرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه
را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن زیت اسقیل خیسانیده
باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن بسازند و جرب تر و خشک و خارش بدن را
بغایه نیکو بود و چون بخا بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و
مصلح وی بنفشه و سکر بود و صاحب سموم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل
وی بدرانش افروخته از آن گوگرد زرد و زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد سپید زرنیخ
سرخ کبد طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از نر فربه گیرند و چون هضم
غذا بسیار دهد و صاحب منهاج گوید خونی محمود از وی متولد شود و ابن ماسویه گوید
بلی الحمر بوم و خونی غلیظ از وی متولد شود مگر آنکه از سر زوار خصیه و جالینوس گوید جگر
مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از معا
و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهایی بود که انرا تبنیه خوانند از بهر آنکه حیوان و راکا
خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذایی نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند
جنبش و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشوار هضم بود و
اولی آن بود که با مری و زیت سرند و بخورند با نمک و دارصینی و محروری مزاج با سرکه و
کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی جوارشات از پی آن بخورند کبد الطیر نیکوترین
جگر مرغها جگر بط فربه بود با مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته شیرین داده باشند
و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از وی متولد شود و مصلح آن زیت بود و نمک کبد المعز
جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و بر رطوبه آن کحل کردن چون بریان کنند و سر بر بخار
آن داشتن همین عمل کنند کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند و با شتا بخورند مصروع را
نافع بود کبد الضان جگر میش و گوسپند چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهه کسی که کستی
در طبیعت وی بود حبس کند کبد الوزغه جگر وزغه چون بر دندان خورده نهند درد

ساکن

ساکن کنند کبد الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود و چون بریان کرده
بخورند منع رسیدن از آب خوردن بکند و شفا بخشد البته کبد الخنزیر البری جگر خوک
صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند گزیدگی جانوران را نافع بود کبد الحجل جگر کبک
چون خشک کنند و بکوبند و بکشعال از وی بپاشانند مصروع را نافع بود کبد الذئب درد
جگر را سود دهد و در اثنا ماسا بدل ان هم وزن ریوند و هم وزن ان دار فلفل بود کبد
الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دار فلفل و فلفل سپید و ذکر کرده بران
باشند و بر آتش بریان کنند و رطوبه آن در چشم کشند شبکوری را زایل گرداند و در
ابتدای فرود آمدن آب بغایه مفید بود و چون جگروی بریان کرده خشک کنند و سحق کنند
و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و در ابتدای نزول آب بغایه سودمند
بود کباب نیکوترین آن از گوشت نرم رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آنک
بر انگشت که از چوب الحر و دفلی و سدالحر و مانند ان بود کباب کرده باشند و طبیعت
ان گرم و تر بود و غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود سودمند بود کسی که رگ زده باشد
یا حجامت کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود
و مصلح وی اطریفل بود کتان حنظل است و گفته شد کتان سرد و خشک بود و معتدل
حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست پوشیدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند
و مسیح گوید اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند
و در تابستان جامه کتان شسته و بولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و
سده زکام بگشاید و مصلح رحم بود کتم صاحب منهاج گوید وسمه است و گفته شود
کثیرا صمغ القتاد است و قوة وی مانند قوة صمغ کنز حمار النحل است و گفته شد
بود و نیکوترین آن سپید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت بود و

تر تا از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم گوید سرد بود در
دوم و گویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه
مسهل بود اسهال کند و مقدار نیم مثقال تا یک درم و کسر حدت ادویه بکند و سرفه و خشونت
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در مسیح خیسانند و با قدری روغن
ایل سوخته سا میزند با اندکی سب یمانی درد گرده و سوزش مثانه را نافع بود و فولس گوید
مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج بود و مقوی بدن بود و سمین ان و چون کثیرا
بر موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر مدان ادمان کنند ان رحمت زایل گردد و اسحاق
گوید مضر است به سعل و مصلح آن انیسون بود و گویند بدل وی مغز دانه کدو بود و ساروق
گوید بدل وی صمغ عربی بود و صمغ بادام کثیرا صاحب جامع گوید بزر و حیر است و گفته شد
نیز رحیص سنایح است و گفته شد کثیر الاضلاع لسان الحمل است و گفته شود بزر رد
و صعه است و گفته شد و بولوقمن بزر مدیر اسم خواننده بزر ورق مرمافلی است و گفته
شود کحوز رزبادست و گفته شد کحیلان لسان الثور است و گفته شد کحلا
این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی دیگر که انرا البسان خوانند و
سیوم بر شنجار و چهارم بر نباتی که انرا عنسون خوانند کحل پارسی سرمه گویند و
کحل مطلق مراد از ان سرمه اصفهانی بود که انرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و
کحل حلاین خوانند کحل فارسی انزروت است و گفته شد کحل السودان شیح است و گفته شد
شه مرخ خوانند و گفته شد کحل خولان حضض کابلی است و صفت حضض گفته شد کدبه
کادی است و گفته شد کرفس بستانی بود و آبی و جبلی و صحرایی و بری و قرنشی و سرشفی
و نوعی از ان در آب روید و انرا کرفس الماء و حرحر الماء گویند و قره العین و سیسنبر
خوانند و گفته شد و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه صحرایی را
فطراسالیون گویند و گفته شد و بری را سمورنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم

بود در اول و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود
در اوسط دوم و روفس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود
در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهة معده سودمند تر از انواع
کرفس بود از بهر انکه لذیذتر است و منفعت وی آنست که بول براند و حیض و محلل
ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود
و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و صیق النفس را سودمند بود و چون با نان
یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از قوارت بود یا ورم چشم گرم سودمند
بود و چون با یخ بزند و طبیخ آن سا شامند سودمند بود جهة ادویه کشنده و
محلل قی بود و سکم به بندد و در تخم وی ادرار بول زیاده بود و گزیدگی جانوران
و خوردن مردار سنگ را نافع بود و قسطوس در کتاب فلاحه گوید شهوة مردان و
زنان برانگیزد و ازین سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن
کنند از بهر انکه باه برانگیزد و شیر باز کم شود و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که
زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون برآید ریشهای عفن و بثرهای بد بر اعضا
داشته باشد و نشاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل
بود و فعل ورق وی قوی بود از تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق وی اقوی
بود از ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام بخورند موافق
بود اندکی و عیسی بن ماسه گوید جگر و گرده و مثانه را پاک گرداند و سده ان بگشاید
و محلل ریاح و بیخ معده بود و مصروع را نافع و مضر بود و شریف گوید خاصیت در وی
هست که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند و ریگ را عظیم سودمند بود و چون
تخم وی با همچندان نبات بکوبند و با روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت
را قوة دهد بغایت اما غذای وی باید که گوشت خروس و خصیه آن بود و اگر عصیر وی

با روغن گل و سرکه در حمام بر اعضا بمالند هفت روز رسانی حکه و جرب را نافع بود و
و اگر با کاهو بخورند تعدیل سدا کند و معدل سردی کاهو بود و رو فس گویند خوردن کرفس
رحم را از رطوبت و ریف برگرداند و طری گوید و رق وی تر چون بخورند معده و جگر را
را سودمند بود و سنگ براند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب و رق وی چون
باشامند تنها یا با آب و رق رازیانه تب تر بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود
از ورق و دارای گویند او لی آن بود که کسی که از گزندگی عقرب ترسد نشاید که کرفس خورد
از بهر آنک مفتح مجاری بود و زود سم بدل رساند و کرفس بری داء الثعلب بری را نافع
بود و شقوق اظفار و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکو بود و کرفس
مصروع را عظیم مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و
گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود کراث بپارسی گندنا گویند و آن شامی و نبطی
و جبلی بود و جبلی را افراسیون خوانند و گفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی
بقوة متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی گرم و خشک تر از انواع کراث بود
و آن گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی که از کراث المایده
خوانند و آنچه در وی بیشتر بود که در شامی بود در وی اندک قبضی بود و کراث شامی را
قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و از پیاز و گرمی وی
کمتر از سیر بود و وی غلیظ تر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث
شامی اصل وی خورند نه فرع وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون با سماق
بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهای بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج
را نافع بود و بول براند و منفخ بود و کیموس بد دهد و شبکوری آورد و حیض براند
و مضر بود به مثانه ریش شده و گرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون
برند با آب دریا و سرکه وزن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت آن را بغایت سود دهد و چون
تخم آب بر زند فضول از سینه و شش بیرون آید و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق
کندر و پیا میزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوت و جماع بود و چون با عسل بیامیزند و
لعق کنند نیکو بود جهت دردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند عصب بسی را اما گشـ
کند و اگر اد مان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد بخار بد
بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد خیسانند و بعد از آن که
در روغن و مری بپزند و بخورند بواسیر را عظیم سودمند بود و طبیخ وی چون باشامند همین عمل
و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزیدگی افعی و گزیدگی جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه
و کندر و شیر با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی آن را زایل کند و اگر بوا...
که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده جگر بگشاید که از بلغم بود و اشتهای
طعام باز دید کند و باه را قوة دهد و گرم مزاج را نافع نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر
پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن حسکدانه یا کنجد بسرند و قولنج بلغمی را
نافع بود خوردن و آب آن حقنه کردن همچنین و عصاره کراث حسک مسهل دم بود و کراث
بری مفتح سدد بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوه پشت بدهد
و باه را زیاده کرداند تا بحدی که عنین را بحال صحت آورد کرنب بپارسی کرم گویند و
شراری کلم خوانند و آن بستانی بود و رومی بود و آن را قنبیط خوانند و گفته شد و بحری بود
و بری و کرنب الماء و نیکوترین آن کرم نبطی بود که آن کرنب بستانی معروف است و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاحه گوید
کرنب دو نوع است نبطی و خوری و نبطی مشهور است و خوری ورق وی غلیظ بود و خشونتی دارد
باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی از غایت تجفیف بود و منضج صلابات
بود و چون با سپیده تخم مرغ بر سوختگی آتش نهند سودمند بود و کرنب بیرون آید...

رانافع بود وچون طبیخ وی بر مفاصل نقرس برند سودمند بود و عصیر وی چون بیاشامند
چند روز درد سپرز را زایل گرداند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع
بود و چون کرنب بخورند آواز را صافی گرداند و لون را نیکو کند و رعشه را عظیم نافع بود و برسر
ضماد کردن سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند
خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصاره وی با شراب گزیدگی جانوران و سگ دیوانه را
سودمند بود و چون بعصاره وی سعوط کنند سر را پاک گرداند و خوردن وی در شراب دیر
مستی آورد و وی مولد مره سودا بود و دی عکر و اگر با گوشت فربه بپزند با روغن بادام یا روغن
کنجد بسیار غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنک دردهای او
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم که مزاج وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود
هیچ مضر نبود بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان
و بواسیر نشاید که خورد و سرد مزاج با فودنج بریان خورد و مرق آن اربی آن بیاشامد و فی الجمله
محروری نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب بر سر وی خورد و اگر ورق وی بکوبند و
ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمهای را نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ
بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق
کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزیدگی افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار مثقال
سپید بود و وی شرحه گزیدگی افعی نافع بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند
در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندک
تلخی کرنب الماء نیلوفر است و گفته شد کرنب جبلی فراسیون است و گفته شد کرمه
البیضاء فاشرا است و گفته شد کرمة السوداء فاشرستین است و گفته شد کرمه شابکه
قثاء است و گفته شد کرم بپارسی درخت انگور خوانند و بشیرازی رز گویند
و رازی گوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد

کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم
گرم معده و التهاب آن نهاده نافع بود و عصاره ورق وی قرحه امعا را نافع بود
و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وی
چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی
ببرند آبی از آن چکد بعطه بعطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی بود چون با شراب
بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوباء و جرب متقرح و غیر متقرح بمالند نافع بود و چون
احتیاج بمالیدن وی بود باید که پیش از آن آن عضو را بسطرون بشویند و اگر با روغن
زیت بمالند و ادامت کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تر وی بگیرند
و قضبان تر وی مقوی معده بود اما مخشن حلق بود و مصلح وی کثیرا بود و صمغ عربی و
خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کرده باشند
نافع بود و گزیدگی افعی همچنین سبیل و چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم
گرم که در سپرز بود سود دهد کرد باج بپارسی گردانیده گویند و فاضلترین آن از مرغ
فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند متصل
و طبیعت آن گرم و تر بود معده گرم را نافع بود و ابدان متحلل و کسی که ریاضت بسیار
کشیده باشد و خواهد که زود قوت وی زیاده شود و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح
وی مسهج بود کرسنه بیونانی ارویس گویند و بشیرازی گشنگ و آن حبیست که طعم وی
میان ماش و عدس بود و رنگ وی تیرگی زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر
بود و هیچ چیز گاو را مانند آن فربه نکند و در ولایه را مجد دو گاو نیز و رو بپا بسیار
کارند و نیکوترین آن بود که لون آن بسپیدی زند و مشتی با مصری بود و طبیعت
آن گرمست در اول یا دوم و گویند در سیوم و خشکست در دوم سینه و شش را از خلط
غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و اثرها طلا کردن نافع بود و لون را نیکو گرداند و

جون باشراب بر گزندگی افعی و انسان ضماد و سنگ دوانه ضماد کنند نافع بود و جون با سرکه
بریشند و افسنتین و بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتهای
عمیق و جون با عسل و زراوند مدحرج بریشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که
خورده بود برویاند مؤلف گوید اگر ابرسا و زراوند مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی
اضافه کنند و با سکنجبین عنصلی بریشند و بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر بنهند
البته گوشت برویاند و طبیخ کرسنه جون بر شقاق که از سرما بود و حکه که در بدن حادث
شود جون بدان ریزند نافع بود و جون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند مقدار
جهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود و جون با سرکه استعمال کنند یا
با روغن کنجد ضماد کرده عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص را ساکن گرداند و دفع
وی ملین اورام صلب بود که در بستان و اعضا عارض شود و سعفه و نار فارسی را نافع
بود و اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صنعت طحن کردن وی جنانست که بکیرند کرسنه
فربه سپید و آب بر سر آن ریزند و زمان نیک تحریک آن می کنند تا آب بخورد و بعد ازان
از آب بیرون آورند و بریان کنند تا منتشر شود بس با سیاب خرد کنند و به منخل
ببیزند و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود تا سه درم و خلطی بد از وی حاصل شود و علامتی
خشک بود و بسیار خوردن وی بعوض بول خون براند بقوة ادراری که در وی هست
و مسهل خون بود بمعصع گویند مصلح وی کلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی
و کاکنج بود کرشف قطاست و گفته شد کرویا کراویا نیز گویند و فرساد و قرنعار
و سوماای اقاروا و بلغت دیگر ننتره وان زیره رومیست بشیرازی کروبه خوانند و
در قوة نزدیک بانیسون بود و بمعده نیکوتر از زیره بود و طبع آن گرم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم و نیکوترین آن بستانی تازه بود و بادها را بشکند و هضم طعام بکند
و جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول و بول براند و کرم را بکشد و حب القرع نیز

آورد و قوة معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد و مغص را
بغایت نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز ده درم بناشتا در دهن گیرند
و رها کنند تا نرم شود و بخایند و فرو برند صبی الحس را بغایت نافع بود و ریح معده و امعا و گرده و
مثانه را سودمند بود و درد معده زایل کند و جون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بگدازد
و جالینوس گوید سده امعا را نافع بود و جون با غذا استعمال کنند سمین بدن بود و متقوی آن
و گویند مضر بود به شش و مصلح وی صعتر بری بود و بدل آن هم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن
آن انیسون کرویا فارسی و شامیه و کراویا رومیه و کرویای جبلیه قردمانست و گفته شد
کرمان حند فوقست و گفته شد کردملن طردملن گویند و آن نوعی از ساسالیوس است و گفته شد
کرمین عاقرقرحا است و گفته شد کرنون قنطوریون دقیق است و گفته شد کرکر
صنوبر کوچک است که معروفست تخم قریش و بشیرازی انزاکاج خوانند و گفته شد و صاحب
جامع قول حنین آورده است گوید عرق الصفر است و هم گوید اصول ورس است و گوید
ورس نوعی از آنست کرمدانه و کردمانه نیز گویند و هندی و خرد مانی نیز خوانند و عاقی
گوید تخم درختی مثنا است و در میم گفته شود و بعضی گویند ابجره است و خلاف است و مؤلف گوید
تحقیق که آن تخم نوعی از مازریون است و بغایت گرم بود و بشکل مورد دانه بود و مستحق قتال بود و بغایه و
مسهل ما اصفر بود و مزه و دو درم از وی کشنده بود و از خوردن وی حکه و مرض عارض شود
و بکشد و مداواه کسی که آن خورده باشد مانند مداواه کسی کنند که فرفیون خورده باشد کرکم
سک المسک است و گفته شد کرک پارسی کلنک گویند و سکوربرن و آن بود که بار صید
کرده باشد و باید که جون بکشند بعد از جند روز ببزند با سرکه و دیگر با آب و نمک بپزند و بعد
ازان حلوای قند با عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و بیشتر
گویند دماغ وی و زهره وی جون با روغن زیتی بیامیزند و سعوط کنند نسیان را زایل گرداند
و هیچ جیز فراموش نکند و جون مرود وی در جشم کشند بیکوری را نافع بود و جون زهره وی با سلیق

بامیرند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل کند البته و دماغ وی با آب چلبه بگدازند و طلا کنند
بر ورم دست و پای نافع بود و چون خصیهای وی نکسود کنند و خشک کنند و بیامیزند با هم چندان
سرگین سوسمار و کف دریا و نبات ... مساوی و در چشم کشند سپیدی که در چشم بود که بسبب
آبله ناحنه بود زایل گرداند البته و چون سه وی بگدازند با سرکه عنصل و مطبوخ بیاشامند چند روز
در غایه کمال نافع بود و چون زهره وی با عصاره مرزنگوش بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند
مخالف جایی که لقوه داشته باشد هفت روز باید که روشنایی نه بیند و روغن گردکان در لقوه
مالد بکلی زایل کند و زهره وی گویند بر آب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع بود کرکدس
الغنم حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و ان فرفیون است و کهنه شد کرکز
گویند قثاء الکبر است و خلاف است و انچه محقق است قثاء الحمار است و کهنه شد کرکدس
پارسی سکبینه گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حوتی میش بیرون آورند و طبیعت
آن سرد بود و عصابی و کرکوشش باید که بسکباج برند و خولنجان و فلفل یا با سداب و کرفس
و ابازیر ملطفه و ناچار هر که ادمان خوردن او کند بلغم بسیار رسد اگر که دشوار از
شکم بیرون آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند و وی بد هضم شود و غذا
اندک دهد و کیموس او بلغمی بود و دوالی در ساقها احداث کند و اولی آن بود که ببرگه برند و
خولنجان و فلفل گرگ بپارسی کرگدن گویند و او حیوانیست که سوالی و بها خوانند و میان
هر دو چشم سرشاخی داشته باشد بزرگ و قوه وی بغایت بود که فیل را بر سر شاخ بردارد و
در شهر نوبه و گویند چون زهره وی بخور کنند بادها بشکند و هر سحر که باشد زایل گرداند
کزبره و گشنیز نیز گویند و معده نیز خوانند و سوبانی قوریون و بپارسی گشنیز خوانند
و نیکوترین آن بستانی بود تازه و فربه و طبیعت آن تر بود و سرد بود در اول درجه اول
تا دوم و انچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بقراط گوید در وی حرارت
و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسخونه دارد و مرکب بود از قوی متضاد .

و دیسقوریدوس و روفس و غیر ایشان گویند سرد است اگر نه سرد بودی عصاره وی کشنده
نبودی بتریاق و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را تحلیل نکردی و بدرستی که این
فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیف است و غواص و زود نفوذ و غوص
میکند و جوهر سرد غوص بکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود برودی و فعل وی
وی باقی بماند و اگر نه سرد بودی حمره را شافی نبودی و در وی قبض و تخدیری بود و
چون تر وی و یا خشک وی بخایند بوی سیر و پیاز زایل گرداند و عصاره وی با شیر زنان
مسکن هر ضربان سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند نافع بود و چون با عسل
موبر یا ورق گل سرخ ضماد کنند بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فارسی نافع
بود و چون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و
روغن گل بیامیزند جهت ورمهای گرم نافع بود و خشک وی سودمند بود جهت دوار که از
بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن وی تاریکی چشم آورد و اشامیدن
وی خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخار از سر میکند و از بهر اینست که در طعام مهرو عان
میکنند جهت منع بخار معده و تر وی چون بکوبند و آب آن در بینی چکانند قطع رعاف
کند خاصه دو حبه کافور در یکدرم آب وی حل کنند و چون آب وی با شیر زنان در
چشم کشند ضربان سخت را ساکن گرداند و چون خشک وی با نبات بیاشامند درد سر
و پشت که از گرمی بود سود دهد و دفع صداع و سکر بکند و چون خشک وی کوفته با عصاره
تر وی مضمضه کنند جوشش و دانها که در زبان و دهان بود زایل گرداند و گشنیز خشک
بخاصیت مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و دو درم از وی با سی درم آب
لسان الحمل بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع قی و جشاء حامض که بعد از طعام
بود و خشک وی بریان کرده شکم به بندد و چون با سکنجبین بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون هر روز یکدرم با یکدرم نبات بیاشامند تشنگی زایل کند و بسیار خوردن

وی ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند و منی را خشک گرداند و باه را بشکند و نسیان
آورد و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و جوری گوید چون کشند خشک سازند و با نبات
مصری شربت سازند و بیاشامند قطع نعوظ کند و منی را خشک گرداند و همچنین اگر با نبات
سفوف سازند و تروی چون با مرغ فربه بزند مرق وی جهت سوزش مثانه سودمند بود
و خشک وی وسواس گرم را سودمند بود که شدت آن شرب بود و چهل درم از آب
وی گویند کشنده بود بتبرید و اکثر مضرة وی بدل رسد و سدر و غشا و جنون آورد و
حال وی مانند حال مستان بود و همچنین از تروی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل
غلط آواز و سبات آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن بوی گشنیز
آید و مداوای وی قی کنند و بطبیخ شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از ان بورده لحم
مرغ نیم برشت بنمک چرب کرده و فلفل و مرق مرغ فربه با بط بنمک بسیار و فلفل خورد و شراب
صرف محکم اندکی بیاشامند با میبختج و جیشش بن الحسن گوید کشنده تر چون آب وی تنها بسیار
خورند زهر بود و اگر با شیره دیگر بود از تتول منع آن بکند و اگر با سموم بود سمی بود و
اگر با تتول بود بقلی بود گزنه بزر الانجره است و گفته شد گردان با درنجبویه است و گفته شد
گرمازک ثمره الطرفا است گفته شد و ماذریون نیز گویند گزبره البئر شعر الجن گویند و آن
برسیاوشان است و گفته شد گز انگبین چیزیست مانند ترنجبین و ان طلیست که بر ورق
طرفا افتد و نیکوترین آن بود سپید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را
نافع بود سرفه و خشونه سینه که از رطوبه بود سودمند بود و مقدار مستعمل از وی هفت
درم تا بیست درم بود گزره کزبره است و گفته شد کسره الحمام نوعی از شاهتره است
و گفته شد کستیون نوعی از سوسن بری است و انرا سیف الغراب خوانند و دور
حوالی گویند و ان دلبوث است و گفته شد کمه رفت خشک است یونانی
و گفته شد کسیلا قشوری بود مانند سلیخه و ان دو نوع است یکنوع سطبر بود انرا

کہ خوانند

کسیله خوانند و یک نوع تنک باریک بود مانند شیطرج و انرا کهیله خوانند و نیکوترین
آن باریک بود که میل بسرخی داشته بود و طبیعت ان گرم بود در حدود درجه اول و
خشک بود و جوری گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت است حای معده را نیکو بود
و فربهی آورد و عود وی و هم حب وی و حب ... مانند ... بود و مقدار مستعمل از وی
سه درم بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سده گرده و رحم را بگشاید و حیض
و بول براند و مثانه را جلا دهد و کرم را بکشد و فولس گوید چون دو دانگ از وی سحق
کنند و بعسل سرشند و بر دندانی که درد کند و جنبد طلا کنند محکم کند و درد را زایل گرداند
و اسحاق گوید مضر بود بمعده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی معاث بود و کسب
السمسم بپارسی فزه کنجید خوانند و کسف الخروع فزه بید انجیر و هر دو را از سموم شمرده
اند نشاید که خورند و معالجه ان قی کنند تا معده از ان پاک شود کشک الشعیر بپارسی
شیره جو خوانند طبیعت ان سرد و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و تبرید و ترطیب کمتر
از وی بود مزاجهای گرم و خشک را نافع بود و دفع تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی
بود بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکشوثا نیز خوانند کشوث
رومی افسنتین است و گفته شد کشنه نوعی از کامه است و کلیکان و سبح نیز خوانند
ان در رمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد و طرف پارس نیز باشد و مولف
گوید شیرازی انرا کل کنده خوانند و ان مخدر بود و زنان جهه فربهی در حلوا کنند و خورند
و مست کننده بود و چون تر بود بمقدار گرده بود کوچک و چون خشک شود از گردکان
بزرگتر بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت ان سرد بود نه همچون انواع فطر و کماه و
خالی نبود از رطوبه غریبه با سوست جوهر وی حرارت بنشاند و در معده فاسد شود و غلیظ
بود و مصلح وی مری و زیت و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک بود کشنی گرسنه است
و گفته شد کسب مرکشیت نباتیست رستم بحیده مانند ریسمانی بافته علد ان هیچ بود

و مؤلف گوید شیرازی انرا پنجک خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن شبیه اثرس گوید
گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول و آب وی قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ
و رطوبات فاسد و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود و نافع بود جهه اصحاب بلغم و رطوبه و چون
بر ورمهای سرد ضماد کنند نافع بود و ابن ماسویه گوید بخاصیت مقطع شهوة و باه بود و
مقلل منی و شیر و مصلح او حب صنوبر مربا بود و در قوة مانند بذر کتان بود و بدل ان بود
کافور و سه و رق آن صبر بود و مولف گوید از خواص وی است که زنان شیراز اگر بچه شیرخواره گریه
بسیار گوید و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان یک شاخ بنهند قرار گیرد و دیگر نگرید
کشط و کسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد کشنا اسطوخودوس است و گفته شد
کشمش قشمش است و گفته شد و منافع او نزدیک بمنافع مویز منقا کشیتون بادنجان بری
خوانند و مرغاعی سر گویند از بهر آنکه بر جامه می چسبد و ساق آن مانند نی گز بود و بر وی رطوبتی
بود که بر دست چسبد و ثمر وی مانند جوز جنبا بود و چون حب آن بر جامه چسبد و در باغها
بسیار بود و تخم وی محلل بود و ورق وی چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سپیدی
چشم زایل کند مادون امه کعب الخنزیر کعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند
سنونی قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند سنگ بشکند و ریگ که در شکم بود سود دهد
کعب البقر کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجبین
بیاشامند سنگ را بگدازاند و محرک شهوة باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل
بسرشند مفرح دل بود و بدن فربه کند و جگر را قوة دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون
در چشم کشند روشنایی بیفزاید کف بقلة الحمقا است و گفته شد کف الکلب صاحب
منهاج گوید بداشغانست و گفته شد کف الاسد سومانی لارطوطالون گویند و ان عرطنیثا است
و گفته شد کف الذئب حنطا بااست و گفته شد کف عائشه کف مریم نیز گویند و ان
اصابع الصفر است و گفته شد کف الضبع و کف السبع خوانند و ان کبیکج است و گفته شد

کفری سومانی فسقس گویند و ان پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر بود و از آنکا فورا
خوانند و تعفور را نیز خوانند و آنچه ماده بود کفری و کفراه خوانند و نیکوترین ان خوشبوی
عفص ترین کشف بود که اندرون وی چرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات
و مرهمها کنند منع ریشهای بد کنند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم
کنند و معده ضعیف و درد جگر موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت موی را
سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه و
واحشا و قطع سیلان فضول از شکم بکند و قوة وی بدل و بهار که در اندرون وی بود
مانند یکدیگر بوند و حمار سر چون بسرند و بخورند همان عمل کفری کند کفر الیهود قیر الیهود
است و گفته شد کفر معاث هندی است و در شکستگی عصا و کوفت ان عظیم نافع بود
کلکل بلغت اهل فارسان مقل است گفته شود کلیه پارسی گرده گویند و وی معتدل بود
در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و خشک است و گوید سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد
شود و عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمودترین گرده ها گرده بره
بود خاصه چون گرم بخورند و صاحب منهاج گوید محمودترین گرده ها گرده جنبش بود و اول
آن بود که با سرکه و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارصینی و همچنان با پیه وی بخورند قنه
است و گفته شد کلیانی اشنان است و گفته شد کمون راسن است و گفته شد
طرخون است و گفته شد کمکروان حبر است و گفته شد انواع است و یک نوع
ان عوشنه است و گفته شد و یک نوع کشنج است و هم گفته شد در باب فا در صفت فطر و انواع
آن گفته شد و صنف ان کماشیر ماسرجویه گوید صمغیست مانند جاوشیر و گویند وی ظلیست
و گویند تحقیق صمغ کرفس کوهیست که فطراسالیون بخم انست و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر
و گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول براند و حیض فرود آورد و
بچه بیندازد و محکم بقوت قوی وی نظیر بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود

کمثری بپارسی امرود گویند و آن انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست که در خراسان
است و اصفهانیان آنرا شاه امرود گویند و آن مانند آب نبات بسته بود خوش بوی و
خوش رنگ پوست تنک و بزرگ و بعد از وی بستانی بود رسیده و آن معتدل بود و گویند
سرد و تر بود و یک نوع که آنرا صینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم و بصری گوید
کمثری را سرد بود در اول و خشک بود در دوم و صینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه
امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ
شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی و قوة معده بدهد و تشنگی بنشاند
و تسکین صفرا بود و خلطهای صفراوی و رماد آن قابض بود و علاج کسی بود که فطر خورده باشند
و اگر فطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از طعام منع صعود بخار از سر بکند و کاشفی
که در وی است قولنج آورد و سرانرا مضر بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویه گرم و زنجبیل مربا و
حب وی کرم را بکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود سرد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده
نرم و شیرین بود و بس سخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی دل بود و [illegible] گوید
آنچه متولد شود در بدن از وی محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود و دشوار هضم بود و رازی گوید
نشاید که آب سرد بر سر آن بخورند و بعد از وی طعام غلیظ بخورند و اگر بکر سنگی که صادق
بود بخورند باید که خواب بکنند و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند بار بخشکی
و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعه ببندد و دافع معده و منقطع اسهال مره صفرا بود و
کامافیطوس بیونانی خامانیطس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید
تخم کرفس رومی است و صاحب کامل گوید طرخون رومیست یا کاسنی رومی و بعضی گویند
برگ و شاخ قنه است و همه خلافست و مؤلف گوید حسک است و گل [illegible] و ماهی تخم
کرده و شیرازی آنرا ماشی دارو خوانند و تلخی وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید
نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم

و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در سیوم بود و منقی و جلا دهنده اعضای باطنی بود
و در وی قوة مسهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشهای عفن با عسل سود مند بود و
چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان را سود دارد
که از سودا بود چون مدت هفت روز پیاپی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول براند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و بدل
آن نیم وزن سیالیوس است و دانگی نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس گوید چون با ماء
العسل چهل روز پیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل گرداند و علت جگر و درد گرده و معصی را
نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر بکند و ابن سرابیون گوید
مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود تا یک مثقال و نیم و اسحاق بن عمران گوید
چون بیاشامند دو مثقال از وی باب الحجر بحته امعای بالایی را پاک گرداند و بدیغورس
گوید بدل آن نیم وزن سیالیوس است و دانگی نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن
آن زراوند گرمانیست و گویند بدل آن کمادریوس است [illegible] بیونانی خامادریوس خوانند
و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی طوفوریوس خوانند و گویند برگ و شاخ اسقی است
و خلافست و مؤلف گوید گیاهیست سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورقی و قضبانی و تخمی بود و آنانک
تخم داشته باشد بیشتر ورق بود و آنرا شیرازی ربانداره و تلخ خوانند و نیکوترین آن
تازه بری بود بعد از ادراک تخم بکنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و وی منقی و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای عرمس نهند پاک گرداند و چون بیاشامند
تازه وی یا آب وی بیرقان سود مند بود جهت سرفه کهن و آماس استسقا و حیض و بول براند
و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود
و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند در اسحه در چشم کشند قرحه چشم که تا صور
شده باشد زایل گرداند و چون بکوبند و بر سپرز نهند بگدازاند و اگر بیاشامند برقان

ن

زایل کرداند و شریف کوید چون باب اندکی سرند و با لایند و سه روز بابی هر روز سه
درم بناشتا بزیت بیاشامند بهم کرم سنک بریزاند البته و وی سود مند بود جهة دردهای
مزمن که در نواحی شش و سینه بود و چون سحق کنند و با جلاب یا عسل بسرشند و بیاشامند
سه روز و مقدار شربی از وی تا سه درم بود و کا فیلطوس نیز همین عمل کند و شراب
کادریوس مسخن و محلل بود تشنج و یرقان و ریح که در رحم بود سود مند بود و سوء
الهضم و ابتدای استسقا را بعاینه نافع بود و بدل ان عروق عافث بود و بدیعورس
کوید بدل ان استولوقندریون بود ان و تیا دوق کویند بدل ان بورن ان اسلیجه بود
و کویند بدل تخم حماص بر ست یا تخم شلغم بری کمون بپارسی زیره کویند و کرمانی و
فارسی و شامی و نبطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی بخته سیده بود و میل بزردی زند
و اقوی بود از شامی و نبطی و کرمانی اقوی بود از فارسی ان کرم و خشک است در سیوم و کوید
در دوم کرم بکشد و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و چون باب وی روی را بشوید
لون را صافی کرداند و بولس کوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه کوید چون
بریان کرده در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادهای غلیظ دفع کند و مجفف معده بود و
جرب را نافع بود اکر زن بر ست کهن با خود بر کیرد قطع کثرت حیض بکند و چون در سرکه
خیسانند و خشک کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوه کلی بکند
و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف
بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد و طرفه را نافع بود
و عصاره بری وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا
کنند بعد از ان که موی بر کشیده باشند دیکر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند کویی وی
سیاه رنک باشد مانند سونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون
با شراب بیاشامند کزیدکی جانوران را نافع بود و سطر البول را سود مند بود و سنک

بریزاند و چون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کرداند و چون با زیت و عسل بامیزند
و ضماد کنند بر اثر سیاهی که در شب چشم بود زایل کرداند و همچنین بر ورم انثیان
که از کرمی بود و مقدار شربی از وی دو درم بود و کویند مضر بود بشکم و مصلح ان کثیرا
بود و خوردن وی بسیار لون را زرد کرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و
شاهبور کویند با یک وزن آن و تیا ذوق کویند بدل آن بوزن آن پارسی بود و کویند
بدل آن کراویا بود و بدل فارسی هم وزن آن کرمانی بود و کویند بدل ان کرنب بود
انیسون است کفته شد کمون برست و کفته شد کراویا
است و کفته شد کمون بری قاسوس خوانند و ان شاهترج است و کفته شد کمون اسود
کمون برست و شونیز را کمون اسود خوانند و کفته شد کوند درخت صرو است
و کویند بوست بیخ ان است و صنعت صرو کفته شد و بعضی کویند صمغ انست
خامالیون است و کفته شد وان مازریون سیاه هست کندر بعربی لبان کویند بپارسی
کندر دریایی و اصمعی کوید سه چیز است که از یمن خیزد و در هیچ جای دیکر نبود لبان و ورس
و عصب تعبیر برد یمنی و ابو حنیفه کوید لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت ان
خارناک بود و قد ان دو کز زیاده بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود
و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود و علک وی را کندر خوانند و سیح خوانند و بهترین
لیبانی و نیکوترین آن سپید بود مدحرج یعنی چنبهای کرد بود و چون کهن کردد شکسته
شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و جالینوس کوید طبیعت کندر کرم و خشک بود
در اول و کویند در سیوم قوة حافظه را نیکو بود و چون بسوزند از هر موضع که باشد
دود نرفتم که از جهت دماغ کوده و ان نوع از رعاف است و منع ریشهای بد که در
معده بود بکند و چون با عسل بر داحس نهند زایل کرداند و چون با پیه بط یا پیه
خوک بیامیزند و بر جو یا مالند زایل کرداند و ریشهای که از سوختکی اتش بود و شقاق

که از سر با بود سود دهد و چون با نطرون بیامیزند و سر را بدان بشویند رشتهای تر
زایل گرداند و چون با خمر شیرین بیامیزند و در گوش چکانند انواع دردهای که
در گوش باشد سود دهد و ابو جریج گوید محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات سینه
بکند و مقوی معده ضعیف و مسحق آن بود و جگر سرد را نافع بود و اگر بلغم ثقال در آب
خیسانند و هر روز از آن خورند بلغم را نافع بود و حفظ زیاده گرداند و ذهن را
جلا دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیاشامند صداع آورد و کندر هضم طعام
بکند و بادها را بشکند و قی ببندد و رشتهای چشم را نافع بود و خفقان را سود
دهد و مسیح الرئیس گوید مقوی روح و دل و دماغ بود و قوه تریاقیه در وی هست
دخان وی در زمان وبا سودمند بود و بسیار خاصه آن باشد که جذام و برص
و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند
و اگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بیاشامند کرم بکشد و قشور وی قبضی تمام دارد
باشد و صوران گفته شد در قاف و دقاق الکندر فاضلتر از کندر بود و در قوه مانند
کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر کوفته در منخل کنند و به سر بدان خورده که
از منخل بشیب آید آنرا دقاق الکندر خوانند و نیکوتر آن سپید بود و مقدار شربتی
از کندر سه درم بود و نافع بود تبهای بلغمی و جهه ترقی بلغمی چون قدری کندر و اندکی مر و
زعفران بخود بر کشد نافع بود و همچنین اگر با قدری ماکواه بیاشامند و دخان کندر جهه
علتهای چشم نافع بود و گفته شد صنعت دخانها و کندر مضر باشد شش و مصلح وی
از زبارسی بود و بدل وی مصطکی بود و اسحاق بن عمران گوید بدل آن یک وزن و دو دانگ
نیم آن دقاق وی بود کندش بپارسی گندنه گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون
آن سیاه بود و اندرون وی سپیدی که بزردی مایل بود و طبع آن گرم بود در اول
درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایه خطر بود و وی

مقطع بلغم و سودا بود و بهق و برص سیاه و جرب را نافع بود طلا کردن و سپر را بگدازاند
و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل و شربتی از وی تا دانگی و نیم بود
و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبه
بکند و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده
باشد آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخود بر کشند بچه بیرون آورد و مضر بود
به شش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان بهم کند
که بخناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده باشد تقی و حقنه قوی که در آن شحم حنظل بود
و اگر تشنج پیدا شود معالجه تشنج کنند که از سوسه بود و بدل آن در قی بودن آنکه خور التی
بود یا دو دانگ وزن فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار عدسی
با روغن بنفشه سعوط کند دو سه نوبت شکوری را نفع سودمند بود و بحال صحت باز آورد
کنگر حرشف است و گفته شد و طبع آن گرم و تر بود و باه را زیاده گرداند و عرق را
خوش بوی کند کنگرد بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و طبع آن
گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و وی قی آورد باسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند
یا با عسل و بدل آن بیخ دار شیشعان است و گویند در قی بدل آن خور التی باشد
گوز مقل است و گفته شد گوز گندم جوز خندم است و گفته شد و صاحب منهاج
در خواص می آورده است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و سی رطل آب و یک
با هم بزنند و سر ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب و بهی آورد
و معنی سفراند گوالف بادآورد است و گفته شد گوشاد حنطاما است و گفته شد گوک
شاموس طین ساموس است و گفته شد کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی
گوید طلق است و این همچون گوید درختیست که شب روشن بود و گویند آن سنگیست که
در شب افروخته گردد و آن طلق است و گفته شد گوک خس است و گفته شد

کوبلم و گوبر فلفل است و گفته شد کوارع بشیرازی شبد خوانند کیموس وی لزج
بود لیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود بگذرد و علاج الفصول بود و حسن الکیموس
و خوی سرد لزج ازوی متولد شود و اگر با سرکه و ابدان مستعمل کنند لزوجت و برودت
آن کمتر شود و وی سحج امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود
دارد کهیانا فاوانیا است و گفته شد کهربا صمغ جوز رومی است و نیکوترین آن صمغ زرد
بود صافی سرخی که بزردی زند و طبعت آن سرد و خشک بود و خشکی آن در دوم بود و گویند
در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع که بود و خفقان را
نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال با آب سرد بیاشامند قی ببندد و با مصطکی
قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و عسر البول را سود دهد و جوزی گوید قطع رعاف
بکند و چون بر ورمهای گرم بیاشند نافع بود و شابور گوید کهربا چون بر زن حامله بندند
بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی آتش لطوخ
کنند بغایت نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بواسیر را سود دهد و گویند مضر بود
بسر و مصلح وی از زبارسی بود و بدل وی طباشیر و تیادوق گوید بدل وی دو وزن وی
طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن آن بزرقطونا بریان کرده کهکم
بادنجان است و گفته شد کیسه مصطکی است و گفته شد کیلدارو سرحس است و گفته شد
کیسه گونه و کیسوس گویند و آن جعده است و گفته شد کیلس نمروز است و گفته شد
کهجو حاورس است و گفته شد کیلکان نوعی از کرا است و گفته شد

اللام لادن

نیکوترین آن چوب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ رمل در وی نبود
و در روغن حل شود و هیچ ثفلی نداشته باشد طبعت آن گرم بود در آخر درجه اول
و گویند در آخر درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود و این قول دور است

222

و گویند خشک بود و جوهر وی بغایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات
غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و روغن مورد موی را نگاه دارد
اما بر داء الثعلب و داء الحیة ممکن نیست که برویاند معالجه آن داروهای دیگر بود که تحلیل بسیار
در ایشان بود و خنده ان لادن و اگر لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده و مشیمه
بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک گرداند و
مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابات معده بود و حکم و قوت ایشان بهم
چون ضعف و سردی در ایشان بود و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد
سافی گوش زایل گرداند و اگر در روغن بابونه یا شبت حل کنند و بر هر وجعی که بود بمالند
بود و اگر در روغن گل حل کرده طلا کنند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر که بشیرازی
جاندانه خوانند نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم متعقد کنند
درد ساکن گرداند و چون با روغن گل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند منهی
سده بود و گویند مضر بود بسعل و مصلح آن سنبل الطیب بود لازورد بپارسی
لاجورد خوانند و نیکوترین بدخشی بود و مولف گوید بخاصیت تفریح و تقویت در وی زیاده
بود که در نوع دیگر وی نیست بهمسایگی لعل و نوع دیگر در ماری بد بود از همسایگی اسرب و طبعت
آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت وی
مانند حجر ارمنی بود و لیکن لاجورد ضعیف‌تر از وی بود در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند
لزاق الذهب بود اندکی ضعیف‌تر و لاجورد مسهل سودا بود و هر خلطی غلیظ که با خون
آمیخته باشد و مالیخولیا را نافع بود و ربو و چون زن نیم درم از وی فرزجه کند با یکدرم
روغن زیت بچه را نگاه دارد در رحم تا بوقت رسد و از افتادن ایمن بود و بیلا رد
و شربتی زیاده از وی یکدرم بود درد گرده و مثانه را سود دارد و ثالیل را قلع کند
و چون با سرکه سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل گرداند و موی مژه برویاند و چون زن

بخود برکرد حیض نیکو براند و لاجورد مضر بود بمعده و مصلح وی مصطکی با جماما بود
و بدل آن حجر ارمنی بود و گویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود لاغیه نوعی از تیوعات
است و گلی زرد دارد مانند گل شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندکی داشته باشد
و در دامن کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل بر
گل وی افکند و بعضی گویند نبات شملی است فی الجمله طبعش گرم و خشک است در سیوم
و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر در مقامی که ماهی بود در آن اندازند ماهیان
بر روی آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی
چون بپزند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند مسهلی قوی بود
از لبن وی لیکن لبن وی مقیء بود و بدل آن فراسیون بود لالا کیا هیست که از طرف مکه
می آورند و بجهه بواسیر بخور کردن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن و درد مقعد را ساکن
گرداند و چون بیاشامند خون را ببندد و طبعش مسخن بود و در وی قبضی بود و
بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس بود لبلاب قوبوله خوانند و آن نوعی
از قسوس است و معروف بود بعشقه و حلبوب نیز گویند و بشیرازی مهرشه خوانند و
نبات وی بهر نبات که نزدیک بود بپیچد گرد و آنرا حبل المساکین گویند و طبیعت آن معتدل
بود در حرارت و یبوست و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین
و محلل بود و اگر عصیر وی با روغن گل بهم در گوش چکانند که درد کند سودمند بود و ربو
و سده جگر و درد کهن شده را نافع بود و سینه و شش را سود دارد و ورق آن با سرکه
سپرز را سود دارد و آب وی مسهل صفرای سوخته بود و صاحب منهاج گوید شربتی
از وی سی درم بود و چنانکه چهل و پنج مثقال هم باشد با بیست درم نبات و اگر گوشت
قوة وی ضعیف شود و پخته سرکه که از جنس طبیعه بود و قولنج که بسبب اخلاط گرم
بود نافع بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا باشد چون با فلوس خیارشنبر

مستعمل

مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بپزند و بکوبند مضر بود به سپرز
و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب برگ موی بستر دو شبش بکشد و ضعف بدن وی
مسهل چون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی و خباری بود لباب القمح لباب الحنطه
است و آن نشاسته است و گفته شد لبان قردل بری خوانند و آن در صعب مانند
قردل است به طبیعت و آن حرارت که قردل داشته باشد ندارد و در بطینه احسنه خوانند
و مؤلف گوید بترکی انرا قچی خوانند و آن تره بود از حماض عداشیر دید و نیکو برادوی
بود بمعده چون بپزند و بخورند و شریف گوید چون بپزند و در طبیخ آن طفلانی که از
ضعف اعصاب و برودت براه نتوانند رفت چون در آن نشینند نافع بود و تخم وی
چون سحق کنند و باشیر بسرشند و بر روی مالند کلف ببرد و حسن زیاده گرداند و لون
را نیکو کند و اگر بدان ادمان کنند کلف و نمش و برش را زایل گرداند و اگر از تخم وی لعوق
سازند و بناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون با شراب صرف بیاشامند
یا با مسیح سنگ را براند لبن بپارسی شیر خوانند و انچه حلیب بود انرا اسوه گوید
گرم و تر بود گرمی وی کمتر بود و دلیل حرارت وی حلاوتست و هم گوید قوه وی در حرارت رت
در وسط درجه اول بود و در رطوبه در اول درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس
که حرارت وی زیاده نبود بر برودت و برودت وی زیاده نبود بر حرارت و در حرارت
میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیک تر بود و از بلغم دور و ماسرجویه گوید گرم و تر بود
خاصه غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و حلیب وی سردی کمتر از غیر بود
و هم گوید معتدل بود و مقوی بدن و حسن گوید باید که نظر کنند و به بیند اعضای هضم
وی مکند پس هر دو سرد باشند از بهر آنکه طبیعه آن سرد است و صاحب منهاج گوید
نیکوترین آن بود که بغایه سپید بود و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد
و صالح ترین شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از شیر حیوان که نزدیک بطبیعت آدمی بود

و رواج گوشت حیوانات دلالت بر جودة البان و رداءة آن کند اگر از حیوانی مثل سگ
و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان کریه الرایحه بود اما گوشت حیوانها
که گوشت ایشان خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسپ و گورخر و آهو و امثال
آن نیکو بود و موافق بود و شیر حیوانی که لون او سفید وی سفید بود قوت وی ضعیف بود
و آنکه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و در بهار رطوبت و رقت زیاده بود که در
۴ تابستان ثخونت و حموضت و نیکوتر بود از بهر آنکه ربیعی که خورد ادسم و اغلظ بود و آنچه
در بیشه‌ها و اگر دره باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و آنچه در کوه و اگر دره بلکه باشند
اجف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان بود و کوچک بس شیر وی تر بود و بزرگ
بس شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون از یکدیگر
جدا شوند هر یک فعل خاص ذاتیه باشند و چون شیر با عسل بیاشامند در ریشهای اندرونی
از اخلاط پاک گرداند و نفع بدهد و علانیکو بدهد و دماغ بیفزاید خصوص شیر زنان و وی
زود هضم شود و چون از خون متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود
که چون شیر بیاشامند بخسبند و هیچ غذای دیگر بر سر وی نخورند و وی زود بگذرد و وی
سودمند بود و بغایت مزاج گرم و خشک را چون در معده وی صفرا نبود و با عسل و با نبات
بر هضم یاری دهد و نیکوترین خوردن وی اوقات بهار بود آن زمان که معتدل بود در
میان غلظ و لطافت و جبنیه در وی بیشتر از مائیه بود و در زمستان نشاید که خورند و نشاید
که قبل از چهل روز که زاییده باشد بیرون وی خورند بسبب لبا که بشیرازی زنگ خوانند و شیر
چون با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد تا بحدی که صاحب
مزاج گرم و خشک چون با دوام بیاشامند فربه شود و [illegible] را نافع بود و با آنکه
و شیر پخته که سنگ آتش تافته یا آهن داغ کرده باشند شکم ببندد و شیر [illegible] را نافع
بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و خانق

الذ

الذئب و بیخ شوکران و وی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معده صفراوی مستحیل صفرا
شود و بیخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر
بر بدن انسان نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب
و اورام بلغمی چون بسیار خورند بسیار برص و روشنی در بدن پیدا کند الا شیر شتر
که وی کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود به لثه و دندان و
تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم
بود مضر بود و سنگ گرده و مثانه و جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه
کنند بشراب و عسل از پس خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آن که خورده
باشند با شراب صرف چون جوشانیده بیاشامند و بعد از آن کشمش بخورند تا وی را بل
گرداند و اگر در شکم بسته شود با سبب سیرمایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی با قبض و
آنچه با سیرمایه بسته بود زود بخناق کشد و باید که از مملوحات اجتناب نماید کی بخش زیاده
گرداند و باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند با فودنج بحدی که در ساعت تحلیل کند
با سیرمایه یک حبه بیاشامند که رقیق گرداند قی و اسهال بیرون آورد لبن حامض
نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آن را
مخیض خوانند و پارسی دوغ گویند و چون مسکه از وی بگرفته باشند و از آب باز پس
ماست خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود
شیخ الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب و مبخر بود
و وی دندان را زیان ندارد لیکن خلط را خام گرداند و بطی الهضم و استمرا بود و لثه
را زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود و جنبای وی دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی
گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی ساکن گرداند و باید که بماء العسل مضمضه
کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستعمل شود بعفونت با حموضه دوار و غشی و مغص در زهم

تولد کند و باشد که بهیضه کنند باید که قی کند و معده از وی پاک گرداند بماء العسل
از آن شراب صرف یا مثلث یا طلافلی یا شامد و روغن بادام بر معده بکمید کند لبن البقر
روفس گوید شیر حیوانی که مدة حمل وی بیشتر یا کمتر از مدة حمل انسان بود آدمی را بد بود
و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و مناسبتر از شیرهای دیگر
حیوانات بود و دسومة و غلظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها بدهد و فربهی آورد و
دیرتر بگذرد و ربو و سل و نفث الدم و سهال کهن را نافع بود لبن المعز شیر بز معتدل بود
میان شیر گاو و شیر [illegible] نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و ضم و سواس
و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم ملازه را سود دارد
و ریش مثانه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید شیر بز چون روی کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر
آنک [illegible] اگر درختی بیشتر [illegible] های قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون
و درخت حبة الخضراء و امثال آن از بهر آنست که معده را نیکو بود و روفس گوید شیر بز اسهال
وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید تنهای کهن و استطلاق
بطن را نافع بود از بهر آنک بسیار زود و اندک اشامد و بر چیزهای تلخ [illegible] اکند و گوید بول
براند و گوید مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود لبن اللقاح لبن الابل است و بپارسی
شیر شتر گویند و وی دسومة و جبنیة کمتر داشته باشد و بعادة دفع مائی بود و سدد
احداث نکند چنانک شیرهای دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه گرداند و ضیق النفس
و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوة چشم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو بود و با بول
چون بیاشامند استسقا را بغایة مفید بود و اگر با بجلادم سکر العشر بیاشامند استسقا
گرم را نافع بود و چنین گویند استسقاء طبلی و زقی را سود مند بود و علتی که در جگر بود
بگدازد و ورمهای صلب حاسیه را مفید بود و بواسیر و سله را نافع بود و شهوت غذا
و جماع برانگیزد و اگر با نبات بیاشامند زنان لون را صافی گرداند و اورث جگرو

خشکی اثر ابغاره نافع بود مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و
غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر بز سحنا بود که در ساعت دوشیده باشند لبن
اللقاح و لبن الضان بز گویند و در پارسی شیر میش خوانند دسم و غلیظ بود و جبنیة و زبدیة
بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را نافع باشد و تدارک ضرر جماع بکند و قوه
باه بدهد و ادویه کننده را نافع بود و ترو [illegible] و قرحه امعا و ربو و سرفه را سودمند بود
و لون را صافی گرداند و در دماغ بیش اید و بحاج و همچنان شیر بز محمود نبود و وی گرم بود
و ملایم بدن نشود و قراقر و مرار و بلغم آورد و بولج لبن الاتن بپارسی شیر [illegible] گویند دسومة
وی کمتر بود و رقیق بود چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم گرداند بخلاف شیرها
دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه و مجاری
بول را بغایه نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم بامداد یا کمتر یا بیش و اواده
کننده را و تر [illegible] و قرحه امعا را نافع بود و موافق سودا اصحاب صداع و طنین و دوی
و دوار و بدل آن شیر بز بود و گویند شیر میش لبن الخیل لبن الرماک خوانند و بپارسی شیر اسب
گویند جبنیه در وی کمتر بود و ریز نبیره ور و دیگر رد خون حیض کی منقطع شده باشد
براند و چون زن شیر او حقنه کند چون گرم بود در رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند
مسی کند و ترکان انرا قمص خوانند اللبن النسا شیر زنان بول براند و تریاق از نبح ری
بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند حشوه چشم را پاک گرداند خاصه چون
با سپیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون
آید یا بمکند از پستان لیکن از زن که صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم
و قرحه انرا نافع بود لبا بپارسی زهک خوانند طبیعت ان سرد و تر بود مصلح امزاج
گرم بود و بدن را فربه گرداند و وی بطیء الهضم بود و خلطی عظیم از وی متولد شود و دیر از
معده بگذرد و از امعا و نفخ در معده و درد پیدا گرداند و جشاء وی دخانی بود و بهیج

ثواق و مولد حصی بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود لبن السود اضعیفست
که از طرف مغرب آورند و طبع آن بغایت گرم بود و مفسد بدن باشد و نوشیدن عطسه
در رعاف آورد و سم هلاک بود چون بر روی زخمهای صلب بمالند سودمند بود لبن اللاغیه صفت آن
در لاغیه گفته شد پیش ازین و جالینوس گوید در قوت مانند فراسیون بود و بدل وی
بود لبان کندر است و گفته شد لبن الیتوعات شیر یتوعات مانند مازریون و جلبشت
و الحرو شبرم و غیر طیناست و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود اگر بر اعضا
حکر بسوزانند و مداوای آن در آبی که سرد بود نشستن بغایت نافع بود و بحرهای سرد میل
کردن نقدر و مؤلف گوید شیر یتوعات خاصه شبرم و لاغیه چون در قوت با مالند زایل کند
البته البته لبان الفرظم مغز خشکدانه گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج آورد و بگشاید
و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با سعتر لبنی میعه است الحه سایله
بود آنرا عسل لبنی خوانند و او مانند عسلی بود و در وی حلاوت نبود و آن صمغ درختی
رومیست و نیکوترین آن بود که سایل بود بنفس خود و خوشبوی و زرد رنگ بود و سیاه
نبود طبعش اندر گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند تر است و وی منضج و ملین بود و
تر و خشک را نافع بود و آواز صافی گرداند و طبع نرم دارد و چون زن با خود برگیرد یا
پاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود لی رحمت چون شعالی از وی مستعمل کنند و وی
مسبت بود و نزله را ببندد و مصلح آن بورن بادام بود که اضافه وی کنند و بدل وی
چند سندتر و روغن یاسمین بود و گویند بدل آن جاوشیر بود لحم مجموع گوشتها گرم و تر
بود و کثیر الغذاء و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود
در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده
و وی غذای مقوی بدن بود و زود مستحیل شود بخون و صفت مجموع گفته شود لحم الحملان
فاضلترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبعش گرم

بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر
بود چون بسوزانند و بر بهق و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سعدی گوشت سلای
چشم را نافع بود و گوشت سوخته وی گزندگی مار و عقرب و عقرب و آره را سودمند بود
و با شراب گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن آن مولد بلغم بود و مصلح وی
یا حلوای شکر بود و مضر بود با کسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که با شیهای
قابض برند لحم النعاج گوشت میش وارث وی کمتر از گوشت بره بود و خون بد ازوی
حاصل شود لحم الخنزیر ترسایان گویند بهترین گوشتها گوشت خوک بود و گوشت خوک
بری بهترین گوشت وحوش بود و این صحیح است بهترین گوشت وحوش گوشت آهو
بود و گوشت گاو بری و اهلی زود هضم شود و تکرر دهد و غذا اندک دهد اما بقوت بود جالینوس گوید
موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند
فرق نتوانند کرد لون و طعم و بوی و این دلیل ملاومت و مشابهت است و وی غلیظست و
لزج و قطع لزوجت او شراب یا حلوای قندی کند لحم الجداء گوشت بزغاله فضول
آن کمتر از گوشت بره بود و بزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد نیکو بود و اگر شیر
بد خورده باشد بد باشد و نیکوترین آن سیاه رنگ بود سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت
آنکه سرخ بود و چشم ازرق بود وارث کمتر از گوشت میش داشته باشد و معتدل بود
در رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود کسی را که دل و دماغ و انهار اعضای وی بر می آید
و خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظ از وی متولد شود و خون بریان کرده بود منضج
بود و مصلح وی حلوای قند و عسل بود لحم المعز الاناث و التیوس گوشت
بز ماده و بز نر که بد بود دشوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که میل سیاهی داشته
لحم البقر گوشت گاو بهترین آن بود که جوان بود و نیکوترین اوقات خوردن
آن بهار بود و وی خشک تر از گوشت بره بود و در گرمی کمتر از وی بود و گویند گرم و خشکست

در چهارم و وی کثیر الغذا بود و چون بسکباج نزند منع سیلان ماده از معده بکند
و وی از اغذیه اصحاب کد بود و غذای غلیظ و دشوار بود و اخلاط سیاه بود مرضهای سوداوی او
تولد کند و بهق و جرب و سرطان و توباء و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب
ربع و سپر رسد اگر کند و اگر ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل
و دارچینی اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت را بخته و مهرا کرداند لحم العجل
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و گوسپند بود و نیکوتر آن بود که نزدیک زاییده باشد و طبیعت
آن گرم و تر بود غذای معتدل بود و خونی صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت
بود و مطحول را اصفر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود لحم الجاموس گوشت گاومیش
غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در معده ثقیل بود و در حیث
گوشتهای گرم و وی در طبع مانند گوشت نعام و گوشت نسور بود لحم الخصی عن الحیوانات
گوشت خصی کرده بهتر از گوشت خصی ناکرده بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود
و نیکوترین آن حولی و ضان و معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود
بلکه وی فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی وی کمتر از حاجه دار بود و زود هضم شود و خون
معتدل از وی متولد شود و قوه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغری آن لاغری آرد و
و مجفف طبع بود و مرخی معده بود و مصلح آن آب فواکه قابض بود لحم الغزال بریان صالح
گوشتهای صید گوشت آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود و خونی غلیظ
سوداوی از وی متولد شود آهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت
آن گرم و خشک است قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فصول بسیار داشته باشد
و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان و حموضات بود لحم الارنب گوشت خرگوش
بعد از گوشتها بهترین گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود و در مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل [illegible] نزدیک منفعت

مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند
و فربهی را نافع بود و مصلح وی آماز برملطف بود لحم الایل گوشت ایل بد بود و درد بکند
و بول براند و وی غلیظ بود و تب ربع آورد لحم الکباش الجبلیه و الحمار الوحشیه
گوشت گوسپند کوهی و گورخر طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم غذا اندک دهد و عسر الهضم
بود و لحم کباش سودمند بود بکسی که ذراریح خورده باشد لحم القنافذ در رفاق کهنه شده
در صنعت قنفذ لحم الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت
قوی بود و مسام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءة و تولید سودا لحم
الذئب گوشت گرگ [illegible] و مخاطی و عسر الهضم بود و غذای نجاست مذموم بود
لحم السباع و ذات المخالب گوشت دد و دام بواسیر و چشم را سودمند بود و
قوه آن بد بود لحم الحمار الاهلیه گوشت خر اصدا آن کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان س ح
متخلخل و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بدتر
گوشتها بود لحم ابن عرس در الف در صنعت ابن عرس گفته شد لحم السنور گوشت گربه
گرم و تر بود و گویند سرد بود درد بواسیر را نافع بود و مسخن کرده بود و درد پشت را نافع
بود لحم السقنقور در باب سین گفته شد صفت آن لحم الجزور گوشت شتر بچه نقابه
گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند اصحاب عرق النسا را مصلح بود
و درد اوفی تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود از مجموع گوشت وحوش و سخت تر تولد
سودا کند و مصلح آن زنجبیل ما بود لحیه التیس نباتیست که به رومی انزاهو قسطیداس
خوانند پارسی اسبلنج خوانند و بعربی اذناب الخیل و با صمغهای شنگ قابض و یابس
بود چون منی ببندد و آن رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تازه تر بود و طبیعت
آن سرد بود در اول اعضار اسحق کند از بهر آنست که در تریاق مستعمل است و در وی
قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهنه را نافع بود و اصل وی

کوشش را پاک گرداند و وی رانش شش را نافع بود و عصارهٔ وی نفث دم و نزف انرا
سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود جهة قرحهٔ امعاء و شکم بندد و اجتهای
عظیم را با صلاح آورد و چون بر آن بهند و اگرچه عصب منقطع شده باشد و بدل
آن تخم گل و کلنار است بودن آن لحیانی دینسا قوس است و گفته شد لحیة الحمار
بر سیاوشانست و گفته شد لجام الذهب و لجام الصائغ لذاق الذهب گویند و بکورین
آن معدنی بود ارمنی و آنچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه چندان می سایند در
هاون سیمین در آفتاب که منعقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض
و مسخن و معفن بود و لذاع بود نه سخت گوشت زیاده بگدازاند و در اجتهای دشوار بعا
نافع بود و پاک گرداند و لجام الذهب را اشنکار الصائغه خوانند نه شنجار است صفت
شنجار گفته شد لحیة الکلب کلبله نوعی از حجری حبلی است و آن دوائی است و گفته شد در حا
لحیة سلیمانیه شهل روغن زعفران است و انرا قوقو معما خوانند و لذاق الذهب لجام الذهب
است و گفته شد لذاق الرخام و لذاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است و گفته شد لسان
الحمل نباتیست مانند زبان بره بشیرازی انرا ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود
بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه و ارضیه که مائیه مبرد
بود و ارضیه قابض و سودمندتر برگ تر تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و ورق قابض و رادع بود منع سیلان خون بکند و خشکی وی نه از لذاع بود و اصل وی
چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی ورمهای گرم و شری و خنازیر
و آتش فارسی و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق وی
قلاع را نافع بود و شیافات چشم را چون بوی بگدازند سودمند بود و گویند عبث را
نافع بود و چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهل و یک درم شراب ممزوج کرده
گویند در تب ربع جهار اصل وی بر گردن که سک دیوانه نهادن نافع بود و گویند مص

لذاق الذهب اشنو رالاق
خوانند صح

بود سبز و مصلح وی مصطکی بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود لسان الثور
حشیشی است که بپارسی گاوزبان خوانند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن شامی
بود یا خراسانی غلیظ ورق و بروی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک با عتدال
بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت ان کمتر بود و
گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته ان قلاع کودکان را زایل گرداند و التهاب دهن
ساکن کند و وی مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سوداوی را نافع بود و سرشک
از وی دو درم بود سرفه و خشونت سینه را نافع بود چون با نبات بر بندد و گو
مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل ان بوزن آن ابریشم سوخته و
چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنبویه است و هندبا و گویند مصلح
آن بلیله پرورده است و بدل آن دو وزن پوست اترج است لسان العصافیر تخم درختیست
که انرا بپارسی اهر خوانند و شیرازی آن ثمر را تخم آهر خوانند و بپارسی گنجشک ازوان و
زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت
ان قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بر اند
و باه را زیاده گرداند و قوة مجامعت بدهد و بدیغورس گوید خفقان را نافع بود
و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر بوزن آن بودری سرخ و گویند بدل ان هم
وزن آن بهمن سرخ بود لسان البحر در باب سین در صفت سیبا گفته شد صفت آن
لسان الکلب لسان الحمل و حماض را بدین اسم خوانند لسعیفی کبر است و گفته شد العسیفی
نباتیست که معروف است باذان الارنب و اذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است
و گفته شد لعبه بربریه بعضی گویند حب بست مانند سورنجان و بعضی سورنجان گنند
و آنچه محقق است سورنجان است و در مصر لعبه خوانند و طبیعه ان گرم است در سیوم
و محرک شهوه و باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند نوعی از سروح است

وخلافه و بدل آن در تحریک باه بوزن آن خور متنشر و بوزن آن بودری زرد گویند بدل
آن نیم وزن آن فلفل است لعبه مطلقه اصل بروج است و دریا گفته شود انساله ۲
لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوه وی منضج و محلل بود کلف و نمش
زایل گرداند و محلل خون مرده بود لوف شلجم است و گفته شد لغام ثمر بیروح
است پارسی سابیروح خوانند و معد خوانند و معد اسم بادنجان بود و نیکوترین آن
بزرگ و تیز بوی و رسیده و زرد بود و طبیعت ان سرد و تر بود تا سیوم و گویند در وی
حرارت بود و گویند خشک بود در سیوم لبن وی نمش و کلف را قلع کند بی لذع و تخم وی
چون با عسل و زیت بر گزیدگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوفته وی با دردهی گوی عنب الثعلب
کشنده بود و بوییدن وی صداع را سود مند بود و وی منوم بود و بسیار بوییدن
سکته آورد خاصه اگر ورق وی سپید بود و باید که نرم بویند و چون طفلی بغلط از وی
بخورد قی و اسهال پیدا کند تا بحدی که کشنده بود و گشنیز که وی اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی
چشم و اسهال مانند مستان و مداوای وی قی و روغن گل و عسل و بعد از ان اسبوس و بعضی
از اطبا گویند در آب سرد نشیند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن ان بزر البنج
و دو دانگ آن خشخاش سیاه کنند بدل ان بوزن آن بزر البنج است و گویند بوزن ان جوز القیء
لف الکرم عسالیج الکرم خوانند و در کرم گفته شد منفعت ان و از انشیرازی استهالک
خوانند لک صمغیست که از طرف دریا آرند مولف گوید از انشیرازی زنگ لاک خوانند
و رنگ لکال خوانند و او وی گونا و سازند از جهه سرخی زنان و بعضی نعل است و این حالمست
نعل از انشیرازی دوست خوانند و لیکن باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال
کنند و صفت غسل وی چنان است که بگیرند لک منقی از چوب و سنگ بکوبند و الی که رنوند
و نیم اوقیه در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر وی ریزند و بدست ها و نیک تحریک
می دهند بعد از ان بحریر تنک صافی کنند و آنچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند

مانند

مانند بار اول و صافی کنند و در هم کنند و رها کنند تا در بن آب نشیند آهسته آهسته از روی
می ریزند تا لک بماند و خشک گرداند بعد از ان دیگر سحق کنند و استعمال کنند و طبیعت ان گرم
و خشک بود در اول و اسحاق بن عمران گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و
استسقا را نافع بود و درد جگر را نافع بود و معده و قوه آن بدهد و سده آن بگشاید و معده
را سود مند بود و مقدار ما خود از وی یک درم تا یک مثقال بود و چون با سرکه ناشتا بخورند
پای بیرون ریک درم تا یک مثقال ناشتا بدن را لاغر کند و وی مضر بود بشش ها و تقوه
و گویند مضر بود بشش و مصلح وی مصطکی بود و بدل آن رازی گوید در تفتیح سده و ضعف
جگر چهار دانگ وزن آن ریوند نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ طباشیر سپید بود
لما عنب الثعلب است و گفته شد لوقیون فلنزمرج است و گفته شد لوز حلو پارسی
بادام شیرین گویند و نیکوترین ان بزرگ فربه بود و طبیعت ان معتدل بود در گرمی و سردی
و تری در دوم و گویند گرم و تر بود در اول غذایی متوسط دهد میان کثرت و قلت و مسمن
بود و سوتق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک گرداند و قوه بول ساکن
گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و گرده و مثانه و امعا را نافع بود و شکم براند خاصه
چون با انجیر بخورند و گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود و
وی دشوار هضم شود و نیم صفرا بود و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود
غثیان و کرب و غشی آورد و مداوای وی قی کنند و بعد از ان ربوب فواکه ترش مانند
غوره و سیب و ریباس و مجموع آنچه در مداوای عنصل گفته شد و بادام تر با پوست بخورند و وی
که هنوز صلب نشده باشد لثه و دهان را نافع بود و حرارت آن ساکن گرداند سرودتی و
عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرون وی هست لوز مر نیکوترین بادام تلخ ان بود که
بزرگ و روغن دار بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم بود در سیوم و
در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی است که شپشها بکشد و بر کلف روی طلا کنند زایل

شود و اگر پیش از شراب خوردن هیچ عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند و گویند پنجاه عدد
و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوة باصره بدهد و با نشاسته نفث الدم را نافع بود و سده
جگر و سپرز و گرده را بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از
سینه و شش و بول براند و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی
بادام شیرین و نبات و خشخاش بود و حمله در جنس وی مانند وی بود در قوة لوز البربر لوز
جبلی است و آن حلوز است و در زیت الدرهان صفت السان گفته شد و صفت آن زیت السودان
گفته شد لوبیا و لوبا نیز گویند و خوانند و نامروان سهل‌تر از ماش هضم شود و برون
آید و هیچ وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین سرخ بود بخورده بود و طبیعت وی گرم بود در اول
و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی گرمتر از غیر وی بود و اولی
که از آن در وی بخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی دم نفاس را پاک گرداند و بول
براند و بدن را فربه کند و پیش را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و بچه مرده و وی مولد خلط غلیظ
بلغمی بود و منفخ و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با زیت و مری و سرکه با دل
و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند لوقاین [illegible]
است و اسفند اسفید نیز گویند و گفته شد لوف بپارسی سلکوش خوانند و آن سه نوع است
یکنوع را سومانی دراقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط نیز گویند و آن لوف
الکبیر است و یکنوع را ارن خوانند و به بربری ارای و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف
الصغیر است و آنرا لوف الجعد گویند و نوع سیوم سومانی ارنصارن خوانند و آن
ضرس است و اهل مصر ازادوره خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط
ارضیه در وی بیشتر است و منقطع اخلاط غلیظ لزج بود و منقطعی معتدل و هیچ وی کلف و
بهق و نمش را زایل گرداند چون با عسل طلا کنند و با شیاف بسناق که از سرما بود سود
دارد و ورق وی قرحهای بد را سود دهد و بوی کهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند

محرک باه بود و اگر هیچ وی در بدن ما المذانعی بکزد و ثمر وی چون مقدار سی حبه با سرکه بیاشامند
بچه بیندازد و از خوردن وی خلط عظیم متولد شود لوقا صاحب منهاج گوید قنطوریون
باریکست و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان القسیس خوانند و گفته
صفت وی در باب حو دلوطس چند قوقای بستانی را بدین اسم خوانند و بعضی نوعی
از نیلوفر است و لسنس را هم بدین اسم خوانند که در مصر آنرا حبر بری خوانند و آن نیلوفر
دیگر اعرابی خوانند و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قولی بعید است لوقودیس
حجر قیطبست و گفته شد لولو بپارسی مروارید خوانند نیکوترین آن سپید پاک بزرگ
شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف درد دل را نافع بود و خفقان و غم
و نفث دم را نیز سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم
را نافع بود و منشف و مقوی آن بود و روشنایی چشم نگاه دارد و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح آن بسد بود و بدل آن یکوزن و نیم از صدف صافی بود و این [illegible] گویند
چون در دهان نگاه دارند قوة دل بدهد لیمو نیون نوعی از حماض بزرگ که در بستانها و
بیشهها روید و در حماض گفته شد صفت انواع آن لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج
است و فعل وی پوست وی و ورق وی گرم و خشک در اول و حماض وی مانند حماض اترج
بود در منفعت و میوه بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست آب از وی بگیرند لیکن
مقشر باید کرد و بعد از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با وی نیامیزد که برود و وی بشکند
لینوفر نیلوفر است و گفته شود لیسوفر هندی او سپید است و گفته شد لیلج
نیل است بپارسی نیلگ گویند و گفته شود لیلنج نوعی از املما است که در جزیره قبرس
در معدن نحاس باشد و گفته بشد و الله اعلم بالصواب

باب الميم

مامیثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و المهورا از عاموثی خوانند و

زردوی عالیست مانند ... بود و این جوهر ... و بعد از آن ... زرد و ... وجب

کفته شد و یک نوع کل وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف بسازند و از اعضای ماهیان و شیاف ماهیان خوانند و طبیعت ان سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای کرم را نافع بود و ابتدای رمد را نافع بود و مقوی چشم بود و ورم را نافع بود ماهو دانه وماهو بدانه سرکوبند بپارسی حبة الملوک خوانند و ان از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیا بود کوچک و رنگ غلاف وی سپید بود و چون بشکنند مغز وی هم سپید بود و صاحب جامع در ماهیت اسم وی و تفسیر وی کفته سهو کرده است از بهر آنکه وی تفسیر ماهو بدانه کرده است و کفته است ای قائم بنفسه ای انه نعوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه ماهو دانه خوانند نه ماهو بدانه و بعضی دیدحب الملوک خوانند و دند عن حب الملوک است و کفته شد صفت ان در دال و طبیعت حب الملوک کرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود چون ورق وی سرند با فوس پیر و مرق وی بیاشامند و وی لینی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اکر از حب وی شش تا هفت دانه حب بسازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس مائی بود و اب سرد از پی آن بیاشامند و شربتی زیاده از دوازده حب نبود و لیکن آنکه باید مسهلی قوی بود بافراط و اکر همچنان فرو برند مسهلی باعتدال بود و مقی بود و نقوت و موافق معده بود و مسهل بود مانند یتوعات و لین وی چون بیاشامند فعل لبن یتوعات کند و مصلح وی انیسون بود و کثیرا بود و بدل وی هم وزن وی دند است و کویند که آن حب الخروع است و کویند بدل آن یک وزن هم حب النیل است ماهیزهرج و معنی آن سم السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج کوید درخت شبرم بود دراز تر بود و لون وی بغبری بود که بصفرا مایل بود و مؤلف کوید درخت ماهیزهره بدرازی یک کز و نیم باشد و دراز تر و کوتاه تر بود و کل وی زردی خوش رنگ بود و میان کل وی سرخ بود و اندکی و کل وی حد داشته باشد و برک وی بتبرکی زند حبابه

صاحب منهاج کوید واصل وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و کویند از یتوعات است و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم نقرس و درد مفاصل و سستی ورانها را نافع بود چون با ادویه مسهل بلغم مستعمل کنند و از خواص وی انست که چون در آبی اندازند که ماهی بود ماهیان ست کردند و بر روی اب افتند و شربتی از وی چون ما سات بود مثقال بود و اکر در مطبوخ کنند با ادویه دیکر از دو درم تا سه درم بود و اکر در حب کنند با ادویه دیکر نیم درم بود و مضر بود بمعا ماند که روغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه کنند و از اسیکران الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی بود و یکنوع صحرایی و کوهی بقوة تر بود و از انواصیر خوانند و قلومس کویند و نوع صحرایی معروف بود که ماهی زهره ماز دیون خامالا کویند و ان دو نوع است یکی را اسخنص خوانند و ان مازریون سپید است و صفت ان کفته شد و یکنوع دیکر مؤلف کوید شیرازی مست رو خوانند و بپارسی هفت برک خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچک تر بود و از ورق مورد بزرک تر و ستبر تر بود و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود در قوة مانند شبرم بود و نوع سیاه وی کویند از شبرم بقوة تر بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در چهارم برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل خشک شاب و چرب طلا کردن سودمند بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود در موسم کل ان و مسهل کرمها و حب القرع بود سودا با ادویه که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهة کزندکی جانوران سودمند بود و شربتی زیاده از وی مقدار دو دانک بود و باید که مدبر باشد مستعمل کنند که سرکه غالبه وی بشکنند و صفت مدبر کردن وی چنان بود که بکیرند مازریون تازه و بزرک ورق و در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از ان سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از ان سرکه بریزند و به اب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اکر تعجیل بود در افتاب خشک کنند و بعد از ان استعمال کنند و اکر در

سا وكه خيسانند و بر سر نهند نكذارند دوي جكر را مضر بود بغايت ورطوبة جكر بخورد و
جميع خسد و ماررنون مدر جون بكوبند نه بغايت ؟ و دكثيرا اصافه وي كنند و روغن
بادام شيرين ؟ اب كنند و اكر خواهند بادوية كه مصلح وي بود سامر ند مثل تربد و اسمون
و بليله زرد و ورق كل سرخ و رب السوس و كمون كرماني و نمك هندي دواي موافق بود
جهة علل مره سودا كه باسهال برون آورد و نافع بود در دهاي بلغمي را و اكر خواهند ازرد
براند مدر وي مايرسا و توبال النحاس و اسارون و مرصافي و سكبينج و نمك هندي
و بليله زرد و تخم كرفس بستاني و عصاره غافث و عصاره افسنتين و سنبل و مصطكي
سامر ند و باب عنب الثعلب و ارازيانه تر كه كوفته باشند و جوشانيده و صافي كرده
ياشامند و اكر طبيعت وي محكم بود و مع خيار شنبر باب بقول كه كفته شد زياده كنند مسهل
آب زرد بود و اكر در حبي و يا قرصي كنند شايد از بهر انكه در غاية قوة بود و صبغار را
بحمل نبود و محروري مزاج در زمان كرم و كرمسير ها استعمال كردن بد بود و نوع بسياه
آن كشنده بود و دو درم بكشد بكرب و قي و اسهال و معالجه وي بشير تازه كنند سالي يا
جلاب و بزركترين معالجه آن مترود يطوس بود و ماتر ياق طين مختوم و جون با آرد و
ورشته و آب سا مير ند موش و سك و خوك را بكشد و بدل ماررنون سه وزن ايرسا ؟ ح د
و دو دانك وزن آن متقل اليهود ماهيسان سادج هندي است و كفته شد مارجوبه
ماركيا وان بليون است و كفته شود ماستقون ماستقود نيز كويند و ان دواي هندي بود
و آن ورق وقصان بود مانند سا هسفرم و روغن اروي كيرند مانند ياسمين و طبيعت
ان كرم و لطيف بود و بوي ان سنبل ماند ماشيا حشيش ارغاموني است و كفته شد در
الف و آن مايشارخ خوانند ماش مج خوانند و بشيرازي سوماش كويند و جوهر
وي نزديك باقلا بود و نفع وي كمتر و ماصلتر بن استعمال كردن وي تابستان بود
و نيكوترين آن سبز و بزرك و فربه بود و طبيعت ان سرد بود در اول و معتدل بود در

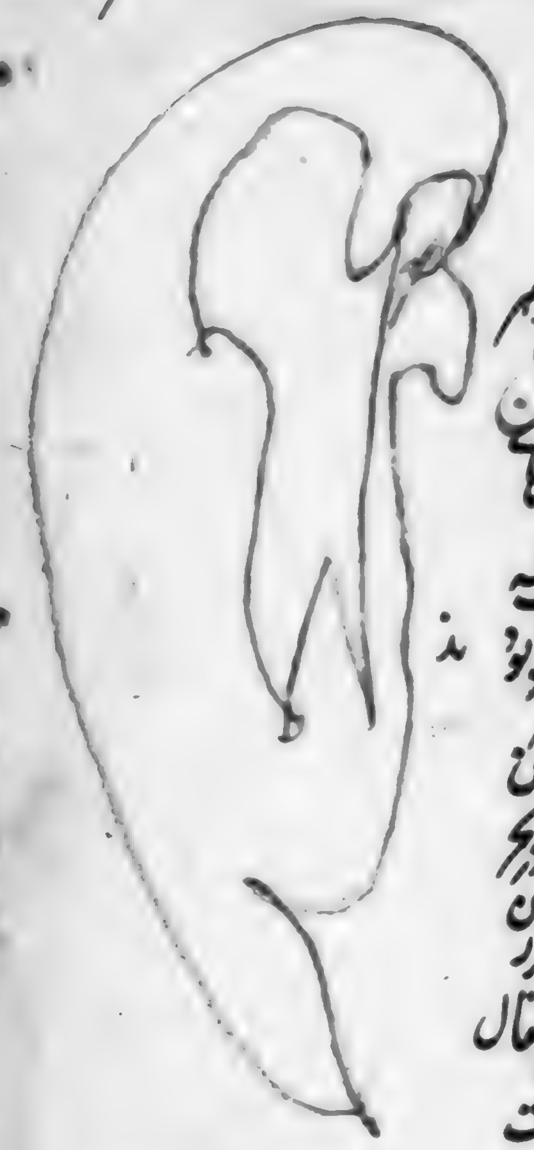
رطوبة و بوسة جون مقشر كنند و كويند خشك بود در اول كموسي وي محمود و زود تر از
باقلا بكذرد خاصه مقشر و جهة درد اعصاب ضماد كنند نافع بود و اكر خواهند كه شكم براند و
هيچ نفخ و دردي نبود بشير خسك دانه و روغن بادام شيرين سرند اما بايد كه ورم و تب
صفرايي نبود و اكر تب حاده داشته باشد با بقلة الحمقاء و كاهو و اسفاناخ و جو كوفته
بزند و اكر خواهد كه شكم نه بندد بجان با پوست بپزد در آب و آب از وي بريزد و بعد
از ان با ورق حماض بستاني بپزند و آب سماق و آب انار دانه و زيت اضافه كنند و
بخورد و ؟ اد تب ساكن كند و شكم نه بندد و اكر زيت نخواهد روغن بادام و وي سرفه
را نافع بود خاصه جون با تب بود و جون بكوبند و باب مورد بسرشند و ضماد كنند بر
اعضايي كه كوفته شده باشد قوة دهد و وي ملاثه را نيكو بود و مصفي دندان بود
و مصر ماه بود و دير بكذرد و در وي نفخ اندك بود و در وي جلا نبود و بايد كه بروغن بادام
بزند و در مصر ماه مصلح وي شير خسك دانه بود و بدل آن باقلا مقشر بود ماش هندي
قلت است و كفته شد ماش بپارسي الماس خوانند و ان جهار است اول هندي بود كه
لون ان سپيدي مايل بود و بزركي ان بمقدار باقلا بود و بمقدار تخم خيار و كنجيد بود و با
كه از باقلا بزركتر بود ليكن نادر افتد و لون آن نزديك بلون نوشادر صافي بود و نوع
دوم ما قدوني بود و لون وي مانند نوع اول بود و بزركتر بود و سيوم معروف بود بحديدي
از بهر انكه لون وي مانند آهن بود و وي بوزن ثقيل تر بود و انرا در رحبس نمي و بلاد سوفه
يابند و جهارم قبرسي بود موجود در معادن قبرسيه و بلون نقره بود و طبيعت الماس
سرد و خشك بود و كويند كرم و خشك بود بقوة و كويند جون در دهان كيرند دندان
را بشكند و نغاه محرق و معفن بود و وي سم قاتل بود و مداواي كسي كه آن خورده باشد
قي باب كرم و روغن كردن بعد از ان شير تازه آشاميدن و الماس بابسرب
يا بتيشه توان شكست و جون وي را بشكنند بيشتر سه سر باشد و آتش بوي كار نكند

ماميران گويند نوعی از عروق الصفر است ازوی کوچکتر بود و آن صينی بود و فارسانی بود صينی
زرد بود و فارسانی تيره رنگ که بسرخی زند و آن عروقی باريک بود و گره داشته باشد و
طبيعت آن گرم و خشک است در آخر دوم و گويند در چهارم و گويند گرمست در اول و خشک است در سيوم
سپيدی ناخن و سپيدی چشم را زايل گرداند و روشنايی بيفزايد و اصل وی يرقان را
نافع بود و مغص و دوی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نيم درم بود و چون با سرکه
سحق کنند و بر کلف طلا کنند زايل کند و گويند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل
آن بوزن آن عروق الصفر و نيم وزن آن مر بود ماروق حسن گويند ماحورا است
و گفته شد ماء نيکوترين آب چشمه آن بود که از طرف شرق بود و نيکوترين آن بود
که شده بيرون آيد و بر مقابله شمال و بر سنگ روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن
و رايحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بروی تابد زود گرم شود و چون ازوی
زايل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند از ان و طبيعت
آن سرد و تر بود تری آن در چهارم و مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را ياری
دهد و با عصار رساند و رطوبات آن نگاه دارد و بدن کسب نضاره و نعومه از وی
بکند و وی ريشها آورد بود و بسيار خوردن وی کزاز و رعشه و سبات و نسيان آورد
و نشايد که تشنگی برند شهوه را و قوه را نقصان دهد و مجفف جسم و مظلم بصر بود
و بقراط گويد نيکوترين آبها آب باران بود در ماه کانون و وی شيرين و تر و سبک
وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خاصه چون از شير
جهه سرفه از وی ببرند و آب برف سرد بود بطبع و اگر بگيت اگر با عتدال اها شامند مضر
معده و جگر بود و در هضم قوة دهد و مضر بود بدندان و جمع مو سينه و بعرش و امراض
حساپارد و عصب و مصلح وی رياضت و استحمام بود و نشايد که ناشتا آب خورند
که کزاز آورد و ناقص و معده ضعيف و بدن ضعيف که گوشت اندکی داشته

باشد و ناتهان

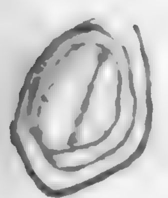
باشد و ناتهان و استسقا و بواسير و نشايد که آب سرد خورند و بعد از مجامعت و
حرکات محکم نشايد خوردن که مضعف حرارت غريزی بود و نشايد که شب تشنگی سخت
حادث شود آب خورند که حرارت غريزی بنشاند و استسقا آورد الا بسبب آن حرارت
گرم و خشک يا شور خورده باشند اگر اندکی بخورند شايد و آب گرم نيکوترين گرم
بود که حرارت وی لذيذ بود و وی گرم بود بعرض طبيعت برايد خاصه چون با نبات
يا بعسل بود و چون با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود و ورم حلق و لهاة و سينه
و اگر با آب سرد ممزوج نکنند مصروع را مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسيار خورند معده
مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد گرداند و سبب فساد
هضم لون را زرد کند و سپرز و جگر متورم کند و مهيج رعاف بود و بايد که با گلاب يا مرند
تا مرخی معده نبود ماء اللحم بايد که از گوشت محمود بود مانند بره و حولی و حشی و سودمند
بود ترين چيزها بود جهه ضعف دل و صنعه آن بترج وانبيق گيرند و آن در ماندگی
بود بغايه قوه ماء الشعير بپارسی جو آب گويند و فعل وی مانند کشک الشعير بود که اگر از شير جو
گويند و در کاف گفته شد و وی سرد و مرطب بود حدة اخلاط بشکند و بول براند و تبهای
حاده را نافع بود و وی جگر گرم را نافع بود و چون معتدل صافی از وی متولد شود و
تشنگی بنشاند و زود بگذرد از معده و امعا و زود بيرون آيد و اخلاط سوخته با وی
مستفرغ شود و مضر بود با حشاء سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی
بگلقند کنند ماء الجبن بپارسی آب پنير گويند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا
کردن و مسهل صفرا بود و يرقان را سودمند بود و با افتيمون مسهل سودای سوخته بود و
حرارت جگر بنشاند و حدة صفرا خوردن آن در فصل بهار بود و مقدار شربتی از وی
در هر روز به سه نوبت يک رطل بغدادی بود ميان هر نوبت دو ساعت بود با دانگی نمک
هندی و نيکوترين آن بود که از بز سرخ جوان گيرند ازرق چشم که علف خورده گرسنه

واگر احتیاج بود بعلف آرد جو و کاسنی و خیار و درازیانه بدهند ماء الورد بپارسی گلاب گویند
نیکوترین آن تیز بوی که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود و مهر دو مول جالینوس
است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود مقوی دماغ
و مسکن صداع گرم بود بوییدن و طلا کردن و لثه را سخت کند و درد چشم را ساکن کند و آب
آن بپاشند چون بپاشند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان و مقوی چشم بود بعطر تیز و
قبض که در وی هست و چون بر سر ریزند خمار را تحلیل کند و صداع را ساکن گرداند و بسیار بر
موی ریختن موی را سپید گرداند و گلاب مقوی معده و محلل سینه بود و مصلح وی جلاب
جلاب بود ماء الکافور نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم منفعت وی آنست خوردن او زرد و مضرت وی آنست محرور مزاج را درد سر آورد و دفع
مضرت وی بروغن بنفشه که با وی خلط کنند و سرد مزاج و پیران را در زمستان و در شهرهای
سردسیر موافق بود و ماسرجویه و بوحیا و رازی گویند چون درخت کافور بشکافند این
آب از وی روانه گردد گویند کافور بود با پوست درخت مختلط شده باشد بپزند و صافی
کنند و آنرا آب دهی رنگ بود و خاصیت وی آنست که چون در طعامی کنند مگس گرد آن نگردد
[illegible]دن آب ماهی مکسود را ماء النون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات
و گرمی و سردی وی کمتر از مری شعیر بود و چون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و وجع
امعا را نافع بود و ریشها متعفن که در امعا بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود ماء العسل
گرم بود و قوت معده بدهد و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل
طبیعت بود و چون خلطی بود که مستعد دفع بود و بشکم بسیار بسد چون در معده قوت نبود علاج
بدن بود و اگر بپاشند اگر قراقر بود و نکث باف پیدا کند آبستن شود و اگر نه آبستن نشود و مهم
بود با صحاب مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صنعت آن یک جزو
عسل و دو جزو آب بشرین و بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند و فرو گیرند و بپالایند



واگر خواهند که گرمی وی زیاده گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دارفلفل از هر
یک قدری در خرقه بسته با وی بجوشانند ماء الجبه دوص است و گفته شد ماء الترنجبین
شر است که انرا خیذبتون خوانند و صاحب منهاج گوید ارحم با مثلث و عسل و داروها
گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته شد ماء الجمه بپارسی آب کمه
گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که دایم بطرف هند متردد بودند
و از علم ایشان از اقلیمها که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی و چون کهن
گردد سیاه شود و مؤلف گوید آنرا از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جمه خوانند و در
جین بود و اگر آن ماهی را مثل حوال دو زخمی برسد در حال درست گردد و در اندرون
او مانند کیسه بود پر آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال
بیاشامند و رها نکنند که بدندان رسد که دندان را مضر بود در زمان آن عضو درست
گردد اما باید که باز جای بسته باشند و در حال بیاشامد فتبارک الله احسن الخالقین و نشان
این آب آنست که چون خورند در حال آن شخص که استخوان شکسته است داند که آب
رسید با موضع شکسته و این مجربست مالی عسل و گفته شد ماء السوقلین با در سوره
خوانند و گفته شد مارماهیج ماهی دراز است مانند مار و آن را مارماهی خوانند و
ماطونیون درخت قه است و قبه گفته شد در قاف مشک اترج است و گفته شد
مشک سوسن است و گفته شد مثنان درخت گرمدانه است و آن نوع مازریون
است و گرمدانه تخم وی است و گفته شد مثلث آب انگور بود که بجوشانند و کف وی
بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند و
منافع وی منافع خمر بود و خونی صالح روشن از وی متولد شود و هضم غذا کند و
چون با آب بیامیزند مخموری را نیکو بود مححح نوعی از ریاحین است بپارسی خوشبو نظر
خوانند طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند تر است وی قابض بود و منع خون رفتن

بکند و طبیعت وی بند خوده احتهای بولد و با اصلاح آورد و ورشش از آن خشک کرد ابد و چون
عصاره آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد و ریش از آن خشک کرداند و درد
را یل کند محروثاشش است و گفته شد محروث اصل الانجدان است و وی بتوده و مستغنی حلتیت
بود و بهترین آن سپید و سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری دهد و معده
را پاک گرداند و معاء و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحاق
گوید مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود محلب درختیست مانند درخت بید و گل وی
سپید بود و ثمر آن را حب المحلب خوانند و گفته شد صمغ آن در جا محمود ه سقمونیا ست
و گفته شد محاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه محاحم خوانند و الوج
خوانند و آن سه نوعست و مولف گوید یک نوع بشیرازی کاررسیک خوانند و بپارسی بلیل
شامی گویند و یکنوع را کشنی کوهی خوانند و یکنوع تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان به
بود پیکدیگر اما نبات ایشان ... ایشان اندک تفاوت بود نبات کاررسیک
خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود در کوه و در سنگستانها روید و نبات
کشنی کوهی املس بود و مقدار بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها
روید که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند له از کوهستان شبانکاره خیزد و نوع سیوم
در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سپید بود که در وی زردی و سیاهی بود و
مولف گوید نیکوترین آن سپانکاره ایست که از شبانکاره آورند و خواص وی آنست که
هر کس یکمثقال از وی بیاشامد از گزیدگی مار و عقرب و افعی و مجموع گزندگیها یکسال ایمن باشد
و اگر مار و عقرب و افعی گزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از
مضرت سم آن و شربتی از آن یکدرم تا یکمثقال بود با روغن زیت و مجرب است و بکرات
امتحان کرده و مجرب بوده و الحمد لله علی ذلک کثیرا و مولف گوید شخصی در نزول آفتاب
بحمل سه روز هر روز یکمثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن سال چند نوبه زهر بوی دادند.



و بر وی کار نکرد مثل دو دانگ نیم الماس برا دادند و یک نوبه یک زهره افعی و جند سمیات
دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانکه یاد
کرده شد و این مجربست تحقیق و مخلصه از بهر آن نام نهاده اند که از همه زهرها خلاص دهد
و مولف گوید حجر التیس که پارسی باد زهر خوانند و از ایل کوهستان شبانکاره خیزد
چون حجر التیس بسودن آید در میان آن دانه یا قدری چوب باشد آن دانه و
یا چوب از آن مخلصه بود و بدان دانه باد زهر جمع شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ
میگردد و غذای آن گوسپند گوید بغیر از مار و مخلصه نیست و بالجمله تریاقیه در وی هست
مخاطه مجبطا گویند و دبق نیز گویند و بشیرازی و سجستان و گفته شد مخ بپارسی
مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافق ترین مغز ساق گوساله است و اهل بود
و بعد از آن گاو و پس بز و پس گوسپند و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود
و بهترین آن بود که در آخر زمستان باشد و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن
برگیرد فرزجه از مغز ها صلابات رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم گرداند مجموع شحم
دست و پا بها را نافع بود و ملطخ معده بود شهوة و مغثی چون بسیار بخورند و مصلح وی
ابازیر گرم بود و سعتر و نمک و انجدان بود مخیخش بشیرازی دوغ خوانند و نیکوترین آن
بود که از شیر گاو جوان بود و صنعت آن در لبن حامض در لام گفته شد مداد نیکوترین
مداد آن بود که سبک وزن و سیاهی بغایت بود و طبیعت همه انواع وی گرم بود و مجفف الاهداب
که بولس و برا از منبرات شمرده است و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود مرجان در باب
با در صفت بسد گفته شد انواع آن مرزنجوش مردقوش خوانند و بپارسی مرزنگوش گویند
و وی اذان الفاره و گفته شد در الف و طبیخ وی استنشاق را نافع بود و یکدرم از وی سرکی
بلغمی را سود دهد و عسر البول و مغص را نافع بود و اسحاق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی
تخم خلفه بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند دو وزن مرحا حورد گویند بدل آن

ورق یاسمین بود و گویند دل آن سابابک است و گویند تخم وزن فلفل هران مالاخوانند
وان درختی باریک و دراز از چوب وی نیزه سازند و در ملک شام بسیار بود و
ورق او زرد بود و در وی قبضی بود و تحفنی و عصاره ورق ان چون بیاشامند یا ورق
ان با شراب ضماد کنند گزیدگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب
بر ثوب بمالند قلع کند و نشازه چوب وی کشنده بود چون بیاشامند مُرّ صمغیست یمانی
سم با خوانند و وی خالص بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از تنوعات کنند که انرا بادماسی
خوانند و فارفایس خوانند وان نوع کشنده بود و نیکوتر ان مران بود که بسرخی مایل
بود و خوش بوی و در رزین و صافی بود و بجاویه تلخ باشد و طبیعت ان گرمست در سیوم
و خشکست در دوم و وی منضج و محلل ریاح بود و در وی قبضی و الزاق بود و در داروها استعمال
کنند از بسیاری منفعت ان و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت نگاه دارد از تغیر و
نتن و اثر ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و ورمهای
بلغمی را نافع بود و اگر افسنتین با ترمس و عصاره سداب حقنه سازند حیض براید و بچه
بیرون آورد و برودی و اگر مقدار باقلایی که آن وزن دوازده قیراط بود بیاشامند سرفه
مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود و چون در زیر زبان
نهند و آنچه حل شود فرو می برد خشونه قصبه شش را نرم گرداند و آواز صافی کند و کرم
بکشد و چون با شراب بیامیزند و در شیب بغل بمالند گند بغل را زایل گرداند و چون با شراب
و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو گرداند
و چون افیون و جند بیدستر و مامیثا بیامیزند و بر چیزی که از گوش آید و ورم ازرا نافع بود
و با سلیخه و عسل بر ثالیل بمالند سودمند بود و چون با سرکه بر قوبا بمالند نافع بود و اگر بالادن
و خمر و روغن مورد بر موی بمالند از تساقط منع کند و وی ریشی که در چشم و تاریکی و سپیدی
ان را زایل کند و ابن جزار گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و زن بخود بر

گیرد بوی منتن که از فرج دمد زایل کند و اگر مر زیت و فلسطین بسرشند و مرد طلا کند
بر انگشت ابهام پای راست قوت مجامعت تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند
با سرکه نیکو تا مانند مرهم شود و بر سر بمالند درد سر و صداع غمی که سبب آن ندانند زایل کند و
زاری گویند درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل را
زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز را نافع
نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزیدگی عقرب و استرخاء معده را سود دهد و مسهل
زرد بود و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیم رشت بیاشامند دفع خون رفتن بافراط بکند
و باز بندد و اگر با سداب در رجه سازند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر با ترب تره
حل کنند و بر جوی که در چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف طلا کنند
و بدان ادمان کنند زایل کند و اگر در زنابج حل کنند و بر سعفه طلا کنند و بدان مداومت
نمایند زایل شود و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر ثوب ریش شده
و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن گل و زعفران حل کنند و بر شعیره طلا
کنند خشک گرداند و زایل گرداند و چون با کندر و زعفران بخود برگیرند ترو را نافع بود که
از رطوبه بود و رایحه وی مصدع و مسدر و منوم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ عربی بادام تلخ بود با قصب الذریره و قسط تلخ و قاح
اذخر مرد اسفرم آس بری است و در قوت مانند باد آورد بود و بهترین آن رومی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و صرع را نافع بود و مقوی معده و جگر بود و چون بخود
برگیرند گرم متصاعد بکشد مریافلن معنی آن دو الف ورقه و صاحب منهاج گوید سبل
است گفته شد و طرفان ازرا خدمانه خوانند مرانیه هوم المجوس است و هوم الهوانده
خوانند و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم و در وی تحفنی نفاخه بود و مجوسی گویند سنگ مثانه
بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان کاوی بود و آنچه تازه بود و طبیعت

ان سرد و خشک بود باعتدال خون را به بندد از جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و چون
بر بندد و آب آن بپاشامند بول براند و فصول را بگدازد و معرفت وی در باب ها گفته شد
مرو انواعست نوعی خوشبوی وی مرماحوز خوانند و بشیرازی مرو خوش خوانند و گفته
شود و نوعی دیگر که بوی کمتر دارد آنرا اسموسا خوانند و طبعت آن گرم و تر بود و تخم ابرار بشیرازی
مرو شنگ گویند و نوعی دیگر آنرا دارماو دارمک نیز خوانند و آن مرو سپید بود و وی معتدل
بود در حرارت و برودت و در وی تفریح بود و گویند درستی لسان الثور است و گفته شد
و یکنوع دیگر حاماکویند و گفته شد و یکنوع اردشیر داره و اردشیران نیز گویند و الاکبر بشیرازی
مرو تلخ خوانند و بلغت دیگر مرماهان و مرماهوس گویند و طبعت آن گرم و خشکست در
دوم مخفف و محلل نفخ بود و بلغم و سده بگشاید و صداع سرد و درد معده که از بلغم بود
سود دهد و اسحاق بن عمران گوید دارماء مرو سپید است و حب وی هم سپید بود و مؤلف
گوید انواع مرو را هیچ کدام حب سپید نیست الا مرو تلخ خود و حب هردو سپید اند و این نوع
مشهور تر و سپید پس برین تقدیر مرو سپید غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر هست که آنرا
میشهار گویند و آن کاو چشم است و گفته شد مرقشیثا ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبی
بود و هر جنسی مشابه بود بجوهری که بوی منسوب بود در لون و انرا حجر النور و حجر روشنایی
خوانند از بهر روشنایی چشم و طبعت آن گرم و خشک بود در سیوم مقوی چشم بود و دیسقوریدوس
گوید قوه وی سوخته با ناسوخته مسخن و محلل بود و چشم را جلا دهد و منضج اورام حاسیه
بود و چون با راتینج خلط کنند و گوشت زیاده بخورد و در ریشها و رازی گوید چون اگر کردن
کودکسان و نوبه نترسد و اگر سحق کنند بسرکه و بر برص طلا کنند زایل گرداند و گویند محلل ده
بود که در زیر چشم بود و قوة چشم بدهد و بر کشن چون با سرکه طلا کنند سود دهد و در مرهمها
کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن مغنیسیا بود مرداسنج مرتک گویند بپارسی مردار سنگ
و سونامی لیدر خورشش خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند و طبعت

وی بسردی مایل بود و مغسول وی بی مجال سرد بود و قابض و مجفف و از خواص وی آنست که چون در سرکه
اندازند از بدسرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه گرداند و وی داخل مرهمها بود و بوی
بدن خوش کند خاصه زیر بغل و کلف را زایل گرداند و منع عرق بکند و گوشت در ریشها رویاند
و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده است بول را بندد
و نفخ در شکم و ماساریقا پیدا کند و قبض زبان کند و باشد که قولنج آورد و ایلاوس و باشد
که اطلاق بول و غایط کند و خناق آورد و مداوای او قی کنند و بعد از ان بشراب و رب تحلیل
و اسفیداج و چون طلا کنند در شب بغل و در فصلها سوی دل بکند پس او را آن بود که با عس
کل ما هستند و باری گویند کسی که آن خورده باشد معالجه وی چنین کنند بای که شبت و انجره در وی
پخته باشند و بعد از ان مقدار سه درم مرباب هم گرم بیاشامد و لحوم الحرفان و سرکه خمر
سیاه از عفت به هند مرمکی پارسی ابکامه بخاری خوانند و ابکامه رقیق خوانند و اجه
از خوسار ند گرم و خشک بود تا سیوم و گویند گرمست در اول خشکست در دوم اخلاط غلیظ
بر آید و نشف بلغم کند و پاک گرداند و بوی دهان خوش کند و ریشها عفن را نافع بود و
درد ورک و عرق النسا و رطوبت معده را عظیم معتد بود و در حقنها قولنج مستعمل کنند و مناسب
بود و کرندگی سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مر عمل نکند الا از وی الطف و اقوی
بود و شکم براند و قطع ترجات بکند و ملطف اعلاء غلیظ بود و معطش و مسخن معده و جگر و
مجفف آن بود و چون بیاشامند اندکی بیاشامند کرمها بکشد و اگر در چشم کسی کشند که ورا
ابله باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بکند بسیار از دماغ و حنک و ورم
نغانغ پاک گرداند چون مسلخ شده باشد مرار نوعی از شکاعا است و بادآورد و در فعل
بوی نزدیکست با نشان مرطیس سنگیست که در وی خشونه صحری بود و بلون لاجورد بود و چون
سحق کنند بوی خمر آید و اگر بوزن سه جو از وی بیاشامند درد دل را نافع بود مرزنجوش
مرزنگوش است و گفته شد مرح خوز هندیست و آن جیست هندی که نند و مو طبیعت

ان گرم و خشک است در سوم حیض براند و سده جگر و سپرز بگشاید مرماحوز نوعی از مرو است
بپارسی مروخوش خوانند و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت آن گرم و خشک است در
سیوم و گویند در دوم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود
محلل و مسکن ریاح بود و سده بلغمی بگشاید و چون سر بر بخار آن بدارند صداع سرد را نافع
بود و وی منشف رطوبت معده بود و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و منع قی
بکند و خوری گویند چون در شراب چیسانند و بیاشامند مستی سخت کند و بوییدن آن صداع
بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جهت سکر بود بوییدن آن
انشنه و داکی آن زعفران و مرزنگوش و مرماجوز و حسنوم و فوتنج خشک و بادرنبویه هم
مقام یکدیگر اند در ابدال مرعری حامه مرغ گرم و تر بود و ارت وی از صوف کمتر بود ملایم
طبع انسان بود و بدن نیکو دارد از نرمی که بسیار درو بست و مسخن گرده و مقوی پشت بود
مرمر نوعی از رخام سپید است و نیکوترین آن بود که از معدن فرنج اورند و سونانی
اسطرنطس و بعضی گویند اسطرنطس فرنج است موبوطس گویند اسطوس چون سوده
و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو دندان و لثه را بدان بمالند سود مند بود و لثه را محکم دارد
و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند نافع بود
و دسقوریدوس گوید چون بسوزند بار آتینج و رفت سامر ند و رهای صلب نگدازاند
و چون در موم روغن کنند در معده را ساکن گرداند مرارات سالم ترین زهرهای مرغان
زهره مرغ و دراج و کبک بود مرارات جوارح بغایه قوه لذاع بود خاصه کبار ارسال
واختیار ان بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری ولاجوردی بود بد باشد و طبیعت
ان گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند و بر ریش شده را
سودمند بود و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود خاصه مرارات جوارح خصوص حسک گرده
و ابتدای نزول آب مفید بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحاق گوید قوه ترین زهرها

جهار بابان

جهار پایان زهره شیر بود بعد از ان کفتار پس گاو پس کرگ پس فرس پس بز پس آهو پس
میش و هر یک بجای خود گفته شود مرارة الظبی سود مندترین زهرها جهه چشم زهر آهو بود
مرارة الحمار الوحشی زهره خرگور داء الثعلب و دوالی سود مند بود مالیدن و بر اثر ورمها طلا
کردن مرارة الاسد زهره شیر گوید شیخ و گزار که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و
شریف گوید زهره وی با عسل و فلفل نگدارند و معرطه طلا کنند را ایل کنند و موی نیکو برویاند
خاصه چون بیخ و نشش نو به تکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود
و دیسقوریدوس گوید زهره فرس در منفعت نزدیک بزهره گاو بود و چون لعق کنند صرع
را نافع بود و در خواص این زهر اورده است که چون در چشم کشند با عسل و آب رازیانه
چشم را روشن گرداند مرارة البقر قوه ترین زهرهای جهار پایان زهره گاو بود پس
کفتار و فرس پس بز و گوسپند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند
جهه منع و احتها و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند اقراررا
نافع بود و با عسل چون بدان بخنک کنند خناق را نافع بود و منبع افواه بواسیر بود
و ترماق گزیدگیها بود و مقدار ما خود از وی تا دانگی بود و دوی و طنین و درد گوش که از
سردی بود چون با روغن گل در گوش بچکانند نافع بود و چون با عسل بیامیزند ریشهای
بد و درد و جرح و دکر و پوست حصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره مصلح وی کثیرا بود
با عسل مرارة التیس نیکوترین آن زهره بود که جوان بود نشراری از اد بری خوانند و هنوز
کشن نکرده باشد طبعت ان گرم و خشک بود دوالی و داء النمل را نافع بود و دانها ترکه بر
گوشت بود و زهره بر کوهی ترماق گزندگی بود و مقدار ما خود از وی تا دو دانگ بود و مضر بود
بگرده و زهره و مصلح وی انیسون و عسل بود مرارة الخنزیر ریش گوش را نافع بود
و چون طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی برویاند مرارة کلب الماء زهره سگ آبی
گویند چون آدمی بخورد مقدار عدسی بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و حیطیانا

رومی و داد چینی و سرسامه و کوش کنند و بروغنهای خوش بوی تمریخ کنند و تدبیرهای لطیف مرارة
الضب زهره گفتار نیکوترین آن بود که گفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود
که در سر باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانگی بود و مضر بود بزهره و اسحاق گوید مصلح وی عسل
و صبر بود مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی
چشم را نافع بود و در ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره کبک که آن سودمندترین زهرها
بود دارین رحمت مرارة الشبوط شبوط ماهیست که در دجله بغداد باشد و از اسبوبانی قلو و بوس
خوانند زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سودمند بود و گویند چون بگیرند
از وی تا مقدار دانگی سم معده را پاک کند و قوة دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود بزهره و
مصلح آن کشنیز و سرکه بود مرارة الکرکی زهره کلنگ گرم و لطیف است چون با ب ر کوشش
سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکبش زهره کبش که بشیرازی قوچ خوانند درد گوش که
از سردی بود چون با قدری عسل در گوش چکانند نافع بود مرارة القنفذ زهره خارپشت که بپارسی
زهره چکاسه خوانند اثر ریشها که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامد مرارة
الارنب زهره خرگوش چون با آب جواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان سر آب
بیاشامند بخواب روند همه و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه دیرا دهند و بدل
وی زهره تیس بود مرارة النمر و الافعی و الادب البحری گرم و کشنده و مهلک باشند کسی که آن
خورده باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و ورود باشد که بکشد و اگر باقی ماند بیش از چهار
ساعت بسان خلاص است و هرچه زهره افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابند و مداوای وی
بشیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و تخم بورک و جواب کنند
و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم فوارج دهند و شراب با اندکی مسک و دواء المسک مناسب
باشد مرارة الرخمه زهره رخمه که بپارسی مردارخوار گویند و بشیرازی ؟ دردو و بعضی دیگر
ویرا موش گیر خوانند سودمند بود با زیت جهة گرانی و باد و عن نغشه چون در گوش

مخالف چکانند درد شقیقه را مفید بود و باب سرد چون در چشم چکانند سپیدی زایل کند
و این بطریق گویند چون زهره خشک کنند در ظرف آبگینه در سایه و در چشم ملسوخ کشند در حال
کرده سود دهد و اگرچه افعی کرده بود و دیگر گوید مجرب است و بعضی گویند مجرب بود جهة سم
کژدم و مار و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج گوید ظن من آنست که لطوخ کنند مرارة
الصحرا و مرارة الصخور نیز گویند و آن حنظل است و گفته شد مروریه بعضی است
از هند آوری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید مروریه صمغ از گیاهی تلخ است که شیراز وی
روانه بود مرز قومی خوانند و آن بندست که از گندم و جو و گاورس و غیر آن سازند
ترکان او را بوزه و آکسمه و خوش برونیز خوانند و مست کننده بود مرارة الراعی زمارة الراعی خوانند
و گویند عصی الراعی است و گفته شد مرج درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر گفته شد
منفعت آن مسک بپارسی مسک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند چینی و ابن وافد نقل
از مسعودی کند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مسک
تبتی بر چینی بر دو وجه است یکی آنکه تبت بر سنبل چراگند و بهمن و آهوی چین بر
حشایش دیگر چراگند و دوم اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها
کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن از نوعهای
که غش توان کرد و نیز چینی را راه دور است و در دریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف
هوا بوی آن و قوة آن ضعیف گردد و نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه
وی تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان بود و بعد از غایة نضج گیرند چون از وی گیرند
و فرق این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورة هیچ مانند
نیست الا بعد رنگ چرا این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان فیل و خوک مانند یک دیگر
وجب زیاده و کمتر بود و گویند آن قوم با نخاسکار روند و اگر تیر زنند نافه را بیرون
خون که در نافه بود خام بود و پخته و رسیده نباشد بوی سهو کتی داشته باشد نیک

چند زمان رها کنند تا بوی سهوکه ازوی زایل شود و از ماده هوا مستحیل بمشک گردد و این دلیل
است که میوه که بر درخت نارسیده باشد و نتوان خورد چون از درخت فروگیرند و
چند روز رها کنند رسیده شود و توان خورد و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در وعای
خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود
و طبیعت مشک گرم و خشک است در سیوم ابن ماسه گوید عرق خوشبوی کند و قوة دل را بدهد و سخاوت
زیاده کند و مره سودا زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود در ان رحمت مسحق اعضا و
مقوی اعضای خارجی بود چون بروی بنهند و اعضاء باطنی باشامند و جماعتی از اطباء فارس
و اهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدان سبب است که باه را یاری دهد و اگر قدری
ازوی با روغن خیری بگدازند بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت بسیار کردن
و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخ حل کنند و باشامند دهن را گنده کند و سودمند است
در علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوة را نیک بود و طبری گوید ملطف و مقوی
اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس ازوی با هم چندان
زعفران صداع که از سردی بود زایل گرداند و قوة دماغ دهد حکیم بن حنین گوید چون در
ادویه چشم کنند قوة چشم بدهد و سپیدی که رقیق بود زایل گرداند و نشف رطوبة بکند
و اسحاق بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد
و در سردسیرها و مصدع جوانان و محروری مزاج بود خاصه در زمان گرم و گرمسیرها و
بالجمله سودمند بود جهة مجموع علتهای سرد که در سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهة ریاحی
که عارض شود در چشم و در جمله جسد و شکم به بندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم
باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی جل تریاق بیش را نافع بود و بدل
سنبل و مفرح بود و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و از ان جمله کی
بروغن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط کنند ملقوح را و اصحاب سکته

رانافع

240

را نافع بود و دماغ را پاک گرداند و با ادویه که بدان سعوط کنند و چون در روغنهای که مسحق
باشد حل کنند و بر قفا و پشت مالند خدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت کنند افلاج
را زایل گرداند و ابن رضوان گوید چون بر بواسیر ظاهر طلا کنند نافع بود و ابن رشد
گوید ریاح غلیظ که متولد شود در امعا را نافع بود چون باشامند و صاحب منهاج گوید
مقدار ماخوذ ازوی قیراطی بود و شربتی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود
و گویند بدل آن چند بیدستر در درد عصب و در درد همه فعلها الا در بوی خوش بها
تی در همه فعلها بدل مشک بود و گویند بدل آن مرزنگوش است مسواک الراعی گویند
دوفراست و گویند بتحقیق شیطرج است و گفته شد مسمعود و مسمعاد و مسمّ ان اسمها
بربرست ورا او ند طویل را مسک الجن بزبان اندلسی جعده کوچک را بدین اسم خوانند و سوا حرا
بر مسک الجن خوانند و گفته شد مسواک القرود داشته است و گفته شد مسواک العباس گویند
رعی الابل است و گفته شد و بوارش را بدین اسم خوانند مسطار شرابی بدست افسرده
زود مست کننده بود مستعجل. بوریدان است و گفته شد مسحوقیا مسحوق قساء و مسحوق نبا
گویند و این زیره القوار برابر است و بپارسی آبگینه گویند و ماء الزجاج خوانند و آن آبی بود
که بر روی آبگینه باشد کف سپید اگر دد و بعضی گویند آب حمامهای سبز است مسکام ساحین
و بعضی گویند زمه آبگینه است آنچه محتوی است کو آبگینه است و بغایه حار و حاد بود سعدی
چشم را زایل کند و مخفف رطوبة بود و حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر اعضا طلا
کنند و بدل آن انکسه سعد است و قلیه کارزان مستاطرن عود هندی است و گفته شد
مِسَن سنگست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند حکاکه ان چوب بستان
ابکار لطوخ کنند و خصیه کودکان رها مکند که بزرگ گردد و اگر بر داء الثعلب لطوخ
کنند موی بروباند و اگر بسرکه باشامند ورم سپرز بگدازد و وجع را نافع بود اما
مسن زبی سبز چون شکسته کنند بس بریان با آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون حکه

دنو با وحناز برو سرطان واکله را نافع بود وچون سحق کنند تنها و در چشم کشند سبیل چشم
زایل کند واز بهر اینست شافات که جهة چشم سازند بروی سازند واکر ویرا بسوزند وسحق
کنند و بر سوختکی آتش پاشند سودمند بود مشمش بپارسی زرد آلو کویند و قیصی خوانند
وسوبالی ارمیناقن ونیکوترین وی ارمنی بود وطبیعه آن سرد و تر بود در دوم و دستقوریدوس
کوید خوش طعم تر بود از شفتالو وبمعده نیکوتر بود از وی وخوری کوید مسهل صفرا ومولد
خلط غلیظ بود وخشک کرده وی چون بخیسانند ونقیع وی بیاشامند مسکن تشنگی بود ومبرد
معده بغایت وتبهای حاده را نافع بود واکر در معده طعامی بود فاسد کند ومکرر دواو اولی
آن بود که اکر در معده تقیه طعام بود بخورند واز پی سکنجبین خورند وکویند مصلحش مصطکی و
نمدرم انیسون با شراب مبه ممسک بخورند واکر مغز استخوان وی بخورند وغثیان آورد
مداوای وی قی کنند پس ربوب فواکه ترش بخورند واترج ولیمو وروغن استخوان
وی بواسیر را نافع بود مشک هندی سعد هندی است وکفته شد مشط الراعی ومساوس
است وکفته شد شکاعی ومشکطرامشیر نیز کویند وآن نوعی بری بود وبشیرازی رنک
کویند واز خواص وی آنست که چون کوسفند بوی بچه افکند بعوض شیر خون از پستان او
بیاید وطبیعت او کرم وخشک بود تا سیوم وکویند خشکی وی در چهارم بود رطوبات لزج
از سینه وشش بیرون آورد وشراب وی عظیم سودمند بود غشی وکرب را ووی
حیض وبول بدوم ونفاس براند وسنک کرده بر براند ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود
ووی از غایت افراط ادرار که در وی هست بعوض بول خون براند ومصلح آن رب
مورد بود وبلوط وجهة درد رحم نافع بود وجالینوس کوید دانکی از وی سحق کنند وروغن
بلسان بسرشند ووزن نرخه بخود بر کیرد درد زایل کند واسحاق کوید قولنج را نافع
بود وچون دانکی سقمونیا ودانکی از وی سحق کرده ویک درم کشنیز با ده درم خمر نقیع
بسرشند وباب کرم بیاشامند وارپاسوس کوید کسی که شهوتش منقطع شده

باشند

باشند در هر سه روز یک نوبت نیم درم سحق کرده با سه درم تخم جزر و ده درم مسکه بیست درم
عسل بخورد شهوتش زیاده کردد وچون بیاشامند وبخور کنند بچه بیندازد ووی مضر بود
بسفل و کویند اصلاح وی بسر که خمر کنند وبدل وی کویند قردمانا است وجالینوس کوید
بدل آن دراز را عدس مر است دو وزن آن وشابور کوید بدل آن اکلیل الملک است و
کویند بدل آن شقایق است مصطکی بپارسی کندر رومی خوانند وبسریانی کیا وبرومی مسطیحی و
سوبالی سحوس کویند وانرا علک رومی خوانند وکفته کویند وآن صمغیست سپید بود وسیاه
بود آنچه رومی بود سپید بود وآنچه سیاه بود معروفست بنبطی بود وتخفیف در وی بسحت تر از
تخفیف مصطکی سپید بود وقوة قبض در وی کمتر از مجموع بود وطبعت آن کرم وخشک بود
در دوم وکویند تر است وقبض اجزای وی یکسان بود یعنی در بیخ ورق وورق وقضبان
واغصان واطراف ثمر ولحاء آن وعصاره ورق آن وقشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا وعصارة
لحیة التیس بود جهة قرحه امعا واستطلاق بطن ونفث دم وزنانی که چون از رحم ایشان کشاده
بود ورحم ومقعد که بیرون آید ودستقوریدوس کوید مجموع درخت وی قابض بود وقوة
ثمر وی وقشر وی وبیخ وی مساوی بود واکر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن وبر استخوان شکسته
وبر اعضای مسترخی ریزند نافع بود وقطع سیلان رطوبه مزمن از رحم بکند وبول براند
وچون بدان غرغره کنند دندان متحرک را محکم کرداند وجرب را نافع بود با خلی که جرب
مواشی وسک واکر از شاخهای وی مسواک سازند دندان را جلا دهد وجالینوس کوید مرکب
بود از قوای متضاده یعنی از قوة قبض وتسخین وقوة تلیین وبدین سبب است که اورام
معده ومقعد وامعا وجکر را نافع بود وخاییدن آن بلغم از سر بکشد وبسرفه بلغمی را سودمند
بود ونفث دم ومقوی معده وجکر بود وبوی دهان خوش کند وبن دندان محکم کرداند
ومسخن معده وجکر بود ومحلل رطوبات ومسکن مغص که از رطوبه بود وچون با روغن
زنبق سعوط کنند صداع سرد را نافع بود وچون با زیت بکدازند شقاق لبها را

نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا را نافع بود و چون با آب سرد بسایند
رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم بگدازاند و ورم جگر را و برقان را نافع بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که با سرکه بجوشانند و خشک کنند و با کتیرا استعمال کنند
و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل کردن گشنیز را ببرد و مصلح آن صمغ عربی
بود و قند و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوران آن لبان که آنرا
کندر دریایی خوانند مصطکی ثمر طوسج است فاتیلا (?) است و شکم ببندد و اگر زیاد خورند
قولنج آورد مقل طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید در سیوم سودای
مزاج را بد بود و مضر بود بمعده و سفله و کیموس بد بود و اگر با گوشت فربه بپزند طراوت آن
کم شود مصباح الروم کهربا است و گفته شد میبختج عقید العنب خوانند و میبختج گویند و گفته
مطحنا العوق مطحنا خوانند و آن لعوق لو (?) است و در مرکبات گفته شود مطبخ (?) بگو
آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک تر از پخته بود و آنچه با سرکه و کراویا بود گرم و خشک
بود و آنچه مری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود و ملطف بلغم بود و مشف (?) و آنچه با آب زیره
دشخوار هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند و بعد از آن بریان کنند تشنگی نیارد
و آنچه بی سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطبخ کنند و مری و دارصینی بر آن کنند تشنگی آورد
مشط حلنار است و گفته شد معشوق از احجار از احمر گویند و گفته شد و از نبات وار
نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد معقان (?) صمغ اجاص است و گفته شد معد خصی الثعلب
و گفته شد معین مارزقون است و گفته شد معا نیکوترین روده آن بود که از گوسفند
حولی گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصبی مصلح کسی بود که غذای وی دخانی بود و وی دوالی
در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون که از وی متولد شود بد بود و میل بسردی داشته باشد
و باید که پاک بشویند و بسکباج بپزند و با زیره معده وی چون معا بود در احوالها و وی صالح
تر از معا بود سرد و خشک بود مغاث بهترین آن بغدادی بود و سپید بود که میل بزردی

داشته

داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود مقوی اعضا بود و مسخن و
و ضماد کردن شکستگی و کوفت و الم و نقرس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و
ملین صلابت حلق و خشن بود و باه را برانگیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک درم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی قلت (?) بود مغره نوعی
از طین است سرخ رنگ و یونانی فلسطوس خوانند و برطسیقون گویند و شیرازی گل سرخ
گویند و بجای آن استعمال کنند و نیکوترین آن بود که سرخی روشن بود نه تاریک و گویند نیکوتر
آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول خشک بود در دوم و فوسی (?)
گوید در وی قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود و احتها را با صلاح آورد و گرم نکشد
و چون در سرکه حل کنند بر حمره و مجموع ورمهای گرم طلا کنند مجرب خواه ریش شده
و خواه ریش نا شده و اگر بر سوختگی آتش کنند دفع ماده کند و ورم نگذارد و ریش خشک کند
و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود
قرحه امعا و مثانه را سودمند بود و طبیعت ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر با آب
لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط حیض بکند و همچنین حقنه کنند قرحه امعا و خون که
از امعاء سفلی روانه بود قطع کند مغموعه قلیه بادنجانست مغنیسیا صاحب منهاج
گوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر و گویند کلیست سیاه رنگ از کوه کاشان می آورند و مولف
گوید آنچه محقق است سنگیست والوان بغایت سست و اگر سیاه رنگی بود که بسرخی زند و نقطهای
سپید بر آن باشد و آبگینه گران استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سپید کند و آبگینه گران
آنرا سنگ مغنی خوانند و رنگرزکان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق دیهیست که آنرا
برکان خوانند و از آن دیه خیزد و آنرا سنگ ترکان از بهر آن خوانند و وی قابض و سرد و
مجفف بود مقوی معده بود و سنگ بریز انداز در داروهای درد چشم استعمال کنند و مقدار
ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود بدل و مصلح وی عسل است و بدل وی مرقشیثا است

مغناطیس مح المغناطیس خوانند وگفته شد مغناطیس هندی کلراست وگفته شد مغد لفاح
بری است وگویند بادنجانست وگویند نوعی از گیاه کوچک است لیکن قول اول ودوم صحیح
است وصاحب منهاج گوید بادکال است وگفته شد ولفاح بری را مغدا خوانند وهم گفته
شد مغد نوعی از گیاه کوچکست بد بود خوردن وی مفرح چون منوم مطلق گویند
لسان الثور بود وگفته شد معلب المجنون تریحانست و بادرنبویه نیز گویند وگفته
مقل صمغیست که انرا کورا خوانند ومعروف بود بمقل ازرق ومقل مکی ومقل الیهود و[illegible]
بود وصقلی بود عز مقل مکی که آن گرم دوم است وگفته شود ونیکوترین وی است که صافی
بود وبلون ابرشم بود ازرقی که بسرخی مایل بود وزود حل شود وهیچ [illegible] وچوبی در وی
نبود وچون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب عار گویند وطبیعت ان گرم بود
در سیوم وگویند در آخر درجه اول خشک بود در سیوم وگویند سرد بود وگویند تر بود
ورازی گوید گرم وتر بود در دوم طاعون را نافع بود ودستوریدوس گوید چون باب
دهان روزه دار حل کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم خنجره نهند نافع بود وچون بخود برگیرند
وبخور کنند انضمام رحم بگشاید وبچه بیرون آورد وهر رطوبتی که باشد پاک گرداند وچون با
ما شامند سنگ گرده ومثانه براند وبول وحیض براند واگر در مسهلات کنند منع سحج کند
واگر با شامند گزیدگی جانوران را وسرفه کهن را نافع بود وقوت مجامعت بدهد و[illegible]
آورد ومنفخ گرده وسده ومثانه بود ومسهل بلغم وسودا بود ومقدار که از وی تناول کنند
یک درم بود ووی خنازیر را نافع بود وزایل کند وباسرکه بر سعفه طلا کردن نافع بود و[illegible]
عضله وصلابه اعصاب وعقد ان وگزار ودرد پهلو وریاح را نافع بود وچون باساید
وبخور کنند وبخود برگیرند بواسیر را نافع بود وخون آن ببندد ومحلل اورام [illegible]
وخون بسته بود وعرق النسا ونقرس را نافع بود واسحاق گوید مضر بود بجگر ومصلح ان
زعفران بود و گوید مضر است بشش ومصلح ان کثیرا بود وبدل آن بوزن آن صمغ البطم

ونم ودن

243

ونم ودن آن کنند در ماهی ملح بپارسی نمک گویند وان انواع است ملح عجین وملح اندرانی
وسیاه نفطی وسیاه غیر نفطی وملح هندی سرخ رنگ بود وملح مرارة تلخ بود بردیک نیکو بود
نیکوترین آن دریایی بود سفید تنک پارسی نمک طبرزد خوانند طبیعت ان گرم وخشک بود در دوم
ودستوریدوس گوید قابض بود وجلا دهد محلل ومنقی بود گوشت زیاده از ریشها بخورد ودرد [illegible]
جرب مستعمل کنند اورام بلغمی وحکه ونقرس وجذام وقوبا را سود دهد نمک بادها را بشکند ومنع
عفونت کند وترسی در اخلاط کند چون باریت وعسل وسکنجبین بیامیزند وبدان بحک [illegible]
را نافع بود وبا عسل ورم لهاة را نافع بود وباجو سوخته وعسل اکله وقلاع [illegible]
بود وباسکنجبین خوردن دفع مضرت افیون کند ابو جریح گوید چون باغذاء که سرد بود مانند
بسر وماهی وکوامیخ خلط کنند از طبع خود بگردد تا بحدی که گرم وخشک گردد و برا اسهال وقی
یاری دهد موافق بود مرطوبی مزاج را وبلغم لزج از معده وسینه دفع کند ومعاء نشوید
وهضم طعام را یاری دهد وموافق بود مضر بود باحشا و[illegible] که مصمصه کردن
منع خون که از بن دندان وچون که سبب کندن بود بکند گرم گردد بن دندان را نافع بود
بدان [illegible] کردن بلغم را قطع کند ودماغ را پاک کند نمک اندرانی چشم را تیز کند [illegible] وسپیدی
چشم را تنگ گرداند وسبل را سود دهد ودرد معده سرد را نافع بود مسهل بلغم غلیظ خام بود ومقدار
شربتی از وی نیم درم بود ونمک سوخته دندانرا جلا دهد صفت سوختن وی آن بود که نمک را بشویند
یکبار وزها کنند تا خشک شود پس در دیگ کنند وسر دیگ نهند و بر سر آتش نهند تا آتش سوخته
در دیگ رها کنند تا از حرکت باز استد آن زمان سوخته بود نمک تلخ مسهل سودا بود [illegible]
رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود ومضعف بصر بود ومقلل منی وحکه وجرب را
زیاده کند مضر رطوبات دماغ بود وشش مصلح آن آن بود که بشویند وصعتر اضافه وی
کنند بدل آن هم وزن آن نوشادر بود ملح الدباغین [illegible] گویند وان نوعی از حجاری است
آن ستایی بود بشراری حطمی کوچک خوانند درخت وی مانند درخت حطمی بود اما گل وی

شوره است و گفته شد ملح الصاغه بکاراست و گفته شد ملح بورنیه نوشادر است و گفته شود
ملح سنجی ملح عجمی است و گفته شد ملح البول بوده در خسب عرب خوانند و وی اقوی ترین بوده ها
بود و گفته شد ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرم و تر و لطیف تر از انواع ملح بود ملح
نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرائحه بود و طبع ان گرم و خشک بود قی را یاری دهد و مسهل سودا
بود و مقدار شربت تا نیم درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی بملینه رد بود ملاح قاقلی است و گفته شد
ملوخیا ملوکیه خوانند وان نوعی از خبازی است وان بستانی بود و بشیرازی خطمی کوچک گویند
و درخت او مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز و
برگ بود و قضبان وی بسرخی مایل بود و طبع ان سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند
سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان
خیص را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود چون با ارد جو ضماد
کنند و اسحاق گوید سده جگر و رهم بگشاید چون آب وی بی درم بیاشامند و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی گل بود یا گلاب ملطی مشط الراعی لوف و گفته شد ملونیا مقلونیا
و آن چوبه دراز بود بشیرازی از اخیار دراز خوانند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت
آن سرد و تر بود و زود هضم شود ممسک الارواح موقف الارواح خوانند وان اسطوخودوس است
و گفته شد مخ […] است و مارسی منگ گویند و در باب با گفته شد من هر طلی که بر درختی
افتد یا سنگی ازان من خوانند مانند ترنجبین و گزنگبین و شیرخشت و بید انگبین و امثال ان
و طبع ان بامرجویه گوید گرم بود در اول و معتدل بود در سوست و رطوبه سینه را نیکو بود
و شش را از رطوبه آن بزداید و خشونه آن نرم گرداند و سرفه که از رطوبه بود زایل کند و
حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک و گاه گرمی وی بود و نیکوترین
آن بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود استرخاء معده را
نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ما اصفر را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند زشکم و چون

سود

سعوط کنند مقدار دانکی دماغ را پاک گرداند و بادهای غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی ادویه
بود چون با وی خلط کنند در ادویه بزرگ از بسیاری منفعت ان در بدن منسم درمان
حاد در صفت حب المنسم گفته شد صفت ان مح روز دکافوری بود و در مرکبات گفته شود
مسحوقه سنبل رومی است و گفته شد مند عوره بیروح است و گفته شود در روحی میلاد را عورس
خوانند منثور خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از حشیشی است که از ان منثور
خوانند مندلی عود است گفته شد مح مرح است و گفته شد مسح […] النحل خری
است و گفته شد موز درختیست مانند نخل و ثمر ویرا موز خوانند و در طرف دریا بسیار
باشد و بطعم شیرین بود و حبه اسی با پوست بود و طبع آن ابن ماسویه گوید گرم بود
در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و درشتی حلق و سینه و شش و مثانه و
سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن
وی متولد سده باشد و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج وی بر معده ثقیل بود و معایه و مصلح
وی نبات بود که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین
بروری و بعد از غذا نشاید خورد تا آن زمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است
مورد اسفرم مورد بری است و نیکوترین آن رومی است و طبع ان گرم و خشک است در دوم
صرع را نیکو بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بخود برگیرند کرم را
بکشد مو سوبابی مسون خوانند و بعضی انا مطغون خوانند و ساق نبات و ورق وی
مانند شبت بود لیکن ساق وی غلیظ تر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ ویرا مو خوانند و
بورن و بلون خار بتون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخی داشته باشد و خوش
بوی بود و این بیخ مستعمل بود و طبع ان صاحب منهاج گوید گرم و خشک در سیوم و
در وی رطوبه بالغ غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سوم
و نیکوترین ان سپید و روشن پاک بود و بول و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از

سنبل بود و قابض تر درد مفاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن
و عسر البول را نافع بود و اشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را نافع بود و چون بخور سازند
و مالیخولیا شاینده بیاشامند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند بادی که در معده و معا
و درد رحم و درد مفاصل و سینه بود سودمند بود و چون بجوشانند و زن در آب بنشیند حیض
براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع آورد
و اسحاق گوید مضر بود بسر و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل آن هم وزن وی جوز بوا و نیم
وزن آن سنبل گویند و گویند بدل آن هم وزن آن فلفل سیاه و گویند هم وزن آن جوز
بوا مومیای نیکوترین معدنی بود که از ولایت دارابجرد خیزد و دستور رند و بش گویند
مومیای بقوه رفت و قیر بود چون با هم بیامیزند و بطبع آن بود الا مومیای منفعت بسیار و تمام
دارد و طبیعت آن گرم بود در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در اول درجه
دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت و سودمند بود ورمهای بلغمی را و خلع و کسر و سقطه
و صرع و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار را سودمند
بود و چون حب بان مر بگوش سعوط کنند و گرانی زبان را قیراطی بطبیخ سعتر فارسی بیاشامند
نافع بود و منع نفث الدم از سینه کند و درد حلق قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توت سودمند
بود و قیراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود و حبه از وی فواق را زایل گرداند چون
بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بشیر تازه بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و
دو حبه از وی یا قیراطی گزیدن عقرب را با شراب صرف بیاشامند یا مثلث یا هم چنان
یا روغن گاو و بر موضع گزیدگی بمالند و جهت کسر چون بیاشامند زود سود کند تا موضع کسر
و هم دانگ در آبی که انیسون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود
و جهت امساک بول هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی و فقاح اذخر در آن جوشانیده
باشند بیاشامند و ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز سالی بطبیخ افسنتین هم

بود و نیم دانگ بیاشامند و گزیدگی مار و عقرب و کسی که زهر خورده باشد با آبی که انیسون و ورق
درمنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر گردد در اعصاب بسبب برودت مزاج
دو حبه با آبی که سعتر فارسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع
علتها که زبان را بارد بد شود از سردی دو حبه با آب ساذج هندی بیاشامند و جهت
تب ربع هر روز نیم دانگ در آبی که بیست درم باذآورد در آن پخته باشند بیاشامند
و او خاصیتها زیاده تر از این دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن انچه در ولایت دارابجرد اورده
اند معروف بشبانکاره بود و این منفعتها دارد غیر یکی که آن معمول از آدمیست و غیر انواع دیگر
از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر الیهود بود و منافع آن نزدیک بمومیایی بود و گفته شد
سنک صفت آن مولوبدانا نیکوترین آن بود که بلون مردار سنگ بود و جالینوس گوید بقوه مردار
بود و در مرهمها گوشت زیاده برویاند و مؤلف گوید شیرازی آن را کرماله خوانند و چون
بسایند و در شب نعل پالند کنند آن برد موم شمع است و گفته شد موش موش در زندی
بوش در زندی است و گفته شد مولی ؟ است و گفته شد مودامون کر البر است و گفته شد
موقنون نوعی از سموم است نزدیک بیش و مداوای کسی که آن خورده باشد مداوای
بیش است مها صاحب منهاج گوید سنگیست بحسن بلور و گویند بلور است و صاحب جامع
گوید نوعی از آبگینه است که در معدن یا معیسا جمع میشود و ماهی سکر ددود دریح احمر
یابد یا صعید مصر و آن سنگیست سپید یک رنگ و نوعی دیگر هست حسن و رنگ وی کمتر می
باشد و صلب تر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور
است تحقیق و ابو طالب سلمان گوید ماهی بخاصیت چون زن در زمان زادن از
خود بیاورد زادن بروی سهل گردد و هرمس گوید گرانی زبان را و کسی که سحق باه
گوید چون سحق کنند با سرکه و نمک و مر و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و بر زبان اندان
بر تک میدهند چند نوبت آن زحمت زایل شود و کسو فراطس گوید ماهی سودمند بود

از نعاس و سل که عارض شود کودکان را و ریگ که شد دشوار از پستان آید چون بر پستان
مسح کنند شراسان آمد و تمیمی گوید چون باب سحق کنند سپیدی چشم را زایل کند فلفل نوعی از طینا
است که معروف است براحة الاسد و اهل مشرق فلفلی خوانند و عس در خشب بزرگ
و سوماتی لوطوس خوانند و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود سیاه رنگ و مغز وی سپید شیرین بود
معده را نیکو بود و شکم ببندد و وی لطیف و مجفف بود و نشاره چوب وی نزف زبان
را نافع بود و قرحه امعا را و حب و دستقوریدوس گوید طبیخ نشاره چوب وی چون
بیاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت قرحه امعا و زنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان
روانه بود و موی را سیاه گرداند و شکم ببندد میعه سوماتی میعه سایله را اصطفی
خوانند و عسل لبنی نیز گویند و ثفل وی را میعه یابسه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی
بود و شیرازی آنرا بخور خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و گویند تر بود مسخن و ملین و منضج بود و گویند دماغ را پاک گرداند و جذام را نافع بود
و طبیعت ببندد و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و سر و زکام و نزله که از رطوبت
بود سود دهد چون بیاشامند و چون بخور برگیرند حیض فرود آورد و از خواص وی
آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن میکند و با را سودمند بود و لیکن صداع آورد و
اسحاق گوید مضر است بشش و مصلح وی مصطکی بود و صمغ میعه سایله در لبنی گفته شد
میشهار کاو چشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید میشیار و میشهار طیلایون
آنست که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد مسم است و صفت در حب المنسم گفته شد
میبختج پارسی پخته خوانند میورج زیت حبلی خوانند و صاحب جامع گوید
حب راس است و این خلاف و حب راس عنب است و میویزج پارسی مویز بزرگ
خوانند نیکوترین آن مصری بود سیاه رسیده و معروف بود میویزج جبلی و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم و محرق و اکال و تیز بود و بخاصیت شپش بکشد چون

با روغن بود و تنها بر جرب ریش شده طلا کردن نافع بود و چون پانزده حب از وی بیاشامند
قی کیموس لزج آورد و وی مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن عاقرقرحا بود
و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا کند میسوس شراب سوسن است

باب النون نارگیل

نارج گویند و زانج نیز گویند و آن جوز هندی است پارسی نارگیل و شیرازی گردوی
هندی و نیکوترین آن تازه بود و بغایت سپید باشد و آبی که در آن بود شیرین بود و
طبیعت وی گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول و باه را زیاده گرداند و غذای بسیار
دهد و منی بیفزاید و مسخن گرده بود و تقطیر البول را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد
و کهنه وی کرم را بکشد یا بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبع ببندد و وی بر معده ثقیل
بود و پوست وی هضم نشود و از بهر آنست که پوست وی البته نباشند و با شکر خورند و
کرب و غشی آورد و مداوای وی بقی کنند و بعد از آن رب فواکه بخورند ناخواه ناخه و
نانوخه و نانخواه گویند و شیرازی زنیان و نانخواه اسم پارسیست معنی طالب الخبز بود و
بهترین آن بود که مایل بسرخی بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرمی وی در دوم
بود سده بگشاید و درد اورد و به ورم استعمال کنند و دستقوریدوس گوید چون بیاشامند
مغص و عسر البول و گزیدگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابو جریج گوید طبیخ وی
بیخ را بگشاید البته و تنها کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزیدگی عقرب بربندد در حال
درد ساکن گرداند و فارسی قطع که در سینه و معده بود بکند و مسکن ریاح بود و طعام را
هضم کند و درد دل و غثیان عظیم را نیکو بود و کسی که طعم دهان نداند بولس گوید مسخن معده
و جگر بود و اشامیدن وی و آب ماسوه گوید گرده و مثانه پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازد
و کرم و حب القرع را بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با شراب بول براند و آب
وی چون در چشم کشند خون بسته بگدازاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحاق

گویند مقل البن بود و مصلح وی ترمس بود و گویند چون سحق کنند و بسرشند و طلا کنند بهر دردی
که باشد در هر موضع که بود ورم آنرا تحلیل کند و چون زن بدان حمیه کند رحم را پاک گرداند
و رطوبات عفن خشک گرداند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند سورلیسی را زایل
کند و چون بکوبند و با گردکان سوخته بخورند تر و را نافع بود تاریخ صاحب منهاج
گوید پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح سرد
بود از دماغ و وی لطیف تر از اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گویند درخت وی
مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی مختلف بود پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی
سرد و خشک در سیوم و تخم و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی خشک کرده سحق کنند و با
گرم ناشتا مند محلل مغص بود و اگر آدمان شرب آن کنند با زیت گرم دراز روده بیرون
آورد و پوست تاریخ چون تر بود در روغن جوشانند و سه هفته در آفتاب بنهند در سعت
مانند روغن ناردین بود و چون از وی دو مثقال با ناشتا مند گزیدگی عقرب و مجموع گزیدگیها
که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی چون ناشتا مند سودمند بود سمها که عارض شود
سنگ گزیدگیها و حماض وی ناشتا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد
بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سپید ببرد و اگر در روی جوشانند
نگذارد و اگر عروقهای باریک وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند
سودمندترین دوایی باشد جهت زهرهای کشنده که سبب آن سردی بود نار مشک ما علیست
خوانند و آن اقماع رمان هندی است و تاویل آن بتازی مسک الرمان بود صاحب منهاج
گوید فقاحی و قشوری و اقماع است مانند سیاسه اما مولف گوید فقاحی است مانند تخم کا
رنگ و اندک برگ سبز در میان آن بود و اسحاق بن عمران گوید از و اسان خرد فی الجمله
منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در
اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف بود معده سرد

و جگر سرد را عظیم نافع بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل
آن دانگ و نیم از رحسل و نیم وزن آن پوست سته و دانگ آن سنبل بود و ابن عمران
گوید بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ قسط بحری و گویند بدل آن وزن نیم
وزن آن سنبل و نیم وزن آن رحسل و نیم وزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن آن قسط است
نار فارسیین نوعی از مر است که مغشوش کرده اند بعضی از متنوعات و آن کشنده بود ناردین
سنبل رومی است و مولف گوید آن بیخی است بلون مشابه مامیران و عروق الصفر بود و شکل
اسارون ریشه بسیار داشته باشد ولیکن ریشه باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن فربه
تازه خوشبوی بود و آنچه بسپیدی مایل بود بد بود و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود در
سیوم چون در کحلها بود موی مژه برویاند و وی بول و حیض براند و رحم را نافع بود و اسحاق
گوید مضر است به شش و مصلح وی کثیرا بود یا عسل و بدل آن سنبل هندی بود نافع دل بود
است و گفته شد نارکیوا رمان السعالی است و آن حسحاش است و گفته شد و نارکیوا خشخاش
سیاه است ناب الکلب دندان شش سگ دیوانه در باب عین در صفت عظام گفته شد ناطف
بپارسی قسط خوانند و آنچه از شکر بود معتدل بود و موافق جوانان و کهلان و پیران و مزاجهای
سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزله را و حرقه
بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد پیران بود لیکن صداع آورد و مولد
صفرا بود خاصه جوانان را و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او سده
و خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی
معده و آنچه بگردکان بود بغایت گرمی بود معده بلغمی را نافع بود و گرده لیکن صداع آورد
و تعدیل آن بخشخاش و کاهو کنند و آنچه ببادام بود اندکی گرمی داشته باشد سرفه که
از رطوبت بود نافع بود نبق بپارسی کنار تر خوانند و عرب سدر گویند و طبیعت
آن گویند سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی

کمتر بود و آنچه مایل بحموضت بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی و سبب و امرود
مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع قوة بود از بهر آنک هضم نشود
و مهیج سیصه بود و وی مولد بلغم بود و از بهر آنست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین بخورد و سرد
مزاج گل انگبین خشک یابس کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و دروی
تخفیف و تلطیف بود و قابض بود و قوة معده بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال که
از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد
الا از حب صنوبرات و گفته شد نبیذ التمر شراب خرما نیکوتر آن بود که از رطب سازند
و طبع او گرم و تر بود و بدن را فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و مسخن بود و وی غلیظ
ترین نبیذها بود بغیر از دوشاب و سده آورد و مولد خون تیره سوداوی بود و مضر بود
باعصاب و حواس و آثار پرتوش مضره وی کم کند نبیذ دوشابی نیکوترین آن بود که از
سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از خرما بود و مسهل طبع بود
و چون کهنه گردد غذا بسیار دهد و غلیظ تر از خرمایی بود و دیرتر بگذرد و بادانگیزتر بود و
مولد سده بود خاصه چون تازه بود نبیذ العسل گرم بود بغایت و بغایت گرمتر از خمر
بود و خشک باشد رطوبت معده و سرد مزاجان را و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود خاصه
چون با افاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خمر و وی مضر بود محروری مزاج را و
مولد صفرا بود و صداع آورد و دواء آن آن بود که تنقل بانار مزبه کنند و تنقل آن بیشتر از اند
و اگر خمار عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن خورند
نبیذ الفانید و التین مسهل طبع بود و صفراوی مزاج را نافع بود و کسی که علت گرده و مثانه
داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و حرب و حکه آورد
و فی الجمله جمیع نبیذها مضر باشند از شراب نبیذ الزبیب گرم و تر بود و حرارت
وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی طلا کنند پس بطبع وی

باشد رطوبة از معده را نافع بود ولیکن منافع به نزدیک بود بجرم مسهل بود و اگر غسل با وی بود
گرم و خشک بود سرد مزاجان را و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و مسخن گرده
و مثانه و سنگ و فصول که بیرون و شکم ببندد و آنچه از مویزج بود غذا بیشتر دهد و خون
که از وی متولد شود متین و غلیظ تر از خونی بود که از شراب حاصل شود و درو مستحیل
بخلطی سیاه که انرا دردی خون خوانند و بعد از آن مستحیل بسودا گردد و سوداوی مزاج
باید که احتناب نماید از وی نبیذ النارجیل مسکر نیکو بود و مسخن و ملین بود سودمند بود
جهه درد پشت و گرده که از خلط سرد بود [illegible] بهترین آن سپید شفاف پاک
بود و طبیعت وی معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه
آن بود و اگر با خورد اضافه کنند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن فواکه
مز بود نبات الرعد کما هست و گفته شد بحث پوست سلیخه بود و بحث اسم هر قشری بود و
مخصوص سلیخه طب بخم از بخشل و بحر این هر سه اسم و ثل است و گفته شد در باب نحاس
بپارسی مس گویند و آن انواع است یکنوع سرخ بود بزردی زند و معدن آن در قبرس
بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یکنوع سرخ روشن بود و یکنوع بسیاهی
مایل بود و بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقون بود و آن گفته شد و مس چون بسوزند
روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبض بود و چون بشویند نافع باشد و نیکوترین
آن سهی رقیق املس سرخ بود از هر دو طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و
در وی حدت و قبضی بود و شرب کردن از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند
از انجه چیزها در وی رها کنند از شور و تلخ و ترش و شیرین و چرب و گوشت و اوانی آن بود
که چون چیزی در و بر نهد چون گرم بود از وی بیرون کنند و رها نکنند که در ان سرد شود
که مضر بود و زنگار وی سم است و گفته شد در زاج اس مح قار و سختج گویند و گفته شد
نحام مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت وی اگرم گوشت طیر بود و افضل آن

گرم بود و فرجه قوه چشم بدها و منی سخ اند و مصلح بدن بود و صاحب منهاج گوید صحیح آنست
که دیر هضم شود و از بهر اینست که بابار بر مستعمل کنند و از پی آن مثلث خورند یا بعضی از
جوارشات نخاع بپارسی پشت پاره گویند و طبع آن سرد و خشک بود نخاله بپارسی
سبوس خوانند طبعت آن گرم و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود و سفته بسیار سینه
را نرم گرداند خاصه چون سبوس که از آب وی و شکر سازند و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در
موضع که نفخ بود گرم کرده در کیسه کنند و تکمید کنند بر موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه کرده
بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بر پزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در او بسته
بود ورم آن ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله با ورق ترتیزه بپزند و بر کردن عرق النسا
ضماد کنند درد ساکن گرداند و آب تنها همین سبیل و اگر سبوس در سرکه خیسانند و بر پس
نهند درد آن درسی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد ند بپارسی گسته خواهند
و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم ندغ سعتری
است و گفته شد نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند شکوفه آن مضاعف بود
و شراری از اهنو زرده گویند و طبع آن معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند
گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم سده دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع
بود و در وی تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبه بود سود دارد و مصدع سرهای گرم
بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود نرد طلاساست از صندل و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا
و حصص و اسفیداج و مردارسنگ و ورمهای گرم را نافع بود و در مرکبات گفته شود نزدک
مولف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی نگفته اند و آن گیاهی هست کوهی که
ورق آن بورق خیار زه ماند و بیخ وی را داء النمر خوانند و گویند پلنگ را زایدن دشوار
باشد چون یکبار زاید بقدرت حق تعالی میداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن
نشود آن گیاه طلب و بیخ آن بر کند و بخورد دیگر آبستن نگردد بقدرت حق تعالی

در بدن وی پیدا شود گویند در پس سر وی باشد و گویند در بن دنب و گویند در شیردان
بود و در میان سرگین وی باشد مولف گوید آنچه محقق است در بن دنب وی بود با پی حلقت
و از راج النمر خوانند بپارسی زهره پلنگ خوانند خاصیت آن بسیار بود هر جراحتی که ناسور
شده باشد از آب بسایند و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی که صلابه وی لعوق
کنند دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان وی
آنست که اگر در شیر گوسپند اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و اندرون دکان
خبازی رود نان نهاد در تنور افتد و نرگل از رنگ زاده شیر کوچک تر بود بسیار و در کهار داشته
باشد و لوبان عملی سازند و عملی را انکار توان تراشید و نرگل نتوان تراشید و مطلق نرگل
برنگ پوست پلنگ باشد سیاه و سپید نسرین ورد صینی خوانند و آن دو نوع است
یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند و یک نوع نسرین و قوه وی نزدیک یاسمین است و روغن
وی مانند روغن نرگس بود و طبع وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و
گویند در سیوم و وی منضج و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود و گرم کوشش بکشد و طحال
و وی را سود مند بود سده ها بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن فواق بود
چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بروی و اصحاب مره سودا را که سبب آن عفونه
بلغم باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود چون ادمان بوییدن وی کنند و
محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و بعطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام
خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و چون بکوبند و بر روی کلف مالند زایل کند و چون
خشک کنند و هر روز سه مثقال بیاشامند چند روز بپای خوانی را نگاه دارد و مانع شیب بود
نسر نیز گویند مرغیست بغایه بزرگ و ثقیل الطیران بود بپارسی انرا کرکس خوانند و چون
در طیران بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز بازگردد و این از عجایبها
است که گوشت وی گرم خشک بود و چون بخورند شیح را نافع بود و غلیظ تر از گوشت

مرغان بود ودیر هضم شود وکیموس بد دهد ومولد مره سودا بود ونزدیک بگوشت کلنک
باشد وهم جنس وی وگویند زهره وی در چشم کشند هفت نوبت باب سرد وطلا کنند بر ابرو
چشم سودمند بود جهت نزول آب واگر با همچندان عصاره بدو سایند وبشویند وکحل
کنند تاریکی چشم را نافع بود وغلظ اجفان وجرب آن وسبب وی چون بگدازند ودر گوش
چکانند کرم گوش را نافع بود خاصه چون سای این عمل کنند نشا ببارسی نشاسته گویند
وسوبالی موان خوانند نیکوترین آن سپید بود که ابرا آن خوانند وطبیعت آن سرد و
خشک بود در اول وگویند سرد بود در دوم وتر بود وچون با زعفران بر کلف روی مالند زایل
کند وچون بپزند با سه چندان آب وقند وروغن بادام اضافه کنند سرفه وخشونت سینه
را وحلق را وقصبه شش را نافع بود ووی ریش چشم را نافع بود وچون بریان کرده بخورند
شکم ببندد وچون با شراب برگ گردکان افعی طلا کنند سودمند بود وگویند نشاسته غذا
کمتر دهد از هرچه از گندم سازند ودیرتر بگذرد ودیر هضم شود وسده آورد وگویند مولد سودا
بود ومصلح وی چیزهای شیرین بود مانند عسل وشکر وبدل آن گرد آسیاب بود وگویند از معمول
نشاره طبع وی طبع درخت بود ونشاره چوب کهن خورد که مانند ارد بود وچون ضماد
کنند بر ریش تر بطلا آورد ونیکو گرداند وچون با همچندان انیسون بسرشت با
بسرکه بسرشند ودر کتان کنند وبسوزند وسحق کنند وبر قرحه ممله افشانند مفید بود و
شریف گوید نشاره چوب ارز گرم وخشک بود وچون با حنا بسایند وبر جرب بمالند
زایل کند وچون دود کنند کرمکان بگریزند وپشه را بکشد ومنفعت نشاره عاج در باب فا در صنف
فیل گفته شد نصار درخت گز چون در کوه روید نصبار خوانند وچون در رمل روید
اثل گویند وگفته شد نطرون بوره ارمنی است وگفته شد نعنع سوبالی مسنی خوانند وهیر ارما
گویند وبشیرازی راقوه گویند ونیکوترین آن بستانی تازه بود ونیکوترین خشک وی آنست
که در سایه خشک کرده باشند وطبیعت وی معتدل بود ودر وی رطوبه فضلی بود وگویند گرم و

خشک است در دوم وگویند گرم بود در سیوم وخشک بود در اول ودر وی قوه مسخن وقابض ودافع
بود ووی لطیف ترین بقول خورنده بود ودیسقوریدوس گوید عصاره وی چون با سرکه
بیاشامند قطع نفث دم بکند وکرم دراز بکشد ومحرک شهوه جماع بود وچون باب انار
ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق وغثی وهیضه ساکن گرداند واگر با سویق ضماد
کنند بر دسلات نگذارد واگر بر پیشانی نهند با بست جو صداع را زایل کند واگر بر پستانی
که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند وچون با نمک ضماد کنند بر گزیدگی سگ
دیوانه مفید بود وچون بر زبان مالند خشونه زبان زایل گرداند وچون زن بخود برگیرد
پیش از مجامعت منع آبستن بکند واگر دو شاخ از وی در شیر بمالند ودر ها کنند شیر را نگاه
دارد از ووی بغایه معده را نیکو بود وشریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع
بود بغایه وچون بر موضع گزیدن عقرب نهند عظیم مفید بود وچون سعوط کنند صاحب
خنازیر که ظاهر بود بر گردن وی سه نوبت هر نوبتی دانگی از عصاره ورق وی با روغن بغایه
کال نافع بود وصاحب بواسیر را عظیم نیکو بود ورق وی ضماد کردن ونیکوترین معالجه وی بود
وگویند معده بود موافق معده بود خوردن وضماد کردن ودرد معده را زایل کند وقوه وی واشتها
بیاورد ومسخن معده بود وقطع قی کند که از بلغم وضعف فم معده بود وچون با قدری
عود ومصطکی بخایند فواق وحمیات را زایل کند ومقوی دل بود ومفرح ویرقان را نافع بود
وبسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند وگویند مولد ریاح بود ومضر بود بسعال ومصلح
وی کرفس بود وگویند بدل وی پودنه جوبی بود نعام بپارسی شترمرغ گویند وجالینوس
گوید گوشت بط ونعام کثیر الفضول وعسر الهضم بود ورازی گوید گوشت وی غلیظ بود
بغایه باید که اصلاح آن مانند گوشت بط کنند وابن رضوان گوید چون سه وی بگیرند
در اول تابستان واو بهار رود در هر موضع که بنهند مار وافعی بگریزند وچون بوی وی
بشنوند غشی آورند ومجرب بود وگویند سه وی محلل اورام جاسیه بلغمی بود ومحللی

ونیز گزیدن عقرب ضماد کردن و اشامیدن نافع بود و دردها که از سردی بود سود دهد نفط
سیاه بود و سپید بود و نیکوترین آن سپید بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در چهارم و اسحاق
گوید تر است و وی محلل و لطیف بود سده بگشاید و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سعیدی
که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و سرفه کهن را نافع بود چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامد
مغص را ساکن کند و بادها را بشکند و سردی مثانه را سودمند بود و بچه مرده و مشیمه را بیرون آورد و
بر گزیدگی طلا کردن نافع بود و کرم در او و حب القرع را بکشد و اسحاق گوید مضر بود به شش و مصلح
وی سرکه و کثیرا بود و بدل وی نفط سیاه و قطران بود نعنع عصا است و گفته شد نلک
شجره زعرور است و گفته شد نمام نمام الملک و عما گویند وان سیسنبر است و نیکوترین آن
سبز تیز بوی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس دفع عفونات
بکند و حشیش بکشد و ورمهای سرد را نافع بود و فلغمونی سخت صلب و کرم را بکشد و حب القرع
بیرون آورد و بچه مرده بیرون کشد و سنگ بر براند و گویند چون با سرکه بزنند و با روغن گل
بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط فهم را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
فواق که از امتلا بود زایل گرداند و همچنین تخم وی برگزیدن زنبور ضماد کردن ماک مثقال
با سکنجبین اشامیدن نعانه نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن بادرنجبویه بود
نمل بپارسی مور خوانند شریف گوید از قول بقراط که مور بزرگ در گورستانها بود و چون سحق
کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از انکه شقه کرده باشند زود زایل گرداند و چون صد عدد از وی
بگیرند و بجدارم روغن زنبق اندازند و عرق کنند سه هفته رها کنند بعد از ان در مصطکی بمالند نعوظ
آورد و اعصاب مسترخی را قوه دهد و چون سحق کنند با بیض در شب نعل طلا کنند بعد از آنکه
موی کنده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود چون تکرار کنند دیگر نروید نمر بپارسی
پلنگ گویند و ارسطالیس گوید چون وی چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل گردد
و معوی چون بگدازند و با روغن زنبق بخود برگیرد درد رحم را نافع بود و سه وی گرم و خشک

بود چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از بن نبود در بن رحمت و
حافظ گوید اگر آدمی سه کفتار در اعضای خود مالد و در برابر پلنگ رود در جایگاه وی و
در پس وی نشیند پلنگ را قوة نبود که قالب کند و بر خر دو زهره وی سم قاتل بود و گفته شد
نیستقن کرسنه است و گفته شد و برگ وی در صفت زرد گفته شد نوار پس نوعی از قتاد بود
و ان را شجره القدس خوانند و مسواک العباس و مسواک المسیح گویند و صنف قتاد در کاف گفته شد
نوره کلس است و شرای اهک خوانند و نیکوترین وی سپید بود آب ندیده و وی
گرم و محرق بود و ملطف و اب رسیده وی چون دو روز بر وی بگذرد نیکو بود و ملکه مسحوق بود
و مغسول وی مجفف بود و بی لدغ گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را تعانه نافع بود و
مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره هر موضع که خون روان بود چون بر آن نهند قطع
خون کند و وی مضر بود و تخفیف خون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن
بنفشه و گلاب و نعل عصفر و تخم خربزه و ارد برنج و گلاب بمالند و اعصاب بسوزاند و دانه
بیرون کند پس روغن گل و ارد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشند
بود و علامت خوردن ان ان بود که دهن خشک کند و درد معده و سوزش آن و حبس البول
و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون اید و سردی اعصاب و غشی
احداث کند و خفقان و مداوای وی قی کنند و آب گرم و روغن پس شیر تازه و روغن
گل و جلاب و اشربهای ... از مرخ بروغن بادام و لعابات نافع بود نوشادر معدنی بود و
عملی باشد و ان تلمید گویند نیکوترین آن طبیعی اساسی بود صافی مانند بلور عامی گوید
گرم و خشک بود در اخر سیوم ملطف و مذیب بود سپیدی چشم را نافع بود و ملازه افتاده
را محکم گرداند چون در حلق دمند ماده و دیگر و خناق بلغمی را سودمند بود و ملطف حجر الیس
بود و چون در آب حل کنند و در خانه افشانند مار انجا که نگردد و اگر در سوراخ ایشان
بریزد بمیرند و چون سحق کنند با آب سداب بیاشامند علقی که در حلق چسفیده بود بکشد.

وشریف گوید چون روغن سرو وندو بر ۹ب سوداوی بمالند در حمام زایل گرداند و
چون بخایند نوشادر در دهان انفع اندازد و بکشند زه و چون بازوغن بیامیزند و بر برص
مالند بعد از تنقیه برص زایل گرداند خاصه چون ادمان کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن
شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود نوالتمر بپارسی استخوان خرما
گویند گرم و خشک بود و در وی قبض و جلا بود و چون بسوزند ریشهای بد را نافع بود و
اگر سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل در چشم کشند موی بروی یاند و چون در چشم کشند
ریش چشم را نافع بود و اگر با سنبل الطیب خلط کنند نیکوتر بود در مژه رویاندن و طبیخ
وی سنگ بیرون آورد نوالاهلیلج کابلی استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ
بود و آن سرد و خشک بود در دوم عسر البول را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود
و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی شراب بود نوح لبلاب است و گفته شد نهق صاحب منهاج
گوید ۹ جرالمالات و صاحب جامع گوید ۹ جیر البراست و هر دو گفته شد نهشل ۹ دری
است و گفته شد نیلوفر لینوفر خوانند و بسریانی کرنب الماء و سوما نیز همعا گویند و ورا
حب العروس خوانند و گویند خلافست و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی اسمان گون
بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم و سردی وی زیاده بود از سردی بنفشه و گویند سرد
در سیوم و بیخ وی باب چون بر بهق ضماد کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود
و گل وی منوم بود و صداع گرم را سود دارد و منع احتلام کند و شهوه باه بشکند چون یکدرم
از وی با شراب خشخاش بیاشامند و منی ببندد بخاصیتی که در وی است و بیخ وی و تخم وی
درد مثانه را نافع بود ضماد کردن و بیخ وی نزف را سود دهد و چون با آب بجوشانند و بر
ریزند ۹ ارت را ساکن گرداند و نیلوفر جبان مضر بود بمعده که بنفشه و خوردن وی مضر
بود بمثانه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه با خطمی بود و اصل نیلوفر هندی حکم
بیروح داشته باشد و نیلوفر ازاد و نه قلسه بود وقتی که تعدیل وی برغم ان و دارچینی کنند

نیلج عصاره نیل است بمعنا نیلوفر است و گفته شد بشنوق ادرک است و گفته شد
نیل حشیشت عصاره وی را نیلج گویند نیز و وی را عظلم خوانند و نیکوترین ورق وی سبز
بود که بسرخی مایل باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک [illegible] گویند سرد است
در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط میان تری و خشکی و قابض بود و منع نفث دم بکند
و کلف و بهق را زایل کند و داء الثعلب و سوختگی آتش را نافع بود و ۹ احابت که در اعضای صلب
بود و ریشهای عفن را سودمند بود و سرفه سخت کودکان را که تب کنند نافع بود و عصاره وی
نیز همچنین و اسحاق گوید مستسقی چون بیاشامد سودمند بود با فلوس خیارچنبر و اگر عصاره
وی بسرکه حل کنند و بر ریش سر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند و بر خنازیر مستحکم ضماد کنند
باقی صلابت ان بگدازد و نیکو گرداند و اسحاق بن عمران گوید نیلج بوزن آن ارد جو و داد اکلیل الملک میبا

الواو واحد

بلغت اهل مصر لبلاب است و گفته شد و بر فرواست و گفته شد در فا وبر الارنب پشم خرگوش
چون بر شریان دریده نهند با صبر و دقاق کندر و سپیده تخم مرغ منع خون رفتن کند و بر
اللفاح بسم شر سوخته چون سحق کنند و در بینی دمند خون ببندد وج عود الوج خوانند
و بیونانی اقوارون و بپارسی اگر خوانند و قوت وی نزدیک بایرسا بود و زراوند و نیکوترین
وی فربه تر خوشبوی تر کره بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند
در سیوم لون را صافی کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیاده گرداند و گرانی
زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص
و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را سود دهد و سپیدی چشم
زایل گرداند و تاریکی که از رطوبت بود و اسحاق گوید صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی
یک درم باشد و گویند مضر بود به ریه و اصلاح وی تخم رازیانه کنند و بدل وی عود رسن گویند
در شکستن بادها و تقویت جگر بدل آن بوزن ان کمون کرمانی بود و دو دانگ ورن

آن ریوند چینی و اسحاق بن عمران گوید بدل آن پودنه آن و ربع وزن آن عود و قرنفل بود
و گویند بدل آن پودنه آن کمون و دو دانک آن راوند وجشیرن درمنه و اسائی بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود گرم و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل آن
شیح ارمنی بود ودع بپارسی کلک خوانند و بزرگ وی سپید مهره و کوچک وی شیرازی گوش
ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون پشیخ بود و وی پهن و مجوف بود و
ودع دراز و مجوف بود و در قوت مانند صدف باشد و بخاصیت ماسک سیح ودج رو فا
رطب است و گفته شد ورل شیخ الرئیس گوید شکل ورل و سام ابرص بود و ذنب وی
دراز و سر وی کوچک بود و وی هم سوسمار است و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی
غایت گرم بود و سمین بود و گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند در وی قوت جاذبه بود و جذب
سل و شوک بکند و سرگین وی مانند سرگین سوسمار سپیدی چشم را زایل کند و موی بر داء الثعلب
برویاند و سرگین و دل کلف و قوبا را نافع بود و شریف گوید چون بکشند و بهمان با خون
در دیگ اندازند و با روغن سرند تا مهرا شود و جهه و بط که در سر کودکان بود هیچ معالجه نکوتر
از آن نبود و رازی گوید به وی چون در قصب مالند مالیدن بعاقبت عصب را بزرگ گرداند
و بدل آن قوت به سقنقور بود ورل مایی سقنقور است و گفته شد ورا حلون کرمه البیضا است گفته شد
ورطوی سطاوجلس است و گفته شد ورس نباتی یمنی بود و نبات وی مانند نبات کنجد
بود و گویند یکسال بکارند و ده سال باقی بود و ثمر بدهد و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ رنگ بود
و زردی زند مانند لون عصفر و شکل گل مانند بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
قابض و لطیف بود کلف و بهق را نافع بود و طلا کردن و چون بیاشامند وضح را سودمند
بود و سنگ براند و درد گرده و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربت از وی یک درم باشد
و اسحاق گوید مضر است به شش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی رنگ کرده
باشند مقوی باه بود و پوشیدن آن ورد حل گویند بپارسی گل خوانند و نیلوفری

و زهری که بود آنرا ورد خوانند و گل سرخ را جوجم خوانند و گل سپید را وثیر خوانند
و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام شکفته باشد و رایحه وی قوی بود و بغایت
سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول درجه دوم و گویند در سوم و
متوسط بود در غلظ و لطافت و تخفیف وی اقوی بود از قبض وی و مقوی اعضای باطن
بود و لثه و اسنان و مصلح بتن و عرق بود در حمام چون بخود بمالند و قطع تاکیل کند چون
سحق کرده مستعمل کنند و بیخ آن را و ثقل را نافع بود و گوشت در ریشها عمیق برویاند و
صداع را ساکن کند و اضماد وی نفث دم را نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و چون
با عسل سرند و بدان غرغره کنند مسکن وجع متعدد بود به بر مرع طلا کنند و بطبیخ وی حقنه
کردن قرحه امعاء را نافع بود و تر وی مسهل بود ده درم از وی ده مجلس بر آید و سه درم
از وی حرارت تب ربع را نافع بود و خشک وی نه مسهل بود و چون با عسل بیامیزند و بر معده
ضماد کنند قرحه آنرا نافع بود و چون در دهان نگاه دارند بثر و قلاع را زایل کند خاصه چون
با عدس و کافور بود و بوسیدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و دماغ بدهد
و در بعضی حال مردم را زکام آورد و بعضی را ماشری و مصلح وی حب الرلم کند و شیخ
الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد مانند مورد و سردی وی از دوم بود و گرمی وی
در اول و در وی تلیین بود و بعطریة ملایم جوهر روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود
و چون آب وی اندک اندک بخورند ورد الحمار ورد البحار خوانند و ابن ماسویه گوید
آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود و بپارسی
آنرا گل قحبه خوانند و گل دو روی نیز گویند و رازی گوید بهار است ورد منتن گلیست
بدبوی مانند گل سرخ و آنرا العون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی
محرق بود مانند عاقرقرحا ورد الحمیر نوعی از عود الصلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته
ورد الرینه گل خطمیست و ورد زوانی خوانند و گفته شد ورد دوفرا شقایق النعمان است

وگفته شد ورد الحب کیکیج است و گفته شد ورد حسنی ارمی است و گفته شد ورشان بپارسی
مرغ اللهی خوانند گوشت وی شکم ببندد و دشوار هضم شود مادام که بسیار که سرند ورق خوخ
برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق عفص برگ گز قابض باشد بود
چون بر بندد و بر سبزه نهند یا آب آن بروی می‌زنند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود ورق
الدلب برگ چنار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم
که در زانو بود نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند نیکو و بر ریشهای تر افشانند خشک گرداند
و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود حلق و بینی و چشم و گوش را از خواص وی است
که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ درک چون بکوبند و بر جراحت‌ها شند گوشت برویاند
و آب وی چون بیاشامند کسی که علق خورده بود نافع بود و از حلق بیرون آورد ورق
الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن گرداند و ضماد کردن
بر رانک بر بهیگاه قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود ورق السرو نیکو
آن بود که آن سرو کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در میان گرمی و سردی و گویند گرم و
خشک بود و قابض محکم لی اللدع ورق الخامس برگ آلوی سیاه چون با شراب بپزند و بدان غرغره
کنند قطع سیلان مواد از لثه بکند ورق ... صفت آن علو است و گفته شد ورق
... سرد و قابض بود و اندک تخفیف داشته باشد و چون بکوبند و بر جراحت‌ها نهند گوشت
برویاند و بحال صحت باز آورد و ریشهای دشوار با صلاح آورد ورق الزیتون معتدل بود
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوزند قایم مقام توتیا بود در داروهای
چشم و چون بسیار بخایند درد دندان را نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه
دارند قلاع را زایل گرداند و ورق زیتون بری چون بر داخس طلا کنند سودمند بود
و چون با آب غوره بپزند چندانک مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع

کند ورق الشوکة المصریة برگ درخت مغیلان است و در صفت وی گفته شد ورق الیاسمین برگ کنجد
و تر بود چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی را زایل کند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق الحنظل صفت آن در حنظل گفته شد
ورق السورنجان در صفت شنبلید گفته شد ورق الاترج در منفعت اترج گفته شد منفعت وی ورق التوت
گفته شد در صفت توت ورق الجوز مجفف بود و در وی قبضی بود و چون بخایند و بر ریش نهند سودمند بود
جهت بثرها که در دهن بود ورق الزیتون الهندی طالیسفر است و گفته شد ورق الغار صفت آن در غار
گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف بود و قابض و لطیف بود و مقوی شعر بود منضج اورام
و در وی تحلیل بود ورق شجرة البق در صفت دردار سخن گفته شد ورق المصطکی در صفت مصطکی گفته شد
ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی بود در
اول مجفف قرحها و بثرها بود و چون بکوبند و بر آن باشد آنکه بکرد و ورق سوسن سپید صلابت
رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید مراره و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره
وی درد سپرز و صلابت و سده آن را نافع بود و مسهل صفرای محترق بود و سودا و بلغم بود و
نافض و صرع و گزیدن عقرب را نافع بود و چون ... بیاشامند از وی یکدرم با یکدرم مر آن
و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع
بود و مفاصل ... ادویه گشنده ورق المازریون در مازریون گفته شد صفت آن و استعمال
کردن آن ورق الشریق سرمق است و گفته شد ورق العلیق کل سه کل سرد و خشک بود و قابض
و مجفف اختلاف دم را نافع بود و نعت آن در ب و ضعف معده ورد اللوز بهار بادام
سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد السفرجل هم سرد بود مقوی دل و دماغ بود ورد التفاح
سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد الکمثری طبیعت و منفعت بهار بادام و سیب و بادام و
مانند یکدیگر بود ورد الخیری در خاکینه گفته شد صفت انواع آن ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر
بود و تسکین حرارت دماغ بود و چون سحق کنند در هاون رصاصی و در آفتاب نهند حصالی

نیکو بود موی را سیاه گرداند بغایت ورق الخشخاش سرد و تر بود مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم وزغه نوعی از سلامندرا است و بحلی کوچکتر از وی بود و از خواص وی است که عقرب و روی برد و گوشت او سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود و گویند وزغه چباست بتحقیق و گفته شد صوت آن و مداوای آن وسمه نباتیست که در سنگ روید در بهار و موی نیکو کند و مولف گوید شیرازی انرا لیمو دارو خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود و خضابی نیکو آسان باشد وسخ الاذن چرک گوش چون بر داحس طلا کنند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزیدگی افعی بغایت کار نافع بود و چون بسکافند و چند بوت بر آن نهند وسخ کوارة النحل این سخن گوید عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید خطا است و مولف گوید بتحقیق انرا موم سیاه نحلی گویند و بزبان مگس داران انرا موم خوانند و دستور بدو وس گویند و صفت وی گفته آن علک خوشبوی بود مانند میعه و ان بتحقیق موم سیاه نحلی است و منفعت وی در صفت عکبر گفته شد و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت وسخ انگور گرم بود در دوم نزدیک بسوم و خداع بلیع کند از بهر انکه جوهر وی لطیف بود و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل گرداند و مولف گوید در دفع خوف و کسر و افتادن از جای همان عمل موم سیاه میکند و بکرات امتحان کرده شده وسخ اشق است و گفته شد وشق فرووی گرم و خشک بود و مسخن قوی باشد و در وی اعانت باه بود و محرک جماع گردد و شب را نیکو بود و مخموری مزاج را مضر بود و دوام نوشیدن وی ایمن بود از بواسیر وغد بادنجان است و گفته شد وقل مقل خشک است و در صفت مقل گفته شد واج جدار است و گفته شد ودن انگور سیاه است و صفت انگور در باب عین در عنب گفته شد و بنر کل سنعد است و وردورد گفته شد و طبیعه آن سرد و تر بود در دوم

[illegible]

قاقله صغار است و گفته شد قاقول گویند جعفیل است و گویند بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد هیل قثاء حب حنظل است و گفته شد در صفت حنظل قدمه حمار قبان است و ان عیر قبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شب جمهای آب بسیار بود چون بسراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک کنند یا بعسل طلا کنند بر ورم حناق را نافع بود و چون سحق کنند با پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهور سعد گوید اگر برفوه بحیده و بر صاحبت بندد زایل کند قبج بپارسی مرغ سلیمان خوانند عافقی گوید چون گوشت او بسر بندند با بسیب صداع قولنج گوشت وی بخورد و آب آن بیاشامد نافع بود و در خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب بود دفع آن بکند و اگر بندد بر کسی که از رنج جذام ترسد مادام که آن با وی باشد ایمن باشد و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود و اگر بروی بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند از انجا و اگر آدمی با خود دارد و برابر خصم رود بروی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده شود و خون وی چون در سپیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند بر ریح کبوتر حیوان موذی گرد آن نگردد و اگر پر وی بهیجان درست بر در خانه بیاویزند هر که در آن خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر معاء وی خشک کنند و سحق کنند با سوس و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از یکساعت بیفشارند و بر موی مالند جعد گرداند و اگر لحمه شب وی با خود نگاه دارند مردمان وی را دوست دارند و اگر بال وی در خانه بخور کنند موران بگریزند و چون گوشت وی بخور کنند مسحور را نافع بود و یا کسی که بر زن بسته باشند گشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند قوه باه بدهد و لحمه شب و زبان و درازترین پر که در بال وی بود در پوست بندند و مرد بر ران راست بندد چون خواهد که مجامعت کند قوه دهد قبر نوه قرنوه خوانند و ان گرم و تر است

عود است و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده و جگر بود
و طبیخ وی بول براند و اسحاق بن عمران گوید درد حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بورک
و قاقله صغار است هرد ورق الصنوبر است و گفته شد هرقلوس بقلة الیهودیه گویند و
آن نوعی از هندبا بری است و بعضی گویند نوعی از سنجارات است و بقلة یهودیه شریف گویند و صعتر
است و ایجه محقق است آنرا هرقلوه خوانند بپارسی تره دشتی و آن نوع کاسنی بری بود و در
هند با کنده شود هرقلیون تمام است و گفته شد هرطمان قرطمان گویند و آن حبی است میان گندم
و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی و خشکی وی مخفف بود و بتغر لذع هزار جشان
و هزار فشان سر گویند و معنی وی بپارسی هزار گز بود و بسریانی ماشرا گویند و گفته شد هزار اسفند
حرمل است و گفته شد هشتغیفل حسنعنل است و گفته شد هشتودان عود هندی است و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم بخاصیت بواسیر را عظیم سودمند بود و بدل وی فطودیون بادیک بود
هنوجج ماررون است و گفته شد هلیون بطلیخ است و گفته شد هلیغفا هندبا است
و گفته شود. هلموت حلمو است و آن سلقی جبلی است در صنعت حماض گفته شد هلیمانه
شاهترج است و گفته شد هلیون بپارسی مارچوبه و مارکیا خوانند و اهل مغرب و اندلس
اسفیداج گویند نیکوترین آن بستانی بود تازه و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند معتدل
بود و کوهی گرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه بود و صنعت تخم وی گفته شد و وی
مفتح سده احشاء محلل آن بود و طبیخ وی عرق النسا و یرقان و درد معا را نافع بود
خاصه طبیخ اصل وی و چون با شراب سرند و طبیخ وی باشامند کردن دیبلا را
نافع بود و چون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و تخم وی همین
عمل کند و گویند شکم ببندد و گویند سودمند بود بتولیج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع
بود و باه را زیاده کند و دشواری زادن را سود دهد و مسحق کرده و مثانه بود مسحق
معتدل و تقطیر البول که از برودت بود و سری را سود دهد و درد پشت و درد رگ کهن

شده

شده را نافع بود و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون سنگ ما شامد بمیرد و گویند
سرو کشش پاره کنند و در شیب خاک کنند لیمون در آنجا بروید و آب وی و تخم وی سنگ گرده
و مثانه بر براند و چون با عسل و قدری روغن بلسان باشامند و وی معده را مصلح بود
وادی آن بود که بجوشانند و بعد از آن بگوشت سرند و مری و زیت اضافه کنند و
تری گوید اگر بیخ وی بر خشک دندان زنند قلاع کند و وجع و فلاحه گوید اگر بیخ وی
سحق کنند و بر بن دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر دردمند بود ساکن
گرداند و مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را قوه دهد و بدل آن حنظل بود هنک برنان
هندی حلتیت است و گفته شد هندبا بپارسی کاسنی خوانند بری بود و بستانی بود
و بری را بیونانی سعولس و صحوریون گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و بمعده
نیکوتر بود و بستانی را بیونانی اندیقیا خوانند و آن دو نوع بود دیگر نوع ورق وی
پهن نزدیک بکاهو و دیگر نوع ورق وی باریکتر بود و در طعم تلخ بود و نیکوتر آن بستانی
ترو شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و آنرا الطونیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر
بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول و گویند خشکی آن در دوم و بری را
طرخشقوق خوانند و بپارسی و تلخ و داری گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال و عصاره
وی استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها بکند چون باشامند خاصه
و مار و تب ربع را زایل کند و چون برگ وی عقرب ضماد کنند نافع بود و چون آب
وی با زیت بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود و مقوی قلب بود و چون بپاشامند
و لبن وی سپیدی چشم زایل کند و هندبای بستانی برودت در وی بیش بود که
در بری مقوی معده بود و سده جگر بگشاید و سرد و حرارت چون و صفرا نشاند
و چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین باشامند سده
بگشاید و رطوبات عفن را پاک گرداند و تبهای دراز را سودمند بود و کاسنی گوس

نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود و در سپیده بگشاید و در تابستان تلخی وی زیاده گردد
بسبب گرما پس اندک حرارت داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را سودمند بود
چون بارد جو ضماد کنند و با سفیداج طلای مبرد بود و ضماد کردن نقرس را نافع بود و
درد چشم گرم را نافع بود و سود دهد و هندبا مسکن غثیان و هیجان صفرا و حرارت معده
بود و شکم به بندد و تب ربع را نافع بود و گزیدگی جانوران را نافع بود و زنبور و مار و سام
ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود و چون باب کاسنی خیار شنبر حل کنند و بدان غرغره کنند
ورم حلق را سودمند بود و مسکن غثیان و هیجان صفرا بود و هندبا بطی الهضم بود و مصلح
وی سکنجبین(?) بود و نوعی از کاسنی بری هست که انرا احد ربل(?) خوانند و گفته شد و کاسنی شامی
که انرا انطوبنا گویند معتدل ترین کاسنیها باشد و کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید که وی
میان کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا اندک دهد و چون ورق
وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازاند و سرد کند و آب وی با آب رازیانه تر یرقان را
نافع بود و بیخ وی از تخم وی بقوه تر بود در منفعت و پوست بیخ وی مستعمل بود هوم المجوس
مرانه است و گفته شد و آن درختیست که در حوالی فارس می روید مانند درخت یاسمین و
مجوس در وقت زمزمه استعمال کنند و شکوفه وی بمشکطرامشیع ماند هیوفاریقون
هیوفاریقون خوانند و افاریقون و اندروسامن نیز گویند و دورنون هم خوانند و ان
دادی رومیست و ان قضبان و زهر و حبی است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادی نعامه(?)
سرخ اگرچه صاحب منهاج گوید و اورده است و هر دو سهو کرده از سرخی سماق بود و
هم اورده که حب بلسان است و هر دو سهو است و طبیعت ان گرمست در سیوم و خشکست
در آخر ان ملطف و محلل اورام بود ضماد کردن و ورق وی سوختگی آتش را نافع بود و
چون بزنند و با شراب بیاشامند چهل روز سیاعرق النسا را نافع بود و حصی و بول براند
و کراز را سودمند بود و ثمره وی مسهل مره بود و بجه بنداره(?) و آب ورق وی چون بیاشامند

نقرس را عظیم سودمند بود و مدنقورس گویند بدل وی بوزن وی بیخ اذخر و بهم وزن وی بیخ
کبر بود هو... هوفنفسداسس نیز گویند و ان عنب الراعی است و گفته شد هوفسطیداسس
صاحب منهاج گوید عصاره لحیه التیس است و گفته شد هوفلوسس خس الحمار است و گفته شد
میعسان(?) مجلس است و گفته شد هیل بوا هال بوا است و ان قاقله کوچک بود و گفته شد
نهبشر(?) کنگر بری است و درازی قد آن از یک گز زیاده تر بود و میانه وی تهی بود و
شکوفه آن بهن(?) بود بلون بنفشه و با سپید شود و میان ان شکوفه مانند پنبه شود و اگر
ازان پنبه در گوش کسی رود کری آورد هیرون قنعلست(?) و گفته شد هیرارما(?) نعنع است و گفته شد

باب الیاء

الیاسمین

یاسمین است و سجلاط نیز گویند و شیرازی گل یاسم خوانند و ان سپید بود و زرد بود و گویند
ازرق نیز بود و عیسی بن ماسه گوید دو نوع است زرد و سپید و سپید بقوه تر بود در
حرارت و یبوست و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید چون یاسمین سپید تنکر(?) شود
و سحق کنند و از آب وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام
بکند و مجرب است و چون خشک کرده سحق کنند و بر سیاه باشند سپید گرداند یاقوت
نیکوترین آن سرخ رمانی بود و وسواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایة
نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند منع جمود دم میکند و وی بغایه ممنوح بود تا بحدی
که در دهان نگاه دارند تفرح بخشد یبروح دو نوعست یکی بیخ لفاح است و یکی را
یبروح الصنم خوانند و ان بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود و اورا
یبروح الصنم از بهر آن خوانند و مولف گوید در حدود گرمسیر شیراز نزدیک قلعه
شهریاری(?) می باشد و قد آن از یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای داشته باشد
و بلون سپید بود و بعضی گویند وی را سگ می کند از زمین و انرا اسکندی خوانند و
این معقول نیست و نیکوترین آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در سیوم و

خشک بود در اول سوم مخدر و مسبت بود و اگر بورق وی برش را بمالند یک هفته زایل کند
ی انک ریش کند و بر ورمهای صلب و دنبلات و خنازیر طلا کردن نافع و بروح را چو
نکو شد و بر مفاصل ضماد سازند زایل کند و اگر کسی احتیاج بود بقطع عضوی در سر آب
بیاشامد بیخود شود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن افیون و اگر در شراب
کنند مستی زیاده آورد بغایت و بدترین آن پوست آن بود و بوسیدن و رق الحه سپید بود و
از اساق سود و دگر خوانند مسبت بود و مداوای وی قی کنند باب گرم و عسل و شبت و مصطکی
و سعتر و مرو سپید و شیر تازه آشامیدن و بروح را در محبت خواص بسیار است و اگر کسی با تم
شخصی که خواهد بروح برکند و در زمان هر عضو بروح که ببندد آن شخص را همان عضو
جدا کنند و بسیار خواص دیگر دارد که غیر طبی است بدان سبب اینجا نیاوردیم یتوع
هر نباتی که وی را لبنی محرق مسهل منقطع بود از آن یتوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاعیه و مازریون
و عرطنیثا و ماهودانه و علقا و امثال آن و اصناف آن بسیار بود و همه بد باشد و قوی
ترین یتوعات لبن بود بعد از آن تخم بعد از آن بیخ بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و
خشک است در چهارم و آن بود که دوم تا سیوم و از خواص وی آنست که در برکه آب
اندازند که ماهی در آن بود بر روی آب افتد و لبن وی موی بسترد چون بدان لطوخ
کنند خاصه در آفتاب و آنچه بعد از آن بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان
خورده حکانند قلع کند و بواسیر را قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و مضعف هر یک از یتوعات
در باب خود و مضرت و ابدال و اصلاح آن گفته شده و گویند بدل آن آنچه در استفراغ بلغم
مانند بود و آن سکبینج بود مخصص نوعی از کرفس بری رکنت و از آن امشرقی خوانند و انواع کرفس
گفته شد در کاف و گویند فطراسالیون بری فسوس است و گفته شد یدقه خاما اطی است
گفته شد یربوع بپارسی موش دشتی گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند یراع
قصب است بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد یرامیع بلمیون است و گفته شد یرنا

حنا است و گفته شد یشف یشب خوانند و در باب حا در صفت حجر الیشب گفته شد یعقوب
کبک نر است و گفته شد در صفت قبج یعصفید حندریلی است و گفته شد یعمه فنار ساس
است و گفته شد یقطین نزدیک عام کدو بود و در لغت هر درختی که وی را افراشته نبود
مانند کدو و خیار و حنظل و خیار و کدو و امثال آن یقطین بود یلنجوج عود هندی است و گفته شد
یمام شفنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد
و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در
صحراها و بن دیوارهای بستانها روید و ثمر وی مانند گره کوسپند بود و گوشتناک و بلون
سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند و دانه وی و دانه خرنوب شامی
مانند شکر بود و بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی نشستن
متوی سفل بود و وی سودمند بود جهت سیلان حیض مفرط خوردن و خود برگرفتن و
مغص و اسهال را نافع بود و بر ثآلیل مالیدن سخت زایل کند و خلط وی بد و ثقیل بود
خاصه چون تر بخورند و شراری کرور خوانند ینتون تا فسا است و گفته شد در
تابیق بلغت اهل اندلس البحه است و گفته شد در الف یتیمه نباتیست که شیرازی
سنبل دارو خوانند و در فراخنها مستعمل کنند و رحمهای تازه و السلام والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب تم کتاب مفردات اختیار البدیعی علی
ید اضعف عباد الله واحوجهم سیف الرسالة محمد
الکوسوی یوم الخمیس قبل الزوال من شهر ربیع الآخر
سنه سبع و تسعمایه اللهم
اغفر لکاتبه ولقاریه ولجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات آمین
یا رب
العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بدانک این مقاله دوم از اختیارات بدیعی که ذکر خواهیم کرد در مرکبات مستعمل است

باب الاول فی المفرحات مفرح یاقوتی

خفقان و وسواس را سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم صفت آن مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول نقره محلول از هر یک مثقالی حجر لازورد یکمثقال و نیم لعل و عقیق و جز بست از هر یک سه درم طباشیر سپید و صندل مقاصری از هر یک یکدرم کهربا و گل نیلوفر و درونج ... دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین مختوم از هر یک دو درم کشنیز خشک و تخم گل از هر یک سه درم در بعضی نسخها افتیمون بسی درم می کنند و در بعضی سه سادج هندی و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یکدرم و نیم عود هندی واترج و گاوزبان از هر یک سه درم بهمن سرخ و سپید از هر یک سه درم بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک دو درم تخم کاسنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هر یکی سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر آمله و بلیله کابلی از هر یک بیست درم گلاب و نبات مصری از هر یک یکمن شراب سیب حماض و آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه در نسخها شراب سیب یکمن و آب انار چهل درم گفته باشند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها کوفته و بیخته مجموع با نبات و گلاب بسرشند و شراب به و سیب و انار را اضافه کنند و در ظرفی چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یکدرم نافع باشد

مفرح معتدل خفقان و وسواس و ضعف دل را زایل کند و نشاط آورد مروارید ناسفته و بسد از هر یک یکدرم کهربا دو درم و نیم صندل سرخ و سپید و

آمله مقشر و طباشیر از هر یک چهار درم گاوزبان یکدرم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی درم سادج هندی دو درم و نیم افتیمون و ورق گل سرخ از هر یک سه درم زرنباد و تخم بالنگو و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم و در بعضی نسخه سناء مکی سه درم می کنند و در بعضی نه زعفران عنبر اشهب از هر یک یکدرم کافور نیم درم مشک ترکی دانگی عود خام یکدرم کشنیز خشک دو درم و نیم حب الاس سعد و بنفشه و گل ارمنی از هر یک دو درم نیم زر ورق درم نقره ورق درم واگر از زر و نقره یکمثقال بود شاید لعل نیم مثقال جمله را کوفته و بیخته با شراب سیب خالص یا شراب حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال و اگر شراب سیب خواهد صد و هشتاد مثقال شراب سیب و شراب حماض صد و هشتاد و پنج مثقال باید کرد و اگر نیم من شراب سیب و نیمی شراب حماض کنند بهتر بود مفرح سرد

خفقان گرم را سودمند بود و قوة دل دهد ورق گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک یکدرم مغز تخم خیار و کدو از هر یک چهار درم تخم بورک بهمن سپید و گاوزبان از هر یک دو درم زرشک دانه شش درم مروارید ناسفته و کهربا و بسد از هر یک یکدرم و در بعضی نسخها کافور نیم درم و زعفران دانگی میکنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته نبات و عرق بید مشک بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود مفرح گرم خفقان سرد و ضعف دل را سود دهد گاوزبان و بالنگو بهمن سرخ و سپید از هر یک هشت درم آمله در شیر خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم دو درم مروارید ناسفته از هر یک مثقال زعفران یکدرم قرنفل و بسد و کهربا و درونج و کشنیز خشک از هر یک درم کبابه سه درم ورق گل سرخ و صندل مقاصری از هر یک یکدرم عسل البلبلج چهار ریک یاقوت و زر محلول و نقره محلول از هر یک نیم درم دار

دو درم زرنباد سه درم درونج عقربی یکدرم نیم مثقال ابریشم و قند سپید یکمن و نیم کهربا و
بسد باید که سوخته باشد داروها کوفته و بیخته در قند صافی کنند و حل کنند و داروها بدان
بسرشند شربتی یکمثقال نافع بود مفرح سرد نوعی دیگر خفقان و ضعف دل که از گرمی بود
زایل کند طباشیر دو درم گاوزبان ده درم شیر املج پانزده درم عصاره زرشک
یکدرم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ و سپید از هر یک دو درم ورق گل سرخ
یکدرم درونج دو درم کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا
سوخته ابریشم سوخته از هر یک دو درم زعفران یکدرم یاقوت چهار دانگ ورق
یکمثقال نقره ورق یکمثقال آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم قند سپید
ده من صافی کرده بقوام آورند و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح
گرم خفقان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند زرنباد دو درونج عقربی و
گاوزبان از هر یک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند
شربتی یکمثقال نافع بود مفرح جواهر نسخه خواجه رشید خفقان و وسواس و ضعف دل
را سودمند بود و جگر و گرده و معده را قوت دهد و لون را بغایت صافی گرداند و نشاط
آورد و بادهای سوداوی دفع گرداند و جهت قوت دل بغایت سودمند بود و خواص این بسیار است
اینجا کوتاه کردیم یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار
مثقال یاقوت چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یکمثقال نیم عقیق چهار مثقال
جزع یشب سه مثقال بسد دو مثقال لؤلؤ ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال حجر لازورد
دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق نقره سه مثقال پوست
بیرون پسته چهار مثقال املج مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار
مثقال گل نیلوفر سه مثقال صندل سرخ و سپید و تخم بادروج و قرنفل و دارچینی
و کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال

بادروج دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال
طباشیر سپید پنج مثقال مسک ترکی یکمثقال نیم زر ورق و نقره ورق و گل وارد صینی از هر یک
چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب و ساذج هندی
و بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن سپید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن آب
به اصفهانی یکمن آب حماض نیم من گلاب یکمن عرق بیدمشک دو من نبات مصری
دو من نبات را بجملها و آب سیب بقوام زنماده آورند و چون فرود گیرند آب حماض
بران ریزند و داروها بدان بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم نافع بود مفرح دلگشای که در
ضعف دل و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط بغایت تمام
آورد. مروارید ناسفته سه درم بسد کهربا یکدرم لعل یکمثقال یاقوت زرد نیم مثقال
یشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سرخ دو درم کبابه چینی و بهمن سرخ از هر یک
یکدرم زرنباد نیم درم تخم بادرنجبویه سه درم ساذج هندی یکدرم درونج عقربی
نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج سه درم گاوزبان سه درم صندل
سرخ و سپید از هر یک سه درم کشنیز خشک دو درم ورق گل سرخ سه درم دار صینی
یکدرم املج مقشر یکدرم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم
طباشیر سپید دو درم عود یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب
نیم مثقال مسک ترکی دانگ و نیم زر ورق نقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب حماض
مصری نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها
کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود مفرح دواء المسک ... ضعف دل
و مرضهای سوداوی را سود دارد و باد که زنان آبستن را سد اشود نافع بود صنعه آن
مروارید ناسفته کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یکمثقال
بهمن سرخ و سپید سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و دارشیشعان از هر یک یکدرم

مستعمل

یکدرم دو درم

چند سدستر یکدرم و بعضی نیمدرم میکنند و دار فلفل و زنجبیل از هر یک نیمدرم می کنند مسک
خالص نیمدرم و اگر داکی بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان عسل نهد که آتش ندیده
باشد بر سرشند شربتی یکمثقال و قوة آن تا سه سالها قست دواء المسک حلو نوعی دیگر
زرنباد درونج عقربی از هر یک یکدرم مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض
از هر یک نیمدرم بهمن سرخ و بهمن سپید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل
واشنه و چند سدستر از هر یک چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک نیمدرم مسک نیمدرم
با داکی کوفته و بیخته با سه چندان عسل نهد که آتش ندیده باشد بر سرشند شربتی یکدرم تا
یکمثقال نافع بود دواء المسک بیخ مستعمل سودمند بود خفقان و ورم حلق را و رطوبه معده
را سنبل الطیب و مر و مسک ترکی و ساذج هندی از هر یک دو درم زعفران و ناکواه
و تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقوطری و افسنتین رومی از هر یک هشت درم بوند
جبی بکشش درم چند سدستر یکدرم و هم مجموع کوفته و بیخته بغرا از مر را بجسانند و
نگدارند و بپالایند و بر سران کنند و با سه چندان عسل مصفا برسرشند شربتی نیمدرم
تا یکدرم و قوه آن دواء المسک با سه سال می ماند مفرح مسیحی نسخه مولف قوه دل و دماغ و
جگر و معده بدهد و قوه پشت و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و باه
را قوة دهد و اشتهاء طعام باز دید کند و هاضمه را قوه دهد قرفه نیمدرم خولنجان سه درم
قرنفل و جوز الطیب و قاقله کبار و صغار و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یک سه درم
گاوزبان نیمدرم بادرنجبویه نیمدرم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درم زعفران
سه درم مصطکی سه درم بهمن سرخ و سپید از هر یک چهار درم ساذج هندی
ده درم زنجبیل و دار فلفل از هر یک یکدرم پوست اترج سه درم ورق گل سرخ نیمدرم
سعد هندی یکدرم لسان العصافیر و بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی
نیمدرم لعل یکدرم مروارید ناسفته یکدرم کهربا یکدرم زر ورق نیم مثقال نقره ورق

نیم مثقال عود اعظم خوب سی مثقال و اگر بعسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قند
خواهند سه وزن ادویه قند و اگر معجون خواهد چنانکه بلع کند بیست درم روغن بادام
دارو ها کوفته و بیخته بدان چرب کنند و اگر بقند خواهند چنانکه بیخته بود خشخاش ده درم
با دویه بکوبند و بر ند و بقند بسایند نوعی دیگر مسیحی و این نسخه نیز منسوب است
بخواجه رشید صنعه آن لعل پنج مثقال بسباسه پنج مثقال زعفران سه مثقال عود اعظم
ده مثقال قند سپید نخاه مثقال و اگر بعسل خواهند عسل کف گرفته سی مثقال ادویه کوفته
و بیخته بدان بر سرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود
باب الثانی فی المعاجین معجون سقنقور حاجبه
املاء المولی الاعظم الاعلم بقراط الزمان جالینوس العهد معین الملة والدین طبیب ماه
را قوة دهد و نشاط زیاده گرداند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوة دهد و نعوظ تمام
آورد صنعت آن شقاقل بهمن سرخ و بهمن سپید و بوزیدان و سورنجان مصری
و بسباسه از هر یکی نیمدرم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم سر سقنقور
پانزده مثقال خصیه الثعلب پانزده درم کبابه سه درم قصب الذریره و حسک گرده
و سوده و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز حبه الخضرا و مغز نارجیل و لسان العصافیر و
خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دار فلفل از هر یک نیمدرم زنجبیل سه درم
نار مشک و فرنجمشک و صندل سرخ و سپید و خشخاش سپید و گاوزبان و ورق
گل سرخ و بادرنجبویه و تخم بلمون و اسارون و قرفه و درونج عقربی و حب بوا و
تخم قرفه و ورق قرنفل و جوز بوا و اشنه سپید از هر یک نیمدرم زعفران پانزده درم
سعد هندی و زرنب و تخم بادرنجبویه و زرنباد و مصطکی و کربه و تخم کرز و تخم
اسپست از هر یک سه درم عود خام نیمدرم عنبر اشهب ده درم مسک ترکی یکمثقال و نیم
سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم لعل یکدرم نیم یاقوت زرد یکدرم

یشت سه درم نقره محلول سه درم و اعظم صد مثقال عسل بقدر الحاجه معجون النوب
این نسخه بیم املاء بندگی مخدوم بحق اعلی الله شانه است منی بیفزاید و کرده و بنت را قوة
دهد و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوه دهد و نشاط
تمام آورد مغز پسته مغز فندق مغز بادام جلغوزه مغز مغز حب الزلم مغز کردکان
مغز حب قلقل کنجد مقشر از هر یک سه مثقال مغز نارجیل ده مثقال خصیة الثعلب ده مثقال
دارچینی سه مثقال شقاقل سه مثقال بهمن سرخ سه مثقال بهمن سپید ده مثقال
تودری سرخ و سپید از هر یک سه مثقال گاوزبان پنجدرم لسان العصافیر
دو مثقال مغز دماغ گنجشک نه مثقال قصب کاو سه مثقال بوزیدان سه مثقال سه بابونه
سه مثقال فلنجمشک پنجدرم حسک مرغی سه مثقال زرنباد و درونج و زنجبیل و
قرنفل و بسباسه و تخم بادرنبویه از هر یک سه درم عنبر اشهب سه مثقال مسک ترکی نیم مثقال
عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال مروارید ناسفته پنجدرم لعل
دو درم یاقوت کبود یکمثقال زر محلول دو مثقال نقره محلول سه مثقال قند یکمن و
اگر بعسل خواهند همین سبیل معجون اسرار الاطبا این نسخه ازان مولانا معظم
شیخ الزمان شمس الملة والدین ابن کمال اردبیلی نور الله قبره است خاصیت این معجون
بسیار است اما مخصوص است بخندیدن که گفته شود اول آنکه باه را زیاده کند و مجامعت
و دل و دماغ را قوه دهد و نشاط زیاده کند و قضیب محکم دارد و گونه روی نیکو گرداند
و استعمال کند بعد از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان
منی و جمله مرضهای عصبانی ایمن گردد شربتی از سه درم تا سه مثقال نافع بود صفت آن
شقاقل و خولنجان و خصیة الثعلب و بهمن سرخ و سپید و وج و تودری سرخ
و سپید و لسان العصافیر از هر یک سه درم بهره سقنقور سه درم حب الآس
و حب البلسان و فلفل سپید و مغز چلغوزه و تخم خیارین و تخم خیار و تخم گزر و

و تخم گندنا و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست و خشخاش سپید و خسک دانه و تخم تره تیره
و تخم شبت و تخم جوز شامی که ابرام ارد قواست و تخم لیمون و خسک از هر یک
دو درم دارچینی و قرنفل و سنبل الطیب و اسارون و بسباسه و کبابه چینی و
سعد کوفی و دار فلفل و قرفه و جوز الطیب و بادرنگ و عود خام و عنبر اشهب و
زعفران از هر یک یکمثقال مسک ترکی دانگ نیم نارجیل و مغز بادام و مغز پسته
و مغز حب صنوبر کبار و مغز حبة الخضرا و مغز حب القطن و کنجد مقشر از هر یک
هفت درم زنجبیل و بوزیدان و قسط شیرین و مغز حب الزلم و درونج عقرب
از هر یک دو درم ادویه با هم بکوبند و مغزها با هم بکوبند و عنبر و مسک و زعفران
با همه بعد از آن با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی نگاه
دارند شربتی از سه درم تا سه مثقال نافع بود باذن الله تعالی و این معجون که ذکر کرده
شد آزموده است و مجرب معجون لؤلؤی این نسخه ازان جالینوس است
و این معجون را منفعت است قضیب را سخت کند و اوعیه را بگشاید
و اعصاب دماغی را قوه دهد و شهوت زیاده کند و در خون تغیر عظیم پیدا
کند چنانچه منی بلذت هرچه تمامتر بیرون آید و نعوظ بسیار کند و دوستی مرد
در دل زن زیاده گرداند صفت آن مروارید ناسفته و بسد از هر یک مثقال
انیسون بهمن سپید از هر یک درم کابنج و اصل السلاب از هر یک یکمثقال
نقاح اذخر و سعد و کزمازک از هر یک نیم درم سلیخه و دارچینی و اسارون
و مصطکی از هر یک دانگ و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یک دانگی با چهار چندان عسل
کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و در وقت خواب و هنگام مجامعت
یکمثقال با آب فاتر بخورد و این بغایت درایه ذکر رفت معجون عطائی این
نسخه ازان مولانا مغفور مرحوم صدر الملة والدین عطائی التبریزی علیه الرحمة و
آ

والعفران است و این جهة سرعة انزال نطفه خود ندارد و مجربست و از مسوده صنعه آن لبنان ذکر
وعلک رومی و جفت بلوط و بزر القنب از هر یک ده درم عسل دو وزن ادویه کندر
باید که جفت بلوط و شهدانه باهم بکوبند و بزر البنج بیز ند و لبان و علک باهم معجون سازند
شربتی دو مثقال غدا دو نوبت کباب توکی که همین خاصیت دارد و مستعمل مولف
کبابه بلوط و کنار و شونیز و لسان دگر از هر یک ده درم کمون کرمانی و نانخواه
وکرویا از هر یک یک درم پوست بلیله و پوست بلیله زرد و آمله مقشر و بلیله سیاه
از هر یک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی دو مثقال مداد و شبانگاه و غدا دو نوبت کباب مناسب باشد این
معجون منسوبست بخواجه شد که قطع تقطیر البول میکند و در دفع سرعت انزال نیز مدخل تمام دارد
صنعه آن کبابه چینی و فوفل و قرنفل و سنبل الطیب و حصی الثعلب و مصطکی و
نانخواه از هر یک سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی یکمثقال دو درم مناسبست
و غدا کباب یا آب گوشت نارزده یخم مرغ نیم برشته معجون النوب کبیر
این نسخه ازان مؤلف است و خاصیت این معجون انست که دل و دماغ را قوه دهد و
و نشاط زیاده کند و منی بیفزاید و کرده و پشت را محکم گرداند و قضیب سخت کند
نعوظ تمام آورد و در مجامعت قوه سرعة تمامتر دهد چنانک نغایی بود که منعول
بکریزد. مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب قلقل و مغز حبه الخضرا و
مغز گردکان و مغز نارجیل و مغز داغ افرونک که انرا بپارسی الحکل خوانند و مغز جلغوزه
و مغز چلغوزه و مغز حب الزلم و کنجد مقشر و خشخاش سپید از هر یک ده درم کبابه
و قرفه و خولنجان و قرنفل و سقاقل مصری از هر یک یک درم مصطکی و بسباسه
و لسان العصافیر و سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمن سرخ و سپید و
تخم بلیمون و تودری سرخ و سپید و ورد و بودیدان و معاث و تخم گزر

وتخم

وتخم شلغم و تخم اسبست و تخم پیاز از هر یک شش درم خصیه الثعلب خوب فربه
ده مثقال گزر نه خشک مرسا و کسن فهاد قضیب گاو خشک کرده و سوده از هر یک
چهار درم مغز گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران
و زنجبیل و نارمشک و تخم ترب خشک و دار فلفل از هر یک سه درم عسل بقدر الحاجه شربتی
دو مثقال نافع بود غدا قلیه با نخود آب نارزده نیم پخته یا کباب یا باز حام یا
آب گوشت مناسب باشد و از ماست و ترشی و سبزی احتراز کند معجون مستعمل
خاصیت وی است که منی بیفزاید و کرده را قوه دهد و نعوظ تمام آورد و سردی
و ریگ از مثانه پاک کند و مجربست مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز جوز و
مغز نارجیل و مغز جلغوزه و مغز حبه الخضرا و مغز حب الزلم و مغز حب قلقل کنجد مقشر
تودری زرد و تودری سرخ و تخم گزر و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم پیاز
و تودری سپید و لسان العصافیر و تخم انجره و تخم بهمن سپید و زنجبیل و
دار فلفل و کبابه و بهمن سرخ و دارصینی و حصی الثعلب و قرفه و سقاقل و خو لنجان
و تخم بلیمون از هر یک شش درم بعضی باشند از اطبا که از انجره احتراز
کنند از استعمال کردن آن بسبب سمی که دارد و مولف این کتاب بسیار
تجربه کرده است و در قوه باه بعد از حصی الثعلب چیزی با انجره نمی رسد خاصه با شکر و
خورند سه روز پیاپی اگرچه صاحب منهاج آورده که چون با شلغم خورند مقوی
باه بود ولیکن شیر مصلح است و دفع سمیت آن می کند معجون فلاسفه تنول
مولانا ربیع الدین بلبل ده درم دار فلفل ده درم زنجبیل ده درم دارچینی ده درم
امله ده درم شیطرج ده درم زراوند ده درم بابونه شانزده درم جلغوزه
ده درم خور هندی ده درم خصیه الثعلب ده درم طالیفی ی دانه سی درم عسل کف
گرفته یکمن ادویه را کوفته و بیخته با عسل بیامیزند و در ظرف چینی کنند یا کاشی و

وچهل روز در میان جو سرو رند معجون فلاسفه و مادة الحیوة خوانند و این معجون
منسوبست بفیلسوفان و خاصیت این معجون بیش از حد است چنانچه نوشته
شود یک دو ورق در نگنجد و مخصوص است بلغمی مزاج را بلغم دفع کند و مقوی نفس
و مفرح بود و قوة هاضمه بدهد و اشتها باز دهد کند و حفظ را بیفزاید و ذهن را تیز
گرداند و سردی و چکیدن کمر دفع گرداند و بادها بشکند و منی بیفزاید و عصب را محکم
دارد و درد مفاصل و درد پشت را عظیم سودمند بود و دندان را محکم گرداند
صنعت فلفل دارفلفل زنجبیل دارصینی پوست بلیله آمله مقشر شیطرج
زراوند مدحرج عروق بابونج حصی الثعلب مع جلغوزه مغز نارجیل از هر یک
ده درم بابونج بیست درم مقابلی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخه‌ها
راز یانه بیست درم معجون نوشدارو که آنرا جوارشن مفرح خوانند و معجون
کندی نیز خوانند و از معاجین هندی است پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد
معده را قوة دهد و غذا را هضم کند و رنگ روی را سرخ دارد و بوی دهان خوش کند
و جگر را قوة دهد و از معاجین بزرگست اخلاط آن ورق گل سرخ شش درم
سعد کوفی بیست درم قرنفل و مصطکی و اسارون از هر یک سه درم هیل و قاقله و بسباسه
و جوز الطیب و قرفه و زعفران و سنبل الطیب و زرنب از هر یک دو درم سیر املج
یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا بر سه رطل آید فرود آرند و بدست بمالند و
صافی کنند و کمی نمایند که آنرا مواد کعب الغزال است بقوام آورد و داروها
بدان بپاشند و اگر بعسل کنند یا قند شاید و قدری مشک اضافه کنند و بعضی
زنجبیل و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک دو درم اضافه می‌کنند
شربتی دو مثقال و هم نافع باشد معجون انقرد کبیر که آنرا املا دری بزرگ خوانند
سودمند بود جهة فالج و لقوه و صرع و تریاق جمیع رنجهاست که از سردی

بود و باه را قوة تمام دهد چنانچه بلغمی مزاج را هیچ معجون در کار باه به ازین نباشد
و مجربست و آزموده عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و دارفلفل و وج از
هر یک درم ورق سداب و حنظیانا رومی و حلتیت و زراوند مدحرج و
حب الغار و جندبیدستر و شیطرج هندی و خردل از هر یک بیست درم عسل بلادر
چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته با روغن گردکان چرب کنند و با سه چند آن
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی تا یکدرم تا یک مثقال
نسخ نافع بود و هر چند کهن شود بهتر شود و مولف گوید جهة قوه باه کسانی را که مزاج
بلغمی بود این معجون را گفتیم و استعمال کردند بغایه پسندیده داشتند و در قوه
حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه رنجها که از سردی بود سودمند
است بغایة معجون افلونیا رومی مستعمل سودمند بود جهة قولنج و عسر البول
و سپرز و سعال و تشنج و درد جگر و درد دندان چون بروی نهند ساکن گرداند
و سرفه و خناق را زایل کند زعفران بیست درم فلفل سپید و بزرالبنج از هر یک بیست
درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس هندی و سلیخه و
عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون از هر یک یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن
بلسان چرب کرده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی باندازه نخود
و از بهر قولنج و درد گرده بآب کرفس دهند و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس
مستعمل دوقو امی کنند و قوة این معجون از سه ماه تا سه سال می‌ماند معجون افلونیا فارسی مستعمل
سودمند بود قولنج را و خون زنان و بادهای رحم اما ذهن و دماغ را نقصان
دهد فلفل سپید و بزرالبنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران
قرحا بیست درم و بعضی از اطبا طین مختوم ده درم می‌کنند و سنبل الطیب و مر و عاقر
و فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی از

هر یک نیم درم مروارید ناسفته و مشک ترکی از هر یک نیم مثقال کافور دانگی و نیم مجموع کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک درم
هر چند کهن تر شود بهتر باشد قوت این معجون همان مقدار میماند که فلونیا رومی تا سه سال
معجون برشعثا مستعمل جهة درد دندان چون بروی نهند عظیم نافع بود و جهة قولنج هم درم
فرو بردن اثر تمام دارد و وجعها ساکن گرداند و قطع خون بکند و این نسخه نیز مستعمل است
که نسخه حکیم ابو البرکات و این نسخه منسوب است بشیخ الرئیس علیه الرحمه اخلاط آن فلفل سفید
و بزر البنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب و
عاقرقرحا و افربیون از هر یک مثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته
بسرشند و بعضی سه وزن آن عسل کنند و بعد از شش ماه در میان جو نهاده باشند
استعمال کنند معجون برشعثا نسخه حکیم ابو البرکات سودمند بود مرضهای قلبی را همه
نوعی و درد معده که از باد گرم بود و سر دو مراری و سوداوی و وسواس و مالیخولیا و
استسقا و بحوالی را سودمند بود خاصیت این بسیار است و صاحب منهاج همه را گفته است
و ما بسبب آنکه دراز نگردد اینجا کوتاه کردیم صنعت آن فلفل سفید و فاشرا و تخم کشک
و فو و بزر البنج ارزق از هر یک ده درم زعفران و زراوند طویل و حبطا رومی و
بصل الفار مشوی کرده و خشک کرده چنانکه شرط است و جدوار از هر یک چهار درم
حب الغار و افیون و مر از هر یک هشت درم عاقرقرحا و سنبل الطیب و ناردین
از هر یک دو درم جند بیدستر و افربیون از هر یک درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از آنکه سرشته باشند در هاون کنند و تمام بکوبند و
بعد از آن در ظرفی آبگینه وحی کنند و سر آن محکم دارند و بعد از شش ماه استعمال کنند
معجون انفع و این معجون از جمله مفرحات است و از معاجین کبار است و بعضی از
اطبا این معجون را از تریاقات شمرده اند صنعت آن قرنفل و زنجبیل و فوفل و سنبل

الطیب و دار فلفل و خیربوا و جوزبوا و قاقله کبار و شیطرج هندی و دارچینی
و ساذج هندی و لسان العصافیر و درونج عقربی و بادرنجبویه و لسان الثور و
مصطکی و خولنجان و تخم کشک ده درم مروارید ناسفته و صندل و زراوند مدحرج و سلیخه
و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست
اترج سه درم زعفران و پوست بلیله از هر یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب
و مشک ترکی نیم دانگ مجموع کوفته و نخاله بیخته کرده بعسل مصفا بسرشند شربتی یک مثقال
نافع بود معجون [illegible] مستعمل مؤلف و این معجون خاصیت بسیار دارد و اینجا [illegible]
کوتاه کردیم و خواص وی آنست که باه را زیاده کند و قوه گرده دهد و منی زیاده
کند و نعوظ بسیار آورد و دل و جگر و مغز را قوة دهد صنعت آن تخم کرفس و تخم گزر
و تخم شبت و انیسون و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ و بیخ کرفس از هر یک
پنج مثقال بسباسه و قرنفل و فلفل مویه و عاقرقرحا از هر یک سه درم قرفه و زعفران
و کندر و مصطکی و عود از هر یک چهار درم تخم هلیون و شقاقل و تودری و بهمن
سرخ و سفید و تودری زرد و سرخ و سفید و لسان العصافیر از هر یک پنج درم
زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسفست و تخم جرجیر و تخم تره تیزک و تخم پیاز و حب الرشاد و
کرنب و تخم گندنا و خولنجان و جوز الطیب و تخم قرفه و دار فلفل از هر یک سه درم بصل
الفار مشوی نیم درم و حب فلفل و مغز حب الزلم و مغز حلغوزه و مغز نارجیل
از هر یک پنج مثقال حصی الثعلب و دوکرکا و خشک کرده و سوده و مغز دماغ گنجشک نر
خشک کرده در وقت هیجان گرفته باشند و کلیه مرغ و کشنیز خرما از هر یک ده مثقال
عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته باید که از کعب الغزال خوانند
بوزن ادویه و عسل بوزن مجموع سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج
را سه درم و باید که یک کاسه شیر تازه و ده درم شکر سفید اگر گرم مزاج بود و پس

ازانک معجون تناول کند شیر و شکر بیاشامند و بعد ازان معجون فرو برد و اگر سرد مزاج
بود اول معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه ماء العسل بیاشامند که مفید افتد و در
قوه باه و امر مجامعت بهتر ازین معجون نیست و بکرات مؤلف این کتاب خواص
این مشاهده کرده و مجربست درین باب بغایه معجون مستعمل گل سرخ بیست درم گاوزبان
ده درم بادرنجبویه ده درم مصطکی بیست درم زعفران بیست درم انیسون ده درم
تخم ریحان بیست درم دارچینی ده درم فلنجمشک بیست درم روغن بادام مثقالی روغن
گل ده مثقال و اعظم سی درم ادویه بکوبند و بیخته و بروغن چرب کنند و در سه وزن
عسل کف گرفته ریزند و در کوزه سر کنند و چهل روز در شب جو نهد بعد ازان استعمال
کنند و اگر فلنجمشک نباشد بدل آن دو برابر بادرنجبویه کنند معجون حجر الیهود مستعمل خاصیت وی
آنست که ریگ گرده و مثانه ریزان کند مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو
و حب کاکنج از هر یک بیست درم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند سودمند بود درد گرده و مثانه را معجون کاکنج مستعمل بزر البنج و رازیانه
از هر یک هفت درم مغز تخم خیارزه بیست درم تخم خماض و افیون و مغز چلغوزه بریان
کرده و زعفران از هر یک سه درم حب کاکنج شصت و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته
و بیخته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون جوزبوا مستعمل
عاقرقرحا سوخته سه درم حسطاما رومی یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل و دار فلفل
از هر یک دو درم پنج کاکنج بیست درم حب بلسان چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی بود و نابالغ
را نیم دانگ بغایه نافع است و مجرب معجون بحر مانا مستعمل و این معجون را از تریاقات
شمرده اند و از معاجین کبار است خاصیت وی آنست که سودمند بود درد
معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله مرضهای بلغمی و بادهای بلغمی را و بغایة

مجربست حب بلسان و افیون و دارچینی و اسارون و مر و دوقو از هر یک
یکمثقال مر و فلفل و قنه و قسط از هر یک شش مثقال مجموع کوفته و بیخته بعسل کف
گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یکمثقال بود و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون [illegible]
مستعمل خاصیت این بسیار است و سودمند است وجع مفاصل و نقرس و درد ران
[illegible] کند و ازان رحمت ایمن بود و سودمند است درد سپرز را و بادهای غلیظ
را و تب کهنه و قولنج دفع کند و سده بگشاید و سنگ گرده بگدازاند و صرع و البغنج
سرفه کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد کلو زایل کند و سرکه دو روز بخورد صحت
بدن نگاه دارد و شربتی یکدرم بود و این معجون را بعد از شش ماه استعمال کنند و
قوة این معجون تا سه سال بماند معجون حسطاما و اسطوخودوس و قردمانا و جاوشیر
و کافیطوس و تخم سداب و فراسیون و اسقنقور دونج و میعه سایله از هر یک
پنج مثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سپید و اذخر و سنبل الطیب و فربیون
و پوست لفاح و اشق و بودنه کوهی و تخم رازیانه و تخم کرفس و ورق گل سرخ
و ناردین اقلیطی و حب بلسان مصری از هر یک سه مثقال دارصینی هشت مثقال سلیخه
رومی شانزده مثقال و عصاره غافث و کاشم و تخم جندقوقی و صمغ بادام از
هر یک چهار مثقال افیون و بزر البنج سعه از هر یک شش مثقال صمغها و عصاره در
مثلث خیسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم نافع بود معجون [illegible] مستعمل مؤلف گوید
خاصه از جهة مسهل سودا است بلغم لزج و خلطهای غلیظ را نافع بود هلیله سیاه و
پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و امله مقشر و افتیمون از هر یک ده درم اسطوخودوس
و بسفایج و ترید سپید مجوف از هر یک بیست درم غاریقون سه درم حجر لاجورد
و حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم

[illegible]

معجون خیار چنبر مستعمل مؤلف تربد سفید مجوف و اشیده و بروغن بادام
چرب کرده چهل درم نفت خشک بیست درم نمک هندی و رب السوس از هر یک
هفت درم رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یک سه درم سقمونیا ده درم عسل چهار
صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته و باید که سقمونیا با بنفشه سحق کنند
و آن چه شرط است سقمونیا در همه معاجین باید که مشوی باشد و در سحق مصلح آنست که با بنفشه
سحق کنند و این صنعت باید که مرکب داند مجموع داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب
کنند و بعسل چهار شیر سرشند و عسل صد درم و شکر صد درم و بقوام آورد و
بر سر آن کنند و معجون سازند و باید که عسل را چهار چیز آتش بدهد باشد شربتی
سه مثقال تا هفت مثقال نافع بود با ——— الثالث فی الجوارشات جوارش سقنقور
مستعمل که منفعت کند کرده سرد را و باه زیاده گرداند و نعوظ تمام آورد خاصیت این
بسیار است کوتاه کردم صنعت آن تخم لیمون و تخم سازو تخم گندنا و تخم شلغم و تخم اسپست
و تخم حرحر و حب الرشاد و گزر و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر و تخم زرده
و مغز چلغوزه از هر یک سه درم زرنباد و شقاقل مصری و خولنجان و دار فلفل از هر یک
سه درم جوز الطیب و دارصینی و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم سر سقنقور
حصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده و سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید که خشن تر از ادویه معاجین بود
و چیرای درشت تر بود و فرق میان جوارش و معجون همین است که ادویه معجون
نرم بیخته بود و ادویه جوارش قدری درشت تر از آن بود و بعضی گفته اند از اطبا که دری
نسخه استعمل در معاجین نکند و ممکن نشود خوردن آن بسبب تلخی آن و شربتی از این جوارش
دو درم بود بمثلث یا شیر تازه یا بماء العسل یا شیا منده نافع بود نسخه دیگر جوارش
سقنقور مستعمل این جوارش کسی که شهوتش منقطع شده باشد از زن و مرد

شهوتشان

شهوتشان برانگیزاند و نعاظ نافع بود و مجرب بکیر و تخم خندقوقی و شقاقل مصری و
تخم شلغم و تخم درداز و تخم ساز سپید و تخم چرحر و خشخاش و تخم گزر و کرنب و خصی
الثعلب از هر یک دو مثقال و بهم کرده سقنقور و علک و قسط شیرین از هر یک یک مثقال و مغز
فلفل سپید و کنجد مقشر و دار فلفل و زنجبیل و زعفران از هر یک یک مثقال مغز سر گنجشک
بیخته یک مثقال مغز سر بره و شیر خواره و مغز دماغ گنجشک از هر یک سه مثقال و یک مثقال
خایه شبوط و گوشت از هر یک سه مثقال و شبوط نوعی از ماهی است که در دجله بغداد
می باشد و اگر خایه شبوط و گوشت آن یافت نشود ذکر گاو خشک کرده و ذکر اسب
خشک کرده از هر یک ده درم بدل آن کنند و اسقیل جوی کوفته اند یک مثقال و المامون
این کتاب استعمال می کند در معاجین اسقیل را بسبب علاج تلخی بس تخمها کوبند و بر
و علک را با پنج مثقال الکمس بکدارند و مغزها همه در هاون کنند و بسایند و بعد از آن با ادویه
خمیر کنند و با سه چندان عسل بسرشند در ظرفی کاشی یا چینی یا آبگینه کنند و سر ظرف محکم کنند
و بعد از چهل روز سر ظرف بگشایند و استعمال کنند شربتی یک مثقال تا هشت مثقال با آب
چیر یا شیر تازه یا بماء العسل یک کاسه حل کرده با زخورد و بسیار روغن گاو بخته
باشند بخورد و این جوارش در غایت خوبست و در آنچه یاد کرده شد مجربست
جوارش خبث الحدید مستعمل و این را مخصوص خوانند سودمند بود جهت استرخای
معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را قوة دهد و گونه روی صافی گرداند و دفع سرعت
انزال کند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند شربتی دو درم بود صنعت آن پوست
بلیله کابلی و بلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و شیطرج هندی و سنبل الطیب
فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفی از هر یک دو درم تخم شبت و تخم گندنا از هر یک
چهار درم خبث الحدید آنکه چهارده شبانه روز خسانند و بعد از آن خشک کرده
در سایه و بریان کرده با روغن بادام و دیگر باره سحق کرده صد درم عسل ماشه وزن

ادویه داروها بدان بسرشند بعد از آن مشک ترکی دو درم اضافه کنند و در ظرفی آبگینه
یا قلعی یا چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم نافع بود جوارش
زنجبیلی مستعمل معده را گرم کند و پشت را و معده قوی گرداند و بلغم دفع کند و بوی
دهان خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد و بادها بشکند و ساکن گرداند و
سردی و ریگ از مثانه پاک گرداند و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر
گرده و مغز قوی کند بقراط گوید هر که در سالی سه روز از این معجون بخورد هیچ طبیب
محتاج نباشد و اگر ده کنیزک دارد همه را خشنود گرداند صنعه آن تخم کرفس و تخم گزر
و تخم شبت و نانخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از هر یک
پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه و زعفران و مصطکی و عود خام از هر یک دو درم بسباسه
و قرنفل و بیخ فلفل که آنرا فلفل موبه خوانند و کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب
ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی
دو درم تا دو مثقال نسخه دیگر جوارش جالینوس مستعمل و این جوارش را خاصیت بسیار
است همه اندامها را قوه دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از
سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد و باه را قوه دهد و لون صافی گرداند و بادهای
ناصور و دوالی ببرد و درد سر که از سردی بود ببرد و نقرس و بهق و قوبا را سود دارد
و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد هر که بیست و یک روز استعمال
کند از بیماریها که ذکر رفت ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشد استعمال کند
صنعه آن سنبل الطیب و قاقله و سلیخه و دارصینی و خولنجان و قرنفل و سعد کوفی و
زنجبیل و زعفران و فلفل سپید و دار فلفل و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و
حب الآس و قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند منقی ادویه مجموع
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام [illegible]

خورد جوارش کمونی مستعمل سودمند بود جهت سردی معده و تبهای بلغمی و سوداوی و
سردی اشتها و فواق که از کثرت بلغم بود زایل گرداند و این معجون [illegible]
در سرکه خیسانیده یکشبانه روز و بعد از آن خشک کرده دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم و ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته و
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود و هر چه معاجین
جوارشات بود بهترین آن بود که بلع کنند و قطعا نخایند اگرچه صاحب منهاج در جوارش
کمونی گفته باشد که با آب گرم بیاشامند اما مستعمل نه چنین است جوارش کمونی کبیر
مستعمل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده گرفته دو رطل بغداد فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم و ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی دارصینی
و ورد و حب بلسان سنبل الطیب مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود جوارش سفرجل ممسک مستعمل
معده را قوه دهد و اشتهای طعام باز دهد و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج
به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و در دو رطل مثلث بجوشانند
تا مهرا شود و بعد از آن فرود گیرند و از دیگ بیرون آورند و بکوبند و بمنخل موی بیرون
کنند و یک من عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد فرود گیرند و این
داروها کوفته و بیخته بر آن افشانند و بکفچه بزنند تا یکسان شود صنعت داروها فلفل و
و دارصینی از هر یک دو درم زنجبیل و زعفران و قاقله از هر یک سه درم مصطکی پنج درم
سقمونیای مشوی ده درم تربد سفید مقشر [illegible] شده با روغن بادام چرب کرده
سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود جهت قولنج
جوارش سفرجل ممسک مستعمل به اصفهانی از دانه پاک کرده دو رطل پاره کنند و بجوشانند
تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل عسل مصفا بر سر آن کنند و بجوشانند باتش آهسته

تا نزدیک انعقاد چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم
تخم کرفس و نانخواه از هر یک درم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند
و بجنبانند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال نافع بود جوارش تمری مستعمل بوره ارمنی و
زیره کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا یک درم
خرمای هیرون بی دانه و مغز بادام سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تمر در
سرکه خیسانند یک شبانه روز و بکوبند و بغربال فرو برند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه
بر سر تمر کنند و داروها بدان بسرشند شربتی سه مثقال با آب گرم جهت قولنج نافع بود
جوارش تمری از ذخیره هم مستعمل خرمای هیرون بی دانه سحاه درم در یک رطل
سرکه خیسانند یک شبانه روز و بکوبند و بغربال فرو برند و مغز بادام مقشر سی عدد بکوبند و
با تمر بیامیزند فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه درم بوره ارمنی یک مثقال و ورق سداب و سقمونیا
مشوی از هر یک نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدان بسرشند و عسل کف گرفته بر سر آن
کنند و در ظرف کنند شربتی سه مثقال تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود جوارش شهریاران
مستعمل سودمند بود سردی معده و این مسهل قولنج است خاص و بغایت نافع زنجبیل
و قرفه و قرنفل و دارصینی و سلیخه و سنبل الطیب و خولنجان و هال و مصطکی و قاقله و
حب بلسان و زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا سه درم تربد سفید مجوف
مقشر و اشیده روغن بادام چرب کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید
بوزن ادویه کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب
مزاج با آب گرم جهت قولنج نافع بود جوارش کافوری مستعمل فلفل و خولنجان و
زنجبیل و بسباسه و دارصینی و نارمشک و قرفه و فلفل مویه و فرنجمشک و کافور و زعفران
از هر یک مساوی مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و معجون سازند
و باید که کافور قیصوری طلب کنند و اگر یافت نشود ریاحی جوارش عود مستعمل

قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام یک درم زعفران یک درم سنبل الطیب دو درم
مصطکی سه درم بسباسه سه درم جوز الطیب یک درم قرفه دو درم پوست اترج یک درم
زنجبیل یک درم دار فلفل یک درم نبات دو من جوارش عود نسخه مستعمل مؤلف
قرنفل دو درم عود خام یک درم پوست اترج دو درم قرفه حبی دو درم نبات یک من
نسخه دیگر هم مستعمل مؤلف عود خام یک درم قرنفل یک درم قرفه یک درم نیم نبات
یک من نسخه دیگر هم مستعمل مؤلف عود خام یک درم پوست اترج یک درم نبات یک من
دیگر عود خام پنج درم نبات یک من جوارش عنبر مستعمل عنبر اشهب یک مثقال نبات
یک من نبات را بقوام آورد و از سر آتش فرو گیرد چنانچه رسم است و بتیر بزند
تا بدست آید و عنبر در آن اندازد و با تیر در باتیله حل کند و بر سنگ بعد از آن بروی
سنگ ریزد و بکارد ببرد و بردارد و استعمال کند جوارش مصطکی مصطکی دو مثقال و نیم
قند سفید یک من ناب برکشد در هاون و سحق کنند و آن زمان که تیر زده باشد و بر دیگ
آن بود که بر سنگ ریزد آن زمان مصطکی افشانند و اگر نباته گرم بود چون مصطکی بر آن
افشانند نباته تلخ بود باید که نیم گرم باشد چون مصطکی بکار ریزد بعد از آن بر سنگ ریزد
و بردارد و استعمال کند جوارش فواله مولف کتاب گوید مولف کتاب گوید که این
جوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده است و این صنعت خاصه منست معده را
قوت دهد و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا کند و تشنگی بدان کردن
دفع خمار کند صنعه آن آب انار ترش و شیرین و آب سیب و به اصفهانی
و بلیمو آب غوره و آب زرشک و آب سماق و اگر کبل بود آب کبل نیز اضافه کنند
مجموع مساوی و بجوشند تا یک من بچهار یک باز آید بعد از آن از سر آتش فرو گیرند
و بعد صافی کرده بقوام زیاده آورد چنانک بر دیگ آن بود که به بندد و فرو گیرد
و در تیر زدن آن ابهامی ریزد و تیر می زند چندانک می خواهد و بعد از آن بر سنگ

ریزد و بردارد و استعمال کند و با بعدا بهاکه بجوشانند با هم بجوشانند بعد حماض لیمو و بعد از ان
فرو گیرد از سر آتش و آب لیمو حامض بر سر آن کند و نگاه دارد در خانه ذکر رفت
باب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرگ مستعمل
سودمند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند و باه زیاده کند و معده را قوه دهد و ان
مجرب است پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل
از هر یک سه درم زنجبیل و بوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل مصری و
تودری سرخ و سپید و لسان العصافیر و مغز حب فلفل و تخم کندر مقشر و قند سپید
و خشخاش سپید و بهمن سرخ و سپید از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته با روغن بادام
چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه
استعمال باید کرد و قوة این اطریفل تا سه سال می ماند اطریفل کوچک مستعمل سودمند بود
جهة استرخاء معده و رطوبة آن و بواسیر را دفع کند و دهن را نیکو گرداند پوست هلیله کابلی
و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر و پوست بلیله از هر یک ده درم کوفته
و بیخته با روغن بادام چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه
استعمال کنند و قوه این اطریفل تا دو سال می ماند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال نافع بود
اطریفل کشنیزی مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و امله و هلیله سیاه و
کشنیز خشک اجزا متساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند مجموع کوفته و بیخته با روغن بادام
چرب کرده باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی
یکمثقال تا دو مثقال نافع بود اطریفل دیدان مستعمل برنگ کابلی مقشر ده درم حب النیل
و تربد سپید مجوف و خراشیده و قسط تلخ از هر یک پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین
رومی و شیح ارمنی و افتیمون درفیطه و ملح نفطی و فودل سپید و تخم حنظل و سعد
هندی و راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند

شربتی از ده درم تا چهار مثقال شاید باب الخامس فی المربیات ترنج مربی مستعمل
بستانند اترج بزرگ که انرا ماله خوانند و زردی آن پاک کند و ترشی جدا کند و بعد از ان
آن گوشت با لنگ در دیگ اندازد و عسل شهد سپید بر سر آن کند و با آتش نعایت
آهسته می جوشانند تا بقوام آید و اگر بعد خواهد همین سبیل الامربات مثل اترج
و هلیله و شقاقل و جوز و جوزه و امثال آن بعسل بهتر بود که بقند و هر چه کم هندی و الوچه
و سیب و به و بهی بقند بهتر بود شقاقل مربی مستعمل بستانند شقاقل تازه و اگر
تازه نبود از خشک بخیسانند در آب یکشبانه روز و آن آب بریزد و یکشبانه روز دیگر
بخیسانند و سیوم روز همچنین کند و بعد از ان مقشر کند و بجوشانند تا نیم پخته شود بعد از ان
عسل بر سر آن کند و با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف سبز کند تا
چینی تا چهل روز و بعد از ان استعمال کند جوز مربی مستعمل بستانند جوز تر جوب
بزرگ و پوست آن بخراشد و پارها بمقدار انگشت کوچک تر کند و جوی اندرونی او بیندازد
و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد و بعد از ان بیرون آورد و دیگر عسل صافی
بر سر ان کند و اندک جوشش بجوشانند و فرو گیرد و در ظرف کنند کنند در بیرون ظرف
می شوید و شستن ظرف لازم است در همه مربیات نغراترج که محتاج نیست
تفاح مربی بستانند سیب اصفهانی پنجاه عدد یا صد عدد ان مقدار که خواهد و در دیگ
کند و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند چندانک سیب رنگ بگرداند و نرم مرده
شکل شود بعد از ان فرو گیرد و در ظرف چینی یا سبز کند و بعد از چهل روز مستعمل کند
و باید که پوست سیب بخراشد سفرجل مربی مستعمل بستانند به اصفهانی شیرین و
پاره کند و پارهای کوچک و با قند صافی کرده بر سر آتش نهد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو
گیرد و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال کند کمثری مربی مستعمل بستانند امرود اصفهانی
یا گرده و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند چندانک رنگ بگرداند و نرم شود شکل

کرده و بعد ازان فرو گیرد و در ظرف سبز کند و بعد از چهل روز استعمال کند و باید که از
شش ماه بیشتر باز ندارد. ادرک مربی بستانند الوجه اصفهانی یا بخاری و قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند باتش آهسته تا بقوام آید و حلاب باید که سنگ باشد که بهر
سبب و بلغمی و به است آبدار است و در جوشیدن رطوبت بازمیدهد والوجه نه
قرع مربی مستعمل بستانند کدوی تازه باریک و پوست آن بخراشند و مغزان بیندازند
و پاره کنند مانند انگشت و در دیک کنند و عسل بر سر آن کنند و قدری آب و بجوشانند تا بقوام
آید و اگر نقند خواهد همین سبیل بطبخ رسد. رقی مربی مستعمل بستانند پوست خیار و کدو
و سه شبانروز در آب نمک و آب حیسانند و بعد ازان بیرون آورد و یک شبانه روز در
نمک حیسانند و بعد ازان بر سر آتش نهد و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم
پخته شود و بعد ازان فرو گیرد و بنهند تا آب سالاند و دیگر در عسل مصفا اندازد و بر
آتش نهد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کند و بعد از چهل روز استعمال
کند. ترنج مربی مستعمل بستانند ترنج ترکی فربه و سه شبانه روز در آب حیسانند و بعد ازان
بیرون آورد و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و اندکی بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون
آورد و عسل مصفا بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند
جوز مربی مستعمل بستانند گردکان تر که پوست ان صلب نشده باشد و پوست از وی
جدا کنند و در دیک کنند و عسل مصفا بر سر آن کنند و بجوشانند باتش آهسته دو سه جوش و
بعد ازان در ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند تا چهل روز دست از شش ماه بیش در ظرف
باز ندارد. لوز مربی مستعمل بستانند بادام فربه و مقشر کنند و در دیک کنند و دوشاب
چندانک ابو شاند بر سر آن کنند و بر سر آتش نهد و دو جوش سبک زند و فرو گیرد و دو سه
روز رها کند و بعد ازان بیرون آورد از دوشاب و در دیک کنند و عسل شهد بر سر آن
کنند و چون دو سه جوش سبک زند فرو گیرد و در ظرف کند تا چهل روز ظرف می سوراند

بعدازان

بعدازان استعمال کند. بنفشه مربی مستعمل بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا
دنبال ها آن نبود و در دست مالیده شود و اگر خواهد با قند بکوبد و در هر یک من بنفشه
چهار من قند می کنند و در آفتاب بنهند تا چهل روز هر بامداد و شبانگاه در هم می شورانند
و بعد از چهل روز استعمال کند. جلنجبین سکری بستانند ورق گل تازه یک من و قند
سپید دو من و اگر خواهد چهار من و همچنین که در جلنجبین بنفشه گفته شد بسازد. جلنجبین
العسلی صفت آن همچنان که گلقند است که گفته شد. جلنجبین السفرجلی بستانند گل و همچنان
که گل انگبین می سازد و جهت تقویت معده و دل و دماغ نغایت سودمند بود. جلنجبین لسان الثور
بستانند گل گاو زبان و در هر یک من گل گاو زبان و جلنجبین که از لسان
الثور است البته باید که قندی بود و اگر عسل خواهند همی عسل و نمی قند اضافه کنند بهتر
بود و جهت تفریح و دفع ماده سودا عظیم نافع بود. باب السادس فی الاشربة
والربوب شراب عناب سرد و تر بود جهت سرفه و غلبه خون با صحاب ماشرا و
جدری و درد سینه نغایت نافع بود. بستانند عناب یک چهار یک و در دو من
آب بجوشانند تا بازدود انک آن آید و در دست بمالد و صافی کند و یک من قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال. شراب
نیلوفر سرد و تر بود و سودمند بود جهت سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و
جهت معده و حشونت سینه نغایت سودمند بود. بستانند یک وقیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند
و صافی کنند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم
تا ده مثقال نافع بود. شراب بنفشه معتدل بود در سردی و تری و سودمند بود جهت ذات الجنب
و ذات الریه و درد کرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و صحه که ما ثبت بود
عظیم نافع بود. بستانند بنفشه تازه و گل ان بکرد یک چهار یک و بنزد و بیالاید و یک من قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که مسهل بود پنج نوبت

بنفشه مکرر کند چنانچه یک من و چهار یک بنفشه بود و اگر بنفشه تر نبود بنفشه خشک یک
و نیم بوزن سی مثقال عوض بنفشه تر یک چهار یک کنند نافع بود شراب دینار مستعمل موافق
ذات الجنب و حرارت جگر را بغایه نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه
و استسقا را سودمند بود بستانند تخم کاسنی شش درم پوست بیخ کاسنی تازه سی درم
نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ شش مثقال تخم کشوث در کتان بسته
پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال بود بنشاند ادویه بغیر ریوند بجوشانند و صافی
کنند و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و ریوند چینی سوده
یا بر بیخته بر نیکو کرده بر سر آن کنند نسخه دیگر تخم کاسنی یازده درم پوست بیخ کاسنی تازه
شش درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ ده درم نیلوفر ده درم ریوند چینی سه
مثقال قند سپید یک من این نسخه مستعمل تر است و مرکب مولانا السعید المغفور المرحوم
صدر الدین عطاء الله علیه الرحمه و الغفران است شراب بزوری پوست بیخ کاسنی سی درم
و تخم کاسنی شش درم و رازیانه ده درم و پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم کشوث
پنج درم در کتان بسته پوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم
بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یک من و نیم بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و این شراب جهت مستسقی بغایه سودمند بود و جهت جگر و معده مفید بود و بادها بشکند
و جهت مفاصل نافع بود شراب زوفا جهت ضیق النفس و ربو و سعال کهن و سعال بلغمی بغایه
سودمند بود بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سپید شصت دانه مویز طایفی
بی دانه پنجاه عدد بنفشه پنج درم برسیاوشان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر
یک پنج درم بیخ مهک حرارشیده روفای خشک هفت درم و در نسخه دیگر فراسیون
پنج درم اضافه می کنند و بجوشانند و صافی کنند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و
بجوشانند تا بقوام آید شراب خشخاش سرد و تر بود و سودمند بود سینه و دماغ

گرم را و بیخوابی و نزله و ریشهای سینه را بغایه نافع بود و حرارت بنشاند بستانند
خشخاش بزرگ با پوست صد عدد و نیم کوفته کنند و بجوشانند در دو من نیم آب و اگر آب
باران بود بهتر بود تا بار دو دانگ آید و فرو گیرند و بپالایند و قند صافی کرده دو من بر
سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی شیر خشخاش گیرند و چون قند بقوام آمده باشد
فرو گیرند و بر سر آتش نرم بس خشخاش بخورد قند دهند و آن بکاری نیاید و اگر
خشخاش با پوست نیابند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر
رفت و سازند نافع بود شراب صندل سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و
تب محرق بستانند صندل مقاصری و بسوهان بسایند بیست مثقال و اگر بگلاب خواهند
یکشبانه روز در گلاب خیسانند و اگر برش خواهند باب غوره یا سرکه هر کدام که خواهند
صندل در آن خیسانند آن مقدار که کفایه باشد و بعد از آن بپالایند و قند صافی کرده یک
من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب لیمو سرد و خشک بود و اندک حرارتی
در وی بود و قوه معده بدهد و صفرا بشکند و صاحب صفرا را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را
سودمند بود و تبهای صفراوی زایل کند و تشنگی بنشاند بستانند لیموی خوب و آب آن
بگیرند و قند صافی کرده بقوام زیاده او رد و قدری گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت
بود بروی ریزد و اگر یک دو جوش زنند شاید و اگر خشک از آتش فرو گیرند و بر سر
آتش آهسته نهند و آب لیمو بر آن می ریزند و تیر می زنند تا آن زمان که تمام شود
شراب حماض ترکیب وی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع آن همچنان منافع
لیمو است بلکه زیاده تر شراب تفاح بهترین آن بود که سیب شامی بود یا اصفهانی
و طبیعت آن سرد و خشک بود و قوه فم معده دهد و خفقان را سودمند بود و قی زایل
کند بستانند سیب اصفهانی خوب و شیرین و معشر کنند از پوست و دانه بیرون کنند
و بکوبند و آب آن بگیرند و هر یک من آب نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند

تا بقوام آید شراب به صنعه آن مانند شراب سیب است که گفته شد اما به ترش و
شیرین هر دو باید که کنند شراب فواکه قوة معده و دل و جگر بدهد و قی دفع کند و صفرا
بشکند و زنان آبستن را سودمند بود صنعه آن آب به و آب سیب و لیمو و آب انار
ترش و شیرین و آب سماق و آب زرشک و آب کل مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و
حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید و آن آبها را بجوشانند تا بنیمه آید و بهر یک من آب
یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و اگر هم من بهتر باشد و بجوشانند تا بقوام آید رب
آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کنند و استعمال کنند؟
رب به بگیرد آب به ترش و شیرین چنانچه ذکر رفت در سیب بسازد و اران
همه ربوب بدین نوع باشد رب انار هم بران طریقه که گفته شد بسازد شراب
تمر هندی طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوة معده بدهد بستاند
تمر هندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه یکمن تا چهار من آب برد تا باز دو دانگ
آن آید و فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
شراب انار ترش قی باز دارد و قوة معده بدهد بستانند آب انار ترش و بجوشانند تا بار بنیمه
آید و بهر یکمن آب انار نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر
قدری نعنع تازه اضافه کنند شاید شراب نعنع بگیرد آب انار ترش و شیرین که با
آن گرفته باشند و بجوشانند تا بار بنیمه آید بعد از آن آب انار جوشیده یکمن و آب
نعناع نیم من قند صافی کرده یکمن بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب اجاص
بستانند آلوی سیاه خوب یکمن و بشویند پاک و در پنج من آب بجوشانند تا بار بدو دانگ
آید فرو گیرد و بدست بمالد و صافی کند و نیم من قند صافی کرده بر سر آن ریزد و بجوشانند
تا بقوام آید شراب ورق کل و این مسهل صفرا بود و تشنگی بنشاند بستانند ورق گل سرخ
بی تخم یک رطل و در پنج من آب بجوشانند نیک و بپالاید و دیگر یک رطل بر سر آن

کند همچنان

263

کند همچنان کند تا هفت نوبت مکرر کند بعد از ان قند صافی کرده دو من بر سر آن کند و بجوشانند
تا بقوام آید سرتی سی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین قدری آب ریباس ند
شراب ریباس شکم به بندد و قی باز دارد و دفع خمار بکند صنعه آن بستانند ریباس قلمی
خوب و سرو بن وی ببندازد و بکارد چوبین پاک کند و تاون سنگین با چوبی بکوبد
و بکتان بعشارد و در قدح چینی کند تا زمانی رها کند و بار بقدحی دیگر بپالاید آهسته
و چند بار بپالاید و هر چه در آنچه در بن قدح باشد بر برد تا تمام صافی شود با قند صافی
کرده باید که بقوام آورده باشد باب نزدیک بحساس آن زمان ریباس صافی
کرده بر سر آن ریزد و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ نه نزده باشد آهسته
بود تا تمام شود شراب غوره قائم مقام ریباس بود در طبیعت کرفتن بگیرد آب
غوره خوب و صافی کند و بجوشانند تا بار بنیمه آید و بپالاید و صافی کند و بهر یک من
قند یکمن آب غوره بر آن نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که بغایت ترش
نبود بهر یکمن قند نیم من آب غوره بر آن نهد و با آتش نرم بقوام آورد شراب مورد
بگیرد مورد دانه تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و صافی کند و بجوشانند تا بار بنیمه آید
و اگر دانه مورد تازه نبود بستانند دانه خشک یکمن و در چهار من آب برد تا یکمن بماند
فرو گیرد و بدست بمالد و صافی کند و قند صافی کرده بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرد و استعمال کند و این سرد و خشک بود و شش و سینه را سودمند بود
و قوه معده بدهد بغایت و شکم به بندد شراب توت بستانند توت سیاه و آب آن
بگیرد و صافی کند و ببرد تا بنیمه آید و پنج رطل از آن سه رطل قند صافی کرده بر سر آن کند
و بجوشانند تا بقوام آید سودمند بود جهه درد گلو و خناق و ورم گرم را بغایه مفید بود
شراب انار عذب بستانند انار عذب و صافی کند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و بهر یکمن
آب انار جوشیده یکمن قند اضافه کند و بجوشانند تا بقوام آید شراب انار

که بعضی رب انار گویند بستانند آب انار عذب صافی بیست و پنج من و آب سیب
سه چهار یک می کنند و قند سپید یک من و نیم و بجوشانند تا بقوام آید و این نوع بغایت مفید
بود جهت مسلول و سکم (?) ببندد و سرفه را سودمند بود و قوه دل بدهد و ضعف دل و دوار
زایل کند شراب الحمر قوه کرده بدهد و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و
و مثانه پاک گرداند از علت و مره (?) بجامعت بدهد بستانند نخود یک من و در پنج من آب
بجوشانند تا بازید و دانگ آید و بعد از آن بستانند الحمر خوب دو من و در سه
من آب بجوشانند تا یک من و نیم بماند بپالایند و طبیخ نخود و الحمر بیندارد و یک من و نیم
عسل شهد بر سر آن کنند و دارچینی صینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب
از هر یک یک درم و زعفران شاه نیم درم مجموع کوفته و در خرقه بسته در آن اندازد
و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کنند شربتی پنج مثقال العق کنند پیش
از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورد هم شاید شراب گاوزبان
دل را قوه دهد و توحش سوداوی زایل کند بگیرد آب لسان الثور معصر یک من و آب
بادرنجبویه یک من عسل صافی یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و زعفران یک درم
در آن حل کنند و اگر بقند خواهد شاید و اگر گاوزبان تر نبود بستانند گاوزبان خشک
چهل مثقال و در یک من گلاب خیسانند و بجوشانند و بپالایند و قند صافی کرده یک من بر سر
آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم نافع بود شراب بالنگو بستانند
بالنگوی تازه یک من و گاوزبان سی درم و بجوشانند و اگر بالنگوی خشک بود سی مثقال
و بپالایند و قند یک من عسل کف گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در
شراب بالنگو مصطکی و زعفران می کنند و اولی آن بود که نکنند و اگر احتیاج افتد
و طبع طلب بود ترکیب آن و اگر قندی خواهد همچنین سهل که گفته شد سکنجبین ساده
قند صافی کرده سرکه آن مقدار که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولی آن

بود که در دیگ سنگین بجوشانند تا بقوام آید و باید که سرکه در اول کنند که قند صافی
کرده باشد تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد سکنجبین قوه معده و جگر
بدهد و اشتها بیاورد و سده بگشاید و ناشتا از اعظم سودمند بود بگیرد به اصفهانی
و گواری خوب و خوش بود از دانه پاک کنند و بکوبند و آب آن بگیرد و یک من آب به
و یک من قند صافی کرده و یک چهار یک سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
اگر چند پاره به در آن اندازد شاید سکنجبین بزوری سرد سده بگشاید و استسقا
و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را سودمند بود صنعت آن
تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم خیارزه و تخم خیار بالنگ از هر یک پنج درم پوست
بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم مجموع نیم کوفته کنند و در سه رطل
آب و سی مثقال سرکه بخیسانند یک شبانروز و بعد از آن بجوشانند و بپالایند و یک من
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب عسل بقول مولانا
رفیع الدین سنبل یک درم مصطکی یک درم دارچینی یک درم قاقله یک درم هال یک درم
عود هندی یک درم قرنفل نیم درم ادویه را نیم کوفته در دو من آب بریزد و بجوشد
تا چهار دانگ باز آید بعد از آن در کرباسی محکم بپالایند و عسل دو من قند دو من اصلاح
کرده بقوام آرند و دم بدم کف بر میگیرند تا بقوام آید سکنجبین بزوری گرم سده
جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه
را نافع بود و تسکین بدرد و ساکن گرداند صنعت آن پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ رازیانه از هر یک هشت درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و تخم کاسنی
و تخم کشوث از هر یک پنج درم عصاره غافث و ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع
کوفته و بخیسانند سه رطل و چهار یک سرکه بجوشانند همچنان که در سکنجبین بزوری سرد گفته شد
همچنان سرد سکنجبین بزوری بیوندی (?) تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم خیارزه و تخم خیار بالنگ

از هر یک ده درم نیم کوفته ترب سه بیخ کاسنی تر پانزده درم پوست بیخ رازیانه تر
ده درم زرشک تازه پانزده درم تخم رازیانه سه درم ریوند چینی پنج مثقال نبات
یکمن سرکه چهل درم خیارچه کفه شد ببرد و ریوند شیره بگیرد خیارچه در شراب دینار دکر
رفت سکنجبین عنصل سرکه عنصل یک چهار یک و عسل مصفی یکمن بجوشانند تا بقوام
آید جهه ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم بغایه نافع بود
سکنجبین بزوری معتدل سده جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تنها مرکب را نافع بود صنعه
آن تخم کاسنی و تخم کرفس و رازیانه و پوست بیخ کاسنی از هر یکی ده درم مجموع
نیم کوفته و با یک چهار یک سرکه و سه رطل آب خیارچه دکر رفت با یکمن قند صافی
کرده بقوام آورد الباب السابع فی اللعوقات لعوق سپستان
سودمند بود جهه خشونه حلق و سینه و سرفه و شش نرم دارد و ذات الجنب و ذات
الصدر را نافع بود سپستان دویست عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس
خیارشنبر ده مثقال بیخ مهک تراشیده چهل درم مجموع نیم کوفته در شش رطل آب
ببرد تا با دو دانگ آید و فرو گیرد و در دست بمالد و صافی کند و نیم من قند سپید
بر سر آن کند و بجوشاند تا بقوام آید لعوق زوفا سودمند بود ربو و سرفه کهن و سینه
و شش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند بستانند ایرسا و زوفای خشک از هر یک بیست درم
ایرسا را نیم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا با دو یک رطل آید و بدست بمالد و
صافی کند و یک رطل قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید لعوق سقیل
سودمند بود جهه ربو و سرفه کهن که از رطوبه غلیظ بود بستانند اسقیل بریان
کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته
بعسل مصفا بسرشند و استعمال کنند لعوق خیارشنبر [illegible] بیست مثقال عناب
بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طایفی سی دانه بیخ مهک تراشیده ده درم

خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم
کثیرا سه درم صمغ عربی سیاه دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سپید بیست عدد
بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند و فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن حل
کنند و قند سپید نیم من اضافه کنند و بار دوم جوش دهند و مغز تخم خیارین و مغز بادام
شیرین از هر یک پنج درم مغز دانه سه درم باقلا سپید کرده ده مثقال خیاری
سه درم گل خطمی پنج درم حلبه سه درم کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال روغن
بادام شیرین اضافه کنند لعوق خشخاش سودمند بود نزله و ریشها و ریشهای شش
و خون رفتن آن و سرفه گرم را مفید بود بستانند صد عدد خشخاش بزرگ و دانه آن
برون آورده و در پنج رطل آب خیسانند یک شبانه روز و بجوشانند تا بازیمه آید
و بدست بمالد و صافی کند و در هر یک من آب خشخاش نیم من قند صافی کرده بر سر آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم
کوفته و بیخته بدان بسرشند لعوق رب السوس سودمند بود فضول لزج که در سینه
جمع شده باشد رب السوس و کثیرا و مغز بادام تلخ سپید کرده و تخم رازیانه از هر یک
[illegible] وی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام اضافه کنند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال با طبیخ زوفا بیاشامند الباب الثامن فی السفوفات سفوف
حب الرمان مستعمل انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد و بلوط
و سماق و زرشک کرمانی بسرکه خیسانیده یک شبانه روز بعد از آن خشک کرده و بریان
کرده و بیست کنار و بیست سنجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی
از هر یک ده درم سک و عود و رامک از هر یک یک مثقال [illegible] سفوف سازند شربتی از
پنج درم تا پنج مثقال نافع بود و مجموع سفوفات را قوة [illegible] ماه باقیست و بعد از آن
ضعیف می شود سفوف معلیانا حب الرشاد بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی

بسرکه خسانیده خشک کرده بریان کرده بست مثقال بزر کتان و بزر کراث و املج و اسود
از هر یک دو مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده و داروها
همه کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که آن هم کوفته بود و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت
بریان کرده اضافه می کنند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال بر سر آب سرد بار خورد نافع بود
سفوف الطین مستعمل که انرا سفوف نشاسته خوانند سکو و تخم ریحان و تخم مرو
نشاسته و تخم حماض و صمغ عربی و کل ارمنی و طباشیر از هر یک ده درم صمغ عربی
و کل ارمنی و طباشیر و نشاسته و تخم حماض هم کوفته کنند و تخمها در ان میان کنند و خلط
کنند و باید که مجموع بریان کرده و بکلاب ترکنند و بروغن کل چرب کنند شربتی سه درم
تا پنج مثقال فرو برد و اگر رب به با رب مورد خورد شاید و بعضی ارتنک اضافه می
کنند سفوف قرنوب قرنوب نبطی دانه و زیره کرمانی مدبر حنا لحیه سم است و سماق و
بسد کنار و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یک مساوی
کوفته و بیخته شربتی دو مثقال تا ده درم برب مورد بسرشد و لعق کنند سفوف انبر باریس
مستعمل نانخواه و سماق و زرشک و انار دانه ترش بریان کرده و زرشک [illegible] دانه
و بسد کنار از هر یک ده درم و قند سپید بست درم مجموع کوفته و بیخته استعمال کنند
سفوف السماق مستعمل سماق ده درم تخم مورد و انار دانه ترش بریان کرده از هر یک
پنج درم قرنوب نبطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یک یکمثقال نیم مجموع کوفته و بیخته
شربتی پنج درم استعمال کنند سفوف هلیله مستعمل سورنجان مصری هفت درم پوست
هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی دو مثقال بوزیدان سه درم ورق کل سرخ پنج درم
پوست بیخ کبر سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم
قند سپید شست درم ستمونیا مشوی یکمثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کرده شربتی
دو مثقال بر سر آب سرد خورد و بعضی ستمونیا می کنند سفوف سورنجان مستعمل

276

سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم مغز بادام مقشر سه درم زعفران نیم درم
قند سپید سی درم سقمونیا مشوی یکدرم و اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا نیست و
مرکب باید که داند اگر ماده بلغمی بود تربد عوض سقمونیا کند پنج درم بر سر آب سرد
نسخه دیگر سورنجان مصری ده مثقال سنا مکی پنج مثقال تربد سپید مجوف پنج درم
مغز بادام سپید کرده سه درم آبلوج سپید سی درم زعفران یکدرم سقمونیا مشوی
دو درم شربتی دو مثقال بر سر آب سرد و بعضی درین نسخه مغز بادام سی درم می کنند سفوف
السرطان مستعمل سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی و صمغ عربی و خشخاش سپید و
سیاه و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال کنند و این سفوف مسلول
را بغایت نافع بود و باید که سرطان بعد از کسر خوب [illegible] شسته باشند و بعد از ان سوخته
کنند و بعضی بعوض مغز تخم خیار کثیرا سه درم میکنند الباب التاسع فی الحبوب
حب ایارج مستعمل سودمند بود مرضهای سرد معده را پاک کرداند
از همه خلطها الا ماره [illegible] یکمثقال تربد سپید مجوف [illegible] شده بروغن بادام چرب
نم کرده یکدرم حب النیل افسنتین و غاریقون سپید از هر یک یکدرم نمک هندی دانگی
شحم حنظل دانگ کوفته و بیخته با آب رازیانه تر سرشند و حب سازند هر یک بمقدار نخودی
و این یک شربت است اگر خواهد در عسل کردانیده فرو برد و اگر خواهد مثل آن شکر سرخ [illegible]
فرو برد حب صبر مستعمل صبر اسقوطری یکمثقال تربد سپید مجوف [illegible] شده و
حنظل بروغن بادام چرب کرده یکدرم حب النیل افسنتین و غاریقون از هر یک نیم درم شحم
و نمک هندی از هر یک دانگی هم مقل کثیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب کرفس
تر بسرشند و حب سازند و این یک شربت است حب سورنجان مستعمل صبر اسقوطری و
تربد سپید مجوف و سورنجان مصری از هر یک یکمثقال هلیله [illegible] یکدرم حب النیل و
غاریقون از هر یک یکدرم کثیرا و شحم حنظل از هر یک دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب

کرفس تر بسرشند و حب سازند و این یک شربت است حب بنفشه مستعمل بنفشه خشک دو درم
تربد سپید مجوف فراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس و پوست بلیله
زرد و انیسون از هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته باب خالص بسرشند
و حب سازند و این یک شربت است حب شبیار مستعمل صبر اسقوطری سه درم پوست بلیله
زرد و ورق گل سرخ و تربد سپید مجوف فراشیده بروغن بادام چرب کرده و
مصطکی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بسرشند و حب سازند و در سایه نگاه دارند تا خشک
شود شربتی از یک مثقال تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخسپد حب مقل مستعمل
بلیله سیاه و پوست بلیله زرد و امله مقشر و پوست بلیله از هر یک یکدرم مقل ازرق
چهار درم مقل را در آب کنند تا خسانیده شود بعد از آن در هاون کنند و بسایند
تا مقل حل شود و داروها کوفته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم حب غاریقون
نسخه صاحب ذخیره غاریقون پنج درم مر پنج درم تربد سپید مجوف پنج درم ایرسا
سه درم ایاره فیقرا پنج درم فراسیون سه درم شحم حنظل دو درم انیسون یکدرم
انزروت دو درم سقمونیا مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم
و قوة این هم شش ماه ماند حب اصطمخیقون حب بلسان و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب
و اسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و بیخ اذخر و وج و عصاره افسنتین
و نمک هندی و زراوند مدحرج از هر یک دو درم صبر اسقوطری پانزده درم سقمونیا مشوی
و غاریقون سپید و شحم حنظل از هر یک سه درم افتیمون افریطی و سکبینج و قسط از هر یک
شش درم کوفته و بیخته حب سازند و در ظرف آبگینه نگاه دارند بعد از آنکه در سایه خشک
کرده باشند شربتی دو درم و نیم حب قوقایا مستعمل و این حب جالینوس است
صبر اسقوطری و عصاره افسنتین و مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا مشوی و شحم حنظل
از هر یک درم کوفته و بیخته باب کرفس بسرشند و حب سازند شربتی یک مثقال و بعضی در

نسخه عصاره

نسخه عصاره افسنتین یا ورق افسنتین استعمال میکنند حب المسک مستعمل سنبل الطیب
یکدرم فرنجمشک یکدرم قرنفل یکدرم نارمشک یکدرم کبابه یکدرم بسباسه یکدرم فوفل
یکدرم سعد کوفی یکدرم قاقله نیم درم جوز الطیب نیم درم پوست ترنج یکدرم زنجبیل یکدرم
سادج هندی یکدرم مسک ترکی نیم درم باب به و گلاب و صمغ عربی حب سازند
نسخه دیگر کبابه یکدرم سنبل یکدرم قرنفل ده درم سعد دو درم پوست اترج یکدرم
خولنجان یکدرم قرفه دو درم زنجبیل نیم درم مسک خالص نیم درم باب به و گلاب
و قدری صمغ عربی حب سازند نسخه دیگر سنبل الطیب یکدرم قرنفل یکدرم نارمشک
نیم درم فرنجمشک نیم درم کبابه نیم درم فوفل یکدرم سادج هندی یکدرم سعد کوفی یکدرم
جوز الطیب نیم درم پوست ترنج یکدرم قرفه یکدرم بسباسه نیم درم قاقله نیم درم خولنجان
نیم درم مادرسوبه سهری نیم درم زنجبیل نیم درم مسک ترکی دانگی گلاب و آب به و قدری
صمغ عربی بسرشند و حب سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه آبگینه نگاه دارند
و بوقت حاجت استعمال کنند حب السعال مستعمل رب السوس و کشمش از هر یک
سه درم نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات مصری
نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب به دانه بسرشند و حب سازند و این حب جهت سرفه
بلغمی نافع و مفید بود نسخه دیگر حب السعال و این جهت سرفه حار مفید افتد مغز بادام سپید
کرده و مغز تخم خیارین و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سپید از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته بلعاب اسبغول بسرشند و حب سازند و استعمال کنند نسخه دیگر جهت سرفه
و این حب جهت سرفه بارد مفید افتد پوست رازیانه و تخم کرفس و رب السوس و برشیاوشان
و مغز بادام تلخ کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند و استعمال کنند نسخه
دیگر جهت سرفه بارد سودمند بود نشاسته و صمغ عربی و رب السوس اجزا مساوی
کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند و استعمال کنند نسخه دیگر جهت

سرفه رطب سودمند بود و فلفل و نبات مصری مساوی کوفته و بیخته حب سازند و استعمال کنند
نسخه دیگر حب السعال سعال و کثیرا و نشاسته از هر یک سه درم خشخاش و رب السوس درم
و به دانه از هر یک چهار درم صمغ بادام سپید کرده ده درم صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم
کوفته و بیخته بلعاب بهی بسرشند و حب سازند نسخه دیگر حلیمو سه درم تخم گاوزبان
یکدرم کوفته و بیخته با چهار درم نبات بسرشند و حب سازند و استعمال کنند و اگر عوض تخم
گاوزبان تخم گاوزبان کنند شاید حتی که محام... و این حب جالسوس است مع دماغ
کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند و شقاقل مصری و تخم سار سپید و کشنیز هم
کوفته و بیخته بسرشند بعسل و هر زمان که خواهند هفت حب از وی در شراب حل کنند و
بیاشامند بعوظ تمام حاصل شود حب ممسک شکم ... سد و قطع اختلاف دم کند سماق
عوض قشر رمان حب الاس دانه جوز کوفته و بیخته بای که دران صمغ عربی سه درم حل کرده
باشند ده درم بسرشند و حب سازند شربتی دو درم باب مورد ابه بیاشامند

الباب العاشر فی الاقراص قرص اندر خون المستعمل

و این نسخه از آن حنین بن اسحاق شیرازیست که اختیار نسخه‌ها است و این قرص از ادویه
تریاق فاروق دارشیشعان و اسارون از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده
مثقال عود بلسان و قصب الذریره از هر یک شش مثقال حماما ست و چهار مثقال دارچینی
ست و چهار مثقال فو شش مثقال سلیخه شش مثقال اقحوان سنبل ست مثقال مصطکی
شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته شراب ریحانی صافی بسرشند و یا بعسل
و در قرص سازند و دست بروغن بلسان چرب کنند و بعد از آن در سایه خشک کنند و این قرص را
قوة تا دو سال باقیست قرص اندر خون نسخه صاحب منهاج دارشیشعان و مصطکی و
سلیخه و قصب الذریره و فو و اسارون و عود بلسان شش مثقال فقاح اذخر و
زعفران از هر یک دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بمثلث بسرشند و با شراب موری

بسرشند و دست را بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازد هر یک بوزن یک مثقال و این
هر دو نسخه از ادویه تریاق فاروق است قرص اندر خون که در تریاق اغره میر و ... سریح و
سنبل و سماق و مر و انیسون و قصب الذریره و عیدان بلسان از هر یک مساوی کوفته
و بیخته بمثلث بسرشند سه روز هر روز یکبار بسرشند و بعد از آن قرص سازد و بعد از آن
در ظرف آبگینه نگاه دارد و قوه این قرص هم دو سال بماند قرص افاعی که از برای فاروق
مستعملست و این قرص بعد از دو ماه استعمال کنند و قوه این تا دو سال باقیست بعد از آن ضعیف
شود دیگر افاعی اشقر جوان و ماده و نشان نری و مادگی آنست که نر را دو قلاب باشد
و ماده را چهار و هر دو قلاب در یک غلاف بود و نشان افعی آن بود که سر وی پهن
بود و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن بود که
سریع الحرکه بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین برداشته بود و باید که
در بهار چون آفتاب بحمل آید بگیرند تا بور شاید لیکن چون بجوزا رسد نشاید و چون
بگیرند باید که هم در آن زمان یا روز دیگر وی را بکشند اگر رها کنند حدت سمیت وی زیاده شود
و کشتن وی چنانست که سر و دنبال بر هم نهند و بیک ضرب سر و دنبال بمانند چهار
انگشت جدا کنند نه چنانک بیشه تیر بروی نهند و بکی محکم بر تیشه زنند یا چوبی
محکم چنانک قطعا هیچ پوست بروی نماند و بیک ضرب جدا شود و بعد از آن پوست
از وی بکشند و آلات شکم وی بیندازند و چند نوبت بشویند باب شیرین و اگر بخاکستر
یک نوبت بشویند شاید و بعد از آنک پاک شسته باشند در دیگ سفالین کنند با شبت و
قلعی داده و آب بر سر آن کنند چندانک کفایت بود و چوب شبت چند شاخ
در آن اندازد و نمک و بجوشانند و اگر نخود چند در اندازد شاید و بجوشانند تا مهرا
شود و بعد از آن فرو گیرد و از دیگ بیرون آورد و استخوان از وی جدا کند و آن
گوشت وی بکوبند کوفتنی بغایه و بوزن آن نان خشک کوفته اضافه آن کنند و دیگر بکوبند

نیک و بعد از ان اگر خشک صفت بود قدری از ان آب که در وی جوشیده بود اضافه کنند
بعد از ان قرص سازد قرصهای تنک مثل حب بزرگ و باید که دست بروغن بلسان چرب
کرده باشد در قرص ساختن و در شت غربال در سایه نگاه دارد تا خشک شود و باید که قطعا
در وی نم نمانده باشد بردارد و در ظرف آبگینه نگاه دارد و بعد از ان استعمال کند قرص
اسقیل که در تریاق فاروق مستعمل شود بستانند پیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا پخته شود
پس در هاون بسایند و وزن آن آرد کرسنه که روستاییان شیراز آنرا کسنک گویند
اضافه آن کنند و قدری شراب بران کنند و بسرشند نیک و دست بروغن گل چرب
کنند و قرص سازند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوة این قرص تا دو سال باقیست
قرص الطباشیر الملین المستعمل طباشیر سپید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیار زره
و مغز تخم خیار بالنگ و مغز دانه کدو از هر یک دو مثقال نشاسته و صمغ عربی و کثیرا
و خشخاش سپید از هر یک دو درم کوفته و بیخته بلعاب بگو بسرشند و قرص سازند شربتی
یک مثقال قرص طباشیر معتدل مستعمل ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی و نشاسته و کثیرا
از هر یک چهار درم تخم حماض و طباشیر سپید از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بگو بسرشند
و قرص سازند شربتی یک مثقال قرص معتدل نسخه ابو البرکات زرشک بیدانه طباشیر سپید
ورق گل سرخ از هر یک سه درم مغز تخم خیار بالنگ و مغز دانه کدو و تخم بورک و تخم کاسنی
و تخم کاهو و صندل مقاصری از هر یک دو درم کافور دانگی مجموع کوفته و بیخته بلعاب بگو بسرشند
و قرص سازند شربتی یک مثقال قرص طباشیر ممسک مستعمل صمغ عربی ده درم تخم حماض ده درم
نشاسته ده درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق زرشک بیدانه از هر یک هفت درم
مجموع بریان کرده طباشیر هفت درم گل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند
و قوة این قرص تا شش ماه باقیست شربتی یک مثقال قرص کهربا نسخه منهاج مستعمل مؤلف
کهربا و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه از هر یک پنج درم سرو برگ کوهی سوخته و

پیه مرغ سوخته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم کثیرا بریان کرده و خشخاش سپید و
سیاه از هر یک شش درم و ودع سوخته و بزر البنج از هر یک دو درم مجموع کوفته و بیخته بلعاب
بگو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال و قوة این هم شش ماه می ماند نوعی دیگر نسخه
دار الشفا مروارید ناسفته و بسد سوخته و کهربای سوخته و سادج علیه شسته
و ودع سوخته و کثیرا بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و سماق بریان کرده از هر یک ده درم
عصاره لحیة التیس و اقاقیا مصری و طباشیر سپید از هر یک ده درم کوفته و بیخته باب
لسان الحمل یا آب جلنار بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال تا شش ماه قوة این باقیست
قرص طباشیر کافوری مستعمل طباشیر سپید و ورق گل سرخ صندل مقاصری مغز تخم خیار زره
مغز تخم خیار بالنگ و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم بورک از هر یک چهار مثقال کافور یکدرم کوفته
و بیخته بلعاب بگو بسرشند شربتی یک مثقال و قوة این هم تا شش ماه می ماند قرص گلنار مستعمل
سلیخه رومی و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق گل سرخ و جلنار و اقاقیا
از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته باب گلنار بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال
و قوة این هم تا شش ماه می ماند نوعی دیگر سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی و گلنار از هر یک
ده درم کثیرا پنج درم کوفته و بیخته بسرشند شربتی یک مثقال قرص انجبار عرق انجبار چهار درم
ورق گل سرخ و صمغ عربی و کهربا از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی و بسد و طباشیر
و رب سوس و گلنار از هر یک دو درم هم کوفته و بیخته برب مورد بسرشند و قرص
سازند شربتی یک مثقال و قوة این قرص تا شش ماه می ماند قرص کافور از کامل الصناعه
جهت تب دق نعانه نافع بود مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز دانه به
از هر یک پنج درم گل سرخ پنج درم صمغ عربی و صندل سپید و نشاسته از هر یک دو درم
رب سوس و طباشیر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال شاید
کوفته و بیخته بلعاب بگو بسرشند و قرص سازند قرص زرشک بزرگ عصاره

زرشک و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار زه از هر یک سه درم ورق گل سرخ و ترنجبین از هر
شش درم تخم کشوث و طباشیر و رب سوس و تخم کاسنی و مصطکی و سنبل الطیب و عصاره
غافث از هر یک دو درم عود و لک مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته
و بیخته باب ترنجبین قرص سازند شربتی یکمثقال و قوه این تا شش ماه می ماند بعد از آن ضعیف می شود
قرص زرشک کوچک زرشک دانه دار پانزده درم تخم کاسنی و تخم بورک و مغز تخم بالنگ از
هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم ریوند چینی و سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
بلعاب بنگوش سرشته و قرص سازند قوه این تا شش ماه باقیست شربتی یکمثقال نافع بود قرص بنفشه
بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف و افشیده سه درم رب سوس ده درم
پوست بلیله زرد سقمونیا مشوی کرده چهار درم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال و پنج دانگ
با ده درم شکر سرخ و باید که درشت قرص سازد و درشت ... نگاه دارد و در پنج گام
در جلاب شکر سرخ حل کرده خورد و قوه این قرص تا شش ماه باقیست قرص بنفشه از نسخه
صاحب کامل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب سوس نیم درم سقمونیا
مشوی نیم دانگ درد چشم و درد سر و شقیقه را زائل کند و دماغ را از اخلاط پاک
گرداند قرص گل مستعمل ورق گل سرخ هفت درم عصاره غافث و طباشیر و سنبل الطیب
از هر یک یکدرم رب سوس چهار درم کوفته و بیخته باب قرص سازد شربتی یکدرم
و قوه این هم تا شش ماه باقیست قرص خشخاش مستعمل ورق گل سرخ و صمغ عربی و
از هر یک چهار درم نشاسته و رب سوس و کثیرا از هر یک دو درم خشخاش سفید و
خیار از هر یک سه درم طباشیر یکدرم زعفران دانگی کوفته باب سرشته و قرص
سازند شربتی یکمثقال و قوه این قرص تا شش ماه باقیست قرص غافث مستعمل
نسخه صاحب منهاج عصاره غافث سه درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم
کوفته و بیخته باب سرشته و قرص سازند شربتی یکدرم و قوه این هم شش ماه می ماند

قرص کاکنج مستعمل مؤلف مغز تخم خیار بالنگ و حب کاکنج و مغز بادام سفید
کرده و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و دم الاخوین و کندر دیگر از هر
یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یکدرم کوفته و بیخته قرص سازند
شربتی یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة این قرص تا دو سال می ماند
نسخه دیگر مستعمل مغز تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و مغز خیار بالنگ و تخم خیار
از هر یک پنج درم خشخاش سفید مغز نه دانه و رب سوس از هر یک پنج درم کاکنج کوهی
ده درم کوفته و بیخته بشیر سرشته و قرص سازند و استعمال کنند و بعد از شش ماه
قوه این قرص ضعیف شود قرص حب مستعمل طین مختوم و طین ارمنی و قرط
و طباشیر و طراثیث از هر یک دو درم تخم حماض بری و صمغ عربی و جلنار از هر یک
چهار درم نشاسته و ورق گل سرخ از هر یک سه درم تخم کرفس و سماق و مصطکی
از هر یک درم بلوط و پوست کنار و دانه جو از هر یک دو درم عفص و زیره کرمانی
مدبر بسرکه بریان کرده حالحه شرط است از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته بلعاب سکو سرشته
و قرص سازند شربتی یکدرم و قوه این شش ماه می ماند قرص صداع مستعمل افیون
دم ولادن و کافور از هر یک پنج درم کندر و انزروت و داملک و طین ارمنی از هر یک
دو درم زعفران و بزرالبنج و پوست بیخ لفاح از هر یک پنج درم کوفته و بیخته بکلاب
و آب کاهو سرشته و قرصهای مثلث بسازند و در سایه خشک کنند و بوقت
حاجت باب گشنیز تر و آب ورق کاهو یا سرکه بسایند و بر پیشانی طلا کنند درد سر و
شقیقه و بیخوابی زائل کند قرص سرطان مستعمل طین ارمنی و طین مختوم و طین رومی
و نشاسته و ورق گل سرخ از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم گشنیز و
طباشیر سفید و سادج مغسول از هر یک پنج درم رب سوس سه درم کوفته
و بیخته باب لسان الحمل سرشته و قرص سازند شربتی دو درم با شراب انار ...

بیاشامند جهه سل و دق و نفث خون نافع باشد والله تعالی اعلم

الباب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس

سودمند بود اخلاط سوداوی را و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع بود و نسخه ایاره
دواء الهی است و ایاره سالم تر از حبوب و مطبوخات بود صنعت آن شحم حنظل
بیست درم صبر اسقوطری بحدرم سکبینج و جاوشیر از هر یک هشت درم حولنجان
دو کمادریوس بیست درم فلفل سپید و فطراسالیون و زراوند مدحرج و دارصینی و
سلیخه و زعفران و زنجبیل و جعده و مرصافی از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها
بشراب خیسانند تا حل شود و با عسل کف گرفته بسرشند عسل سه وزن ادویه شربی
دو مثقال تا چهار مثقال ها که افیمون و شاهترج و بلیله سیاه و مویز طایفی و غاریقون
و اسطوخودوس و کافیطوس و بسفایج و گاوزبان و یکدرم ملح هندی جوشانیده
باشند بخورد فرماید و قوة این ایاره بعد شش ماه تا چهار سال می ماند ایارج فیقرا
سودمند بود جهه امراض سرد و رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج و قی بلغمی و فالج
و لقوه و استرخا و گرانی زبان صنعت آن مصطکی و زعفران و سنبل الطیب
و حب بلسان و اسارون و سلیخه و دارصینی و عود بلسان از هر یک مثقال صبر
اسقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند کوفته و بیخته در ظرف آبگینه
و قوة این تا چهار سال ها باشد شربی یکمثقال تا دو درم با ادویه دیگر که صواب در
حب ایاره گفته شد ایارج جالینوس سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا و
خلطهای لزج دفع کند و مثانه را سودمند بود و کسی را که منی بی اراده از وی جدا
شود صنعت آن شحم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی و اشق و سقمونیا و خربق
سیاه و هوفاریقون و افرسون از هر یک شانزده درم بسفایج و افتیمون اقریطی
و مقل ازرق و کمادریوس و سلیخه و فراسیون از هر یک سه درم مرصافی و سکبینج

و زراوند طویل و فلفل سیاه و سپید و دار فلفل و دارچینی و جاوشیر و حب بلسان
و فطراسالیون از هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم
میکنند کوفته و بیخته و صمغ در مثلث حل کرده و دارو ها کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند و مجموع را با هم نیک بسرشند شربی از دو مثقال تا چهار مثقال ها که بلیله کابلی
و افیمون و مویز منقا و نیم درم نمک در آب جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره
بعد از شش ماه تا چهار سال قوه دارد ایارج لوغاذیا این ایاره مبارک بسیار
منفعت بدن را پاک کند از همه فضلها و اخلاطها از قعر بدن پاک کند و خلطهای غلیظ محرق
لزج دفع کند و این مسهل با رحمت بود و سودمند بود فالج و رعشه و لقوه و تشنج
و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع و دوار و
صمم و وسواس و شهوه کلبیه و تغیر عقل و عسر نفس و درد گرده و مثانه و نقرس و درد
مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهن همه را نافع
بود و حیض بسته بگشاید صنعت آن شحم حنظل بیست درم اسقیل و غاریقون و سقمونیا
و خربق سیاه و اشق و کندس و سقوردیون از هر یک دو درم و نیم افتیمون اقریطی و کمادریوس
و مقل ازرق و صبر اسقوطری از هر یک سه درم حاشا و سادج و هوفاریقون و
فراسیون و جعده و سلیخه و نفط سپید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دارصینی
و جاوشیر و بسفایج و سکبینج و حب بلسان و مرصافی و فطراسالیون و زراوند
طویل و عصاره افسنتین و افرسون و سنبل و حماما و زنجبیل و حسک و اسطوخودوس
از هر یک دو درم کوفته و بیخته و صموغ در شراب خیسانیده تا حل شود و همه را بعسل
کف گرفته بسرشند و شربی چهار مثقال بعد از شش ماه و قوه این تا چهار سال می ماند
و اولی آن بود که شب هنگام فرو برد و صباح جلابی از بسفایج و زوفا و افتیمون
و پوست بلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و مویز طایفی و قدری نمک

باب الثاني عشر في الادهان

روغن بنفشه بستانند بادام شیرین و سپید کنند و هر یک بادام بدو نیمه کنند و خشک کنند و بهر یکمن بادام سه من گل بنفشه درمیان آن کنند و یک شب در شب جامه خواب می اندازد و دو روز همچنان بهم میکنند و چون ده روز بگذرد و اگر دیگر بنفشه مکرر کند بهتر بود و تا چهل روز پرورش میدهد و بعد از آن روغن بگیرد و اگر بعوض بادام مغز دانه کدو باشد شاید بلکه در وی رطوبه زیاده بود که در بادام روغن گل بادام بادام درمیان گل چنانکه در بنفشه ذکر رفت چنان کنند بعد از آن روغن بگیرد روغن گل سرخ بگیرد ورق گل تازه و در قنینه کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزد بعد از آن فرو گیرد و استعمال کند روغن گل سپید همچنانکه روغن گل سرخ گفته شد بسازد روغن یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرگس و شقایق و امثال آن هم بدین نوع سازند که گفته شد روغن شاهسپرم بگیرد آب ریحان یک چهار یک روغن کنجد و قدر آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا آبها سوخته گردد و روغن بماند روغن کدو بستانند آب کدوی تر خوب تازه یکمن و یک چهار یک بادام یا کنجد بر سر آن کنند و قدر آب بجوشانند تا آبها بسوزد و روغن بماند روغن حسک بستانند سنبل چهار درم حسک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند و نیم من روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط بزرگ سودمند بود درد جگر و معده و سردی مفاصل و اسپرز خاصیت آن قسط ده درم سنبل ساذج و سعد سایله و ایرسا و قرفه و اشنه از هر یک بیست درم راسن خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم مر صافی بیست درم مجموع نیم کوفته یک شبانروز در آب شیرین خیسانند بعد از آن بجوشانند و صافی کنند مانده که آب سه من بود و باتش آهسته می پزد از اول روز و بعد از آن بیاید ده من روغن زیت یا کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند

روغن قسط نوعی دیگر که عصبها را محکم دارد و سودمند بود جهت جگر و معده که از سردی بود و موی برویاند چون طلا کنند بستانند قسط مر صد درم سلیخه بیست درم ورق مارچوبه چهل مثقال نیم کوفته کنند و در شراب کهن خیسانند یک شبانروز و بعد از آن بجوشانند با آتش نرم و بعد از آن صافی کنند و نیم من روغن کنجد یا زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف معده بستانند روغن کنجد نیم من و مصطکی خوب ده مثقال و در قنینه کنند و دیگی پر آب کنند و آن قنینه درمیان آب بیاویزد و با آتش نرم می جوشانند تا مصطکی بخار آن بگدازد و بعد از آن استعمال کند روغن بابونه بستانند بابونه و در سایه خشک کنند بیست درم و در نیم من روغن کنجد کنند در قنینه و در آفتاب بیاویزد تا چهل روز و بعضی بیست درم حلبه اضافه می کنند و اگر بابونه تازه نیابد بستانند بابونه خشک بیست درم و بجوشانند بچهار من آب تا بنیمه باز آید و بدست بمالد و صافی کنند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن شبت روغن کنجد نیم من تخم شبت در سایه نیم خشک کرده و در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزد روغن حنا بستانند ورق حنا و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن زرده تخم مرغ بستانند زرده تخم مرغ پخته و بدست بمالد و قدری نوشادر سوده بر سر آن کنند و در قنینه کنند که بگل حکمت اندوده باشند و قدری موی یا لیف بر سر آن کنند و در شیشه قنینه آتش کنند و در شیب قنینه کاسه بنهد که روغن در آن رود روغن مورد بستانند آب مورد تر سه رطل و بر روغن کنجد یا روغن بادام یک رطل بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و چون فرو خواهند گرفت بیست درم لادن در آن بگدارد و اگر مورد تر نبود بستانند مورد خشک دو من نیم و بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن نارگیل روغن بادام و گردکان و امثال آن بطریقه روغن کنجد

باب الثالث عشر فی الترياقات ترياق فاروق

ترياق بزرگ خوانند و طبيعت آن گرم و خشک بود سودمند بود گزيدگی جانوران مجموع
زهرها و ادويه کشنده و شربی ازان بقدر حاجت بود اندک آن يک طسوج است
و زياده آن دو مثقال و چون بر موضع گزندگی طلا کنند سودمند بود و قوة دل بدهد و
جميع مرضهای سرد را سودمند بود و اگر خواص اين نوشته شود دراز گردد سعال
و عسر النفس و درد سينه و شش و نفخ معده و قولنج و استسقا و برص و بهق و جذام
و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از سودا بود و بلغم را نافع بود و صرع و صداع و درد
شقيقه و تاريکی چشم و بواسير را نافع بود و بول براند و حيض بگشايد صنعت آن
اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی و اقراص اندروخون و فلفل سياه
و افيون مصری از هر يک بيست و چهار مثقال و زنگل سرخ و تخم شلغم بری و ثوم
بری و ابرسا و غاريقون و رب سوس و روغن بلسان از هر يک دوازده مثقال
دار صينی بيست و چهار مثقال و بعضی دوازده مثقال ميکنند مر و زعفران و زنجبيل و ريوند
چينی و فيطافلون و فوتنج جبلی و فراسيون و قسط و فطراساليون و اسطوخودوس
و فلفل سپيد و دار فلفل و کندر ذکر و مشکطرامشيع و فقاح اذخر و صمغ البطم
و سليخه سودا و سنبل الطيب و جعده از هر يک شش مثقال لبنی و تخم کرفس و سيساليوس
و حب بالسان و کادريوس و نانخواه و کافيطوس و عصاره لحية التيس و ناردين اقليطی و
سنبل جبلی و ساذج هندی و مو و حنطيانا و تخم رازيانه و طين مختوم و زاج محرق
که تمام نسوخته باشد و حاما و وج و حب بلسان و فوه و هوفاريقون و صمغ عربی
و قردمانا و انيسون و اقاقيا از هر يک چهار مثقال دوقو و قنه و مقل اليهود و جاوشير
و قنطوريون باريک و راوند و وج و سکبينج از هر يک دو مثقال جندبيدستر دو مثقال
و بعضی چهار مثقال ميکنند عسلی که از کف جدا شده باشد ده رطل و شراب کهنه خوب

هشت رطل و رطل بايد که بوزن بغداد بود هر رطلی نود مثقال و صمغها و عصارات
بشراب خيسانند تا حل شود و عسل بر سر آن کنند و با تک آتش نرم رها کنند و بعد از ان کوفته
و بيخته بروغن بلسان چرب کنند و بعسل مطبوخ بسرشند و در ظرف نقره و يا صينی
يا رصاص يا آبگينه کنند و بايد که ظرف پر نکنند و استعمال کنند بعد از يکسال و بعضی بعد
از شش ماه جايز داشته اند و بعضی گفته اند که نشايد که استعمال کنند تا پنج سال از آن
نگذرد تا هفت سال و بعضی گويند مستعمل نشايد کرد الا بعد از ده سال تا دوازده سال
و آن زمان در غايت جوانی و قوة باشد تا سی سال و چون سی سال گذشت تا شصت
سال قوة آن باقيست و هر خواصی که گفته همچنان داشته باشد ليکن بعد از شصت سال
همه مرضها بدان نافع است همان عمل بکند اما دفع سموم لدوغ و نهوش نکند و ان زمان
بقوه معاجين بزرگ بود ترياق اربعه و ترياق کوچک خوانند سودمند بود بگزيدگی
جانوران خاصه عقرب و باد غليظ که در معده بود و روده و جگر و سپرز و صرع و
خفقان سودمند بود و اگر زنی را بچه در زهدان رفته بود يا مشکل برآيد بيک مثقال فرو برد
سهل گردد حنطيانا رومی و حب الغار و مر صافی و زراوند طويل همه را کوفته و بيخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی يک مثقال با آب سرد باشد و بعد از دو سال
عمل وی باطل گردد ترياق عزرة سودمند بود جهة گزيدگی جانوران و بادی غليظ که در
روده بود و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان و لقوه و فالج را سودمند بود صنعت آن
حاما و مر صافی و سنبل هندی و ساذج هندی و لک و اميثا و قرنفل و ريوند چينی و
قيمولنا و قسط تلخ و حنطيانا رومی از هر يک دوازده مثقال و اذخر و عصاره لحية التيس
و مقل ازرق از هر يک هشت مثقال عاقرقرحا و دارچينی و تخم رازيانه و تخم کرنب و کوکرد
خوب و تخم شبت و اسارون و قردمانا و افسنتين و ناردين اقليطی و شکوفه انگور و
گل با قلا و تخم کرفس کوهی و دوقو و افيتمون اقريطی از هر يک سه مثقال کندر و خشخاش

سپید و فلفل سیاه از هر یک سه مثقال بزر البنج سپید و هشت مثقال سلیخه ورق گل سرخ
واقراص اندر خوردن از هر یک نه مثقال دانه انجرج منقشر و سماق شامی منقا از هر یک دو مثقال
روغن بلسان ست و چهار مثقال و نیم ورق انجرج بیست و ده مثقال صموغ و عصاره را در مثلث
خیسانند باقی ادویه کوفته و بیخته سه وزن ادویه عسل مصفا داروها بروغن بلسان چرب کرده
بعسل بسرشند و در ظرف چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال شاید
و قوت آن تا هفت سال باقی باشد بعد از ان باطل گردد مثرودیطوس که از تریاق شمرده اند
سودمند بود زهرهای مختلف و گزیدگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج بگشاید و ورمهای
صلب نرم گرداند و سینه را از اخلاط پاک گرداند و خون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد
و گرده وی نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دید کند و سنگ مثانه بریزاند کند و بچه در رحم
نگاه دارد و دهن صافی کند و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و خاصیت این
نزدیکست بتریاق فاروق و درد معده و امعا دقاق و غلاظ زایل گرداند و نفخ معده ببرد
و رطوبات که در سینه بود زایل گرداند صنعه ان مرزعفران و غاریقون و
زنجبیل و دار چینی و علک البطم و کثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب و کندر ذکر و فودل
سپید و عیدان بلسان و اسطوخودوس و ادو و قسط و هیسالیوس و
کافیطوس و قه و راتینج و دار فلفل و عصاره هوفسطیداس و جند بیدستر و
جاوشیر و میعه و ساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه و فلفل سیاه و سپید
و سورنجان و جعده و اسقوردیون و دوقو و اکلیل الملک و حیطیانا رومی و دهن بلسان
و حب بلسان و فرفیون و آن قرص مرکبست مانند اندر خوردن و مقل از هر یک هفت درم
سداب دو درم تخم سداب دو درم اشق و ناردین اقلیطی و مصطکی و صمغ عربی
و فطراسالیون و قردمانا و افیون و تخم رازیانه و ورق گل سرخ و مسکطرامشیع از هر یک
پنج درم انیسون و وج و فو و نمو و سکبینج و اساروان از هر یک سه درم اقاقیا.

وهو فاریقون

وهوفاریقون و بزره سقنقور از هر یک چهار درم هرچه صمغها باشد در شراب
کهنه ریحانی خیسانند و حل کنند و باقی داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفا
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال بود و قوت آن تا هفت سال باقی
ماند تریاق جهت گزیدگی عقرب سودمند بود بستانند زراوند مدحرج پوست
بیخ کبر از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند نافع باشد
[illegible] الباب الرابع عشر فی السنونات سنون که دندان را جلا دهد
بگیرد شاخ بز کوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی بیخ نی سوخته
ده جزو ساذج هندی ربع جزو سنعال چینی جزوی همه را کوفته و بیخته و سحق کرده سنون سازد
سنون که دندان را جلا دهد و بیخ ان محکم دارد بگیرد نمک اندرانی و بساید و بر کاغذ
بندد و بر سر خاکستر گرم اندازد تا سرخ شود و بردارد و چون خشک شود در قطران اندازد
پس بستاند جزوی از آن و از کف دریا و از سعد و از دار چینی و مرو خاکستر درمنه از هر یک
جزوی کافور عشر جزوی مجموع کوفته و بیخته سنون سازد سنون که دندان را جلا دهد و
سیاهی ببرد آبگینه شامی و کف دریا از هر یک برابر هر دو را نیک بساید و بر دندان بمالد و
باید که گوشت بن دندان نگاه دارد تا سوده نگردد سنون دیگر بگیرد کف دریا و نمک
سوخته و سنعال چینی و خاکستر صدف و جو سوخته و خاکستر بیخ نی و زراوند مدحرج از هر یک
جزوی کوفته و بیخته بر دندان مالد سنون دیگر جهت دندانی که متحرک بود نافع باشد و قوت آن
بدهد قرن ایل سوخته و نمک اندرانی بعسل بسرشند و سوخته از هر یک جزوی کلنار نیم جزو و
پوست بلیله زرد و ورق گل سرخ از هر یک جزوی کوفته و بیخته بن دندانها که می جنبد بساید
بیخ آن محکم دارد و بوی دهن خوش کند سنون که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان
محکم گرداند و دندان را قوت دهد بستانند شاخ بز کوهی سوخته و نمک بعسل معجون کرده سوخته
از هر یک ده درم زعفران و سنبل و سداب خشک از هر یک ده درم کلنار و سماق از هر یک

یکدرم سعد سوخته و جو سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون سازد سنونی که گوشت
بن دندان که رزیده شده باشد برویاند و محکم دارد و مجرب است و آزموده رزاوند مدحرج
گرسنه سرخ سوسن اسمان گونی دم الاخوین و کندر مساوی کوفته و بیخته به سکنجبین عسل
برشند و بر بیخ دندان طلا کنند بر روی بیه باره سنونی جهة حفظ صحت دندانها بگیرد
شاخ بز کوهی سوخته مرمارج و سنبل الطیب و سعد از هر یک دو وی نمک اندرانی ربع دو وی
همه کوفته و بیخته سنون سازد سنونی که بوی دهن خوش کند و دندان را جلا دهد و بیخ آن
محکم کند بگیرد آرد جو و بعل برشند و کف دریا و بیخ نی سوخته از هر یک هشت درم هیل
و کبابه و قاقله و بسباسه و عاقرقرحا از هر یک سه درم طباشیر سعد و گل سرخ
و درمنه سوخته از هر یک یکدرم نمک اندرانی یکدرم کوفته و بیخته سنون سازد سنونی
که بوی دهان خوش کند بگیرد صندل سپید و پوست ترنج خشک کرده و ادو و رامک از هر یک
سه درم قاقله و کبابه و بسباسه و قرنفل و عود هندی و مصطکی و مشک از هر یک دو درم
کوفته و بیخته سنون سازد سنونی که سیاهی دندان ببرد بگیرد قیبل ده درم ماروی سوخته
نه درم کوفته و بیخته بمسواک مالد سنونی که بوی دهان خوش کند بگیرد قرنفل و سک و ورد
و جوز الطیب و سعد و سنبل و پوست ترنج خشک و عود از هر یک دو وی مشک قدری مجموع
کوفته و بیخته برد الوی که خوش بوی بود برشند و حبها سازند مانند نخود و هر روز ازان
سه حب در دهن گیرد و قدری بخاید و آب آن فرو برد سنونی که گند بینی قطع کند بگیرد
مر و فلنقطار و سک و پوست انار و قصب الذریره و قرنفل و نسرین مساوی بکوبند و
به پیر دو بینی را بفتیله که بشراب ریحانی تر کرده باشند تر کنند و ازان داروی کوفته
در بینی در دمد و فتیله دیگر بدان داروها ساغارده در بینی نهد دوای دیگر که همین عمل میکند
بستانند سنبل و سکر و قرنفل از هر یک درم کوفته و بیخته در یکمن شراب ریحانی حیساند
و ابزا بوی میکند و غرغره میکند و فتیله را بدان می آلاید و در بینی می نهد و این نسخها مجموع

معهم

معتمد علیه است سنونی که جهة خوشیدن دهن فوفل و اقاقیا و سماق بی دانه و طباشیر
و گلنار و ورق گل سرخ و آرد جو مجموع مساوی کوفته و بیخته اول قدری سرکه و
دو چندان گلاب بر سر هم کنند و نیم گرم کنند و بکتان پاره بدان دهن بشویند و بعد ازان سنون سازد

الباب الخامس عشر فی الشیافات شیاف کنگری

کنگرزد سی درم بوره ارمنی پنجدرم خطمی شش درم سکر سرخ سی و درم تخم حنظل پنجدرم
شیاف چهار حنر خطمی یکدرم بوره ارمنی دو دانگ عسل چهار حنر سه درم شکر سرخ
پنجدرم شیاف رحیر حاوج علدینی اسفیداج مرزعفران شیاف مامیثا اقاقیا
کندر دریا سی افیون همه مساوی بر سمان شافه سازند و بر دارند بوقت حاجت

الباب السادس عشر فی المراهم مرهم شادنج

جهة بواسیر و شقاق عظیم نافع بود صنعة آن روغن بنفشه و روغن گل ها دام از هر یک
ده درم عصاره لحیة التیس و گل قبرسی و گل ارمنی و شادنه شسته از هر یک سه درم
افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سپید پنجدرم اسفیداج دو درم زعفران یکدرم
داروها کوفته و بغایت سحق کرده موم با روغنها بگدازد و در هاون کنند و بمالد نیک
و داروها بدان می زنند و سحق میکنند تا یکسان شود مرهم دیگر است همین رحمت را
بغایت نافع بود پیه مرغ و پیه بط و پیه کبوتر بچه و مغز ساق گاو و کوهان شتر مساوی
ارکوهان که آن دو چندان باید همه بگدازد و روغن آن بر دارد و خون کبوتر بچه با مقداری ی
افیون در هاون بساید و آن روغنها با قدری موم بگدازد دیگر بار و بران ریزد و
در هاون می مالد تا یکسان شود و هر روز دو نوبت استعمال میکند مرهم سپید
گوشت برویاند و حرارت را نافع بود موم و اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل
چهار درم موم بروغن بگدازند و اسفیداج بران ریزد و در هاون بمالد بغایت
و اگر حرارت زیاده بود قدری کافور اضافه کنند و اگر از جهة سوختن بود و

کردن جانوران مردارسنج بنج درم کندر اسفیداج و روغن چون بسارد و سرد شود
قدری سپیده تخم مرغ بان برند تا یکسان شود مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد
وگوشت برویاند و بشره را احتهار اسود مند بود مردارسنج نیم رطل زیت صافی نیم
رطل و ربع موم صافی ربع رطل زفت رومی بیست درم علک بیست درم علک
وموم و زفت با زیت بگدازد و مردارسنج بان بربرد و در هاون می‌مالد تا منعقد شود
مرهم خل گوشت برویاند و ریش خشک کند صنعت آن مردارسنگ ده درم
کوفته و بیخته با چهل درم سرکه برند و چهل درم زیت در هاون کنند و بسایند بمبالغه
تا یکسان شود و اگر خواهد دو درم زاررد کوفته و بیخته اضافه کنند و نغایه سحق کنند و
استعمال کنند مرهم داخلیون جهت خنازیر و سلع نغایه نافع بود جهت ورمها بستانند
حلبه بزرگ و خطمی سپید از هر یک پنج و در آب چیسانند یک شبانه روز و بعد از ان بکیرند
لعاب از هر یک یک رطل و نیم و از مردارسنج یک رطل و نیم و نغایت سحق کنند و با زیت
بجوشانند سه رطل تا نزدیک انعقاد و لون آن متغیر کند بعد از ان لعابات بجوشانند
و بعد از مردارسنگ و روغن و لعابات برسر وی می‌ریزد اندک اندک و باتش نرم
می‌جوشانند تا همه منعقد شود مرهم که جهت سوختن نغایه نیکو است و هر اعضای که سوخته
باشند نافع بود بستانند اسفیداج اسربی و دم الاخوین جکید و مردارسنگ از
هر یک مساوی بغایه سحق کرده و موم سپید قدری و روغن کنجید و موم باهم بگدازد
و در هاون کنند و چند نوبت باب شیرین بشویند و بعد از ان داروهای سوده
بران افشانند و بمبالغه بسایند و دیگر بار بشویند و استعمال کنند نافع باشد

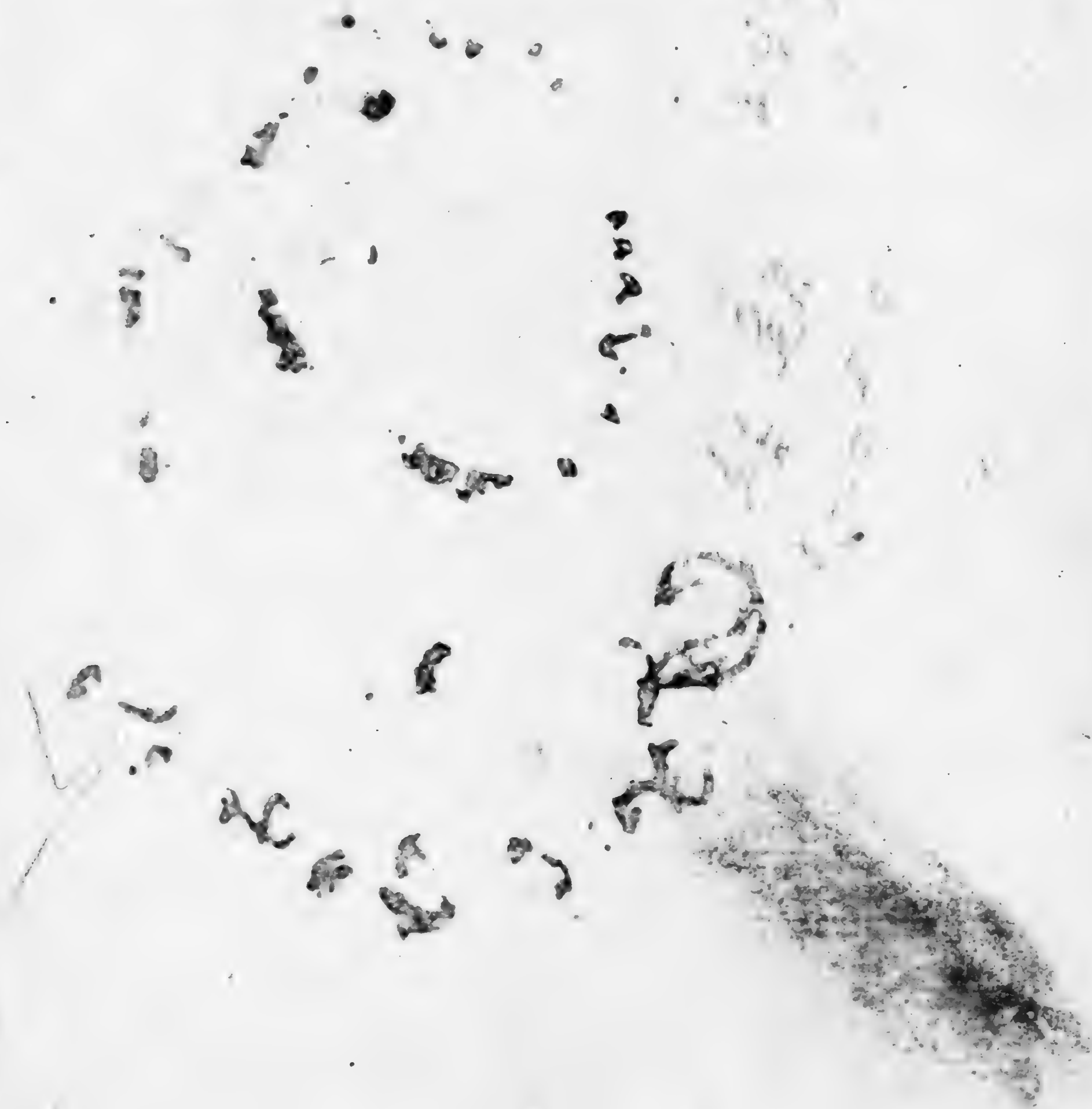
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب م تمام شد
و من کتاب احسارات بدیعی علی ید العبد الضعیف
احمد بن محمد بن محمد الکوسوی المشتهر بسهاک
یوم الاحد ثالث عشر شهر رجب
سنه سبع و تسعمایه
اللهم اغفر لکاتبه و لوالدیه

شیخ عطار [illegible]

اقلیمیای فضه	اقلیمیا ذهب	نحاس محرق	مارقشیشا	کحل اصفهانی	توتیای هندی
یکدرم	یکدرم	۲ درم	دو درم	چار درم	دو درم

زجاج فرعونی	مسح محرق	قشور نحاس	لولوی صغار	بسد	ساذج مغول
نیم درم	دو درم و نیم	دو دانگ	دو دانگ	دو دانگ	یکدرم

باب باران سحق کنند پس کافور محروق (یکدانگ) مسک (قراطی) نیز محروق اضافه نمایند و مجموع را
حب ساخته در سایه خشک کنند و بعد روی صدف سایده کنند استعمال کنند







288

BLANK PAGE

نبات هندوستانی نبات کرمانی شکر سیاه شکر سفید بادام مغز بادام جوکوهی بادام مغز
نیم سیر یکسیر و نیم نیم سیر یکسیر و نیم دو سیر و نیم دو سیر و نیم دو سیر و نیم

مویز سفید آلو مغز زردآلو عناب پسته مغز جوز مغز شبت بادام شهری آمون
دو سیر نیم دو سیر و نیم مثقال یکسیر و نیم مثقال پنج سیر یکسیر و نیم نیم سیر

سیه دانه آلوبه بهری آلوبه شیرازی [illegible] اکبر جارحک عنب الثعلب
یکسیر و نیم یکسیر و نیم نیم سیر نیم سیر پنج سیر مثقال پنج سیر دو سیر و نیم

کنوجه خرما سپستان انزروت سورنجان گل خطمی گل بنفشه مغز زردآلوی [illegible]
پنج سیر دو سیر و نیم دو سیر و نیم پنج سیر یک سیر دو سیر و نیم یک سیر پنج سیر

زنگار صحرایی [illegible] کمادریوس اصطوخودوس وسمه فرنباد مویز سیاه کشمش
نیم سیر مثقال [illegible] یکسیر و نیم نیم سیر مثقال پنج سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

چنين گويد مولف اين كتاب كه چون درين ديار زبان عجم متداولست ودرين كتاب اسامی ادويه وغيره بلغة عرب نوشته شده اين فهرست نهاديم نام چيزها بپارسی وعربی نوشته باشد تا از انجا معرفت اسامی چيزها به پارسی وعربی معلوم شود باسانی در كتاب طلب توان داشت والله اعلم واحكم

باب الالف

آب دلمه آب دهن آب گوشت آب كمه آب نمك آب الطيلال
ماء الجبن لعاب ماء اللحم ماء الكمه ماء الملح م

آذركون اختيوس افيون ابوشيم ابنوس آب بن ابكينه آبكامه نمك آب غوره
ادبون م م م م شادروان زجاج مری امعاء سينی

اذخر ارغوان اروانه اربه ارده ارس بران اربد بويد ارمال اردن والم
م م جراحی جده رشتی برقاق الجبه م م دحن

ازدو ازدوكاج ازدوسداب ازدوسداب كوهی ازدوامرود ازدوخطمی ازدوالو
صمغ صمغ صنوبر صمغ سداب ثافيا صمغ كمثری صمغ خطمی صمغ اجاص

ازدوتازی ازدبادام ازدوسماق ازدوزيتون اسپست استه هاملك استخوان استه خرما
صمغ عربی صمغ اللوز صمغ سماق اصطرك قصقصه نف الكريم عظام نوی التمر

استه هليله اسبرك اسبلنج اسيوش اسپيوش اسطوخودس اسارون اسفاناج اسفند
نوی سليلج رزبر لحية التيس بزرقطونا م م م حرمل

اسفندسفيد اسفرود اشترمغ اشترغاد اشه اصابع صغر آفتاب پرست افتيمون افسنتين اقاقيا
م م م م اشق حرباء نعام قباة حرف

اكرتوكی اكلوا اله الماس الی مالی الوسياه الوكرده الوجه امرود امه امكروان انجدان
م الجدان كمثری ادرك شاهلوج احاص قراصيا باس عقار عاقرقرحا ودج

انكور انار دانه انار ترش انار شيرين اغلك اينسون انجره انكشت كنده انگور
عنب حب رمان رمان حامض رمان حلو دارابرود م م

اهن ربا اهك اوشه اودوك اندرزا اندروقوقه انجير وزيری انجير خشك انجير تر
حلتيت حجر المغناطيس نوره صعتر صمغ الراسيا حجر البق صدقوقو شاهنجير تين يابس تين رطب

باب الباء باركو بارشك مالكو ماينز بابونه كاو بابونه مادهی اهن اهوبره
لسان الحمل حرسيه ماديجوره غزال فانيد اقحوان بابونج حجر النشی

باقلی باقلی مصری وشامی باقلی قبطی بادنجان باداورد بادروج بادنجان بوی بادوش پيش
باقلا ترمس حاسيه م م م كصون الشيخص

بادام تلخ بادام شيرين بادام كوهی وبخرك باتو باشه بخودميم برك كابلی برتراشك
لوزم لوز شيرين حلو دنه صعتر م سرع كابلی برجاسف

برتراشك كوهی بوف بوبخ برك بيد برك شفتالو برك زيتون برك بلوط برك كنجد
قيصوم ازر حلم ورق الخلاف ورق الخوخ ورق الزيتون ورق البلوط ورق السمسم

برك گردكان برك الو برك كنار برك سرو برك مغيلان برك رز برك كولك برك توت
ورق الجوز ورق الاجاص ورق البق ورق السرو ورق المغيلان ورق الكرم ورق الكبر ورق التوت

برك وزك برك سفيدار برك بن برك درخت مصطكی برك تنبول برك خار برك سوسن
ورق الوب ورق شجر البق ورق حبة الخضرا ورق شجر المصطكی تنبول ورق الدلب ورق السوسن

برمو برستوك پرموعها برسياوشان بزباز بزرك بسته بستان سماع
وسخ الكوار الزنابير خطاف بربشی م بسباسه قلزركتان فستق ضرع م

پست جو پست گندم پست سنجد وكورك پست انار پست كدو پست سيب
سويق الشعير سويق الحنظل سويق الغبيرا وخرنوب سويق الرمان سويق القرع سويق التفاح

بستان افروز بد پشم پشت مازو پشكل بز پشكل گوسفند پشكل اشتر پشكل
م صوف نخاع نوالمغز بعرالضان بعرالجمل بعرالصب

بط بعتم بك پلنك بلوط بلود بسان بل بلادر بل شيرين بلبله
م م مشغوع نمر م م حجر البلور م م انو دبا طراثيث بليلج

پنبه دانه پنبه پنير خشك پنير تر پنير مايه پنير مايه خركوش پنير مايه اسب
حب القطن قطن جبن عتيق جبن رطب انفحه انفحة ارنب انفحة الفرس

پنير مايه خركوش بنفشه بنفسه سك كه بشيرازی تس سك خوانند پنجكمشت
انفحة الدب بنفسج شاهانج

بقه بنوسرخ بنکو بنو تحله بن بوده جوده ارمنی بوده تنکار

عدس بزر قطونا عدس حر حب البطم بورق نطرون تنکار

بوزیدان پوست نار پوست برنج پوست تخم مرغ پوست کودکان سبز

سنبجل قشر الرمان قشر الارج قشر البیض قشر الجوز الصلب

پوست کودکان خشک پوست بیخ نار پوست بیخ رزشک پوست بیخ کاشنی

قشر الجوز الصلب قشر اصل الرمان زار عیس قشر اصل هندبا

پوست بیخ زارمانه پوست بیخ کرفس پوست برنج پوست بیخ نی پوست باز

قشر اصل زارمانج قشر اصل الکرفس قشر الارز قشر القصب قشر الحبه

بوتیمار پوست بهار خرما بوده واکیه وخوش رو بهار خرما بهار به بهار سیب

سقش کفری حرر طلع ورد السفرجل ورد التفاح

بهار امرود بهار بادام بهار اهر به دانه به بهمن سرخ بهمن سفید

ورد الکمثری ورد اللوز حب السفرجل سفرجل سنبل الکلب

پیه پیه کاو پیه بز پیه مرغ پیه بط پیه مرغ آبی پیه ماهی پیه خر

شحم شحم البقر شحم المعز شحم الدجاج شحم البط شحم الاوز شحم السمک شحم الحمار

پیه شیر پیه خرگوش پیه گوسفند و پیه گاو کوهی پیه پیل پیه خوک

شحم الاسد شحم الارنب شحم الایل شحم الفیل شحم الخنزیر

پیه خرس پیه مار افعی پیه خرما پیه قاوندی پیه روباه پیه نهنگ

شحم الدب شحم الافعی شحم جمار شحم قاوندی شحم الثعلب شحم التمساح

پیل بند مشک بید بید کیا بهار عیضل پیاز پیاز ملکه پیاز نرکس

فیل بهرامج خلاف نیل اسقیل بصل بصل الزیر بصل النرکس

پیروزه پروزد پیدا بخیو بیخ مهک بیخ بلمیس بیخ لفاح مصری بیخ بیلکوش

فیروزج قنه فروع اصل السوس اصل اللفاح بروح اصل اللوف

بیخ سوسن سفید بیخ کبر بیخ سوسن آسمانگونی بیخ نیلوفر بیخ راسن بیخ فلفل

اصل السوسن الابیض اصل الکبر ایرسا فل اصل راسن فلفلمونه

بیخ کاشنی بیخ انجدان خراسانی بیخ عرطیثا بیخ مغیلان بیخ کرفس بیلکوش بل زهره

اصل الهندبا اشترغاز اذریون سک اصل الکرفس لوف فیل زهره

بیخ نی بیخ نهش پیس موش باب ــــــ التاء توده تخم کاشنی

اصل القصب کرشه کرشه خوز ماثل بزر هندبا

تخم کوثث تخم شود تخم سداب تخم رازیانه تخم کاهو تخم کزد تخم شلغم

بزر الکثوث بزر الشبث بزر السداب بزر الرازیانج بزر الخس بزر الجزر بزر اللفت

تخم کزبری تخم اسپست تخم پیاز تخم کندنا تخم انجره تخم کیکنی وکهرات

دوقو بزر الرطبه بزر البصل بزر الکراث بزر الانجره بزر الجرجیر

تخم هلیون تخم انده قوقی تخم بلسان تخم ترشیسک تخم حطمی تخم کرفس

بزر الهلیون بزر الجند قوقی حب بلسان بزر الحماض بزر الخطمی بزر الکرفس

تخم هنک تخم کرفس کوهی تخم تربزه تخم سپندان تخم نیوند تخم دل اشوب

بزر النبج قطر اسالیون بزر الفجل حب الرشاد بزر الحرمل بزر البنجنکشت

تخم مارچوبه تخم سه سبز تخم ریباس تخم کدو تخم کچومو تخم کنکر

بزر الهلیون بزر النمام حب الریباس بزر القرع حب الکاکنج حب الزلم

تخم کاج تخم مورد تخم اهر تخم برغز تخم وهل تخم خوزه تخم جعنلد

حب الصنوبر الصنوبر حب الآس لسان العصافیر قردمانا ابهل بزر الجبازی بزر السلق

تخم شاهسفرم تخم مرو تخم خربزه تخم خیار بالنک تخم کل تخم توک

بزر الریحان بزر المرو بزر البطیخ بزر القثد بزر الورد بزر الخرفه

تخم کلم تخم سپناخ تخم سپناخ رومی تخم بنجشکست تخم مرغ تددی

الکرنب بزر الاسفاناج بزر السرمق بزر فنجنکشت بیض تودری

ترنج ترانگبین ترخون تره خراسانی ترند ترمس ترشیسک

اترج ترنجبین طرخون بقلة خراسانیة م م حماض البستانی

تنکار توبال مس توبال آهن تورک توت سفید توت سیاه

توبال النحاس توبال الحدید بقلة الحمقا توت حلو توت حامض

ـتال تیهو باب ــــــ الثاء ثغل مس ثقل نقره

تیهوج خبث النحاس خبث الفضه

ـزان ثلج صینی ثیل باب ــــــ الجیم

الحنوس ثیل

تخم ... (marginal note, left margin)

جاخوش جامخواب بك جارالنهر جواهك جخي جراوسك جوزحوح جوك
جاوشير طحلب م جلهنج قبره حرحز حمارنا

كوش جوبش كوشت جشمك چشمك خروس چشمها جعند حنب بلوط
اللاذن سمين بشيمرج عين الديك عين سلق م

جكو جكو مرغها جكو بز جكو ميش جكو خر جكو سك ديوانه جكو خوك صحرايي
كبد كبد الطيور كبد المعز كبد الضان كبد الحمار كبد الكلب الكلب كبد خنزير البري

جكو وزغه جكو كبك جكو كرك جكو كاو و كوسفند كوهي جلغوزه جمس حجم
كبد وزغه كبد الحجل كبد الذئب كبد الايل حب الصنوبر م م

جمين خطاما جنجل جناد حوك اسنان جو جوبهنه جوز القي
م م م دلب ادرنو شعير سلت م

جوز ماثل جواب جوب قوبغل جوب شوبنز جيوه باب الحاء
م مارالشير قرو القرنفل سيسارون زيبق

حاشا حب النيل حب السمنة حب المحلب حب البلسان حب المنشم
م م م م م م

حب القلقل حب الغار حب السوداء حب الشعق حب الواسن حب
م م شونيز م م

حبة الملوك حبارى حجر الليني حجر عسلي حجر مشعق حجر قبطي حجر
ماهودانه

حجر الاحمر حجر القمر حجر العقاب حجر النسر حجر حبشي حجر
الكلكلك

حجر الكوزك حجر الحوت حجر الخاعيطوس حجر الكلب

حودون حوبا حوف حوف الماء حوحا
سالامندرا م حب الرشاد م

حماص الماء حماص حماحم حنا حوردومى حى العالم باب الخاء
م م م م م م

خارخسك جاراور خاكستر خاكستر جوب رز خاكستر جوب بلوط
حسك حاج رماد رماد خشب الكرم رماد خشب البلوط

خاكستر اشنان پرستوك خاكستر كاه باقلا خاكستر ني خارپشت
رماد عش الخطاطيف رماد تبن الباقلا رماد القصب قنفذ

خايه مرغ خايه گنجشك خايه كبك خايه لقلق خايه مرغ آبي خايه بط
بيض الدجاج بيض العصافير بيض الحجل بيض اللقلق بيض الاوز بيض البط

خايه شتر مرغ خايه كوساله خايه سك آبي و خايه قندس خايه شتر
بيض النعام بيض العجاجيل جندبيدستر خصى الابل

خانق النمر خانق الذئب خانق الكلب خامالاون خاليد و بيون خوزهره
م م م م م دفلى

خرمو جمار خربزه خركوش خرك خرما خرما هندى خرو خراطين خرنوب
بطيخ حمار وحش بسر تمر تمرهندي م حبارى خرنوب

خردل سفيد خروس سفيد خروس سياه خروس ترش خروه كهند خوامغان
حرنق حرنق حرنق م

خركوش صحرايي خركوش دريايي خرچنگ جوى خرچنگ هندى خرچنگ
ارنب برى ارنب البحرى سرطان نهرى سرطان هندى رماد سرطان

خرچنگ سوخته خروس خروس ترش كن خوف خسك خسكدانه
رماد سرطانات ديك عصفر قرطم

خشخاش سفيد خشخاش سياه خشخاش مقرن خشكبكبين خطمى الكلب
خشخاش ابيض م خشكبين م

خطمی خلال خلد خلنج خمیر خمی خمان خاهان خندل

خندل سامانی خندروس ختنی خولنجان خون خون سیاوشان

دم الاخوین

خون گاو نر خون گاو ماده خون آدمی خون خرگوش خون سنگ پشت

دم الثور دم البقر دم الانسان دم الارنب دم السلحفاة

خون کشف خون کبوتر خون شب پره خون حیض خون گوسفند و گاو کوهی

دم الحمام دم الخفاش دم الحایض دم الابل

خون راسو خون آفتاب پرست خون سگ دیوانه خون خرس خون خروس

دم ابن عرس دم الحربا دم الکلب الکلب دم الدب دم الدیک

خون مرغ خون بوم خون برنج خون بز ماده خون بره خون موش

دم الدجاج دم البوم دم المعز دم الحمل دم الفار

خون خوک خون ماهی خوالو خیار بالنگ خیار دزه خیار کدو خیار در سبد

دم الخنزیر دم السمک قثد قثا

خیار چنبر خیری خیربوا باب الدال دارچینی دار فلفل

دارزد دار حوحینی دارتمک دار تمک داروی دار شیشعان

دانه مویز دانه امرود دانه به و بهدانه دراج دوح عقربی

درد روغن زعفران درد روغن سوسن درد روغن زیت درد سرکه

292

سنبر سنا سنباده سندروس سنبل سنجاب سنور سنجد

سوزه سوسن سورنجان سوسمار سولان سوزنج سرمه اصفهانی

سیبناه سیر سیب سیبک میان گندم سیلان سیو سیوس

سیه مار سیه دارو سیهک داران باب الشین

شادانه شادانه هندی شاطل شاه توت شاسفرم شاهبلوط

شاه صینی شاف مامیثا شاخ گاو شاخ بز و گاو کوهی شب پره

شب یمانی شبوط شترمرغ شجره ابی مالک تخم حنظل شراب انگوری

شراب خرمائی شراب مویزی شراب عسلی شراب دوشابی شراب نارگیل

شراب مانده و انجیر شیره شش شش روباه شش خوک شش خرگوش

ششعاقل شفترک شفتالو شقایق شقردیون شکاعا شکر

شکبینه شکوسنگ شل شلک شلغم شلیز شمشاد شنکال

شود شوق شهدانه شيلانه شيطرج شيراسله شرخشت شيرخشت

شيره بنات شير شيرمرغ شيرشتر شيربز شيركاو شيركوسفند

شيرادمي شيراسب شيرخر شيربوعات باب الصاد

صابون صبر صدف صدف البواسير صندل سفيد صندل سرخ

صن ورا باب الضاد ضجاج ضرو ضرب ضريع

ضروع الكلبه ضيمران باب الطاء طاليسفر طاووس

طالقون طباشير طبرزد طبنا طحشيقون طرستوج طريفلن طراغيون

طرنقان طفك طلق طلبا طلا طوسك طيلاقون باب الظاء

ظليم طخ طلف المعز ظيان باب العين عروق انجبار عدس

عروسك عرطنيثا عرن عرم عروس دريده عرض عسل عسل بلادر

عشر عصاره عاقث عصاره لحية التيس عصاره قثاء الماء عصاره زرشك

عصاره افسنتين عقيق عقرب عقرب دريايى عكبر عليق علك عناب

عنبر عنبرى عنب الدب عود عود الصليب عود بلسان عود الوج

عود الحيه عوسج عيون الديكم باب الغين غوره غورمخوما عوسته

عوشه باب الفاء فاشرا فاجره فاخته فادج فالنجيقن فراسيون

فرفيون فرنجشك فطر فطراساليون فقاح اذخر فلفل سياه فلفل سفيد

فلفل آبي فلفل السودان فو فوفل فنك فندق فندق هندى باب القاف

قاقله قافل قالنجه قبيطه قديد قرنفل قره قرط قرة العين قرانيا قراطاغون

قرصعنه قرمان قرمز قرظ قرطم برى قرون السنبل قرط قرقه قط قسوس

قسب قشاركند قصب الذريره قطران قطف قعيل قفر قفور قلعى قلقاس

قلب قلقطار قليه قلميا قمرى قنطوريون باريك قنطوريون ستبر قنبيل

قند قنقهر قوقى قوقاسى قوليدون قيشور قيل قيسوس قير وطى

باب الكاف كاشى صحراى كاوزبان كاشنى كاشى شامى كاجو كاردك

كانيوطومك كاورس كاكل كاشم كافور كاغد كاسه شكنك كبوتر كبوتر بچه

کبك کبك کو کبابه شکافته کبیکج کتان کثیرا الجبله کجومو کج کجك

قبج دراج فاغره م م م قاتل الثعلب کاکنج جص

کدو کوسنه وکسنك کووبا کدبیانه کوده کوداسیاب کونتینه کوبندو

قرع م م م کمله عبارالرحا امرکاکنا قنبیط

کوم ابریشم کوم درخت کاج کرك کرکس کودکان هندی کرکم

دودالحریر دود حب الصنوبر ذنب نسر جوز نارجیل کرکم

کندالبر کزنکبین کومازك کندکسته کسیلا کشنیز کشك کشمش کشوث

اشعامل م حرمازج جزر عصی الراعی م کزبره اقط قشمش اکشوث

کعب خوك کعب کاو کف ابکینه کف دریا نمك آب کفتاد کل حیزی کل حنا

کعب الخنزیر کعب البقر مسحوق بنا زبد البحر رغوه الملح صبیع خیری فاغیه

کل کندی کل کنده کل سنك کل سوسن کل زنبق کل باقلا کل خشخاش کل آنار

کاده ... نوار الصخر سوسن زنبق ورد باقلا ورد الخشخاش حسه الرمان

کل مشکین کلاب کل سرخ کلنار کل صدبرك کل سوبخان کلفنس کل ارمنی

نسرین ماء الورد ورد احمر جلنار ... طین شنبلید کرفسی طین ارمنی

کل قبرسی کل مختوم کل حکمت کل جاموس کل رومی کل کومی کل سرخ کل جزیره مصطکی

طین قبرسی طین مختوم طین الحکمه طین جاموس طین رومی طین کومی مغره طین جزیره المصطکی

کل اقریطس کل مصری کل سرشوی سرخ شیرازی کل زرد کل نیشابوری کلنك

طین اقریطس طین مصری طین فارسی طین اصفر طین نیشابوری کرکی

کل کندم کلیل الملك کلفس کوهی کم کماه کماشیر کمیزادمی

جوز جندم اکلیل الملک فطراساليون قشاد فطر م بول الناس

کمیزکودکان کمیز چارپایان کمیزشتر کمیزبز کمیزسك کمیز کاو کمیز

بول الصبیان بول الدواب بول الابل بول المعز بول الکلب بول البقر بول

کاومیش کمیز خوك صحرایی کمیز خر کمیز بزکوهی کنار تر کنار خشك

الجاموس بول الخنزیر البری بول الحمار ... سلاحه ... نبق یابس

294

کنجد کندم کنارخشك کنکی کنکری کن ابلیس کندشه کندر

سمسم حنطه سدر عصفور ... صمغ الجوز الشمکت کندش صمغ البطم

دریایی کندنا کودر کوزبوا کوزقلا کوزکنا کوخ کودکود کوکود کوش ماهی

لبان کراث انزروت جوزبوا جوزالسرو جوزماثل ... حداه کبریت ...

کوست کوشت بالنك کودر کورك کوشت کوشت بره کوشت کوسفند

حنظل شحم الاترج خرنوب کبر لحم لحم الحمل لحم الضان

کوشت خوك کوشت بز نر و ماده کوشت کاو کوشت کوساله کوشت کاومیش

لحم الخنزیر لحم المعز والبین لحم البقر لحم العجل لحم الجاموس

کوشت حلبش کوشت خصی کرده کوشت اهو کوشت خرکوش کوشت شتر

لحم الحدار لحم الخصی الحیوان لحم الغزال لحم الارنب لحم الابل

کوشت خرکور کوشت کوسفند کوهی کوشت اسب کوشت خرس

لحم الحمار الوحشی لحم الکناس الجبلیه لحم الفرس لحم الدب

کوشت خر کوشت شیر بچه کوشت کربه کوشت ددها کهربا کهرك

لحم الحمار لحم الجرو لحم السنور لحم السباع ... م حرحر

کیکنیز کیه کیالادن کیاه کس ویران کیل زرد کیل سرخ باب

مصطکی قنسوس کبیکج رعو وصلی رعو ارستانی

لادن لاجورد لاعیه لالا لجام الذهب لعبه بربری لفاح لوبیا

م لازورد م م م سورنجان م م

لوطاس لیمو باب المیم ماه فرفین ماهی ماهیانه ماهی ریا

م م جدوار سمك صحنی ارسان

ماهی اشته ماهی طریخ ماهلو مامیثا مانزمك مارمهره مار مازو

ابتیا طریخ حماما م سام ابرص حجر الحیه حیه عفص

ماست ماش ماش‌دارو ماهیزهره ماش‌هندی ماميثا سرخ ماميران

لبن حامض م كمافيطوس ماهيزهره قلت ارعاموى م

ماء الكافور ماء النور ماء الغسل مارجوبه میتجن محموده مثلث مشك

م م م ملبون مطبجن سقمونيا م م

محروث محلب مخلصه مدید مرجان مروارید مزنکوش مرداسنك

م م م مراد بسد لولو اذان الفار مرداسنج

مووخوش مروتلخ مرو مر مرانیه مران مرغز مرطیس مرقشیثا

مرماحوز اشموسا م م م م مرغى م م

مومو مریخ مردارخوار مرغ خانگی مرغابی مرغ کردانیده مرورشك

م م رخم دجاج ادر کوتاح بزرالمرشت

مرك موش کانی مرك موش عملی مست رو مستعجل مس مشك مشكلك کو

سکر ... بود دیك مارزیون دورندان نحاس ... سکر عقل

مصل مصطکی معده مغاث هندی مغز مغز خکدانه مقل ازرق

مصل م م کلر مخ لعاب القرطم م

مکس ملخ منك منبل دارو من موز موگ مو مورد ساماني

ذباب جراد بنج نیم م م نمل م مورد اسفرم

مومیای مولوبان موش دربندی مومیون مورد موم مومیای کوهی و آبی

م م م موش دربندی اس شمع قفر اليهود

موش موش کور موش صحرایی مها میس میعه سائله میع مویزك

فار خفاش يربوع م م لبنی م مویزیج

مهك میبخته باب النون ناخن دیو نادرشك ناردين نارنج

قرنفل اغليقي اظفار الطيب م م م

نان نارکیل نخود نجوش نرك پلنك نرکس نشاسته نشاره نضا

خبز نارجيل حمص قاشرا برودگ نرجس نشا م م

نفط نقل خواجه نقره نمك نمك هندی نمك نفطی نمشك نوشادر

م حب السمنه فضه ملح ملح هندی ملح نفطی زبد م

نهنك نی نی‌شکر نیوند نیوند مریم نیلوفر نیل باب الواو

تمساح قصب قصب السکر حرمل حب المحلب م نيل

ودع ورق بارتنك ورق بنكو ورس ورل ورق بلوط وزغه وسمه

م لسان الحمل حشيشة مورقطونا م م م م م م

وشق وهل باب الهاء هدبر هد هد هرنوه هرشه

م ابهل م م م لبلاب

هرطان هر هزارجشان هزاراسفند هشت هفت پلنك هكل

م رغبدا قاشرا حرمل عود مارزيون نفع

هلیون هلیله زرد هلیله سیاه و مویزك سیاه هلیله کابلی هوفاريقون

م اهليلج زرد اهليلج اسود اهليلج كابلى م

هیشرا باب الياء یاسمین صحرای یاسم یاقوت

م طمان ياسمون م

یبروح یتوع یربوع یشب یقطین ینبوت ینتون

م م م حجر اليشب م خرنوب نافيثا

تمت الفهرست

296

[illegible]

[illegible]

اگر خواهی که تراز بنیه بستان [illegible]

[illegible]

شیشخ طفخ هشتشخ هطلخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

297

از کتاب ذخیره خوارزمشاهی است و دانست که حضرت ... فرزند کار عادت چنان یافته است که فرزند را ... در رو ما کار

... از حیض پاک شده ... کی زن ... پس ... خاصه که جماع ... فرزند نرینه آید ... و قوی ... که آب مرد گرم است هرگاه

... است معلوم شده ... مزاج ... ندرون دارد

و در شهرهای سرد و فصلهای زمستان و در روزهای شمال آید فرزند بیشتر نرینه افتد از بهر آنکه ... است که اند

و ... وز ... باد جنوب و در روزهای ... و فصل تابستان ... شهرهای گرم و ... گرم بود و اکثر ... مدار ... واب و رحم

که اگر آب مرد از سوی راست بیشتر آید و در رحم جانب راست افتد فرزند نرینه باشد و اگر سوی چپ مرد آید و در جانب

چپ افتد فرزند مادینه آید لکن خوی مردانه باشد و اگر از راست مرد آید در رحم بجانب چپ افتد فرزند نرینه آید لکن

مخنث آید و ... که اگر جماع ... اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده باشد فرزند نرینه آید پنج روز دیگر دهم نرینه آید

و از پس پنج روز تا روز ششم ... و از پس ... ششم ... روز ... نرینه آید و از پس آن خنثی آید

...

... عوامل ... گویند ... در آن ... و ... اند

...	...	...	...	...	...	...	...
...	...	...	...	...	...	...	...

... و ... اگر ... و العدد ... و ... ... و ...

... شد ... رحم ... ... و ... اکف ... و ... است

... ...

ا ب

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

298

BLANK PAGE

چون خاطر فخر [illegible] دوده‌ام

زان قطره ده [illegible] جانم

چون خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible]

Loose material follows

Persian 36
p. 227

امشا نوش آفرین ملاقات شده بود و ماه زر افشان آذر از [illegible]
آنکه روزی نوش آفرین بقصر نشسته بود که ناگاه یکی از ملازمان [illegible]
ای نوش آفرین دانسته باش که شهنشاه [illegible] سلطان ابراهیم
[illegible] و حالی جمشید را گرفته ما گردن زنند که ناگاه دستی از هوا نمودار شد
[illegible] آورده بود و ببرد چون نوش آفرین و خدمه این خبر را شنیدند
[illegible] نمودند و نوش آفرین گیسوان عنبر فام را پریشان نموده و [illegible]
[illegible] فراق تو [illegible] شده ام کی [illegible] وصل که گیرد [illegible]
[illegible] زخم [illegible] رسیده [illegible] شد [illegible]
[illegible] بخت [illegible] از جفای فلک [illegible] مینمود و ماه زر افشان
دلداری مینمود اما نوش آفرین انگشتری در دست داشت [illegible]
[illegible] کاسه پر از آب [illegible] آن انگشتر قدری زهر هلاهل [illegible]
بودند آن زهر را در میان کاسه آب ریخت و چون خواست که بخورد
[illegible] آن [illegible] دستش را گرفت و گفت ای نوش آفرین
[illegible] که گفت دستی از هوا نمودار شد شاید آن دست [illegible]
[illegible] باشد آخر معلوم خواهد شد [illegible]

Persian 36
p 147

تقیید [illegible] روغن [illegible]
ربع روغن کمان
اخراجات روغن بزرگ

زهر را از او گرفت و بیرون رفت آفتاب غروب کرد ... شاهزاده
از نهاد دهقان برآمد آفتاب چاره ندید ... شد و ماه زرافشان شب ...
به نصیحت ... آفرین گشوده میکشید صبر کن ای جان که صبر ...
چاره عشق احتمال شرط موده است آفتاب ... آفرین بنا ... میکرد
ای ماه زرافشان غم ... خورم یا فراق ... دل ... که ندارم
آفتاب چند کلمه از شاهزاده بشنوید که چه میشود که چنین ...
برنشست ... گرد رسیده و متوجه دولت خانه گردید شاهزاده زاد ...
... آفرین ... شاهزاده از بام فرود آمد و در ... قهر کرد
... آفرین که هر تاج ... گریه میکرد و مناجات مینمود که شاهزاده
رفت و خود را بقدم ... آفرین انداخت و چنین ... آفرین
دیده بود به درد بیهوش شد ... شاهزاده سر ... گرفت و ...
اشک از رخسار ... بانگ میزد ...
او را بهوش آورد ... بهوش آمد از جا برخاست و خود را در قدم ...
پس پدر را در آغوش گرفت ... در میان نهادند آفتاب ...
احوال خود را از اول تا آخر ... آفرین ...



END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service